



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراث صدیق شریف

دفتر اول

بہ کوشش

علی صدراینی خوینی

ہمدی مہریری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراثِ حدیثِ شیعہ

دفتر اول

بہ کوشش

علی صدراینی خوبی

مہدی مہرزی



مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱-، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: ۱/ به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرايي خویی. - قم:

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷.

۴۳۶ص.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. اهل بیت (ع) - لقبها. ۳. دعاها.

۴. اربعینیات. ۵. احادیث خاص (من عرف نفسه). ۶. احادیث خاص (حدیث نقطه).

۷. حدیث - علم الرجال. ۸. حدیث - اجازة ها. الف عنوان. ب صدرايي خویی، علی،

۱۳۴۲-، گردآورنده همکار.

۲۹۷/۲۱۸

BP۱۴۱/م۹م۹

ISBN: 964-5985-56-0

شابک: ۹۶۴-۵۹۸۵-۵۶-۰



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه / ۱

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدرايي خویی

همکاران علمی:

ابوالفضل حافظیان، قاسم شیرجعفری

محمد قنبری، حسین گودرزی

ویراستار فارسی: محمدرضا موحدی

ویراستار عربی: اسعد مولوی

ناشر: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث



## فهرست

۷ آغاز دفتر

۱۳

## متون حدیثی

۱۵

القباب الرسول وعترته

قطب الدین راوندی / تحقیق: سیدعلیرضا سیدکباری

۸۳

التعمیبات والدعوات

ابن فهد حلی / تحقیق: محمدجواد نورمحمدی

۱۰۳

اربعون حدیثاً

محمدتقی مجلسی / تحقیق: علی صدرایی خویی

۱۳۱

## شرح و ترجمه حدیث

۱۳۳

شرح حدیث من عرف نفسه

سیدمحمد مهدی تنکابنی / تحقیق: مهدی مهریزی

۱۷۳

شرح حدیث نقطه

صائن الدین ابن ترکه اصفهانی / تحقیق: علی فرّخ

۲۰۲ زبدة الاخبار

عادل بن علی بن عادل خراسانی / تحقیق: ابوالفضل حافظیان

۲۱۳ ستین عادللی

عادل بن علی بن عادل خراسانی / تحقیق: حسین گودرزی

۲۳۱ ترجمه دعای صباح

سید محمود جامی / تحقیق: سید محمد رضا حسینی

۲۵۳

### علوم حدیث

۲۵۵

الفوائد الرجالية

از مؤلفی ناشناخته / تحقیق: محمد حسین مولوی

۳۰۹

### اجازات

۳۱۱

إجازات المحقق الكرکي

محمد حسن

۳۰۱

زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی

سید احمد حسینی اشکوری

۳۲۹

### معرفی نسخه

۳۳۱

نسخه ای کهن از نهج البلاغه

ابوالفضل عرب زاده

## آغاز دفتر

حدیث، دومین سند دین است و پس از قرآن، بیشترین سهم را در شناخت و شناساندن اسلام و شکل‌گیری و بالندگی علوم اسلامی داشته است.

حدیث، میراث ماندگارِ معصومان(ع) است که در پرتو آن می‌توان به شرح و تفسیر قرآن و تبیین دین پرداخت.

پیشوایان معصوم، مسلمانان را به فراگیری، و فهم و نشر حدیث بسیار ترغیب کرده‌اند و همین امر، از ابتدا تا کنون، سبب رونق این دانش بوده است.

استمرار دوره عصمت، طبق عقیده شیعه، موجب شد تا تعداد احادیث و روایات چند برابر روایاتی باشد که اهل سنت از رسول خدا(ص) و حتی صحابه نقل کرده‌اند. بر همین اساس مجموع احادیث گرد آمده در بحار الانوار، الوافی، وسائل الشیعة و مستدرک الوسائل متجاوز از صدهزار است.

گسترش و تدوین حدیث سبب شد از همان قرون اولیه دانش‌هایی در دامن حدیث زاده شود که رسالت اصلی آن، حفظ و حراست و نگهداری از حدیث بود. دانش‌هایی چون رجال، درایه، مصطلح الحدیث و ...

که مجموع آن را می‌توان «علوم حدیث» نامید، در همین بستر زاده شدند.

درنگی در میراث گذشته و تتبع در کتب فارسی و مصادر تاریخی نمایانگر آن است که عالمان شیعی در حفظ و کتابت، تدوین و تبویب، شرح و ترجمه حدیث و نیز در شاخه‌های مختلف علوم حدیث چون رجال و درایه تلاش‌های ارزنده‌ای داشته‌اند.

شاگردان امام صادق (ع) را - که از آن حضرت حدیث فرا می‌گرفتند - چهار هزار گفته‌اند<sup>۱</sup> و شیخ طوسی در کتاب رجال نام ۳۲۲۳ راوی از آن حضرت را ثبت کرده است. حسن بن علی و شام بیست سال پس از وفات امام صادق (ع) می‌گوید: در مسجد کوفه نهصد نفر را دیدم که می‌گویند: حدیثی جعفر بن محمد<sup>۲</sup>. این گروه از شاگردان چهارصد اصل را در حدیث تألیف کردند که به اصول اربعه‌امه معروف است.<sup>۳</sup>

شیخ حرعاملی می‌گوید در زمان ائمه شش هزار و ششصد کتاب حدیثی تألیف شد:

وَأَمَّا مَا نَقَلُوا مِنْهُ - وَلَمْ يَصْرَحُوا بِاسْمِهِ - فَكَثِيرٌ جَدًّا مَذْكُورٌ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ يَزِيدُ عَلَي سِتَّةِ آلَافٍ وَ سِتْمِائَةِ كِتَابِ عَلِيِّ مَا ضَبَطْنَاهُ.<sup>۴</sup>

یکی از نویسندگان با تفحص در کتب رجال و فهارس ۱۶۹۵ کتاب را از دوره حضور به ثبت رسانده است.<sup>۵</sup>

برخی از شاگردان ائمه بیش از چند تألیف حدیثی داشته‌اند. محمد بن

۱. الارشاد، ص ۲۷۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۷۴؛ اعلام الوری، ص ۲۷۷؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۲۷

۲. رجال نجاشی، ص ۲۸؛ سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۲۴۶

۳. دراسة حول الاصول الاربعه، ص ۱۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۷؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۲۹؛ الارشاد،

ص ۲۷۱، ذکری الشیعة، ص ۶

۴. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۱۶۵

۵. سیر حدیث در اسلام، ص ۳۱۰-۳۱۱

ابی عمیر ۹۴ کتاب،<sup>۶</sup> فضل بن شادان ۲۸۰ اثر حدیثی،<sup>۷</sup> محمد بن مسعود عیاشی بیش از ۲۰۰ کتاب،<sup>۸</sup> علی بن مهزیار اهوازی ۳۳۳ کتاب<sup>۹</sup> و حسین بن سعید اهوازی ۳۳۰ اثر حدیثی<sup>۱۰</sup> تألیف کرده اند.

صاحبان تراجم گفته اند از زمان حسن بن محبوب تا زمان شیخ طوسی بیش از صد کتاب در علم رجال تألیف شده است.<sup>۱۱</sup> این همه، به عصر حضور مربوط است؛ پس از آن نیز این تلاش ها ادامه می یابد.

شیخ آقا بزرگ تهرانی نزدیک به ۱۳۰ اصل، ۲۰۰ نوادر<sup>۱۲</sup> و ۷۴۳ کتاب حدیثی معرفی می کند<sup>۱۳</sup> و از ۱۴۱ کتاب رجال نام می برد.<sup>۱۴</sup> وی همچنین از بیش از هفتصد و پنجاه کتاب و رساله در زمینه اجازات نام برده است.<sup>۱۵</sup> چنان که از پنجاه کتاب در زمینه درایة الحدیث<sup>۱۶</sup> یاد کرده و در شرح و ترجمه نیز آمارى فراوان از کتب ارائه کرده است.<sup>۱۷</sup>

اینها بخشی است از آنچه که در سایر فهراس به ویژه فهراس نسخ خطی به ثبت رسیده است.

با مقایسه این آمارها با آنچه به طبع رسیده و چاپ شده، می توان به تفاوتی فاحش و شکافی عمیق در این زمینه پی برد. در مثل آنچه به عنوان کتاب

۶. المهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۲

۷. همان، ص ۱۲۴

۸. همان، ص ۱۳۶

۹. همان، ص ۸۸

۱۰. همان، ص ۵۸

۱۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۲

۱۲. الدرریة، ج ۶، ص ۳۰۲

۱۳. همان، ص ۳۰۳-۳۷۴

۱۴. همان، ج ۱۰، ص ۸۲-۱۶۲

۱۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۲-۲۶۶

۱۶. همان، ج ۸، ص ۵۴-۵۶

۱۷. همان، ج ۱۳، ص ۱۸۶-۲۱۱

حدیث به طبع رسیده از یکصد و پنجاه اثر تجاوز نمی‌کند. در زمینه علم رجال آثار چاپ شده از بیست عنوان تجاوز نمی‌کند؛ همین طور است آنچه در حوزه درایة الحدیث به طبع رسیده.

در اجازات نیز آثار مطبوع از ده اثر تجاوز نمی‌کند.

این مقایسه ضرورت جستجو برای یافتن و احیای میراث حدیثی شیعه را هر چه بیشتر برمی‌نماید؛ چرا که عناوین کتب و رساله‌ها در زمینه حدیث و علوم آن، در فهراس و منابع از دو هزار تجاوز می‌کند، اما آثار چاپ شده در حدیث، شرح حدیث و علوم حدیث با تمامی شاخه‌هایش به پانصد هم نمی‌رسد.

بر اساس این ضرورت، مرکز تحقیقات دارالحدیث وابسته به مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، طرحی را برای شناسایی، گردآوری و عرضه نسخ خطی در حوزه حدیث و علوم حدیث شیعه در افکند. در این طرح کلیه نسخ خطی بر اساس آنچه در فهراس آمده و آنچه در فهراس تاکنون به ثبت نرسیده، شناسایی و موضوع‌بندی می‌شود.

همچنین آهنگ آن داریم که بر اساس طرح پیش گفته، دایرة المعارف نسخ خطی علوم حدیث شیعه را تدوین و آماده‌سازیم که جلد نخست آن به نسخ خطی در شهر قم اختصاص دارد و به زودی چاپ خواهد شد. معرفی این نسخ و احیای آنها، از دیگر مراحل این طرح است که إن شاء الله بسی دیر نمی‌پاید.

میراث حدیث شیعه، یکی از آثار و برکات ارزشمند این طرح عظیم پژوهشی است که به صورت دفترهایی منتشر خواهد شد.

آرمان‌الایی که این سلسله در پی تحقق آن است، عرضه میراث حدیث شیعه و تلاش‌های علمی و گرانقدر عالمان شیعی در دوره‌های مختلف تاریخ اسلامی است.



در این مجموعه رساله های مختصر و کوتاه که در حجم یک کتاب نیست، تصحیح و احیا خواهد شد. اولویت نخست، با رساله هایی است که تا کنون به چاپ نرسیده است. تصحیح و احیای رساله های مطبوعی که از چاپ فنی برخوردار نیست در اولویت بعد است.

هر یک از این دفترها دارای پنج بخش به این شرح است:

یک. متون حدیث: در این بخش نسخه ها و رساله هایی که حاوی اربعین های حدیثی، کلمات قصار، گزیده های موضوعی و ... باشد، جای می گیرد.

دو. شرح و ترجمه حدیث: رساله هایی که به شرح احادیث اختصاص دارد، با ترجمه های کهنی که از پاره ای روایات صورت پذیرفته - چه به صورت نشر یا نظم- در این بخش جای خواهد گرفت.

سه. علوم حدیث: رساله هایی در زمینه رجال، مصطلح الحدیث، غریب الحدیث، اصول و قواعد فقه الحدیث و دیگر شاخه های علوم حدیث در این بخش مجال نشر می یابد.

چهار. اجازات: اجازاتی که در میان عالمان شیعی، محدثان و فقیهان مبادله شده و پشتوانه صحت و درستی نقل هاست - و امانت داری و دقت این بزرگان را در حوزه سنت معصومان(ع) نشان می دهد- در این قسمت قرار خواهد گرفت.

پنج. معرفی نسخه: نسخه های مربوط به رساله های حجیم که در حد یک کتاب است، یا نسخه های تازه ای از کتب و رساله های چاپ شده که بر اعتبار

آن کتاب و رساله می‌افزاید، در این بخش معرفی خواهد شد. اینک در آستانه‌ی نشر دفتر نخست از این مجموعه، که آن را آغاز یک تجربه‌ی جدید می‌دانیم، همه‌ی پژوهشگران حوزه‌ی علوم حدیث را به همکاری دعوت می‌کنیم و امید واثق به برنمودن کاستی‌ها، نقدها و پیشنهادهای کارگشای آنان داریم.

خداوند بزرگ را شاکریم که توفیق این خدمت فرهنگی را به همکاران این مرکز عنایت کرد.

و ما توفیقی إلا بالله العظیم

مهدی مهریزی

## متون حديثي

ألقاب الرسول وعترته

قطب الدين راوندي (٥٧٣ق)

التعقيبات والدعوات

ابن فهد حلي (٨٤١ق)

أربعون حديثاً

محمدتقي مجلسي (١٠٧٠ق)



---

## ألقاب الرسول وعترته

قطب الدين راوندی

---

تحقیق: سیدعلیرضا سیدکباری

### درآمد

فرهیختگان جهان تشیع با تالیف و تدوین کتاب‌ها و رساله‌های مستقلى درباره چهارده معصوم-علیهم السلام- بر آن بوده‌اند تا حقانیت مکتب علوی و وصایت مرتضوی را به اثبات نشینند و راهنمای شب تار جویندگان آفتاب هدایت باشند. یکی از این روش‌ها، تحریر کتاب به اسلوب محدثین اسلامی است که با بهره‌وری از مکتب نبوی و ائمه شیعه-علیهم السلام- روایات آنان را در فصول و ابواب مختلف گرد آورده‌اند.

کتابشناسان شیعه ده‌ها مورد از کتاب‌های مناقب و فضایل رسول اکرم و آل طاهرین وی را شناسایی کرده و در بخش‌های گوناگونی چون تأویل آیات، مناقب، فضایل و القاب ذکر کرده‌اند. رساله شریف «القاب الرسول وعترته(ع)» یکی از بهترین آثار در این مورد است که مؤلف آن ناشناخته مانده و پشت نسخه خطی آن آمده است:

«تالیف بعض المحدثین والمؤرخین من قدامتنا-رضوان الله تعالی علیه»

نسخه منحصر آن در کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی در

مجموعه شماره ۲۲۷۲ موجود است. برادر ارجمند حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای صدرایی نیا با توجه به تبعی که در آثار قدمای شیعه دارند، این اثر را از جمله آثار قطب راوندی محسوب می‌دارند، چه اینکه صاحب ریاض العلماء پس از شمردن تالیفات قطب راوندی می‌نویسد:

«واقول: ومن مؤلفاته أيضاً كتاب القاب الرسول وفاطمة

والائمة عليهم السلام، وهو كتاب لطيف مفيد جداً مع صغر

حجمه، وعندنا منه نسخة، ورأيت في نسخة أخرى منه في

اصبهان وكانت بخط أفاضل أساتيد ابن جمهور الاحسائي...»<sup>۱</sup>

میرزا عبد الله افندی که خود از اعلام قرن دوازدهم هجری است، دو نسخه خطی «القاب الرسول...» را مشاهده کرده است. نسخه حاضر نیز در اوایل قرن دوازدهم هجری نگاشته شده است، چنانچه در خاتمه رساله آمده است:

«تم كتاب القاب الرسول وعترته عليهم الصلوة والسلام في ۱۴

صفر المظفر ۱۱۱۹».

بدین ترتیب جا دارد این اثر را از کتب قطب راوندی محسوب نمود، چه اینکه علاوه بر تصریح ریاض العلماء به نام کتاب و همسانی تاریخ تحریر رساله با عصر افندی، سبک قطب راوندی در نگارش کتاب نیز ما را به این نکته هدایت می‌کند که رساله مذکور می‌تواند از آثار او باشد، به ویژه کتاب «الخراج والخراج» راوندی در تقسیم فصول، شباهت تامی به رساله «القاب الرسول وعترته(ع)» دارد. گویا قطب با تالیف این رساله بر آن بوده تا فرهنگ تشیع را در بین عامه مردم منتشر سازد و احادیثی را که پیش از آن در تدوین خرائج نیافته بوده، در این وجیزه تدوین نماید.

### حیات علمی قطب رواندی

امروزه راوند روستایی در یک فرسخی کاشان است، ولی تا قرن هفتم هجری شهری کوچک بوده است. از این شهر، نام آوران اندیشمندی برخاسته اند که می‌توان به «قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبة الله راوندی» متوفی ۵۷۳ هجری اشاره کرد که از برجسته ترین آنهاست و سپس از «ضیاء الدین سید فضل الله راوندی» و «محمد بن علی بن سلیمان راوندی» نام برد.

قطب الدین راوندی که در نیمه دوم قرن ششم هجری در جهان تشیع درخشید، عالم فاضلی است که در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و کلام به مقام والایی دست یافته و اینک پس از گذشت قرن‌ها، تالیفاتش هنوز مورد توجه اندیشمندان است.

وی بالغ بر دوست استاد از اهل سنت و شیعه را درک کرده<sup>۲</sup> و با نقل روایات عامه در تقویت نظریات خویش، توجه دانشمندان اهل سنت را هم به خود جلب کرده است.

چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی در موارد مختلف به نقل سخنانی از شرح نهج البلاغه وی پرداخته و مباحث قطب را به بحث و گفتگو نشسته است.

### مشایخ و شاگردان

قطب راوندی در خانواده‌ای شیعی که همه اهل فضل و کمال بوده‌اند، تربیت یافته است. جد، پدر، برادر و فرزندان قطب همه از دانشمندان شیعه هستند. برخی از اساتید وی به قرار زیر است:



- ۱- ابو جعفر بن کمیح
- ۲- ابو نصر الفاری
- ۳- ابو الصمصام احمد بن سعید طوسی
- ۴- ابوالحسین احمد بن محمد بن علی مرشکی
- ۵- ابو سعد حسن بن علی ارآبادی
- ۶- ابوالقاسم حسن بن محمد حدیقی
- ۷- ابو عبد الله حسین مؤدب قمی
- ۸- ابو منصور شهریار بن شیرویه بن شهریار دیلمی
- ۹- ابو صمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد الحسینی
- ۱۰- ابوالفضل عبد الرحیم بن احمد شیبانی
- ۱۱- شیخ عبد الله بن حسن (حسین) راوندی
- ۱۲- علی بن ابی طالب سلیقی
- ۱۳- ابوالحسن علی بن علی بن عبد الصمد تمیمی نیشابوری
- ۱۴- ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی
- ۱۵- شیخ مجتبی بن داعی حسنی رازی
- ۱۶- سید ابوالبرکات محمد بن اسماعیلی
- ۱۷- عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری
- ۱۸- محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر الدین طوسی)
- ۱۹- ابوالحسن محمد بن علی بن عبد الصمد تمیمی نیشابوری
- ۲۰- ابو جعفر محمد بن مرزبان
- ۲۱- صفی الدین مرتضی بن داعی حسینی رازی
- ۲۲- ابوالقاسم مرزبان بن حسین بن کمیح
- ۲۳- ابو محاسن مسعود بن علی بن احمد صوانی
- ۲۴- شیخ هبة الله بن دعویدار

۲۵- ابوالسعادات هبة الله بن علي شريف حسنى<sup>۳</sup>

از میان شاگردان قطب راوندی نیز قاضی احمد بن علی بن عبد الجبار طوسی، قاضی جمال الدین علی بن عبد الجبار طوسی، علی بن محمد مدائنی، عزالدین محمد بن حسن علوی بغدادی، زین الدین ابو جعفر محمد بن عبد الحمید بن محمود دعویدار، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی و دو فرزندش نصیر الدین حسین بن سعید راوندی و ظهیر الدین محمد بن سعید راوندی از همه مشهورترند. البته راویان وی بیش از این شمارند.

### آثار علمی

تالیفات قطب راوندی را بالغ بر هشتاد جلد دانسته اند.<sup>۴</sup> از همه مشهورتر کتاب «خراج و جرائح» اوست. برخی از آثار او به قرار زیر است:

- ۱- فقه القرآن
- ۲- احکام الاحکام
- ۳- اسباب النزول
- ۴- الاغراب فی الاعراب
- ۵- القاب الرسول و فاطمة و الائمة عليهم السلام یا القاب الرسول وعترته (رسالة حاضر)
- ۶- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة
- ۷- الاختلافات بین المفید والمرتضى فی بعض المسائل الكلامية
- ۸- تفسیر القرآن الکریم
- ۹- تهافت الفلاسفة

۳. ر. ک: مقدمة «فقه القرآن» و «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة».

۴. مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۴۷۶

۱۰- جواهر الکلام فی شرح مقدمه الکلام

۱۱- الخمس

۱۲- قصص الانبیاء

۱۳- الفقهاء

۱۴- ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب

۱۵- المستقصى فی شرح الذریعة

### شعر قطب راوندی

قطب راوندی علاوه بر مکانت علمی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث شاعری نکته سنج بود. وی غالب اشعارش را به زبان عربی در مباحث اهل بیت عصمت و طهارت سروده است. نمونه ای از اشعار اوست:

بنو الزهراء آباء الیتامی	إذا ما خوطبوا قالوا سلاما
هم حجج الإله علی البرایا	فمن ناوهم یلق الأثاما
فكان نهارهم ابدأ صیاما	ولیلهم كما تدری قیاما
الم یجعل رسول الله یوم ال	غدیر علیاً الاعلی إماما؟
الم یک حیدر وما هما ما؟	الم یک حیدر خیر مقاما؟

یعنی: «امامانی که از فرزندان زهرا باند، پدر یتیمان و درماندگان هستند. آنها چون با بدگویان روبرو شوند، خوش رویی نشان می دهند. آنان حجت های پروردگار بر مردم روی زمین می باشند و هر کس با آنان دشمنی کند مجرم و گناهکار است.

آنها روزها را به روزه داری و شبها را به عبادت خدا مشغولند. آیا پیغمبر- صلی الله علیه و آله- در روز غدیر خم علی- علیه السلام- را به پیشوایی مردم منصوب نداشت؟ آیا امیر المؤمنین- علیه السلام- سروری بزرگوار نیست؟ و آیا او نزد خدا و رسول دارای بهترین مقام ها نبود؟

قطب الدین راوندی پس از سال‌ها تلاش در جهت معرفی مکتب اهل بیت-علیهم السلام- در روز ۱۳ یا ۱۴ شوال ۵۷۳ هجری به جهان باقی شتافت. آرامگاهش در صحن بزرگ حضرت فاطمه معصومه-سلام الله علیها- در شهر مقدس قم، مزار عامه و خاصه است.

### روش تحقیق

با توجه به آثار قطب می‌توان وی را از دانشمندان بزرگ شیعه محسوب داشت که غالب تالیفات خویش را به اسلوب روایی و نقل حدیث در موضوع مورد نظر نگاشته است که در «القباب الرسول وعترته(ع)»، نیز از این روش پیروی شده و ما در حدّ میسور آیات و روایات را به مراجعی که در دسترس بود، ارجاع دادیم و در مواردی که عین عبارت را مشاهده نکردیم، بلکه مضمون روایت را یافتیم، با عبارت «انظر» مشخص نمودیم.

ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و إلیه اتیب

سید علی رضا سید کباری

۱۵ شوال ۱۴۱۸ برابر با ۱۱/۲۴/۱۳۷۶





بسم الله الرحمن الرحيم

(وافوض امرى إلى الله)<sup>١</sup>

أمابعد حمد الله الذي أنزل القاب اولياته على التخصيص من السماء، والصلاة على محمد وآله المخصوصين من قبل الله بأشرف الالقاب والاسماء، فإن بعض الأصدقاء المحققين والعلماء الربانيين سألنى ان أذكر القاب رسول الله والأئمة المعصومين عليه و عليهم السلام وان أبين الوجه في اختصاص كل واحد منهم بلقب مفرد مع كون جميعهم منعوتاً به. الا ترى أنهم جميعاً مصطفون و مرتضون و عابدون و صادقون و اتقياء و أزكيا؟ ثم يلقب أحدهم بشيء من ذلك دون الآخر، فلبيت دعوته واجبته إلى ذلك مستعينا بالله سبحانه، فما التوفيق إلا منه ولا العصمة إلا من لديه، وهو حسبي ونعم المعين.

اعلم ان القاب بني آدم واسماءهم وكناهم التي وسمهم بها آباؤهم وأمهاتهم، ومن يجري مجراهم من المخلوقين، كلها بدل من الإشارة لانفيد فيمن تختص به شيئاً ولا تكسبهم مدحاً ولا ذماً ولا تعظيماً ولا تحقيراً في الحقيقة.

فأما من سمّاه الله تعالى ولقبه باسم يفيد علو منزلة وعظم شان للمسمى والملقب، فإن تلك الاسماء والالقاب فيهم بمنزلة الصفات المفيدة والأوصاف المشرفة، وإن كانت أسماء علم أيضاً لهم. وكذا على عكس ذلك، الا ترى ان الملعون الذي يوسوس للناس قد سمّاه الله تعالى بـ«ابليس» و«الشيطان الرجيم» و«المريد» و«المارد» ونحوها. وكلها



مفيدة فيه ؛ لأنه آيس من رحمة الله وبعيد من الخيرات ومطروود وعاصِر .  
 وإذا تبَيَّنَت ذلك فاعلم أن كثرة أسماء رسول الله صلى الله عليه وآله والقاب التي  
 خصه الله بها ليست للتعريف والعلمية فقط ، وإنما هي لتعظيمه وتبجيله صلى الله عليه  
 وآله وسلّم ، وكذلك الكلام في كثرة أسماء حجج الله أئمة المؤمنين الاثني عشر من  
 اهل بيته والقابهم التي اوحى الله تعالى بها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم ،  
 فإنها كلها تنبئ عن ماثبتهم عند الله واستحقاقهم التّحميد والتّشريف لديه تعالى ، وأنه  
 يجب على الام أن يعزّزهم ويعظّمهم ، فهم الرّعاة والحجج على هؤلاء ، وهم الرعايا  
 لهم والمهجوج عليهم . وإنك ترى في كتاب الله تعالى وفي الاحاديث النبوية من ذلك ما  
 هو مجمل ومفصل ، ونحن بعون الله ننبه على أكثر ما يتضمّن ما نحن بصدده إن شاء الله  
 تعالى .

## بابٌ في القاب النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله

في ذكر رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله، روي أنّ النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله قال: «إذا أراد الله الحشرَ والنَّشرَ أحيى جبرئيل أولاً وأمره أن يأتي إلى قبري ويدعوني فيأتيني ويناديني فيقول: يا رسول الله، يا نبيَّ الله، يا ابا القاسم، يا محمد، يا احمد، يا خاتم النبيين، يا سيّد الخلائق اجمعين، ولا يسمع مني جواباً فيقول: إلهي انت عالم لا تعلم، فيأمره الله أن يدعوه بأحبّ الأشياء إليه فيقول جبرئيل: يا شفيح المذنبين، فاقول ليبيك.»<sup>٢</sup>

وروي عن آمنة أم النبيّ عليهما السلام: لما حملت به رأيت في نومي كأنّ آتياً أتاني فقال لي: قد حملت بخير الأنام وفي كلِّ شهر من تلك السنّة اسمع نداءً من السّماء أبشروا فقد آن للميمون المبارك الخروج إلى الأرض، وإذا أخذني الطلق رأيت نسوة كالنخل أحرقن بي فاضاء منّي نور وخرج محمد صَلَّى اللهُ عليه وآله، فرايته ساجداً حتّى رأيت<sup>٣</sup> من ذلك النور إلى قصور بصرى وسمعت صوتاً: سمّيه محمداً وأنا المحمود وهذا محمد شققت اسمه من اسمي، ورأيت ثلاثة نفر كأنّ الشّمس تطلع من وجوههم معهم إبريق فضّة وطشت من زمرد أخضر، فغسلوه وختموا ما بين كتفيه ولقّوه في الحرير، وقالوا له: ابشري يا حبيب الله أنت سيّد ولد آدم وعزّ الدنيا وشرف للأخرة، فطوبى لمن دخل في دعوتك وأحبك وتمسك بعدك بوصيك والائمة من ولدك الأوصياء المرضيين. واسمه في التوراة: احمد عبدي المختار لافظ ولا غليظ.<sup>٤</sup>

٢. هذا الحديث لا يخلو من إشكال بالنسبة إلى افهامنا القاصرة، وما يخطر ببالى البالى أنّ الله سبحانه وتعالى خصوصاً فى ملك النشأة جعله مبرّءاً من المكروهات ومختاراً بالاختلاف فى الدرجات والقربات، ولما كان العود إلى العالم الجسمانيّ مستلزماً لانقطاع ما عن التجرد الروحانيّ ونوع انخفاض عن العالم الربانيّ كرهه ولم يجب جبرئيل لاسيما. (هامش الاصل).

٣. نظرت. (هامش الاصل).

٤. الخرائج والجرائع، ج ١، ص ٧٩، بحار الانوار، ج ١٥، ص ٢١٣.

«وعن سرافقة بن جَعْنَم: قدمنا الشَّام وأنا رابع أربعة فنزلنا على غدير فيه شجرات وقربه ماء لديراني، فقال: من اتمم؟ قلنا: من مُضَر، قال: أيّ المضريين؟ قلنا: من خندف، قال: سيبعث فيكم وشيكاً نبياً اسمه محمد(ص)، فلما صرنا إلى عند اهلنا ولد لكل رجل منّا غلام فسميناه محمداً. وهذا ايضاً من اعلامه.»

ومنها انّ الله تعالى حفظ اسمه حتى لم يسم باسمه احدٌ قبله كما فعل بإبراهيم وإسحاق ويعقوب وصالح ويحيى وغيرهم.

### فصل فمن القابهِ المصطفى والمتجَب

وقد روي انّ من دعا فقال: يا مصطفىَ محمدَ وآله صلّ عليهم، فإنّه يستجاب دعاؤه.

وفي دعوات شهر رمضان: «سُبْحَانَ مَنْ أَكْرَمَ مُحَمَّدًا، سُبْحَانَ مَنْ اَنْتَجَبَ مُحَمَّدًا، سُبْحَانَ مَنْ اَنْتَجَبَ عَلِيًّا، سُبْحَانَ مَنْ خَصَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ، سُبْحَانَ مَنْ قَطَمَ بِفَاطِمَةَ مُجِيبًا مِنَ النَّارِ.»<sup>٦</sup>

ومن القابهِ البشير، النذير، السراج، المنير، الشاهد، الداعي، المبشر، المنذر، المدثر، المزمّل.

ومعناها أنّه عليه السلام مبشّر بالجنة لمن اطاع الله، ونذير ومخوّف بالنار لمن عصى الله وعصاه، يُهتدى به كما يُهتدى بالسراج المنير الذي يصدر النور من جهته إمّا بفعله وإمّا لأنّه سبب له، وهو الشاهد على أمته فيما يفعلونه ويتولّونه من طاعة ومعصية وما يفعلون من إيمان وكفر بامارة وعلامة لهما ليشهد لهم وعليهم يوم القيمة فيجازيهم الله بحسبه.

والمزمّل لأنّه زمّل امرأ عظيمًا - أي حملة - والزمّل: الحمل، وازدمله: احتمله، وقيل: إنّهُ كان تلفّف في مريط<sup>٧</sup> سداه شعر، ولحمته وبر، وهو ثناء عليه وتحسين لحاله التي كان عليها من القناعة بالقليل من حطام الدنيا.

٥. مقام. (هامش الاصل).

٦. تهذيب الاحكام، ج ٣، ص ٩٨، بحار الانوار، ج ٩٨، ص ١٣٩

٧. مرط. (هامش الاصل).

والمذثر قريب منه وهو لابس الذئار وهو ما فوق الشعار، والشعار ثوب على الجسد. ومنه قوله عليه السلام: «الانصار شعار والناس دثار»<sup>٨</sup> فقال عليه السلام: «نوديت فرفعت رأسي فإذا جبرئيل في الهواء فاتمبني اعباء الوحي فقلت: دثروني دثروني»<sup>٩</sup>.

وأما الوجه في جميع تلك الالقب فإنه عليه السلام مختار، مصطفى، منتجب اصطفاه الله تعالى حبيباً لنفسه، واختاره من ذرية الانبياء ليكون خاتمهم، وانتجبه فالطف له حتى تفرغ لعبادته واتباع مرضاته واختصه بالكرامة السنّية استحقاتاً من آباء طيبين طاهرين وأمّهات طاهرات.

وقد قال الله تعالى له عليه السلام: «لولاك لما خلقت الافلاك، ولولاك لما خلقت

الكونين»<sup>١٠</sup>.

فاصطفى الله قبله آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على عالمي زمانهم لطفاً لأهمهم، واصطفى محمداً وآله وانبا بهم الملائكة قبل وجودهم واخبرهم باحوالهم واوصافهم وكيفية قيامهم بما يجب عليهم، واوحى إلى الانبياء باخبارهم وآثارهم فكان محمداً وآله لطفاً للملائكة والانبياء وامهم ولمن يكون إلى قيام الساعة من المكلفين، وإنما اختار الله محمداً وانتجبه واصطفاه لاستحقاقه المنزلة العظيمة التي تقتضي ذلك، وقد قرئ أيضاً «وآل محمد على العالمين» في قراءة اهل البيت عليهم السلام وفي شواذ العامة. وقال تعالى: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاهِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»<sup>١١</sup>.

وصف الله محمداً بخمسة اوصاف هاهنا، وقابل كلاً منهما بخطاب مناسب له:

٨. مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٤٢، صحيح البخارى، ج ٥، ص ١٠٤.

٩. انظر: مسند احمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٠٦، كنز العمال، ج ٢، ص ١٢.

١٠. النقص، ص ٤٧٨، اخلاق ناصري، ص ٦٣، مشارق انوار اليقين، ص ٣١، إحسان الحق، ج ١،

ص ٤٣٠ أيضاً انظر: شرح تعرف، ج ٢، ص ٤٦.

«لولا محمد(ص) ما خلقت الدنيا والآخرة ولا السموات والأرض ولا العرش ولا الكرسي ولا اللوح

والقلم ولا الجنة ولا النار، ولولا محمد ما خلقتك يا آدم». احاديث مشنوي، ص ١٧٢.

قابل الشّاهد بقوله «وبشّر المؤمنين» لأنّه كان شاهداً على أمّته، وهم يكونون شهداء على سائر الامم وهو الفضل الكبير. وقابل المبشّر بالإعراض؛ لأنّه إذا اعرض عن الكافرين والمنافقين أقبل جميع إقباله على المؤمنين. وقابل النذير بـ«دع اذاهم» لأنّه إذا ترك خوفه من اذاهم إيّاه لا يبدّل لهم من عقاب عاجل أو أجل كانوا منذرين به في المستقبل. وقابل الدّاعي إلى الله بتيسيره وتوفيقه بقوله «وتوكّل على الله» لأنّ من توكّل على الله يسّر عليه كلّ عسير. وقابل السّراج المنير بالاكشفاء به تعالى وكبلاً؛ لأنّ من آثره الله برهاناً على جميع خلقه كان جديراً بأن يكتفي به عن جميع خلقه.

### فصل

واعلم أنّ الله تعالى خاطب بقوله: «يا أيّها المزمل» في بدء الوحي ولم يكن قد بلغ شيئاً، ثمّ خوطب بعد ذلك بقوله: يا أيّها النّبّي، يا أيّها الرّسول. والمعنى «يا أيّها المزمل» بعباء النّبوة والمتحمّل لاقبالها صلّ بالليل إلا قليلاً منه.

ثمّ قال: يا أيّها المدثر، أي يا أيّها المتدثر بثياب التّواضع ولباس العبيد قم قيام عزم وتصميم فأنذر، أي فحذّر أو لا قومك ثمّ جميع الناس من عقاب الله وعذابه إن لم يؤمنوا وإن آذوك وأسمعوك، والمعنى فافعل الإنذار من غير تخصيص له باحد. فكانت امره الله بالمزمل أن يبدأ بنفسه، وبالمدثر أن يأمر الناس. ولما انتشرت دعوته قال الله تعالى: «يا أيّها النّبّي إذا طلقتم النساء»<sup>١٢</sup>، «يا أيّها النّبّي لم تحرم ما أحلّ الله لك»<sup>١٣</sup>، فأمره بتبليغ احكام الشرع. ولما كان آخر امره وقربت وفاته قال الله له عليه السلام «يا أيّها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك»<sup>١٤</sup>.

وبالإسناد عن ابي بكر بن مردويه الاصبهاني، حدّثنا محمّد بن عليّ بن دُخيم، حدّثنا أحمد بن حازم، حدّثنا إبراهيم اسحاق اصّبي، حدّثنا عمرو بن ابي المقدم وهو

١٢ . البقره ٢: ٢٣١ و ٢٣٢ و ٢٣٦ و الطلاق ٦٥ : ١

١٣ . التحريم ٦٦ : ١

١٤ . المائد ٥٥ : ٦٧

عمرو بن ثابت، عن أبي حمزة الثماليّ، عن سعيد بن جبیر، عن أبي الحمراء خادم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَقُولُ: رَأَيْتَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبًا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيْدَتَهُ بَعْلِيَّ وَنَصْرَتَهُ بِهِ.»<sup>١٥</sup>

ويأسناده عن انس «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَنَا وَعَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ.»

وعن ابن عباس: أوّل من يكسى من حلل الجنّة إبراهيم لخلّته، ثمّ محمّد لأنّه صفوة الله، ثمّ عليّ. وقوله عزّ وجلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>١٦</sup> فالعدل رسول الله، والإحسان عليّ، والذي جاء بالصدّق رسول الله، وصدّق به عليّ.<sup>١٧</sup>

### فصل في ذكر اللوح الذي عليه أسماء النبيّ وأوصيائه عليهم السلام

عن جابر: دخلت على فاطمة عليهما السلام وقد أمها لوح أخضر ظننت أنّه من زمرد، ورأيت فيه كتاباً شبيه نور الشمس فيه اثني عشر اسماً ثلاثة في ظاهره وثلاثة في باطنه وثلاثة في آخره وثلاثة في طرفه، فقلت: أسماء من هؤلاء؟ قالت: أسماء الأوصياء، أولهم ابن عمّي وأحد عشر من ولدي آخرهم القائم، فرأيت محمّداً محمّداً محمّداً في ثلاثة مواضع، وعليّاً عليّاً عليّاً في أربعة مواضع، فقالت فاطمة: هذا اللوح أهده الله إلى رسوله فأعطانيه أبي ليسرّني، وفيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمّد نوره وسفيره وحجابه ودليله، فإيّاي فاعبد وعليّ فتوكّل، إني لم أبعث نبياً فأكملت أيامه إلا جعلت له وصياً، وإني فضّلتك على الأنبياء، وفضّلت وصيّك عليّاً على الأوصياء، وأكرمك بشبليك وسبّطك بعده الحسن

١٥ . بحار الأنوار، ج ٣٦، ص ٥٣، وج ٣٦، ص ٣١٠

١٦ . النحل ١٦: ٩٠

١٧ . بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٤١١

والحسين، فجعلت حسنا معدن علمي، وجعلت حسيننا خازن علمي، وأكرمه بالشهادة، وجعلت كلمتي التامة معه، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم عليّ سيّد العابدين وزين أوليائي الماضين، وابنه شبيه جدّه المحمود محمدّ الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي، سيهلك المرتابون في جعفر لاكرم من مثواه ولاسرته في أشياعه، انتجبت بعده موسى لأنّ خيط فرضي لاينقطع، وويل للمغتربين الجاحدين عند انقضاء عبدي موسى وحبيبي وخيرتي، إنّ المكذب بالتأمن مكذب لكلّ أوليائي وهو عليّ وليّي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت متكبر يدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقي، حقّ القول منّي لأقرنّ عينيه بمحمدّ ابنه وخليفته من بعده فهو وارث علمي ومعدن حكمتي وموضع سرّي وحجّتي على خلقي، واختم بالسعادة لابنه عليّ وليّي وناصري والشاهد في خلقي وأميني على وحيي، أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين .»

وفي رواية اخرى: «أنّ جابراً قال: يا رسول الله، ومن الأئمة من ولد عليّ؟ قال: الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة، ثمّ سيّد العابدين في زمانه عليّ بن الحسين، ثمّ الباقر محمد بن عليّ، ثمّ الصادق جعفر بن محمد، ثمّ الكاظم موسى بن جعفر، ثمّ الرضا عليّ بن موسى، ثمّ التقّي محمد بن علي، ثمّ النقي عليّ بن محمد، ثمّ الزكيّ الحسن بن عليّ، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهديّ أمّتي الذي يملأ الارض عدلاً، بهم يحفظ الله الارض أن تميد باهلها .»<sup>١٨٤</sup>



## باب في ذكر أمير المؤمنين عليّ عليه السّلام

### [فصل في ميلاد عليّ بن أبي طالب عليه السلام]

عن الصادق عليه السلام: «إن فاطمة ابنة أسد قالت: لما حملت بعليّ رأيته رسول الله صلى الله عليه وآله بعد أربعة أشهر، فقال: إن معك حملاً يا أمّاه، قلت: نعم. قال: إن ولدتيه ذكراً فهبيه لي أشد به أزري وأشركه في أمري، فسمعه أبو طالب فقال: عزيزي، أنا غلامك وفاطمة جاريتك، إن ولدت ذكراً أو أنثى فهو لك.

فلما تمت شهوري طففت بالبيت ثلاثاً فضربني الطلق فاستقبلني محمّد وقال: مالي أري وجهك متغيّراً؟ قلت: ضربني الطلق. قال: فرغت من الطواف؟ قلت: لا. قال: طوفي، فإن أتى عليك أمر لا تطيقينه فادخلي الكعبة فهني ستر الله، فلما كنت في السابعة وعلاني ما لا أطيعه دخلت الكعبة، فلما توسطتها بإزاء الرّخامة الحمراء ولدت عليّاً ساجداً لله، فسمعتة يقول:

«سبحانك سبحانك»، ورايت نوراً من عليّ قد ارتفع إلى السماء، وبقيت ثلاثة أيّام في بيت الله أكل من ثمار الجنة.

وسمعت هاتفاً يقول: «يا فاطمة سمّيه عليّاً فهو عليّ وأنا عليّ الأعلى وهو الإمام بعد حبيبي محمّد رسول الله، وهو وليّي اشتقت اسمه من اسمي.»

قالت فلما رآه النبيّ عليه السلام قال: «الحمد لله الذي أمّ لي الوعد وأنجز لي الموعد»، وقال سمّيه عليّاً، فوضع النبيّ لسانه فيه فلم يزل<sup>١٩</sup> يمصّه، ونادى أبو طالب:

١٩. في رواية أخرى من بشار المصطفى مرفوعة إلى يزيد بن قعنب قال: كنت جالساً مع العباس بن عبد المطلب رضي الله عنه وفريق من بني عبد العزى بإزاء بيت الله الحرام.

إذا قلبت فاطمة بنت أسد أمّ أمير المؤمنين عليه السّلام وكانت حاملاً به تسعة أشهر وقد أخذها الطلق، فقالت: يا ربّ إنّي مؤمنة بك وبما جاء من عندك من رسل وكتب وإنّي مصدّقة بكلام جدّي إبراهيم الخليل عليه

يَا رَبِّ يَا ذَا الْعَمَقِ الدُّجِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُبْتَلَجِ الْمُضِيِّ  
بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمُقْضِيِّ مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ  
فَلَمَّا أَصْبَحَ إِذَا هُوَ بُلُوحٌ أَخْضَرُ فِيهِ مَكْتُوبٌ :

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُتَّجِبِ الرُّضِيِّ  
فَأَسْمُهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ عَلِيٌّ أَشْتَقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

فعلت أبو طالب اللوح على الكعبة، فلم يزل معلقاً عليها إلى أيام هشام بن عبد الملك .  
وبالإسناد «عن عباس بن عبد المطلب قال : كنت قاعداً بإزاء الكعبة وإذا فاطمة بنت  
اسد تقول : يا رب إني مؤمنة بك وبما جاء من عندك وبكل نبي من أنبيائك، أسالك بحق  
هذا البيت ومن بناه، وبحق هذا الإمام الكريم والنبي العظيم الذي في أحشائي فأني موقنة  
بأنه أحد آياتك وعلاماتك، لما يسرت علي ولادتي .

قال العباس : فرأيت البيت قد انفتح من ظهره ودخلت فيه فاطمة ثم عادت الفتحة

&gt;

السلام، وأنه بنى البيت العتيق فبحق الذي بنى هذا البيت والمولود الذي في بطني إلا ما يسرت علي ولادتي .  
قال يزيد بن قعنب : فرأيت البيت قد انشق عن ظهره ودخلت فاطمة فيه وغابت عن أبصارنا وعاد إلى حاله  
فرمنا أن يفتح لنا قفل الباب فلم يفتح، فعلمنا أن ذلك من أمر الله تعالى . ثم خرجت في اليوم الرابع  
وعلى يدها أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام .

ثم قالت : اني فضلت على من تقدمني من النساء، لأن آسية بنت مزاحم عبدت الله سرآ في موضع  
لا يحب الله أن يعبد فيه إلا اضطراراً، وإن مريم بنت عمران هزت النخلة اليابسة بيدها حتى اكلت منها رطباً  
جنباً، واتي دخلت بيت الله الحرام فاكلت من ثمار الجنة وارزاقها . فلما اردت ان اخرج هتف بي هاتف : يا  
فاطمة، سميه علياً فهو علي، والله العلي الاعلى يقول : شققت اسمه من اسمي وادبته بادبي وواقفه على  
غامض علمي، وهو الذي يكسر الاصنام في بيتي، وهو الذي يؤذن فوق ظهر بيتي وبقدمي ويمجدني،  
فظوبى لمن احبه واطاعه، وويل لمن ابغضه وعصاه .

قالت فولدت علياً ولرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثون سنة، واحبه رسول الله (ص) حباً شديداً  
وقال لها : اجعلي مهده بقرب فراشي و كان (ص) يلي اكثر تربيته، وكان يطهر علياً في وقت غسله،  
ويوجره اللبن عند شربه، ويحرك مهده عند نومه، ويناغيه في يقطته، ويحمله على صدره ورقبه ويقول :  
هذا اخي ووليي وناصري وصفيي وذخري وكهفي وصهري، ووليي وزوج كريمي واميني على وصيتي  
وخليفتي، وكان رسول الله (ص) يحمله دائماً ويطوف به جبال مكة وشعابها وادويتها وفجاجها، صلى  
الله على الحامل والمحمول . «كشف الغمة في معرفة الائمة»، ج ١، ص ٨٣-٨٤

فالتزقت، فأردنا أن نفتح الباب لتصل إليها نساؤنا فعالجنا الباب فلم يفتح فعلمنا أن ذلك من أمر الله، وبقيت فاطمة ابنة أسد ثلاثة أيام في البيت، وأهل مكة يتعجبون من ذلك. ٢٠

## فصل

«وبالإسناد عن محمد بن أبي الثلج حدثنا يوسف موسى العطار، عن وكيع بن الجراح [الجناح] عن الاعمش، عن أبي صالح، عن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه وآله قال: قال لي ربي تبارك وتعالى: «إني أنا العلي الأعلى، اشتقت اسم علي من اسمي فسميته علياً، ثم أنزل علي بعقب ذلك «ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علياً».

قال محمد حدثنا عيسى بن مهران الصبي حدثنا أبو الوليد الصبي حدثنا عبد الواحد بن أبي عمرو الاسدي، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «مكتوب على العرش: لا إله إلا أنا وحدي محمد عبدي ورسولي نصرته بعلي»، فنزلت بعقبه هذه الآية: «هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِيِّ»<sup>٢١</sup> يعني بعلي.

قال محمد حدثنا محمد بن الحسن، عن حماد بن عيسى، عن أبي المختار، عن الجارود، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»،<sup>٢٢</sup> قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: «ما لله آية أكبر مني».<sup>٢٣</sup>

عن عمرو بن الحمق قال: كنت جالساً عند النبي صلى الله عليه وآله فقال: «اتحب أن أريك آية الجنة» فمر علي بن أبي طالب عليه السلام، قال: «هذا وأهل بيته آية الجنة» ومر معاوية فقال عليه السلام: «هذا آية النار» فلما وقعت الفتنة فررت من آية النار إلى آية الجنة.<sup>٢٤</sup> وروي عن الحسين عليه السلام: «كان إذا دعا أباه يقول: يا أبا الحسن، وكان الحسن يدعوا أباه فيقول: يا أبا الحسين».

٢٠. علل الشرايع، ج ١، ص ١٣٦، معاني الاخبار، ص ٦٢، روضة الواعظين، ص ٧٦

٢١. الانفال، ٦٢

٢٢. الانعام، ١٥٨

٢٣. بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٢٠٦

٢٤. نور الثقلين، ج ٤، ص ١٠٦ و ٥، ص ١٥٨، بصائر الدرجات، ص ٧٧

وعن أبي بكر بن مردويه، حدثنا إبراهيم بن محمد حدثنا محمود بن محمد بن الصباح حدثنا عبدالعزيز بن أبي حازم، عن أبيه، عن سهل بن سعد «أن رجلاً أتاه فقال: اتسب؟ هذا أمير المدينة يدعوك لتسب علياً عند (على خ ل) المنبر، قال: قال فاقول ماذا؟ قال تقول: أبو تراب، فضحك سهل ثم قال: «والله ما سمأه إياه إلا رسول الله، والله ما كان من اسم أحب إليه منه». ٢٥

قال عبدالعزيز فقال أبي حدثنا العباس: كيف كان ذلك؟ فقال: «دخل عليّ علي فاطمة ثم خرج فاضطجع في المسجد، فخرج النبي صلى الله عليه وآله فوجد رداء عليّ قد سقط عن ظهره وخلص التراب إلى ظهره، فجعل رسول الله يمسح التراب عن ظهره ويقول: اجلس أبا تراب اجلس أبا تراب»، والله ما من اسم أحب إليه منه، ما سمأه به إلا رسول الله». ٢٦

وعن ابن مردويه حدثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز، حدثنا عبدالرحمن بن صالح حدثنا أبو طالب يحيى بن عبدالله بن عطاء المكي، عن أبي الطفيل قال: «جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ عليه السلام نائم على التراب فايقله وجعل يمسح التراب عن ظهره، وخلص التراب إلى ظهره، فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله يمسح التراب عن ظهره ويقول: «إنما أنت أبو تراب»، قال سهل: كنا نمدحه بهذا فإرى أناساً يعيونه به». ٢٧

٢٥ . صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢٠٨

٢٦ . في الجمع بين الصحيحين: أن رسول الله (ص) دخل على ابته فاطمة، فقبل رأسها ونحرها، وقال: ابن ابن عمك؟ قالت: في المسجد. فوجد رداءه قد سقط عن ظهره، وخلص التراب إلى ظهره، فجعل يمسح عن ظهره التراب، ويقول: «اجلس يا أبا تراب» مرتين.

نهج الحق، ص ٢٢٢ و ٢٢٣ وايضاً صحيح مسلم، ج ٤، ص ١١٠، صحيح البخاري، ج ٥، ص ٢٣، التاج الجامع للاصول، ج ٣، ص ٣٣٢، ذخائر العقبى، ص ٥٦

٢٧ . ومن كناه ايضاً ما نقلته من كتاب مناقب ابن مردويه، عن جابر رضي الله عنه، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلي بن أبي طالب عليه السلام قبل موته بثلاث: «سلام عليك أبا الريحانين، أو صيك بريحانتي من الدنيا، فعن الدنيا قليل ينهد ركنك والله خليفتي عليك».

وعن ابن مردويه، حدثنا احمد بن اسحق بن سنجاب، حدثنا محمد بن يونس موسى، حدثنا حماد بن عيسى، حدثنا جعفر بن محمد، عن ابيه، عن جابر: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعليّ قبل موته بثلاث: «سلام عليك ابا ريحانتي، اوصيك ريحانتي من الدنيا فعن قليل ينهدّ ركنك والله خليفتي عليك»<sup>٢٨</sup> فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله قال علي عليه السلام: هذا احد ركني الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما ماتت فاطمة عليها السلام قال علي هذا الركن الثاني الذي قال رسول الله صلى الله عليه وعليهم اجمعين.<sup>٢٩</sup>

## فصل

اعلم ان القاب رسول الله والقاب الائمة الاثنى عشر من اهل بيته عليه وعليهم السلام اكثر من ان تحصى، ولكل لقب سبب او وجه يخصه به وان لم نعلمه إلا جملة.

>

قال: فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال علي عليه السلام: هذا احد ركني الذي قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فلما ماتت فاطمة عليها السلام قال: هذا الركن الثاني الذي قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

ونقلت من كتاب مناقب الخوارزمي عن سهل بن سعد قال: استعمل على المدينة رجل من آل مروان قال: فدعا سهل بن سعد فامرّه ان يشتد علياً. قال: فابى سهل، فقال: اما إذا ابيت فقل: لعن الله ابا تراب، فقال سهل: ما كان لعلي اسم احب اليه من ابي تراب، وإن كان ليفرح إذا دعى به، فقال له: اخبرني عن قصته لم سمي ابا تراب؟

فقال: جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيت فاطمة فلم يجد علياً في البيت، فقال: اين ابن عمك؟ فقالت: كان بيني وبينه شيء فغاضبني فخرج - ولم تقل [يعني ترك القيلولة] عندي - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لإنسان: انظر اين هو، فجاء، فقال: يا رسول الله، هو في المسجد راقد، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شق فاصابه تراب، فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يمسحه عنه ويقول: قم ابا تراب، قم ابا تراب. اخبرني ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري و ابو الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري.

كشف الغمّة، ج ١، ص ٩٠ و ٩١

٢٨. كشف الغمّة، ج ١، ص ٩١-٩٠

٢٩. كشف الغمّة، ج ١، ص ٩١

وهو عليه السلام «المرتضى»، لأنَّ الله عزَّ وجلَّ ارتضى عقيدته وأفعاله وأقواله وأخلاقه، وارتضاها له رسول الله، ورضي الله أن يكون وزيراً لرسول الله وخليفةً له بعده ووصياً له، ورضيه رسول الله لنفسه وارتضاه إماماً ورضوا به وعنه، وهو «وليّ المؤمنين» و«موالي المؤمنين»، لأنَّه بعد رسول الله كان أولى بهم منهم بأنفسهم وهو وليّ الله.

وعن عمّار: سمعت النبيّ عليه السّلام: «إنَّ الله زَيْنَكَ بزينة لم يزيّن العباد بزينة أحسن منها»<sup>٣٠</sup> الزّهد في الدّنيا فجعلك لاتنال منها ولاتنال منك، ووهب لك حبّ السّاكين فجعلهم يرضون بك إماماً وترضى بهم أتباعاً.

عن بكر بن مردويه حدثنا محمد بن عليّ بن نعيم حدثنا أحمد بن حازم الغفاريّ حدثنا نصر بن مزاحم حدثنا أبو خالد الواسطيّ، عن زيد بن عليّ، عن أبيه، عن النبيّ عليه السّلام قال: «يا عليّ أنت الوزير والخليفة والوصيّ في الأهل والمال وفي المسلمين في كلّ غيبة»<sup>٣١</sup>.

وياسناده عن زيد بن أرقم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إلا أدلكم على ما إن سألتم عليه لم تهلكوا، إن وليكم وإمامكم عليّ بن أبي طالب»<sup>٣٢</sup>.

٣٠. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٢١، كنز العمال، ج ١١، ص ٦٢٦، مناقب خوارزمي، ص ١٦١، مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٤٤

٣١. في كتاب سليم بن قيس الهلاليّ: أبان عن سليم بن قيس قال: سمعت عليّاً عليه السلام يقول: كانت لي من رسول الله صلى الله عليه وآله عشر خصال ما يسرّني يا حداثاً ما طلعت عليه الشمس وما غربت. فقيل له: بيّنها لنا يا أمير المؤمنين.

فقال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليّ، أنت الأخ وأنت الخليل وأنت الوصي وأنت الوزير، وأنت الخليفة في الأهل والمال وفي كل غيبة أغيبها. ومنزلت منّي كمنزلتي من ربّي، وأنت الخليفة في أمّتي. وليك وليّ وعدوك عدوّي، وأنت أمير المؤمنين وسيد المسلمين من بعدي ... الحديث الاربعون، ج ٢، ص ٨٣٠

٣٢. عن زياد بن مطرف، عن زيد بن أرقم - وربما لم يذكر زيد بن أرقم - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أحبّ أن يحيى حياتي ويموت ميتتي ويسكن جنّة الخلد التي وعدني ربّي، فإنّ ربّي عزَّ وجلَّ غرس قضايتها بيده، فليتولّ عليّ بن أبي طالب فإنّه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة.

كشف الغمّة، ج ١، ص ١

وإسناده عن سلمان قال لي رسول الله: «هل تدري من وصيي؟ قال: الله ورسوله أعلم، فقال صلى الله عليه وآله: وصيي وموضع سرّي عليّ». ٣٣  
وعن أم سلمة أنّ النبيّ قال لي: «اشهدي أنّ عليّاً وصيّى وآته وليّى في الدنّيا والآخرة، وأنّه يقاتل النّاكثين والقاسطين والمارقين». ٣٤

## فصل

عن الحافظ أبي بكر بن مردويه، حدثنا محمد بن عليّ بن دخيل [دخيم] حدثنا أحمد بن خازم، حدثنا يحيى بن الحاي، حدثنا عبد العزيز بن محمد، عن يزيد بن الهار، عن محمد بن إبراهيم، عن نافع بن عجز، عن أبيه، عن عليّ: أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال له: «أما أنت فصفي واميّني، قال: رضيت يا رسول الله».

وإسناده عن عبد الله بن اسعد بن زرارة، عن أبيه قال النبيّ صلى الله عليه وآله: «أوحى إليّ في عليّ بثلاث: أنّه سيّد المسلمين، وإمام المتقين، وقائد الغرّ المحجلّين». ٣٥  
وإسناده عن أنس قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا أنس، أوّل من يدخل

٣٣. من السند، عن سلمان، قال: يا رسول الله، من وصيك؟ قال: يا سلمان، من كان وصيّ أخي موسى؟ قال: يوشع بن نون. قال: فإنّ وصيّى ووارثي ومن يقضي ديني ويُنجز موعدي عليّ بن أبي طالب». نهج الحقّ، ص ٢١٣ و ٢١٤ والهيشميّ في مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٣ و كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٦، وفي منتخبه في هامش السند، ج ٥، ص ٣٢ و تهذيب التهذيب، ج ٣، ص ١٠٦، و كفاية الطالب، ص ٢٩٣، شواهد التنزيل، ج ١، ص ٧٧، الرياض النضرة، ص ١٧٨، ذخائر العقبى، ص ٧١

٣٤. روى ابن عبد البرّ وغيره من السنّة - في قوله تعالى: «واسأل من أرسلنا من قبلك من رُسُلنا»، قال: إنّ النبيّ (ص) ليلة أسري به جمع الله بينه وبين الانبياء، ثم قال له: سلهم يا محمد، على ماذا بعثتم؟ قالوا: بعثنا على شهادة أنّ لا إله إلاّ الله وعلى الإقرار بنبوتك والولاية لعليّ بن أبي طالب».

نهج الحقّ، ص ١٨٣ و ينابيع المودة، ص ٨٢. كفاية الطالب، ص ٢٥ وقال: رواه الحاكم في النوع الرابع والعشرين من: معرفة علوم الحديث. أقول: رواه ص ٩٦ و ١١٩، و مناقب الخوارزمي، ص ١٢١، شواهد التنزيل، ج ٢، ص ١٥٦، رواه باسانيد، و ذخائر العقبى، ص ٦٩ وقال: أخرجه العلاء في سيرته، و كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٦، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٨

٣٥. الغدير، ج ١٠، ص ٢٧٩

اليوم أمير المؤمنين وسيد المسلمين وخاتم الوصيين وإمام الغر المحجلين، ف جاء عليّ عليه السلام. ٣٦.

وبإسناده عن الرضا عن آبائه عليهم السلام، أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال: «يا علي، إنّك سيد المسلمين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين، ويعسوب المؤمنين». ٣٧.

ويعسوب في اللغة: سيد النحل، ويقال لعليّ عليه السلام أمير النحل، وذلك أنّ قوماً من الكفار التجؤوا إلى سفح جبل فما خرج إليهم سرية إلاّ عجزوا عن الوصول إلى

٣٦. اخبرنا ابوالحسن الفرضي، ابانا ابوالقاسم بن أبي العلاء، ابانا ابوبكر محمد بن عمر بن سليمان بن المعدل العربيّ النصببيّ بها، وابوالقاسم الحسين بن الحسن بن محمد قالا: ابانا ابوبكر احمد بن يوسف بن خلاد، ابانا ابو جعفر محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ابانا إبراهيم بن محمد، ابانا عليّ بن عايش، عن الحارث بن حصيرة:

عن القاسم بن جندب، عن انس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اسكب إليّ ماءً - او وضوءاً - [قال فسكب له] فتوضأ ثم قام فصلّى ركعتين، ثم قال: «يا انس أوكل من يدخل من هذا الباب أمير المؤمنين وقائد الغر المحجلين [و] سيد المؤمنين عليّ». «ترجمة الإمام عليّ بن ابي طالب من تاريخ مدينة دمشق»، ج ٢، ص ٢٥٩ وهذا رواه أيضاً أبو نعيم في ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب «حلية الاولياء»، ج ١، ص ٦٣

قال:

«حدثنا محمد بن احمد بن عليّ، حدثنا محمد بن عثمان بن ابي شيبة، حدثنا إبراهيم بن محمد بن ميمون، حدثنا عليّ بن عياش، عن الحارث بن حصيرة:

عن القاسم بن جندب، عن انس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا انس اسكب لي وضوءاً ثم قام فصلّى ركعتين، ثم قال: يا انس أوكل من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين.

قال انس قلت: اللهم اجعل رجلاً من الانصار - وكتمته - إذ جاء عليّ، فقال: من هذا يا انس؟ فقلت: عليّ. فقام مستبشراً فاعتقه ثم جعل يمسح عرق وجهه وي مسح عرق عليّ بوجهه [كذا] قال عليّ: يا رسول الله، لقد رايتك صنعت شيئاً ما صنعت بي من قبل؟ قال وما يعنيني وانت تؤذي عني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي.

ثم قال أبو نعيم: ورواه جابر الجعفيّ عن ابي الطفيل عن انس نحوه. ورواه الخوارزمي بسنده عن ابي نعيم

في الفصل (٧) من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٤٢

٣٧. مناقب الخوارزمي، ص ٢٠٨-٢١٠، مسند الإمام الرضا(ع)، ج ١، ص ١٢٥



هؤلاء الكفار، وكان في ذلك الوادي نحل كثير فخرج إليهم أمير المؤمنين فتحصنوا بذلك السّح فقال عليه السّلام: آيتها النحل المطيعة لله ولرسوله ولي اخرجني إلى هؤلاء الكفار واطردوهم من الوادي، فخرجت النحل كلّها عليهم وتقع على وجوههم واعيُنهم وتضربهم بحماتها، فخرجوا واستولى عليهم عليّ عليه السلام.

وقال النبي صلى الله عليه وآله: «أنتي جبرئيل عليه السلام وقال: إن الله سمى علياً أميراً لا يحلّ أن يدعى غيره بهذا الاسم. ونهى عليه السّلام أن يدعى الحسن والحسين أو غيرهما من الائمة أمير المؤمنين بل يقال لكل واحد من ائمة الهدى إمام المؤمنين.<sup>٣٨</sup>

وعن ابن مردويه الأصبهاني، اخبرنا أحمد بن محمد بن دارم اخبرنا المنذر بن محمد، عن ابيه اخبرنا عمي اخبرنا أبي اخبرنا أبان بن تغلب، عن أبي عيلان اخبرنا أبو سعيد - وهو رجل من شهد صقين - قال اخبرنا سالم المتوفى مولى عليّ قال: «كنت مع عليّ عليه السّلام في أرض له وهو يحرقها حتى جاء أبو بكر وعمر فقالا لعليّ عليه السّلام: سلام عليك يا أمير المؤمنين، فقيل: كيف تقولان في عهد رسول الله (ص) فقال عمر: هو امرنا بهذا».

وعن ابن مردويه، اخبرنا عبد الله بن سعد بن يحيى، اخبرنا أبو يوسف الصّندلانيّ، اخبرنا فياض، عن حمزه عن عبد الكريم، عن إسماعيل بن رجاء، عن عطية وأبي الودال، عن أبي سعيد الخدريّ «خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من الحجرة فانقطع شسعه فرمى بها إلى عليّ (ع) فجلس إلينا وكان على رؤسنا الطير، قال: ليضربنكم رجل من بعدي على تاويل القرآن كما ضربتم عليّ تنزيله، فقال أبو بكر: أنا، فقال عمر: أنا، فقال: لا، ولكنّه خاصف النعل يخرج عليكم من الحجرة» قال فخرج علينا عليّ ويده نعل رسول الله عليه السّلام يصلحها».<sup>٣٩</sup>

٣٨. انظر: كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، ص ٥٨٣، الحديث الرابع.

٣٩. الإرشاد، ج ١، ص ١٢٣ و ١٢٤: روى إسماعيل بن علي العمريّ، عن نائل بن نجیح، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر، عن ابيه عليهما السلام قال: «انقطع شسع نعل رسول الله صلى الله عليه وآله فدفعها إلى عليّ عليه السّلام يصلحها، ثم مشى في نعل واحد غلوة - أو نحوها - واقبل على

## فصل

اخبرنا جماعة منهم الشيخ أبوالمظفر عبد الواحد بن حمد بن شيدة السكوني، اخبرنا أبويعلى عبدالرزاق بن عمر الطهراني، اخبرنا الشيخ الحافظ ابوبكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني، اخبرنا علي بن إبراهيم بن حماد بن زيد، حدثنا إسماعيل بن محمد دينار، حدثنا حسن بن حسين العربي، حدثنا معاذ بن مسلم، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وآله: «في قوله تعالى: «أِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ»<sup>١</sup>، أو ما بيده إلى صدره «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>٢</sup>، وأشار بيده إلى علي عليه السلام، وقال: بك يهتدي المهتدون بعدي»<sup>٣</sup>.

وعن ابن عباس: رسول الله المنذر والهادي علي.

وعن ابن مردويه، حدثنا علي بن الحسين بن محمد الكاتب، حدثنا أحمد بن الحسن بن سعيد بن عثمان الخراز، حدثنا أبي، حدثنا حصين بن مخارق، عن حمزة الزيات، عن عمر بن عبد الله بن يعلى بن مرة، عن أبيه، عن جده قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>٤</sup>، فقال: «أنا المنذر وعلي الهادي»<sup>٥</sup>.

اصحابه فقال: إِنْ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلْ عَلَى التَّوْبِيلِ كَمَا (قاتل معي) على التنزيل. فقال ابوبكر: انا ذاك، يا رسول الله؟ قال: «لا». فقال عمر: فاننا يا رسول الله؟ قال: «لا»، فامسك القوم ونظر بعضهم إلى بعض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لكنه خاصف النعل - وأوما إلى علي ابن أبي طالب عليه السلام - وأنه المقاتل على التاويل إذا فَرَكْتَ سَتِي وَبَدَيْتَ، وَحَرَفَ كِتَابَ اللَّهِ، وَتَكَلَّمَ فِي الدِّينِ مِنْ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ، فَيُقَاتِلُهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى إِحْيَاءِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

وردود نحوه في مسند أبي يعلى الموصلي، ج ٢، ص ٣٤١، المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٢، مسند احمد، ج ٣، ص ٨٢، شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ٢٠٦، كنز العمال، ج ١٣، ص ١٠٧، مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٨٦

٤١ و ٤٠. العدد ١٣: ٧

٤٢. انظر: تفسير فرات الكوفي، ص ٢٠٥، البيان، ج ٦، ص ٢٢٣، الدر المنثور، ج ٤، ص ٤٥

٤٣. العدد ١٣: ٧

٤٤. العياشي، ج ٢، ص ٢٠٧، حديث ٧، بصائر الدرجات، ج ١، ص ٣٠، الكافي، ج ١، ص ١٩١ النعماني، ص ١١٠، الصافي، ج ٣، ص ٥٩، إثبات الهداة، ج ١، ص ٨١، البرهان، ج ٢، ص ٢٨٠-٢٨١، البحار، ج ٢٣، ص ٣، نور الثقلين، ج ٢، ص ٤٨٣-٤٨٤

وعن ابن مردويه، حدثنا محمد بن علي بن دخيم، حدثنا احمد بن حازم الغفاري، حدثنا عثمان بن محمد، حدثنا مطلب بن زياد، عن السدي، عن عبد خير، عن علي في قوله: «أَمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَكِلْهُ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>٤٥</sup>، قال: المنذر رسول الله، والهادي رجل من بني هاشم، يعني نفسه.

وعن ابن مردويه، حدثنا احمد بن محمد السدي، حدثنا عيسى بن محمد المروزي، حدثنا عمر بن محمد الحسين، حدثنا ابي، حدثنا عيسى بن موسى غنجار، عن ابي مريم، عن المنهال بن عمرو، حدثنا عباد بن عبد الله الاسدي: سمعت علياً عليه السلام يقول على المنبر: «والله ما من رجل من قريش إلا وقد نزلت فيه آية أو آيتان. فقال رجل من تحتة: ما نزل فيك؟ فغضب. ثم قال: اما إنك لو لم تسألني على رؤس القوم ما حدثك، ويحك هل تقرا هود؟ ثم قرأ علي عليه السلام «أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»<sup>٤٦</sup>، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بيته وانا الشاهد منه.<sup>٤٧</sup>

وعن ابن مردويه، حدثنا سليمان بن احمد الطبراني، حدثنا علي بن اسحاق الوزير الاصبهاني، حدثنا اسماعيل بن موسى السدي، حدثنا عمر بن سعيد، حدثنا فضيل بن مرزوق، عن ابي سخيلة، عن ابي ذر وسلمان قالوا: اخذ النبي بيد علي عليهما السلام فقال: «إن هذا اوكل من آمن بي، وهذا اوكل من يصادني يوم القيامة، وهذا الصديق الاكبر، وهذا فاروق هذه الامة يفرق بين الحق والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالم»<sup>٤٨</sup>.

وفي رواية: يعسوب الظلمة. وفي رواية اخرى: يعسوب الكفار.

وعن ابن مردويه، حدثنا احمد بن محمد بن عثمان الصيدلاني، حدثنا المنذر بن محمد بن المنذر، حدثنا احمد بن موسى الاسدي، حدثنا ابو معاذ الخزاز، عن زياد بن

٤٥. الرعد ١٣: ٧

٤٦. هود ١١: ١٧

٤٧. انظر: اللوامع النورانية، ص ١٥٨، بحار الانوار، ج ٣١، ص ٣٩٢

٤٨. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٢. ترجمه الإمام علي بن ابي طالب (ع) من تاريخ مدينة دمشق، ج ١، ص ٨٧

وايضاً انظر: كشف الغمة، ج ١، ص ١١٥، تفسير العياشي، ج ١، ص ٤

المنذر، عن أبي عبدالله، عن أبي سُخَيْلَةَ، قال لي أبو ذَرٍّ: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «عليّ أوّل من آمن بي، وهو الصّدِّيق الأكبر، وهو الفاروق يفرق بين الحقّ والباطل».<sup>٤٩</sup>

وياسناده عن ابن أبي ليلى، عن أبيه، قال النّبِيّ عليه السّلام: «الصّدِّيقون ثلاثة: حبيب النّجار، ومؤمن آل فرعون، وعليّ بن أبي طالب وهو أفضلهم».<sup>٥٠</sup>  
وياسناده عن ابن عبّاس في قوله تعالى: «يا أيّها الذين آمنوا اتّقوا الله وكونوا مع الصّادّقين».<sup>٥١</sup> قال: مع عليّ بن أبي طالب».<sup>٥٢</sup>

وعن ابن مردويه، حدثنا عبدالرحمن بن محمّد، حدثنا أحمد بن الحسَن، حدثنا أبي حصين، حدثنا حمزة بن عطاء عن أبي جعفر في قوله: «وألذّي جاء بالصدّق وصدّق به»<sup>٥٣</sup> قال: «جاء به النّبِيّ وصدّق عليّ بن أبي طالب عليهما السّلام».<sup>٥٤</sup>  
وياسناده عن مجاهد مثله.

وياسناده عن ابن عمر «أنّ عليّاً قال: يا رسول الله، قد آخيت بين أصحابك، فمن

٤٩. في تاريخ مدينة دمشق عن أبي سخيلة قال حججت أنا وسلمان فنزلنا بابي ذرّ فكتنا عنده ما شاء الله، فلما حان متّا نحوف قلت: يا اباذرّ، إني أرى اموراً قد حدثت وإني خائف أن يكون في الناس اختلاف، فإن كان ذلك فما تمرني؟ قال: الزم كتاب الله عزّ وجلّ وعليّ بن أبي طالب، فاشهد أنّي سمعت رسول الله يقول: عليّ أوّل من آمن بي واوّل من يصفحني يوم القيامة، وهو الصّدِّيق الأكبر، وهو الفاروق يفرق بين الحقّ والباطل.

ترجمة الإمام عليّ بن أبي طالب من تاريخ دمشق، ج ١، ص ٨٨

٥٠. كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٨

ومن المسند [أحمد بن حنبل] عن أبي ليلى قال: قال رسول الله (ص): الصّدِّيقون ثلاثة: حبيب النّجار، مؤمن آل ياسين الذي قال: «يا قوم اتبعوا المرسلين» وحقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: «اتقتلون رجلاً أن يقول ربّي الله» وعليّ بن أبي طالب وهو أفضلهم».

٥١. التوبة: ٩: ١١٩

٥٢. انظر: الامالي للشيخ الطوسي، عن جابر، عن أبي جعفر (ع)، ص ٢٥٥، حديث ٦٦١

٥٣. الزمر: ٣٩: ٣٣

٥٤. في امالي الطوسي: «عن عليّ بن أبي طالب (ع) في قوله «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصّدِّيقِ إِذْ جَاءَهُ» [الزمر-٣٢] قال: الصدق ولايتنا اهل البيت، ص ٣٦٤، حديث ٧٦٦

أخي؟ قال: أما ترضى أن أكون أخاك؟ قال: بلى. قال: أنا أخوك في الدنيا والآخرة. وقال أنت أخي ومولى كل مؤمن، وقال: عليّ أخي وصاحب لوائي يوم القيامة.<sup>٥٥</sup> وبإسناده عن البراء بن عازب قال النبي عليه السلام: «إنّ عليّاً أخي وخليفي». وإسناده عن أم أيمن «أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال لها: يا أم أيمن، ادعي لي أخي قالت: من أخوك، يا رسول الله؟ قال عليه السلام: عليّ. قالت: وأخوك فزوجته ابتك؟ قال: نعم، أم فوالله قد زوجتها كفواً شريفاً في الدنيا والآخرة».

وعن ابن مردويه، حدثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم، حدثنا الحسين بن عليّ بن الحسين البلوي، حدثنا محمد بن الحسن الكوفي، حدثنا صالح بن أبي الأسود، عن إبراهيم بن حيان، عن عبد الله بن فضيل الكندي، عن أبيه: «سمعت عليّاً عليه السلام وهو يقول على المنبر: أنا أخو رسول الله لا يقولها [بعدي] إلا كذاب أو يتخبّطه جنون، فقام ابن عمر ما فقال: اسمعوا ما يقول هذا الكذاب، وأنا أقول: أنا أخو رسول الله، فتخبّطه جنون، وما كان بمجنون وما زال مجنوناً حتى مات، فاتيت عليّاً فقلت: «أشهد أنّك على الحق».<sup>٥٦</sup>

وبإسناده عن عقبة الهجري، عن عمّه قال: سمعت عليّاً يقول: «لا قولن اليوم قولاً لم يقله أحد قبلي ولا بعدي إلا كاذب، أنا عبد الله وأخو رسوله، ورثت نبيّ الرّحمة، ونكحت سيّدة نساء أهل الجنّة، وأنا خير الوصيين».<sup>٥٧</sup>

## فصل

اعلم أنّ القاب عليّ عليه السلام كثيرة: هو ساقى الكوثر، هو الذّائد عن الحوض وهو قاضي دين رسول الله، وهو المنجز عداته، هو خير البرية، وهذا كلّ من قول [كلام خ ل] رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيما رواه المخالف والمؤلف.

٥٥. انظر: كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٥٢، ص ٨٨٨

٥٦. انظر: الغدير، ج ٩، ص ٣١٨

٥٧. انظر: الغدير، ج ٣، ص ١٢٢

وقال عليه السّلام: «عليّ صفة النّاس بعدي وهو النّعمة» لقوله تعالى: «ألم تر إلىّ الذين بدّلوا نعمة الله كُفراً»<sup>٥٨</sup>. وهو جبل الله، وهو العروة الوثقى.<sup>٥٩</sup>  
 روى أنّ أعرابياً دخل على النّبيّ عليه السّلام، فقال: اشتبهت آية من كتاب الله عليّ  
 «واعتصموا بحبل الله»<sup>٦٠</sup> وكان عليّ عليه السّلام على يمين رسول الله، فوضع يده على كتفه وقال: هذا جبل الله فاعتصموا به.<sup>٦١</sup>

فانصرف الاعرابي وجعل يقول: آمنت بالله وبرسوله واعتصمت بحبل الله، فسمعه رجلا يقول ذلك فضحكا منه، ثمّ دخلا على النّبيّ يضحكان وقالوا: سمعنا اعرابياً يقول كذا وكذا، فقال النّبيّ: «إنّ ذلك الاعرابي من اهل الجنّة» فخرجوا وانصرفا وأتيا الاعرابي وقالوا: إنّ لك عندنا بشارة، ولنا ذنب بك. فقال: وما البشارة؟ قالوا: إنّ النّبيّ قال: إنّك من اهل الجنّة، فقال: الحمد لله، وما ذنبكما؟ قالوا: ضحكنا منك لما سمعناك تقول ذلك فاستغفر لنا، قال: إنّ الله يقول: «ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً».<sup>٦٢</sup>

لم تركتما رسول الله وجثمانني، اخرجنا إن كنتما تؤمان بالله ورسوله وتعتصمان بحبل الله فغفر الله لكما».

وعن ابن مردويه، اخبرنا ابوبكر احمد بن كابل بن خلف، اخبرنا عبد بن كثير العامريّ، اخبرنا محمّد بن عليّ الصّيرفيّ، اخبرنا إبراهيم بن اسماعيل اليشكريّ، عن شريك، عن أعمش عن أبي واثل، عن حذيفة، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «عليّ خير البشر، من أبي فقد كفر».<sup>٦٣</sup>

٥٨ . إبراهيم ١٤ : ٢٨

٥٩ . كنز الدقائق، ج ١، ص ٦١٥

٦٠ . آل عمران ٣ : ١٠٣

٦١ . وايضاً عن ابن يزيد قال: سألت ابا الحسن عليه السلام عن قوله: «اعتصموا بحبل الله جميعاً» قال: عليّ

بن ابي طالب حبل الله المتين . نور الثقلين، ج ١، ص ٣٧٧

٦٢ . النساء ٤ : ٦٤

٦٣ . بحار الانوار، ج ٣٨، ص ٦، حديث ٩، امالي الصدوق، ص ٤٧

وقال النبي صلى الله عليه وآله: «عليّ صالح المؤمنين بنص القرآن».

وهو الاذن الواعية والمؤذن الذي قال تعالى: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ»<sup>٦٤</sup>، وهو اذان من الله ورسوله، وهو وولده الذين قال الله تعالى: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وَنَادُوا بِأَصْحَابِ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ وَهُمْ أَوْلَتْكَ الصَّدِيقُونَ وَالشَّهَدَاءُ»<sup>٦٥</sup>، وهو الوالد لقوله: «انا وعليّ أبو اها هذه الامة»<sup>٦٦</sup> وهو الودود؛ لقوله تعالى: «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»<sup>٦٧</sup> وهو الصراط المستقيم؛ لقول النبي عليه السلام: «لله صراطان احدهما في الدنيا والآخر في الآخرة، فمن لم يعرف صراط الدنيا لم يعرف صراط الآخرة»، وهو المناجى لقوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»<sup>٦٨</sup> وهو الكافي لقوله: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»<sup>٦٩</sup> وهو من عنده علم الكتاب؛ لقوله تعالى: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>٧٠</sup>.

وهو احد البحرين لقوله تعالى: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»<sup>٧١</sup> وهو الملقى في جهنم اعداء؛ لقوله تعالى: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ»<sup>٧٢</sup> فإنه خطاب من الله لرسوله ولعليّ، وهو الوفي المطعم لقوله تعالى: «يُوفُونَ وَيَطْعَمُونَ»<sup>٧٣</sup> وهو الولي لقوله تعالى: «إِنَّمَا وَكَلِمَةَ اللَّهِ

٦٤ . الاعراف ٧: ٤٤

٦٥ . في القرآن الكريم: «ونادى اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً، قالوا نعم، فأذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين. الذين يصدون عن سبيل الله ويخونها عوجاً وهم بالآخرة كافرون. وبينهما حجاب وعلى الاعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون ...» الاعراف ٧: ٤٣-٤٦

٦٦ . انظر: بحار الانوار، ج ٣٢، ص ١١

٦٧ . مريم ١٩: ٩٦

٦٨ . المجادلة ٥٨: ١٢

٦٩ . الاحزاب ٣٣: ٢٥

٧٠ . الرعد ١٣: ٤٣

٧١ . الرحمن ٥٥: ١٩

٧٢ . ق ٥٠: ٢٤

٧٣ . في القرآن الكريم: «الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق»، الرعد ١٣: ٢٠

وايضاً: «ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيمماً واسيراً»: الإنسان (٧٦): ٨

وَرَسُولُهُ»<sup>٧٤</sup> وهو المنفق لقوله تعالى: «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»<sup>٧٥</sup>، وهو «مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»<sup>٧٦</sup> ليلة بات على فراش رسول الله، وهو النسب والصهر لقوله تعالى: «وَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»<sup>٧٧</sup> والناس كلهم خطبوا فاطمة عليها السلام فردهم النبي، وإن قريشاً سمته الموت يوم بدر فنزلت «وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ أَلْمُوتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ»<sup>٧٨</sup>.

٧٤ . المائدة : ٥٥

٧٥ . البقرة : ٢٧٤

٧٦ . البقرة : ٢٠٧

٧٧ . الفرقان : ٢٥ : ٥٤

٧٨ . آل عمران : ٣ : ١٤٣



## باب في ذكر فاطمة بنت رسول الله عليهما السلام

هي البتول الطهر، والطاهرة الزهرة الزهراء الزاهرة، المحدثة العليمة، العالمة الحكيمة الخليمة التقية النقية، حبيبة ايها، السيدة، الزاهدة، حوراء إنسية، بضعة رسول الله، شجنة نبي الله، المظلومة، المضطهدة الشهيدة، مؤنسة خديجة الكبرى في بطنها، أم الأئمة والدة حجج الله تعالى، أمة الله، بنت النبي، زوجة الوصي، سيّدة نساء أهل الجنة، سيّدة نساء العالمين، الامة البارّة، المدفونة بالليل، الكاظمة، الرؤوفة.

### فصل في تفسير القابها المذكورة

اعلم أنّها عليها السلام بتلت نفسها على المحظورات والمكروهات عقلاً وشرعاً فتبتلت، وانقطعت إلى طاعة الله وعبادته علماً وعملاً، وتبتل الحيض والاستحاضة والنفاس عنها، وكانت طاهراً طاهراً [أبدأ]. طاهرة لم تزل كانت من الذين «أذهب الله عنهم الرجس أهل البيت وطهرهم تطهيراً»<sup>٧٩</sup>

٧٩ . في القرآن الكريم : «أما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً» الاحزاب ٣٣ : ٣٣  
«عن إبان بن تغلب قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : يا ابن رسول الله ، لم سميت الزهراء زهراء ؟ فقال : لأنها تزهّر لأمر المؤمنين عليه السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور ، كان يزهّر نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم ، فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينة ، فيبيض حيطانهم . فيعجبون من ذلك ، فيأتون النبي صلى الله عليه وآله فيسألونه عمّا راوا ، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فيأتون منزلها فيرونها قاعده في محرابها تصلي والنور يسطع من محرابها من وجهها ، فيعلمون أنّ الذي راوه كان من نور فاطمة .

فإذا انتصف النهار وترتبت للصلاة ، زهر نور وجهها عليها السلام بالصفرة فتدخل الصفرة في حجرات الناس ، فتصفر ثيابهم والوانهم فيأتون النبي صلى الله عليه وآله فيسألونه عمّا راوا ، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها عليها السلام بالصفرة ، فيعلمون أنّ

وبسبب نور يزهر ويضيء من ملاءتها التي كانت من الشعر والوبر أسلم من اليهود نيف وثمانون نفراً، ومن حديثه «انّ علياً اخذ شيئاً من الشعير من يهودي ورهنه بذلك مرطاً لفاطمة، فاخذه اليهودي ووضع في بيت من داره، فلماً أمسى بعث زوجته إلى ذلك البيت لتأخذ منه متاعاً لهم فيه، فلماً فتحت الباب رأت في البيت مصباحاً قد اضاءت الدّار به كأنه زهرة السّماء او زهرة الرّوضة الغنّاء، فاخبرت زوجها بذلك فلماً دخل البيت ورأى النور يتششر من مرط فاطمة عليها السّلام ذهب الرّجل إلى قرابته والمرأة إلى قرابتها فاستحضراهم فلماً راوا ذلك أسلموا كلّهم».

وكان ابوها يشمّ رأسها وصدرها ويقول عليه السّلام: «أجد رائحة زهر الجنتّة منها» وهي زهراء تشبه اباهما في الخلق والخلق والحسن والجمال<sup>٨٠</sup> وكان النبيّ عليه السّلام يُسمّى الأزهري وهي الزّهراء، يقال رجل أزهر: أي ابيض مشرق الوجه، والمرأة زهراء. وكانت زهراء يسلب نورها نور الأزهريين: الشّمس والقمر.

وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم حدثها بما كان وما يكون ممّا أخبره الله، ويقال للرّجل الصادق الظّنّ محدّث - يفتح الدّالّ مشدّدة - وكانت لها فراسة صادقة، وهي كانت عالمة جدّاً في الاصول والفروع يطّلع على علمها الفائض من نظر في خطبتها وكلامها، وكانت عالمة بالاحكام الشرعيّة صاحبة الحكمة متقنة للأمور تحكم وتقضي بالعدل، وكانت ذات حلم وناة ووقار وسكينة، وكانت متقيّة ذات تقوى وتقوى. (وألقى

> الذي راوا كان من نور وجهها. فإذا كان آخر النهار وغربت الشمس، احمرّ وجه فاطمة، فاشرق وجهها بالحمرة فرحاً وشكر الله عزّ وجلّ، فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمّر حيطانهم، فيعجبون من ذلك ويتأثرون بالنبيّ صلّى الله عليه وآله ويسألونه عن ذلك، فيرسلهم إلى منزل فاطمة، فيرونها جالسة تسبح الله وتمجّده ونور وجهها يزهر بالحمرة، فيعلمون أنّ الذي راوا كان من نور وجه فاطمة عليها السلام، فلم يزل ذلك النور في وجهها حتّى ولد الحسين عليه السلام، فهو يتقلّب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الائمة ممّا اهل البيت إمام بعد إمام».

بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ١١

٨٠. «عن عائشة قالت: كان النبيّ صلّى الله عليه وآله إذا قدم من سفر قبل نحر فاطمة وقال: منها اشم رائحة الجنتّة. إحقاق الحقّ، ج ١٠، ص ١٨٥-١٨٦

يَتَقَى ، أصله اوتقى على افتعل ، فقلبت الواو ياءً لانكسار ما قبلها وأبدلت منها التاء وأدغمت ، فلما كثر استعماله توهموا أنّ التاء من نفس الكلمة) .

وكانت نقيّة نظيفة من كلّ عار وشنار ، يقال : نقى الشئ ينقى نقاوةً بالفتح فهو نقيّ أى نظيف ، وكانت محبوبة إلى أبيها رسول الله صلى الله عليه وآله يزيد حبه لها على محبتها له عليهما السلام ، وكانت سيّدة زاهدة أي غير راغبة في حطام الدنيا وزينتها متزهدة أي متعبدة لربها سرّاً وإعلناً ليلاً ونهاراً .

وعن أبي سعيد ، قال النبيّ صلى الله عليه وآله : «سادات نساء اهل الجنة اربع : فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله ، وخديجة ، ومريم ، وآسية . وفاطمة سيّدة نساء اهل الجنة» ،<sup>٨١</sup> وقال : «دخلت الجنة ليلة أسري بي فناولني جبرئيل عليه السلام فتأخّرت من ثمر الجنة فاكلتها فوقع ماؤها في صلبى ، فوقع على خديجة فحملت بفاطمة ، ففاطمة حوراء في صورة إنسيّة ، فاذا اشتقت إلى الجنة قبّلت فاطمة فأشمّ منها رائحة الجنة» .<sup>٨٢</sup>

والبضعة : القطعة من اللحم بالفتح ، واخوانها بالكسر كالفلذة . وفي الحديث : «الرّحم شحنة من الله» ، أي الرّحم مشتقّة من الرّحمن ، يعني أنّها قرابة مشتبكة كاشتبك العروق .  
وكونها مظلومة مضطهدة بعد أبيها لا يخفى ، فقد سلبت فذك منها قهراً ، ومنع حقّ ولديها وبعلمها ، وماتت بالغصّة شهيدة إذ ضربوا باب دارها على بطنها حتّى هلك ابنها الجنين الذي سمّاه رسول الله صلى الله عليه وآله المحسن .

واستثناس أمها خديجة هو أنّ نساء قريش هاجرن خديجة إذ تزوّجت رسول الله صلى الله عليه وآله فمرّ عليها النبيّ صلى الله عليه وآله يوماً وهي تتكلم فقال : يا خديجة فمّن تكلمين ، فقالت مع الجنين الذي في بطني .

وتفسير الباقي<sup>٨٣</sup> ظاهر .

٨١ . «عن ابن عباس ، عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنه قال : «اربع نسوة سادات ، عالمهنّ : مريم بنت عمران ، وآسية بنت مزاحم ، وخديجة بنت خويلد ، وفاطمة بنت محمد وفضلهنّ عالماً بفاطمة» . تفسير روح

المعاني ، ج ٣ ، ص ١٥٥

٨٢ . انظر : دلائل الإمامة ، ١٤٦ ، نوادر المعجزات ، ١٧/٩٩ ، علل الشرائع ، ج ١ ، ص ١٨٣

٨٣ . ما بقي .

## فصل

وبإسناد ابن مردويه، عن أبي هريرة أن النبي صلى الله عليه وآله قال: «إن ملكاً استاذن الله في زيارتي واخبرني<sup>٨٤</sup> أن فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة»<sup>٨٥</sup>.

وعن حذيفة كان النبي صلى الله عليه وآله لا ينام حتّى يقبل عرض وجه فاطمة وبين ثديها ويدعو لها<sup>٨٦</sup>.

وعن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه وآله كان إذا رجع من مغازه قبل رأس فاطمة<sup>٨٧</sup> وعن عائشة أن النبي صلى الله عليه وآله الصلوة والسّلام إذا قدم من سفر قبل ما بين عيني فاطمة وقبل نحرها، وقال: منه أشم رائحة الجنة.

وقال النبي صلى الله عليه وآله: «إنما سميت فاطمة فاطمة لأن الله فطمها وفطم من أحبها من النار»<sup>٨٨</sup>.

وقال علي بن موسى الرضا عليه السّلام وقد سئل عن الشيخين فقال عليه السّلام: كانت لنا أمة بارة خرجت من الدنيا وهي عليهما غضبي، ونحن لانرضى حتّى ترضى والأمة لغة في الأم.

وكانت فاطمة وصّت ان تدفن ليلاً، لجفاء القوم. ولا تدع عليهم بل كظمت غيظها، وكانت بنت نبي الرّحمة فاحتملت ظلمهم.

٨٤ . فبشرني .

٨٥ . انظر : من لا يحضره الفقيه ، ج ٢ ، ص ٦٠٣ ، مسند احمد ، ج ٣ ، ص ٨٠ .

٨٦ . «عن حذيفة قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينام حتّى يقبل عرض وجه فاطمة وبين يديها» .

إحقيق الحق ، ج ١٠ ، ص ١٨٥-١٨٦

٨٧ . «عن نافع ، عن ابن عمر : أن النبي صلى الله عليه وآله قبل رأس فاطمة وقال : فذاك ابوك ، كما كنت فكروني وفي خبر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : فذاك ابي وأمي» .

إحقيق الحق ، ج ١٠ ، ص ١٨٥-١٨٦

٨٨ . في دلائل الامامة عن علي بن ابي طالب (ع) قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : «إنما سميت فاطمة فاطمة لأنّها فطمت هي وشيعتها وذريتها من النار» ، ص ١٤٨

## باب في ذكر الحسن والحسين عليهما السلام

هما سبطا رسول الله، هما ريحانتا نبي الله، هما شرفا العرش، هما سيدا شباب أهل الجنة.

وقال النبي صلى الله عليه وآله: «هذا السيد المجتبي، وهذا شهيد كربلاء سيد الشهداء».  
وقال عليه السلام: «الحسين هو السيد وأخو السيد وابن السيد وأبو السادة، هو الحجة أخو الحجة ابن الحجة أبو الحجج، هو الإمام أخو الإمام ابن الإمام أبو الأئمة».  
وروي أن فاطمة عليها السلام أتت النبي صلى الله عليه وآله فقالت: هذان ابناك ورثهما شيئا، فقال عليه السلام: «أما الحسن فإن له هديي وسؤدي، وأما الحسين فإن له جودي وشجاعتني».<sup>٨٩</sup> ولذلك قيل: ذوالهدى والسؤدد للحسن، وذوالجود والشجاعة للحسين. وقيل لهما: ابنا رسول الله، قال الله تعالى: «ندعُ أبنائنا وأبناءكم»<sup>٩٠</sup> فأما قوله تعالى: «ما كان مُحَمَّدٌ أبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ»<sup>٩١</sup> فالمراد به زيد بن حارثة فهو من رجال المخاطبين من الأمة. وهما القطعتان من جسد الرسول، وقرتا عين البتول. وهما الفرقدان على سماء الدين، ورسول الله شمسها، وعلي ثمرها، وفاطمة زهرتها. وهما السيدان الأطهران الأزهران الأنوران الثقيان التقيان الزاكيان الفاضلان العالمان ملهما الحق وقائدا الخلق.

٨٩. «... أنبانا إبراهيم بن علي الرافعي»، عن أبيه، عن جدته زينب بنت أبي رافع قالت: رايت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم أتت بابنيها إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في شكواه الذي توفي فيه، فقالت: يا رسول الله هذان ابناك فورثهما. فقال: أما حسن فإن له هيبتي وسؤدي، وأما حسين فإن له جراتي وجودي».

ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ص ١٢٣

٩٠. آل عمران ٣: ٦١

٩١. الأحزاب ٣٣: ٤٠

## فصل

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ ابْنِي ذِينَ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»<sup>٩٢</sup> وقال: «إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ شَتَفَا الْعَرْشَ، وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ: يَا رَبِّ اسْكَنْتَنِي الضُّعْفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ، فَقَالَ اللَّهُ: الْا تَرْضِينَ أَنْي زَيْتَ اِرْكَانِكَ بِالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَمَا سَتِ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسَ فَرِحَاءً». <sup>٩٣</sup> وقال عليه السَّلَام: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبْتُهُمَا فَاحْبِبْهُمَا وَأَحِبَّ مِنْ أَحِبَّهُمَا». <sup>٩٤</sup> وقال: «مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَحَبَّيْتَهُ وَمَنْ أَحَبَّيْتَهُ أَحَبَّ اللَّهُ وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ ادْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ».

وهما المرتد فان والمصطرعان، وتفسير ذلك ما روى ابن مسعود: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَصَلِّي فَجَاءَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَارْدَفَاهُ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ اخَذَهُمَا اخْذًا رَقِيقًا، فَلَمَّا عَادَ عَادًا، فَلَمَّا انْصَرَفَ اجْلَسَ هَذَا عَلَى فَخْذِهِ وَهَذَا عَلَى فَخْذِهِ وَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبَّ هَذَيْنِ.

وروى عن عبد الله ميمون عن الصادق عليه السَّلَام: «اصْطَرَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ بِيَدِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمَا وَعَلَى آيِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِيهَأْ حَسَنَ خَذِ حَسِينًا. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَسْتَنْهَضُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ:

٩٢. ... عن الحسن عن أبي بكر قال: كان الحسن والحسين يشبان على ظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي فيمسكهما بيده حتى يرفع صلبه ويقومان على الأرض، فلما فرغ اجلسهما في حجره ثم قال: إن ابني هذين ريحانتي من الدنيا».

ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص ٦٢

٩٣. الارشاد، ج ٢، ص ١٣١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٦؛ اعلام الوری، ص ٢٢١

٩٤. ... عن ابن أبي مليكة، عن عائشة أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْخُذُ حَسَنًا فَيَضُمُّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَأَنَا أَحِبُّهُ، فَاحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مِنْ يَحِبُّهُ»

و ... عن أبي حازم عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: [للحسن والحسين] اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبْتُهُمَا فَاحْبِبْهُمَا».

ترجمة الإمام الحسن (ع) من تاريخ مدينة دمشق، ص ٥٦ و ٥٧

هذا جيرثيل عليه السلام يقول للحسين: إيهأ حسين خذ الحسن<sup>٩٥</sup>.

روي عن أم الفضل بنت الحارث أنها قالت للنبي عليه السلام: رايت الليلة حلمأ منكراً، فسأل: وما هو؟ قالت: إنه شديد، قال: ما هو؟ قالت: كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري. فقال رسول الله: خيراً رايت تلد فاطمة غلاماً فيكون في حجرك، فولدت فاطمة الحسين ودخل رسول الله والحسين في حجري، فقال لي: هذا تاويل رؤياك<sup>٩٦</sup>.

وكانا حجة الله لنبيه في المباهلة في الصغر، وحجة الله على الأمة بعد أبيهما. وهما الكاملان في الصبا. وتفسير ذلك أن النبي صلى الله عليه وآله لم يبايع صبيأ في ظاهر الحال، فبيعة رسول الله لهما من برهان كمالهما في الصغر، وحجة اختصاص الله لهما، وقد اوجب الله لهما الثواب في حال الطفولية إذ فعلا ما فعل ابوهما، حتى انزل الله هل «أتى» كما حكى الله عن عيسى في المهدي.

وروي العامة والخاصة أن النبي صلى الله عليه وآله قال: «ابنای هذان إمامان قاما او قعدا و أبوهما خير منهما، وهما حجتان بجابلقا وجابلسا وما بينهما، وهما مدينتان بالمشرق والمغرب فيهما خلق لم يهموأ بمعصية الله قطة<sup>٩٧</sup>».

٩٥ . انظر: بحار الانوار، ج ٣٩، ص ٢٩١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ١٦٣

«... عن عمارة ابن ابي عمارة، عن ابن عباس قال: انتجد الحسن والحسين عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يقول: هي يا حسن، خذ يا حسن. فقالت عائشة: تعين الكبير على الصغير؟ فقال: إن جيرثيل يقول: خذ يا حسين».

ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ص ١٠٩

٩٦ . الارشاد، ج ٢، ص ١٣٢؛ اعلام الوری، ص ٢١٨

٩٧ . نور الثقلين، ج ٤، ص ٢٨٤

## باب في ذكر الامام عليّ بن الحسين عليهما السّلام

هو آدم الثاني، هو نوح الثاني، هو إبراهيم الثاني، هو سيّد العباد، وهو العابد السّجّاد، هو زين العبادين وسيّد المجتهدين، وإمام المؤمنين، وأبو الأئمة المعصومين، وبقية الصّالحين، وأحد البكّائين، وهو المنعوت بذي الثّنات، والنّاطق له الحجر بالبيّنات، وهو ذوالاعلام الباهرات، وصاحب المعجزات والكرامات، سميّ جدّه عليّ وشبيهه في العبادات، ويقال له: قائم اللّيل، صائم النّهار، الراغب في الآخرة، الزاهد في الدّنيا، المصفرّ اللون من السّهر، المنخرم الأنف والجبهة من السّجود، هو حسن الصّحبة وزوّار الكعبة، حليف القرآن، حبيب الرحمن، صالح أهل بيت الخير، رفيق الملائكة والخضر، المغضي من الحياء، المتشوّق إلى الدّعا، يكنى أبا محمّد وأبا الحسين وأبابكر، بقي مع جدّه أمير المؤمنين سنتين، ومع عمّه الحسّن عشر سنين، ومع أبيه بعده عشر سنين، وبقي بعد مضيّ أبيه خمساً وثلاثين سنة.

### فصل

امتلا بسيط الأرض من اولاده واكثرهم ابرار .

عن ابي جعفر الباقر عليه السّلام : «كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يصلّي في اليوم واللّيلة الف ركعة، وكانت الريح تميّله بمنزلة السّنبله، وكان إذا توضّأ اصفرّ لونه، فيقول له اهله: ما هذا الذي يغشاك؟ فيقول: اتدرون لمن اتاهب للقيام بين يديه . وإذا قام إلى الصّلاة اخذته الرعدة، فقيل له فيه، فقال: اتدري إلى من اقوم ومن أريد أن أناجي . وحجّ ماشياً فسار من المدينة إلى مكّة في عشرين يوماً، ولقد حجّ على راحلة عشر حجج، وعلى ناقته عشرين حجّة ما قرعهما بسوط . وكان يقرأ القرآن فرّبما مرّ به المارّ يصعق من حسن صوته . وقيل له: ما آن حزنتك ان ينقضى، فقال: شكى يعقوب إلى ربّه من اقلّ ممّا



رايت حتى قال: «يا اسفى» إنه فقد ابناً واحداً، وأنا رايت ابي واخي وجماعة اهل بيتي يذبّحون حولي.<sup>٩٨</sup>

والبكاؤون آدم على فراق الجنة، ويعقوب ويوسف وفاطمة وعلي بن الحسين وهو علي الثاني.

وقيل له: ذا الثغفات، لأن طول السجود أثر في مساجده وثغفاته. وثغفات البعير: ما يقع على الارض من اعضائه إذا استناخ، وغلظ كالركبتين وغيرهما.

وروي ان الناس ظنوا بعد الحسين محمد بن الحنفية، فجاء زين العابدين إلى الحجر الأسود وابن الحنفية، فقال محمد: إن كان الحق لي في الإمامة أيها الحجر فتكلم به فلم ينطق، ثم قال علي مثله فانطق الله الحجر فقال: إن الإمامة لعلي وفي اولاده، فقبل محمد رجله.<sup>٩٩</sup>

وكان على ظهره كهيئة الجبال السود للحمل على ظهره إلى الفقراء بالليل، وكان يقوت سبعين بيتاً من أهل المدينة وهم لا يعلمون، فلما مات فقدوا اثره. وكان يعجبه ان يحضر طعامه جماعة من اليتامى والأضراء ويلبسهم الثياب وينفق على عيالهم.

٩٨. ... عن المنهال - يعني ابن عمرو - قال دخلت على علي بن حسين فقلت: كيف أصبحت اصلحك الله؟ فقال: ما كنت ارى شيخاً من اهل المصر مثلك لا يدري كيف أصبحت؟! فاما إذ لم تدر او [لم] تعلم فانا اخبرك: أصبحتنا في قوما بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون إذ كانوا يذبّحون أبناءهم ويستحيون نساءهم!!!

واصبح شيخنا وسيّدنا يتقرب إلى عدونا بشتمه وسبه على المنابر!!!  
وأصبحت قريش تعدّ أنّها الفضل على العرب لأنّ محمّداً [صلى الله عليه وآله وسلم] منها، لاعتدّلها فضل لأبّه، وأصبحت المعجم مقرّة لهم بذلك.

فلئن كانت العرب صدقت أنّ لها الفضل على المعجم، و صدقت [قريش] ان كان لها الفضل على العرب؛ لأنّ محمّداً [صلى الله عليه وآله وسلم] منها، إنّ لنا اهل البيت الفضل على قريش لأنّ محمّداً [صلى الله عليه وآله وسلم] منّا، فاصبحوا [ياخذون بحقنا و] لا يعرفون لنا حقاً!!!

فهكذا أصبحتنا إذ لم تعلم كيف أصبحتنا!!!

قال [المنهال]: فلظننت أنّه أراد ان يُسمع من في البيت.

ترجمة الإمام زين العابدين عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص ٨٠ و ٨١

٩٩. انظر: الخرائج والجرائع، ج ١، ص ٢٥٨؛ بحار الانوار، ج ٤٢، ص ٣٠

قيل : دخل عبدالملك بن مروان المسجد الحرام وأمر أن لا يدخل من يزاحمه في الطواف في زمان خلافته ، فدخل زين العابدين ولم يلتفت إليه ولم يكن عرفه عبدالملك ، فسأل خدومه عنه ، فقالوا : هو علي بن الحسين عليهما السلام ، فقال : قولوا له ليحضرني . فلماً قعد إليه ، قال : هلاً تدخل علينا ما قتلت أباك فلم تهجرنا؟ قال : من قتل أبي أفسد عليه دنياه ، فإن أردت أن تفسد علي دنياى فافعل . قال : معاذ الله ، ادخل علينا لنساعدك من دنيانا ، فرفع يديه وقال : يا ربّ أره حرمتي عندك ، فوقع في الحال الوف من الجواهر واللاكن ما لم يوجد مثله ، وقال : من كان كذلك ، فأى حاجة له إلى المخلوقات .<sup>١٠٠</sup> ثم قال : يا ربّ استردّها فارفعت إلى السماء . فقال له عبدالملك : عطني . فقال : «تريد واعظاً أبلغ من القرآن؟! قال الله تعالى : «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» ،<sup>١٠١</sup> هذا لمن طقّف فكيف لمن أخذه كلّه .

١٠٠ . المخلوق .

١٠١ . المطففين ٨٣ : ١

## باب في ذكر محمد بن علي بن الحسين عليهم الصلاة والسلام

هو محمد الثاني و باقر العلم لاهل التقى وخير من لبي على الاجل، ذوالزهد والسؤدد، مظهر علوم الدين، مبين علم القرآن، حافظ معالم الدين، علم الفضل لاهله، معدن الآثار والسنة، مرجع بقايا الصحابة، ملجأ وجوه التابعين، مفزع رؤساء الفقهاء والمتكلمين، صاحب الجوابات المسكتة، ذوالآيات المحرسة، معتمد العلماء والمسلمين، شجرة الفتوة والمروة، موضع الرسالة والسنن، عيبة اخبار الانبياء والسير، ملهم علم الكلام، مملي تفسير القرآن، هو من كان يحل شبه اهل الآراء، وارث علم خاتم الانبياء، هو العليم الحكيم الحلیم، بقية اهل بيت الرحمة، المشهور بالكرم والجود، مقبول القول والإمامة.

### فصل

دخل جابر بن عبد الله الانصاري بعد ما كف بصره على محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام فقبيل يده، ثم أهوى إلى رجله فتنحى عنه وقال: إن رسول صلى الله عليه وآله يقرئك السلام، فقال: وعلى رسول الله السلام. ثم قال جابر: قال لي رسول الله: تبقى حتى تلقى رجلاً من ولدي يقال له محمد بن علي بن الحسين يهب الله له النور والحكمة فاقراء مني السلام. <sup>١٠٢</sup> والناس يروون عن جابر أنه قال: يوشك ان تبقى حتى تلقى لي ولداً من الحسين يقال له محمد يقر العلم بقرأ فإذا لقيته فاقراء مني السلام. <sup>١٠٣</sup> وكان في وصية امير المؤمنين علي عليه السلام إلى ولده ذكر محمد بن علي والوصاية وإن رسول الله صلى الله عليه وآله سمّاه وعرفه بباقر العلوم. <sup>١٠٤</sup>

١٠٢ . بحار الانوار، ج ٤٢، ص ٢٢٧

١٠٣ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٢٨ وايضاً روضة الواعظين، ص ٢٠٢

١٠٤ . لسان العرب، مادة «بقر».

وكان جابر بن عبدالله إذا روى عنه شيئاً قال: حدثني وصي الأوصياء ووارث علم الانبياء أبو جعفر الباقر. وعن عبدالله بن عطاء المكي: ما رايت العلماء عند احد قط أصغر منهم عند ابي جعفر، ولقد رايت الحكم بن عتيبة مع جلالته في القوم بين يديه كأنه صبي بين يدي معلّمه.

وروى عن عمرو بن عبيد أنه وفد على الباقر ليمتحنه قال: ما معنى قوله تعالى: «أولم ير الذين كفروا أن السموات والأرض كانتا رتقاً ففققناهما»<sup>١٠٥</sup> فقال أبو جعفر: «كانت السماء رتقاً لا تنزل القطر، وكانت الأرض رتقاً لا تخرج النبات» فقال عمرو خبرني عن قوله: «ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى»<sup>١٠٦</sup> ما غضب الله؟ فقال: غضب الله عقابه، يا عمرو من ظن أن الله يغيره شيء فقد كفر».

وعن محمد بن المنكدر: رايت الباقر في ساعة حارة يوماً يتكئ على غلامين له، فقلت: شيخ قرشي في طلب الدنيا، لا عظته، فقلت له: لوجاءك الموت وانت في طلب الدنيا على هذه الحال؟ قال: «لو جاءني الموت لجاءني وأنا في طاعة من طاعات الله أكف بها نفسي عنك وعن الناس، وإنما كنت أخاف الموت لو جاءني وأنا في شيء من معاصي الله»، قال: أردت أن اعظك فوعظتني.

وعن القاسم بن محمد بن أبي بكر: رايت فتى أحسن من الشمس الطالعة ببيع الفرقد بين قبرين قبر الحسن وعلي بن الحسين والباقر يبكي بكاءً لم أسمع أشجى منه، فقلت: يا صبي، ما الذي أفردك بالخلوة في المقابر؟ فقال:

إِنَّ الصَّبِيَّ صَبِيُّ الْعَقْلِ لِاصْغَرُ      أَرَى بَذِي الْعَقْلِ فِينَا وَلَا كِبَرُ

فقلت: اراك حدثاً تأتي بمثل هذا الكلام؟ فقال: إن الله إذا أودع عبداً حكمة لم يزدده الحكماء<sup>١٠٧</sup> لصغر سنه، وكان عليه من الله نوره والمهابة. فقلت: بابي أنت ما سمعت كلاماً أرسن من كلامك، لاشك أنك من أهل بيت حكمة، فمن انت؟ قال: من شقاوة

١٠٥ . الانبياء ٢١: ٣٠

١٠٦ . طه ٢٠: ٨١

١٠٧ . العلماء.

اهل الدنيا قلة معرفتهم باولاد الانبياء، انا محمد بن علي بن الحسين، وهذا قبر ابي فاي  
انس انس من قربه واي وحشة لاتكون مع فقده. ١٠٨

١٠٨. ... قال قيس بن النعمان: خرجت يوماً إلى بعض مقابر المدينة فإذا أنا بصبي جالس عند قبر يبكي بكاءً شديداً وإن وجهه ليلقي شعاعاً من نور، فاقبلت عليه فقلت: أيها الصبي ما الذي أعقلت له من الحزن حتى أفردك بالخلوة في مجالب الموتى والبكاء على اهل البلى ... وانت بغير الحداثة مشغول عن اختلافات الازمان وحنين الاحزان؟ [قال: [ فرفع راسه وطاطاه واطرق ساعة لا يحير جواباً ثم رفع [إلى] راسه وهو يقول:

إن الصبيُّ صبيُّ العقل لا صغرَ  
أزرى بذِي العقلِ فسينا ولا كبرَ

ثم قال لي: يا هذا إنك خليّ الذرع من الفكر، سليم الأحشاء من الحرقة، امننت تقارب الاجل بطول الامل، إن الذي أفردني بالخلوة في مجالب اهل البلى تذكر قول الله عز وجل «فإذا هم من الاجداث إلى ربهم ينسلون».

فقلت: بابي انت وأمي من انت؟ فإني لاسمع كلاماً حسناً  
فقال: إن من شقاوة اهل البلاء قلة معرفتهم باولاد الانبياء انا محمد بن علي بن الحسين بن علي وهذا  
قبر ابي فاي انس انس من قربه واي وحشة تكون معه؟ ثم انشا يقول:

ما غاضَ دمعي عند نازلة  
إلا جعلتكَ للبكا سبباً  
إني أجلّ قرى حللت به  
من ان أرى بسواك مكتيباً  
فإذا ذكرتك سامحتك به  
مني الدموع ففاض فأنسكباً

قال قيس: فانصرفت وما تركت زيارة القبور مذ ذاك.

ترجمة الإمام الباقر عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص ١٤٧

## باب في ذكر الإمام جعفر بن محمد عليهما السلام

هو أبو عبد الله الصادق الإمام المفترض الطاعة، صاحب الجفر والجامعة، خليفة أبيه وصي أبي جعفر القائم بالإمامة، ينبوع العلوم معدن السخاء والحلم والكرم، منبع العلوم الإلهي مشرع الشرائع، أفضل أهل الزمان، شيخ الطالبين، مستجاب الدعوة، علامة زمانه، ذوامعجزات الباهرة، صاحب الآيات، مفرس الفخار المعرق، فرع العلاء المشرع المورق.

### فصل

اعلم أنه لقب بالصادق وكلهم كانوا صادقين وقيل في ذلك وجهان :  
أحدهما : أنه جرى بينه وبين رجل من بني العباس كلام فخاصمه العباسي إلى قبر رسول الله، فسمع من القبر : جعفر هو الصادق .  
والثاني : ما روي عن أبي خالد الكابلي أنه قال : دخلت على زين العابدين عليه السلام، فقلت : أخبرني بالذين فرض الله طاعتهم والاقتراد بهم بعد رسول الله، قال : «ياكنركر، أمير المؤمنين، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم انتهى الأمر لنا، ثم سكت . فقلت : يا سيدي روي لنا عن أمير المؤمنين أن الأرض لا تخلو من حجة الله على عباده، فمن الحجة والإمام بعدك؟ فقال : ابني محمد واسمه في التوراة الباقر يقر العلم بقرأ، ومن بعده ابنه جعفر واسمه عند أهل السماء الصادق . قلت : وكيف صار اسمه الصادق وكلكم صادقون؟ فقال : حدثني أبي عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين فسموه الصادق، فإن الخامس من ولده الذي اسمه جعفر، يدعي الإمامة افتراءً على الله، فهو عند الله

جعفر الكذاب . ١٠٩

وامر المنصور بإحضار ابي عبدالله فلما حضر قال له : قتلني الله إن لم اقتلك ، اتلحد في سلطاني وتبغيني الغوائل؟ فقال ابو عبدالله : والله ما فعلت ولا اردت ، فإن كان بلغك فمن كاذب . فقال : إن فلانا أخبرني عنك بما ذكرت ، قال : احضره فأحضر . فقال : قد سمعت عن جعفر كذا وكذا ، فاستحلفه فابتدا باليمين ، فقال ابو عبدالله : دعني أحلفه انا ، فقال له : افعل ، فقال ابو عبدالله للساعي قل : برئت من حول الله وقوته والتجات إلى حولي وقوتي ، فحلف فما برح حتى ضرب برجله ، فقال المنصور : اخرجوه لعنة الله .

وبعث داود بن علي بن عبدالله بن عبّاً . وكان والياً بالمدينة - جماعة إلى ابي عبدالله عليه السلام يحضره إلى داره ليقتله ، فلما دخلوا عليه وغلظوا في الكلام له ، فدعا الله ثم قال : إن صاحبكم مات فارتفع الاصوات بالصياح ، وقيل : مات داود بن علي الساعة . وقال [عليه السلام] : وجدت علم الناس في أربع : اولها : أن تعرف ربك ، والثاني : أن تعرف ما صنع بك ، والثالث : أن تعرف ما أراد منك ، والرابع : أن تعرف ما يخرجك عن دينك . ١١٠

١٠٩ . «روي عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال : إذا ولد جعفر بن محمد بن علي بن الحسين ابني فسموه «الصادق» فإنه يولد من ولد ابنه ولد يقال له «جعفر الكذب» ويل له من جرأته على الله وتعديته على اخيه صاحب الحق ، وإمام زمانه وأهل بيته» .  
دلالات الإمامة ، ص ٢٤٨ وايضاً انظر : الهداية الكبرى ، ص ٢٤٨ ، مناقب ابن شهر آشوب ، ج ٤ ، ص ٢٧٢

١١٠ . «الإرشاد : روى نقلة الآثار أن المنصور لما امر الربيع بإحضار ابي عبدالله عليه السلام فاحضره ، فلما برصر به المنصور قال له : قتلني الله إن لم اقتلك ، اتلحد في سلطاني وتبغيني الغوائل؟ فقال له ابو عبدالله عليه السلام : والله ما فعلت ولا اردت فإن كان بلغك فمن كاذب ، ولو كنت فعلت لقد ظلم ظلم يوسف فقهر ، وابتلى أيوب ففسر ، وأعطى سليمان فشكر ، فهؤلاء انبياء الله ، وإلهم يرجع نسبك . فقال له المنصور : اجل ارتفع هاهنا ، فارتفع ، فقال له : إن فلان بن فلان أخبرني عنك بما ذكرت ، فقال : احضره يا امير المؤمنين ليوافقتني على ذلك ، فاحضر الرجل المذكور فقال له المنصور : أنت سمعت ما حكيت عن جعفر؟ قال : نعم ، فقال له ابو عبدالله عليه السلام : فاستحلفه على ذلك . فقال له المنصور :

ودخلت عليه امرأة وهو في قوم فناولته تفاحة بعضها أحمر وبعضها أصفر، فزجرها القوم، فقال: لاتفعلوا، وهي تسألني عن أيام حيضها إن بعضها كذا وبعضها كذا فقالت: «ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم». ثم أجابها وكانت فعلت بابي حنيفة مثل ذلك فردها، فقالت لاخرجن إلى الصادق فإنه يخبر بما في القلوب إعلاماً من الله ورسوله.

> اتخلف؟ قال: نعم وابتدا باليمين، فقال له ابو عبد الله عليه السلام: دعني يا امير المؤمنين أحلقه انا؟ فقال له: افعل، فقال ابو عبد الله عليه السلام للساعي: قل: برئت من حول الله وقوته، والتجأت إلى حولي وقوتي، لقد فعل كذا وكذا جمعفر، فامتنع منها هنيئة، ثم حلف بها، فما برح حتى ضرب برجله، فقال ابو جمعفر: جرّوا برجله، فاخرجه لعنه الله.

قال الربيع: وكنت رايت جمعفر بن محمد عليه السلام حين دخل على المنصور يحرك شفّتيه، كلّمهما حرّكهما سكن غضب المنصور، حتى ادناه منه، وقد رضي عنه، فلمّا خرج ابو عبد الله عليه السلام من عند ابي جمعفر المنصور أتبعته، فقلت له: إن هذا الرجل كان من اشدّ الناس غضباً عليك، فلمّا دخلت عليه وانت تحرك شفّتيك كلّمهما حرّكتهما سكن غضبه، فباي شيء كنت تحركهما؟ قال: بدعاء جدّي الحسين بن عليّ عليهما السلام، قلت: جعلت فداك وما هذا الدعاء؟ قال: «يا عدّتي عند شدّتي، ويا غوثي في كربتي، احرسني بعينك التي لاتنام، واكنفني بركنك الذي لايرام».

قال الربيع: فحفظت هذا الدعاء، فما نزلت بي شدة قط إلا دعوت به ففرج، قال: وقلت لجمعفر بن محمد عليه السلام: لم منعت الساعي ان يحلف بالله؟ قال: كرهت ان يراه الله يوحدّه و يمجّده فيحلم عنه، ويؤخر عقوبته، فاستحلفته بما سمعت فاخذه الله اخذة رابية».



## باب في ذكر الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام

كان يكنى ابا الحسن فلماً ولد الرضا ترك كنيته، وكان يكنى ابا ابراهيم و ابا علي في الخصوص وربما يقال له: ابو الحسن الاول، وللرضا ابو الحسن الثاني، ولعلي بن محمد النقي ابو الحسن الثالث. وكان موسى بن جعفر يعرف بالعبد الصالح، ونبعت أيضاً بالكاظم، وبالكهف الحصين، وبقوام آل محمد، وبنظام اهل البيت، وبنور اهل بيت الوحي، وبراهب بني هاشم. وكان يقال له: اعبد اهل زمانه، اسخى العرب، افقه الثقلين، منقذ الفقراء، مطعم المساكين. وكان الناس يسمونه: زين المجتهدين، وحليف كتاب الله، لقبه الله في اللوح بالمتجب.

### فصل

إنما سمّي عليه السلام بالكاظم لما كظم من الغيظ، واحتمل من الازدى، وصبر عليه من فعل الظالمين به، وسقوه السمّ مراراً حتى مضى عليه السلام قتيلاً في جسهم ووثاقهم. ساله الشيباني بمكة بحضرة الرشيد: ايجوز للمحرم ان يظلّ عليه محمله؟ فقال موسى عليه السلام: لا يجوز مع الاختيار، فقال: ايجوز ان يمشي تحت الظلال مختاراً؟ فقال: نعم. فتضاحك الشيباني، فقال الإمام عليه السلام: اتعجب من سنة النبيّ وتستهزئ بها، إن رسول الله صلى الله عليه وآله كشف الظلال في إحرامه ومشى تحت الظلال وهو محرم، وإن احكام الله لاتقاس فمن قاس بعضها على بعض فقد ضلّ عن سواء السبيل.

وقال الرشيد عند قبر النبيّ صلى الله عليه وآله: السلام عليك يا بن عمّ، فقال موسى: السلام عليك يا ابه، فتغيّر وجه الرشيد، فقال له الرشيد: انا وانت ابنا عمّ، فقال: إن كان حياً وخطب ابتك هل تزوجه؟ قال: نعم، قال: وهل يخطب إليّ بتي،

قال: لا<sup>١١١</sup>.

وكان اوصل الناس لرحمه واهله، وكان يحمل إلى المساكين والايتام والأرامل الأزقة والتّمور ويوصل اليهم العين والورق، وكانت صرار موسى مثلاً في العطاء فإنه كان يصل بثلاثمائة ونيّف، وكان أحسن الناس صوتاً بالقرآن، وكان يُحدر إذا قرأ ويبكي السّامعون لقراءته.

وكان يسمّى مكلم الأسد، وسبب ذلك أنّ عليّ بن حمزة البطائنيّ قال: صحبت موسى عليه السّلام إلى ضيعة له، فلماً صرنا في بعض الطريق، اعترضنا أسد، ولم يكثرث به موسى، فرأيت الأسد تذلل له عليه السّلام وجعل يهمهم، فوقف موسى ووضع الأسد يده على كفل بغلته فحوّل عليه السّلام وجهه إلى القبلة ودعا - ثمّ أوما إلى الأسد بيده أن امض - فهمهم الأسد وانصرف. فقلت لما خرجنا: ما شأن هذا الأسد؟ قال: إنّه اشتكى إلى عسر ولادة لبوّته وسألني أن ادعو ليفرّج الله عنها ففعلت، وألقي في روعي أنّها ولدت ذكراً فخبّرتة فقال: لاسلط الله عليك ولاذرتك ولا على أحد من شيعتك سبّاً، قلت: آمين.

١١١ . انظر: الارشاد، ص ٢٩٨، الكامل في التاريخ، ج ٦، ص ١٦٤

## باب في ذكر الإمام عليّ بن موسى عليهما السّلام

هو أبو الحسن الرضا، سَمِيَّ عليّ وعليّ، أُعطي فهم الأوّل وحلمه ونصره وورده ودينه، وأُعطي محبة الآخر وورعه وصبره على ما يكره . صاحب اللّسن واللّغات، ذوالاعلام الباقيات، مرضي الصديق والعدوّ، أفضل آل أبي طالب، محيي سنّة رسول الله، وليّ العهد من الله، غريب خراسان، بحر الجود والعلم، طود الوقار والحلم، السيّد المعصوم، امان اهل خراسان، الصابر على البساء والضراء، مفخر طوس، مَنْ يده كَيْدِ عيسى، مشهده مثل عصا موسى .

### فصل

اعلم أنّ الله سمّاه في اللّوح المحفوظ بالرضا، وأوما به أنّه يرضى به الاعداء والاولياء، وقد رضيت الملائكة شمائله وأخلاقه وأقواله وأفعاله، وارتضاه الله ورضي عنه وأرضاه، وكان العالمون يتعجبون منه إذ وجدوه مطلعاً على كلّ لسان ولغة يتكلّم بجميع ذلك، وكذلك كان آباؤه وابناؤه إلى خاتم الائمة فقد علمهم الله كما علم آدم الاسماء كلّها .

وكان المامون قد بعث إلى المدينة منّ حمله إلى مرو في المفاوز والبراري لا في العمران لئلاّ يراه الناس فيرغبوا فيه، فما من منزل من منازل له إلاّ وله عليه السّلام فيه معجزة معروفة يرويه العامة والخاصّة، وله اعلام بالاهواز إذ نزل على بابها يوماً، وبنيسابور آيات، ولمّا بلغ قرب القرية الحمراء زالت الشمس ولم يكن معه ماء، فبحث بيده المباركة الأرض قليلاً فنبع منها الماء وهو باق إلى اليوم . ولمّا وصل إلى سناباد نزل إلى جنب جبل وقال : اللهمّ اجعله نافعا ليتفجع به الناس، وبارك فيه وفيما ينحت منه ويجعل من حجره، ثمّ أمر فنحت له قدور من ذلك الجبل، وقدور اهل الدنيا تتخذ منه إلى الآن . ثمّ دخل القبة التي فيها قبر هارون وخطّ بيده على الموضع الذي هو قبره وقال : هذه تربتي

وفيها أُدفن وسيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي .<sup>١١٢</sup>

والحّ المأمون عليه بالبيعة له وابي عليه حتّى أشرف على الهلاك من تأييه، فقال المأمون: اعزل نفسي عن الخلافة واجعلها لك، فقال الرضا: إن كانت لك فلا يمكنك ان تخلع لباساً البسكه الله وتجعله لغيرك، وإن لم تكن الخلافة لك فليس لك ان تجعلها لي . فقال المأمون: كن وليّ عهدي لتكون الخليفة بعدي . فقال: اخبرني ابي عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنّي أخرج من الدنيا مقتولاً بالسمّ مظلوماً تبكي عليّ ملائكة السماء والارض، وأُدفن في ارض غربة إلى جنب هارون . فقال المأمون: ومن الذي يقتلك وانا حيّ، قال: لو اشاء ان أقول لقلت . فقال المأمون: هذا للتخفيف او ليقول الناس: إنّك زاهد في الدنيا، فقال الرضا: ما زهدت في الدنيا للدنيا . ثمّ أُوعد حتّى قبل وقال: اللهم لا عهد إلاّ عهدك ولا ولاية لي الا من قبلك وقد أكرهت كما اضطرّ يوسف ودانيال . وزوجه أخته ثمّ سقاه السمّ حتّى لحق بالله تعالى .<sup>١١٣</sup>

١١٢ . «ماجيلويه، عن عليّ عن ابيه، عن الهرويّ قال سمعت الرضا عليه السلام يقول: إنّني سأقتل بالسمّ مسموماً ومظلوماً، وأُقبر إلى جنب هارون، ويجعل الله عزّ وجلّ تربتي مختلف شيعتي واهل بيتي، فمن زارني في غربتي وجبت له زيارتي يوم القيامة، والذي أكرم محمداً صلى الله عليه وآله بالنبوة واصطفاه على جميع الخلق لا يصلي احد منكم عند قبري ركعتين إلاّ استحقّ المغفرة من الله عزّ وجلّ يوم يلقاه، والذي اكرمتنا بعد محمّد صلى الله عليه وآله بالإمامة وخصّنا بالوصية إنّ زوّار قبري لاكرم الوفود على الله يوم القيامة، وما من مؤمن يزورني فتصيب وجهه قطرة من السماء إلاّ حرّم الله عزّ وجلّ جسده على النار». عيون الاخبار، ج٢، ص٢٥٦، بحار الانوار، ج٩٩، ص٣٦ و٣٧

١١٣ . «الحسين بن إبراهيم بن تاتانه، عن عليّ بن إبراهيم، عن ابيه، عن ابي الصلت الهرويّ قال: إنّ المأمون قال للرضا عليّ بن موسى عليه السلام: يا ابن رسول الله، قد عرفت فضلك وعلوك وزهدك وورعك وعبادتك وارك احقّ بالخلافة منّي، فقال الرضا عليه السلام: بالبودية لله عزّ وجلّ أنتخر، وبالزهد في الدنيا ارجو النجاة من شرّ الدنيا، وبالورع عن الهارم ارجو الفوز بالمقام، وبالتواضع في الدنيا ارجو الرفعة عند الله عزّ وجلّ.

فقال له المأمون: فإنّي قد رايت ان اعزل نفسي عن الخلافة، واجعلها لك وابايك، فقال له الرضا عليه السلام: إن كانت هذه الخلافة لك وجعلها الله لك فلا يجوز ان تخلع لباساً البسكه الله وتجعله لغيرك، وإن كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك ان تجعل لي ما ليس لك، فقال له المأمون: يا ابن رسول الله،

لا بد لك من قبول هذا الامر، فقال: لست افعل ذلك طائعاً ابداً، فما زال يجهد به أياماً حتى يش من قبوله، فقال له: فإن لم تقبل الخلافة ولم تحب مبايعتي لك فكُن وليّ عهدي لتكون لك الخلافة بعدي . فقال الرضا عليه السلام: والله لقد حدثني ابي عن ابيه عن امير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه وآله اني اخرج من الدنيا قبلك مقتولاً بالسمّ مظلوماً تبكي عليّ ملائكة السماء وملائكة الارض، وادفن في ارض غربة إلى جنب هارون الرشيد، فبكى المأمون ثم قال له: يا ابن رسول الله، ومن الذي يقتلك او يقدر على الإساءة إليك وأنا حي؟ فقال الرضا عليه السلام: اما إنني لو اشاء ان اقول من الذي يقتلني لقلت، فقال المأمون: يا ابن رسول الله، إنما تريد بقولك هذا التخفيف عن نفسك، ودفع هذا الامر عنك، ليقول الناس: إنك زاهدٌ في الدنيا .

فقال الرضا عليه السلام: والله ما كذبت منذ خلقتني ربي عز وجلّ، وما زهدت في الدنيا للدنيا، وإنني لاعلم ما تريد، فقال المأمون: وما أريد؟ قال: الامان على الصدق؟ قال: لك الامان، قال: تريد بذلك ان يقول الناس: إن عليّ بن موسى لم يزهد في الدنيا بل زهدت الدنيا فيه، الاثرون كيف قبل ولاية العهد طمعاً في الخلافة؟! فغضب المأمون ثم قال: إنك تلتقاني ابداً بما اكرهه، وقد امننت سطوتي، فبالله أقسم لئن قبلت ولاية العهد والأجيرتك على ذلك فإن فعلت والأضربت عنقك .

فقال الرضا عليه السلام: قد نهاني الله عز وجلّ أن ألقى بيدي إلى التهلكة، فان كان الامر على هذا، فافعل ما بدا لك، وانا اقبل ذلك على أني لا أولي أحداً ولا اعزل أحداً ولا انقض رسماً ولا سنة، واکون في الامر من بعيد مشيراً، ففرضي منه بذلك، وجعله وليّ عهده على كراهة منه عليه السلام لذلك .

علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٦، عيون الاخبار، ج ٢، ص ١٣٩

امالي الصدوق، ص ٦٨، بحار الانوار، ج ٩، ص ٤٩، ص ١٢٩ و ١٣٠

«الهمدانيّ»، عن عليّ، عن ابيه، عن الريان قال: دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام، فقلت له: يا ابن رسول الله، إن الناس يقولون: إنك قبلت ولاية العهد مع إظهارك الزهد في الدنيا؟

فقال عليه السلام: قد علم الله كراهتي لذلك، فلما خيّر بين قبول ذلك وبين القتل اخترت القبول على القتل، ويحهم اما علموا أن يوسف عليه السلام كان نبياً رسولاً، فلما رفعت الضرورة إلى تولي خزائن العزيز قال له «اجعلني على خزائن الارض إنني حفيظٌ عليهم» ودفعني الضرورة إلى قبول ذلك على إكراه وإجبار بعد الإشراف على الهلاك، على أني ما دخلت في هذا الامر إلا دخول خارج منه، فإلى الله المشتكى، وهو المستعان .

عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٣٩، امالي الصدوق، ص ٧٢، علل الشرائع، ج ٢، ص ٢٢٧ و ٢٢٨،

بحار الانوار، ج ٩، ص ١٣٠

«الدقاق»، عن الاسديّ، عن البرمكيّ، عن محمد بن عرفة قال: قلت للرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله، ما حملك على الدخول في ولاية العهد؟ فقال: ما حمل جدّي امير المؤمنين عليه السلام على الدخول في الشورى . عيون اخبار الرضا (ع)، ج ٢، ص ١٥١-١٥٤

قال المجلسي: اي لتلاييس الناس من خلافتنا، ويعلموا باقرار المخالف ان لنا في هذا الامر نصيباً، ويحتمل ان يكون التشبيه في اصل الاشتمال على المصالح الخفية .

بحار الانوار، ج ٩، ص ١٤٠

## باب في ذكر الإمام محمد بن عليّ التقيّ عليهما السلام

هو أبو جعفر الثاني، ويكنى في الخاصّ أبا عليّ، سمّاه الله تعالى في اللوح بالتقيّ، وكان ينعت بالمرتضى والمتجب والهادي، وكان الناس يقولون فيه: أعجوبة أهل البيت، ونادرة الدهر، وبديع الزمان، وعيسى الثاني، وذو الكرامات، والمؤيد بالمعجزات، وسلالة رسول الله، مواده وإلهامه من الله، صاحب الخضر، الفائق على المشايخ في الصغر، من خاتم الإمامة على كتفه، المبرّز على كافة ذوي أهل الفضل، أفضل أهل الدنيا في الصبا، الكامل في السؤدد والهدى والحكمة والعلم، هادي القضاة، سيّد الهداة، نور المهتدين، سراج المتعبدين، مصباح المتجهّدين.

### فصل

عن صفوان بن يحيى قلت للرّضا عليه السلام: إن كان كون فإلى من؟ فأشار إلى أبي جعفر، وهو قائم بين يديه، قلت: هذا ابن ثلاث سنين. قال: ما يضرّه من ذلك، قد قام عيسى بالحجّة وهو ابن أقلّ من ثلاث، ونحن أهل بيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القدّة بالقدّة. ١١٤

ومناظرة يحيى بن أكثم في السؤال والجواب معروفة، فتحير يحيى وانقطع ولجلج، فقال له المأمون: اتخطب يا أبا جعفر ابنتي أمّ الفضل؟ قال: أخطب، فقال: الحمد لله إقراراً بنعمته ولا إله إلا الله إخلاصاً لوحدانيّته، وصلى الله على محمد سيّد بريّته

١١٤ . الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٦، الكافي، ج ١، ص ٢٥٨، إثبات الوصية، ص ١٨٥، الفصول المهمة،

ص ٢٦٥، ونقله العلامة المجلسي في البحار، ج ٥٠، ص ٢١، وذكر نحوه الخزاز في كفاية الاثر،

والاصفياء من عترته . أما بعد : فقد كان من فضل الله على الأنام أن اغناهم بالحلل عن الحرام فقال سبحانه : «وَأَنْكَحُوا الْيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ»<sup>١١٥</sup> [الآية]  
ثم إنَّ محمد بن علي بن موسى الرضا، يخطب أم الفضل بنت عبد الله المامون، وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد، وهو خمسمائة درهم جيد، فهل زوّجته بها على هذا الصداق؟

قال المامون: نعم زوّجتك أم الفضل ابنتي يا ابا جعفر على الصداق المذكور، فهل قبلت النكاح ورضيت به؟ قال: قد قبلت النكاح ورضيت به.<sup>١١٦</sup>

ولما توجه أبو جعفر من بغداد إلى المدينة ومعه أم الفضل انتهى إلى دار المسيب في شارع باب الكوفة عند مغيب الشمس، نزل ودخل المسجد وكان في صحته شجرة معروفة نبتة لم تحمل بعد، فدعا بكوز فيه ماء فتوضأ في أصل النبتة وقام فصلّى بالناس صلاة المغرب، فقرأ في الأولى الحمد وإذا جاء نصر الله، وفي الثانية الحمد وقل هو الله أحد، فلما سلم جلس هنيئاً، وقام من غير أن يعقب فصلّى النوافل الأربع، وعقب وسجد سجدي الشكر وخرج، فلما انتهى إلى النبتة رآها الناس وقد حملت حملاً حسناً فتعجبوا من ذلك وأكلوا فوجدوه نبتاً حلواً لا عجم له، ومضى إلى المدينة من وقته إلى أن أشخصه المعتصم إلى بغداد وسمه ودفن عند جدّه موسى عليهما السلام.

١١٥ . النور ٢٤ : ٣٢

١١٦ . دلائل الإمامة، ص ٣٩١-٣٩٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٨٤-٢٨٥؛ إعلام الوری، ص ٣٣٥؛ الاحتجاج، ص ٤٤٣، مثله، وذكر نحوه القمي في تفسيره، ج ١، ص ١٨٢ والمسعودي في إثبات الوصية، ص ١٨٩؛ والمفيد في الاختصاص، ص ٩٨، وابن الصباغ في الفصول المهمة، ص ٢٦٧

## باب في ذكر الإمام عليّ بن محمّد النقيّ عليهما السّلام

هو ابو الحسن الثالث ، سمّاه الله بالنقيّ في اللّوح الذي اهداه الله إلى نبيّه الذي فيه اسماء الاثني عشر من حججه ، المتبحّر في العلم والزهد ، المتكامل في الفضل والفضائل ، صاحب المعجزات الباهرات ، علامة الزمان ، علّم اهل البيت ، سلالة الطاهرين ، الآية الكبرى على تلّ الخالي ، هادي الخلق إلى الحقّ ، المصباح في الظلمات ، سراج بني هاشم ، لطف العرب والعجم .

### فصل

يقال له : العسكري ؛ لأنّ المتوكّل أخرجه إلى سرّ من رأى واسكنه بها مع اهل والولد ، ويقال لسامرة العسكر فنسب إليه ، هذا هو الاصحّ .

وعن يحيى بن هرثمة : بعثني المتوكّل لإحضار عليّ بن محمّد إلى جواره ، فدخلنا البادية وكان معي كاتب لي متشيعّ وآخر خارجي يخدمني وكنت حشويّ المذهب ، فقال الخارجي : إنّ صاحب هذا الكاتب عليّ بن ابي طالب قال : ليس في الارض شبر إلاّ وهو مقبرة ، فاين من يموت هاهنا ويدفن ؟ وكان هذا في موضع معروف في البادية ، قال فلمّا دخلنا على عليّ بن محمّد وعزم على الخروج ، رأيته يأمر باخذ البرانس الغلاظ واللّبود الثقيلة ونحن في حمارة القبيظ ، فقلت في نفسي : هؤلاء الرافضة يقتدون بهذا الذي لا تجربه له ولا عرف أيّ وقت هذا ! فارتحلنا إلى ان قربنا من الموضع الذي جرى المناظرة بين الخارجيّ وكاتبني ، فإذا ابو الحسن امرّ خدّمه باستخراج اللبود والبرانس ، وإذا نحن بغمامة سوداء ورعد وبرق ، فاعطاني لبدأ وبرنساً وكاتبني ايضاً ولبس هو واصحابه اللبود والبرانس ، وإذا مطر علينا برد عظيم كاكبر ما يكون ، فهلك من اصحابي نيّف وثمانون



رجلاً وانقشع السحاب، فقال أبو الحسن: يا يحيى بن هرمة هكذا يجمع الله الناس هاهنا ويميتهم، فقبلت رجله واستبصرت، فدفننا الموتى وخرجنا، فبينما نسير بعد ذلك يوماً إلى قرب الزوال وأبو الحسن لايشير بالنزول، فقلت: يا بن رسول الله، كلت الدواب والحمولات، وقد حرّ اليوم ولأماء، فقال: تستريحون إن شاء الله تحت ظل أغصان شجرتين، وتشربون من أبرد ماء، وكنت عارفاً بتلك الطريق أن لأماء فيها ولاشجر، فسرنا إلى أن بدا لنا شجرتان كأعظم ما يكون من الأشجار، وإذا ماء جارٍ تحتها، فتعجبنا ونزلنا فشربنا وسقينا الدواب والمرحل وأرحلنا واسترحنا، وكنت أنظر إلى الماء وإلى الشجرتين، ثم أنظر إلى ابن رسول الله، فيتبسّم في وجهي، فاخذت سيفي وخرجت إلى خلف الشجرتين ودفنته في الأرض وأعلمت عليه بحجارة وضعتها عليه، فلما أرتحلنا وخرجنا غلوة أو غلوتين، انصرفت إلى ذلك الموضع فوالله ما وجدت أثراً للشجرتين، وكان لأماء هناك قطّ، وأخذت السيف وأسرعت حتّى لحقت بالخييل، فصرت ثابت القدم في التشيع. ١١٧

١١٧. ... روي عن يحيى بن هرمة قال: دعاني المتوكل فقال: اختر ثلاثمائة رجل من تريد وأخرجوا إلى الكوفة فخلعوا أبقالكم فيها، وأخرجوا على طريق البادية إلى المدينة، وأحضروا علي بن محمد بن الرضا عليه السلام إلى عندي معظماً مكرماً مبعلاً، قال: ففعلت وخرجنا، وكان في أصحابي قائد من الشراة وكان لي كاتب يتشيع وأنا على مذهب الحشوية، وكان ذلك الشاري يناظر الكاتب وكنت استريح إلى مناظرتهما لقطع الطريق، فلما انتصفنا المسافة، قال الشاري للكاتب: اليس من قول صاحبكم - علي بن أبي طالب عليه السلام -: أنه ليس من الأرض بقعة إلا وهي قبر أو ستكون قبراً، فانظر إلى هذه البرية، أين من يموت فيها حتى يملا الله قبوراً كما تزعمون؟ فقلت للكاتب: هذا من قولكم؟ قال نعم. قلت: صدق أين من يموت في هذه البرية العظيمة حتى تمتلئ قبوراً. وتضحكننا ساعة من كلام الشيعي، إذ انخذل الكاتب في أيدينا قال: ثم سرنا حتى دخلنا المدينة فقصدت باب علي بن محمد بن علي بن موسى عليه السلام فدخلت عليه، فقرا الكتاب من المتوكل، فقال: انزلوا وليس من جهتي خلاف، قال: فلما صرت إليه من الغدو كنا في تموز أشد ما يكون من الحرّ، فإذا بين يديه خياط وهو يقطع من ثياب غلاظ خفاتين له ولغلمانها، ثم قال للخياط: اجمع عليها جماعة من الخياطين واعمد على الفراغ منها يومك هذا، وبكر بها إليّ في مثل هذا الوقت، ثم نظرت إليّ وقال: يا يحيى افضوا وطركم من المدينة في هذا اليوم، واعمد على الرحيل غداً في هذا الوقت. قال: فخرجت من عنده وأنا متعجب من الخفائين وأقول في نفسي: نحن في

وعن أبي هاشم الجعفري: خرجت مع أبي الحسن نتلقى بعض القادمين فأبطؤوا،

تموز وحرّ الحجاز، وبيننا وبين العراق مسير عشرين يوماً فما يصنع بهذه الثياب؟ ثم قلت في نفسي: هذا رجل لم يسافر، وهو يقدر أن كل سفر يحتاج فيه إلى مثل هذه الثياب، وانعجب من الرفضه حيث يقولون بإمامته مع فهمه هذا! وعدت إليه من الغد في ذلك الوقت، فإذا الثياب قد أحضرت، فقال لغلمانه: ارحلوا وخذوا لنا معكم من اللباييد والبرانس، ثم قال: ارحل يا يحيى. فقلت في نفسي: هذا أعجب من الأوكر، أخاف أن يلحقنا الشتاء في الطريق حتى أخذ معه اللباييد والبرانس؟ وأنا استصغر فهمه! حتى إذا وصلنا إلى موضع المناظرة في القبور فارتفعت سحابة واسودت وأرعدت وأبرقت حتى إذا صارت على رؤسنا أرسلت علينا برداً مثل الصخور، وقد شدّ على نفسه وعلى غلمانه الخفّاتين ولبسوا اللباييد والبرانس، فقال لغلمانه: ادفعوا إلى يحيى لبّادة وإلى الكاتب برناً، وتجمعا بالبرد ياخذنا حتى قتل من أصحابي ثمانين رجلاً وزالّت السحابة، ورجع الحرّ كما كان فقال لي: يا يحيى ومن بقي من أصحابك ليدفن من قدمات من أصحابك؟ ثم قال عليه السلام: هكذا يملأ الله هذا البرّ قبوراً! قال يحيى: فرميت نفسي عن دأبتي وعدوت إليه وقبّلت ركابه ورجله وقلت: أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله، وأنكم خلفاء الله في أرضه، وقد كنت كافراً وأنتي الآن قد أسلمت على يديك يا مولاي، قال يحيى: فتشيعت ولزمت خدمته إلى أن مضى.

إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٣٧-٢٤٠ نقلًا عن كتاب الخراييج والجراييج.

«روى محمد البصري عن ابن العباس خال شبل كاتب إبراهيم بن محمد قال: كنّا أجرينا ذكر أبي الحسن عليه السلام فقال: يا أبا محمد لم أكن في شيء من هذا الأمر وكنت أعيب على أخي وعلى أهل هذا القول عيباً شديداً بالذمّ والشتم، إلى أن كنت في وفد الذين أوفد المتوكل إلى المدينة في إحصار أبي الحسن عليه السلام، فخرجنا من المدينة وجزنا في بعض الطريق طويلاً المنزل، وكان يوماً صائفاً شديد الحرّ، فسألناه أن ينزل فقال: لا، فخرجنا ولم نطعم ولم نشرب، فلما اشتدّ الحرّ والجوع والعطش ونحن إذ ذاك في أرض ملساء لا نرى بها شيئاً من الظلّ والماء فجعلنا نشخص بأبصارنا نحوه، قال: ومالكم، أنظّم جياً وقد عطشتم؟ فقلنا: إي والله ياسيدنا قد عينا، قال: عرسوا وكلوا واشربوا، فتعجبت من قوله ونحن في صحراء ملساء لا نرى فيها شيئاً نستريح إليه ولا ماء ولا ظلاً، فقال: عرسوا، فابتدرت إلى القطار لا نبيخ، ثم التفت فإذا أنا بشجرتين عظيمتين يستظلّ تحتهما عالم من الناس، وكنت أعرف موضعهما أرض براح قفراء، وإذا أنا بعين تسيح على وجه الأرض أعذب ماءً وأبرده، فنزلنا واكلنا وشربنا واسترحنا، وإنّ فينا من سلك تلك الطريق مراراً، فوقع في قلبي ذلك الوقت أعاجيب، وجعلت أحدّ النظر إليه وأتامّله طويلاً، فتبسّم وطوى وجهه عني، فقلت في نفسي: والله لا عرضنّ هذا كيف هو؟ فابت من وراء الشجرة ودفنت سيفي، وجعلت عليه حجرتين وتغوّطت في ذلك الموضع وتهيات للصلاة، فقال أبو الحسن عليه السلام: استرحتم؟ قلنا: نعم، قال: فارتحلوا على اسم الله، فارتحلنا. فلما

فجلس عليه السلام، فشكوت إليه ضيق حالي، فاهوى يده إلى رمل فناولني منه أكفاً، وقال: اتسع بهذا، واكتم ما رأيت. فلماً رجعت فإذا هو يتقد كالنيران، فدعوت صائغاً وقلت: اسبك<sup>١١٨</sup> لي، فقال: ما رأيت ذهباً أجود منه، وهو كهيئة الرمل<sup>١١٩</sup>.

قال ابو هاشم: ومرّ بنا تركي، وكلمه ابو الحسن عليه السلام بالتركي، فنزل عن فرسه، وقبّل حافر دابّته، وقال لي: هذا نبي؟ قلت: ابن رسول الله، قال دعاني باسم سميت به في صغري في بلاد الترك ما علمه أحد إلى الساعة. قال ابو هاشم: فكلمني ابو الحسن عليه السلام بالهندية فلم أحسن أن أرد عليه، فتناول حصاة فمصّها، ثم رمى بها إليّ فوضعتها في فمي فما برحت حتى تكلمت بثلاث وسبعين لساناً أولها الهندية<sup>١٢٠</sup>.

وعن أبي جعفر محمد بن علوية وأبي العباس أحمد بن النصر: كان باصبهان رجل يقال له عبد الرحمن وكان شيعياً، قيل: ما السبب فيه، قال: شاهدت ما أوجب ذلك، أخرجني أهل أصبهان معهم إلى باب المتوكّل متظلمين، فكنّا ببابه إذ خرج الأمر بإحضار

ان سرنا ساعة رجعت على الاثر فأتيت الموضع ووجدت الاثر والسيف كما وضعته والعلامة، فكان الله لم يخلق ثم شجرة ولاماء ولا ظلاً ولا بللاً، فتعجبت ورفعت يدي إلى السماء وسالت الله تعالى الثبات على المحبة له والإيمان به واخذت الاثر فلحقت القوم، فالتفت إليّ ابو الحسن عليه السلام فقال: يا ابا العباس فعلتها؟ قلت: نعم يا سيدي، لقد كانت شاكاً فاصبحت وأنا عند نفسي من اغنى الناس بك في الدنيا والاخرة، فقال: هو كذلك هم معدودون معلومون لا يزيد رجل ولا ينقص رجل<sup>١</sup>.

إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٥٠ و ٢٥١

١١٨ . اسبكه

١١٩ . عن علي بن محمد المقعد، عن يحيى بن زكريا الخزاعي، عن أبي هاشم قال: خرجت مع أبي الحسن عليه السلام إلى ظاهر سمر من رأى نلتقى بعض الطالبين فابطأ حرسه فطرح لابي الحسن غاشية السرج، فجلس عليها، ونزلت عن دابّتي وجلست بين يديه وهو يحدثني، فشكوى إليه قصور يدي، فاهوى يده إلى رمل كان عليه جالساً فناولني منه أكفاً وقال: اتسع بهذا يا ابا هاشم واكتم ما رأيت، فخبأته معي فرجعنا فابصرته فإذا هو يتقد كالنيران ذهباً أحمر، فدعوت صائغاً إلى منزلي وقلت له: اسبك لي هذا، فسبكه وقال: ما رأيت ذهباً أجود منه، وهو كهيئة الرمل، فمن أين لك هذا فما رأيت أعجب منه؟ فقلت: هذا شيء عندنا قديماً تدخره لنا عجائزنا على طول الأيام<sup>٢</sup>.

إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٣٢ و ٢٣٣

١٢٠ . إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٣١ و ٢٣٢، فصل ٦، حديث ٢٩ و ٣٠

عليّ بن محمّد الرضا عليهما السّلام للقتل، قلت: لا ابرح حتّى انظر إليه، فأقبل عليّ فرس والناس صفّان، فلمّا رأيته وقع حبّه في قلبي، فدعوت الله في قلبي أن يدفع عنه شرّ المتوكّل وهو ينظر إلى عُرْف دابّته لا ينظر يمينه ولا يسرة، فلمّا صار إليّ أقبل عليّ وقال: استجاب الله دعاءك وطول عمرك وكثر مالك وولدك، فارتعدت وغشي عليّ فدخل عليّ المتوكّل وانصرف في الحال سالماً. فرزقت من الاولاد عشرة، ومن المال الوفاً الوفاً، وقد بلغت نيّفاً وسبعين. ١٢١

وعن الفضل بن أحمد بن إسرائيل: دخلت مع المعتزّ عليّ المتوكّل وهو على سريره متغيّر يقول: والله لاقتلنّ هذا المرائي، وقد وقف أربعة من الخزر، وأمرهم إذا دخل أبو الحسن أن يضربوه بالسيف، فما علمت إلاّ بأبي الحسن قد دخل، وخرّ الخزر على وجوههم، ورمى المتوكّل بنفسه من السرير يقبل يديه وبين عينيه، ويقول: يا سيّدي يابن رسول الله يابن عمّ ماجاء بك في هذا الوقت، ارجع، يا قوم شيّعوا سيّدكم. وقال الخزر: رأينا حوله أكثر من مائة سيف فلم نقدر أن نتأمّله. ١٢٢

١٢١. إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٣٦ و ٢٣٧، نقلاً عن كتاب الخراييج والجراييج.

١٢٢. إثبات الهداة، ج ٦، ص ٢٥٢ و ٢٥٣.

## باب في ذكر الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليهما السلام

هو ابو محمد الحسن الاخير، سمّاه الله في اللوح بالزكيّ، اصح آل محمد غريزة، اوثق اهل بيت الوحي حجّة، من انتهى عرى الإمامة إليه، جامع الاعمال المقرّبة إلى الله، افضل اهل العصر، مجمع العصمة والكرم، معدن العلم والحلم، مشرع شرع الله، نجل نبيّ الله، صاحب الاعلام والمعجزات، ذواآيات الباهرات .

### فصل

يقال له ولايته: العسكريان نسبة إلى سرّ من رأى فلإنها تدعى العسكر وهما يسكنانها، وكان خلفاء بني العباس حيثئذ تسعون الف تركي فامر كل واحد منهم ان يملا مخلاة فرسه من الطين الاحمر ويجعلون من جميع ذلك في وسط برية واسطة هناك تلاً ففعلوا، ثم أمروا أن يحملوا الاسلحة وآلات الحرب، وذلك في عهد الحسن التقي وأحضره الخليفة مع نفسه وصعدا على رأس تلّ الخالي والعسكر كلهم حول التلّ بزينة لم ير مثلها، فقال الخليفة لأبي الحسن: انظر إلى عسكري فيطيب قلبك، فاراد بذلك كسر قلبه، فقال ابو الحسن: هل اريك عسكري ايضاً؟ فقال: نعم، فدعا الله فإذا بين السماء والارض والشرق والغرب ملائكة لهم الاسلحة، فخر الخليفة مغشياً عليه، فلما افاق قال له ابو الحسن: اشتغلوا بالدنيا فإننا لانتعرض لكم .

وعن احمد بن الحارث القزويني قال: كان عند المستعين بغلة لم ير مثلها حسنا وكبراً وكانت تمنع ظهرها واللجام، وقد جمع الرواض فلم يكن لهم حيلة في ركوبها، فقال بعض ندمائه الاتبعث إلى الحسن حتى يجييء فإما ان يركبها وإما ان تقتله، فبعث إلى أبي محمد الحسن ومضى معه أبي فلماً دخل الدار كنت مع أبي، فنظر أبو محمد إلى البغلة

واقفاً في صحن الدار، فوضع يده على كتفها، فتعرت البغلة، ثم صار إلى المستعين فرحب به وقرب فقال: الجمل هذا البغل، فقال أبو محمد لأبي: الجمه، فقال المستعين: الجمه أنت، فوضع أبو محمد طيلسانه، ثم قام فالجمه ثم رجع إلى مجلسه. ثم قال: يا أبا محمد، اسرجه، فقال أبو محمد لأبي: اسرجه، فقال المستعين: اسرجه أنت يا أبا محمد، فقام ثانية فاسرجه ورجع، فقال: ترى أن تركبه، قال: نعم، فركبه أبو محمد من غير أن يمتنع عليه ثم ركضها في الدار ثم حمله على الهملجة فمشى أحسن مشي ثم نزل فرجع إليه، فقال المستعين: قد حملناك عليه، فقال أبو محمد لأبي: خذه، فأخذه أبي وقاده. ١٢٣

وإن أبا محمد سلم إلى تحرير وحُبس عنده فقالت له امراته: إنك لاتدري من في منزلك! وذكرت عبادته وصلاحه، قالت: وإني أخاف عليك منه، فقال: لارميته بين السباع، ثم استاذن في ذلك فاذن له، فرمي به إليها ولم يشكوا في أكلها له فنظروا إلى الموضوع ليعرفوا الحال، فوجدوه قائماً يصلي والسباع حوله كالسنائير. ١٢٤

وعن أبي هاشم الجعفري: كنت محبوساً مع أبي محمد عليه السلام في حبس المهدي ابن الواثق، فقال لي: إن هذا الطاغية أراد أن يتعبد بالله في هذه الليلة وقد بتر الله عمره وسأرزق ولداً، فلما أصبحنا شغب الأتراك على المهدي فقتلوه، وولي

١٢٣. الإرشاد، ج ٢، ٣٢٧ و ٣٢٨؛ الكافي، ج ١، ص ٤٢٤، الخرائج والجرائح، ج ١، ص ٤٣٢؛ ثاقب

المناقب، ص ٥٧٩ ونقله العلامة المجلسي في بحار، ج ٥٠، ص ٢٦٦

قال العلامة المجلسي (رحمه الله) في مرآة العقول، ج ٦، ص ١٥١ تعليقاً على هذا الحديث: يشكل هذا بان الظاهر ان هذه الواقعة كانت في أيام إمامة أبي محمد بعد وفاة أبيه عليهما السلام، وهما كانا في جمادى الآخرة سنة ٢٥٤ كما ذكره الكليني وغيره، فكيف يمكن أن تكون هذه في زمان المستعين؟ فلا بد إما من تصحيح المعتز بالمستعين، وهما متقاربان صورة، أو تصحيح أبي الحسن بالحسن، والأوّل أظهر للتصريح بأبي محمد في مواضع، وكون ذلك قبل إمامته عليه السلام في حياة والده وإن كان ممكناً، لكنّه بعيد.

١٢٤. باختلاف يسير، الكافي، ج ١، ص ٤٣٠، اعلام الوري، ص ٣٦٠، ثاقب المناقب، ص ٥٨٠،

المناقب، لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٣٠، الإرشاد، ج ٢، ص ٣٣٤ و ٣٣٥، بحار الانوار، ج ٥٠،

المعتمد مكانه وسلمنا الله .<sup>١٢٥</sup>

وعن أبي حمزة نصير الخادم قال : سمعت ابا محمد عليه السلام غير مرة يكلم غلمانهم وغيرهم بلغاتهم وفيهم روم وترك وصقالبة ، فتعجبت من ذلك وقلت : هذا ولد هاهنا ولم يظهر لاحد حتى مضى الحسن ولاراه احد ، فكيف هذا؟ احدثت نفسي بهذا . فاقبل عليّ ابو محمد فقال : إن الله ميز حجته من بين سائر خلقه واعطاه معرفة كل شيء ، فهو يعرف اللغات والاسباب والحوادث ، ولولا ذلك لم يكن بين الحجّة والمهجوج فرق .<sup>١٢٦</sup>

١٢٥ . كتاب الغيبة ، ص ١٣٤ ، بحار الانوار ، ج ٥٠ ، ص ٣٠٣

١٢٦ . الكافي ، ج ١ ، ص ٤٢٦ ، اعلام الورى ، ص ٣٥٦ ، الخرائج والجرائع ، ج ١ ، ص ٤٣٦ ، إثبات الوصية ، ص ٢١٤ ، المناقب ، لابن شهر آشوب ، ج ٤ ، ص ٤٢٨ ، الإرشاد ، ج ٢ ، ص ٣٣١ و فى بحار الانوار ، ج ٥٠ ، ص ٢٦٨ : «إن الله بين حجته من بين سائر خلقه واعطاه معرفة كل شيء فهو يعرف اللغات والانساب والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجّة والمهجوج فرق» .

## باب في ذكر الامام صاحب الزمان عليه السّلام

هو سميُّ رسول الله وكنيته، هو بقية الله في أرضه، هو الحجة المنتظر، هو الهادي المهتدي، الرضيّ الزكيّ. التقيّ النقيّ المختفي، هو القائم المهديّ، هو الغائب المستور، هو صاحب المرءى والمسمع هو الخلف المترقّب، هو المظفر المنصور. وله أسماء والقاب يقال له الحمد والحامد والحמיד والمحمود ومحمّد. يكتنّى أبا القاسم وأبا جعفر، ويقال له كُنّي الاحد عشر إماماً، هو الإمام والمأمون، هو وتد الارض، آتاه الله الحكمة وفصل الخطاب كما أتى يحيى صبيّاً وجعله إماماً في حال الطفوليّة كما جعل عيسى بن مريم نبياً.

مات ابوه الحسن (ع) وله ست سنين وسبعة اشهر، وكُد في النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين .

عن السياري : حدّثني مارية ونسيم قالتا : لما خرج صاحب الزمان من بطن أمه سقط جائياً على ركبتيه رافعاً سبّابتيه نحو السماء، ثمّ عطس، فقال : الحمد لله ربّ العالمين، وصلى الله على محمّد وآله عبداً داخراً لله غير مستتكف ولا مستكبر، ثمّ قال : زعمت الظلمة أنّ حجة الله داخضة، ولو أذن لنا في الكلام لزال الشك<sup>١٢٧</sup>.

وروي عن غيلان أنّ طريفاً أبا نصر الخادم قال : دخلت على صاحب الزمان عليه السّلام وهو في المهد، فقال لي : عليّ بالصندل الاحمر . فاتيته به . فقال : ا تعرفني؟ قلت : نعم، أنت سيدي وابن سيدي فقال : ليس عن هذا سالتك، فقلت : فسّر لي، قال :

١٢٧ . في بحار الانوار، ج ٥١، ص ٤؛ وكتاب الغيبة، للطوسي : «عن نسيم ومارية أنّه لما سقط صاحب الزمان عليه السلام من بطن أمه سقط جائياً على ركبتيه رافعاً سبّابتيه إلى السماء، ثم عطس فقال : الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله زعمت الظلمة ان حجة الله داخضة ولو أُذِن لنا في الكلام لزال الشك» .



انا خاتم الاوصياء، وبني يرفع الله البلاء عن اهلي وشيعتي. ١٢٨  
وعن حكيمة: قال لي ابو محمد: بيّتي عندنا الليلة فإن الله سيظهر الخلف فيها، قلت:  
ومن، قال: من مليكة، قلت: لا ارى بها حملاً. قال: يا عمّة، مثلها كمثل أم موسى، فلماً  
انصرف الليل صليت صلاة الليل، فقلت في نفسي: قُرب الفجر ولم يظهر ما قال ابو  
محمد، فنادى ابو محمد: لاتعجلي، فارتعدت مليكة فضمامتها إلى صدري، وقرا قل هو  
الله احد وأنا انزلناه وآية الكرسي، فاجابني الخلف من بطنها يقرأ كقراءتي قالت: واشرق  
نور في البيت، فنظرت فإذا الخلف تحتها ساجداً إلى القبلة فاخذته، فناداني ابو محمد:  
هلمّي بابني يا عمّة، فاتيته به فوضع لسانه في فمه، ثم أجلسه على فخذه، وقال: انطق ياذن  
الله يا بني.

فقال: «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم  
وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعْنَا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُتِمِّكِنَ  
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» ١٢٩. وصلى الله  
على محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن والحسين وعلي بن الحسين  
ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي  
وعلي بن محمد والحسن بن علي أبي.

قالت: وغمرتنا طيور خضر فنظر ابو محمد إلى طائر منها فقال له: خذه فاحفظه  
حتى ياذن الله فيه فإن الله بالغ امره، قالت حكيمة: قلت لأبي محمد: ما هذا الطائر وما  
هذه الطيور؟ قال: هذا جبرئيل، وهذه ملائكة الرحمة، ثم قال: يا عمّة، رديه إلى أمه  
كي تقرّ عينها ولا تحزن ولتعلم أنّ وعد الله حقّ ولكن أكثر الناس لا يعلمون. فرددته إلى  
أمه، قالت: وكان مطيعاً مفروغاً منه، وعلي ذراعه الايمن مكتوب: «جاء الحقّ وزهق

١٢٨. في كتاب الغيبة، للطوسي، ص ٢٤٦: «وروي إعلان قال: حدثني ظريف...» وايضاً في: إثبات الهداة،  
ج ٣، ص ٥٠٨، بحار الانور، ج ٥٢، ص ٣٠، العوالم، ج ١٥، الجزء ٣، ص ٢٩٨، كمال الدين،  
ص ٤٤١ ودعوات الراوندي، ص ٢٠٧

الباطل إنَّ الباطل كان زهوقاً»<sup>١٣٠</sup>

قالت حكيمة دخلت على أبي محمد بعد أربعين يوماً من ولادة صاحب الامر عليه السلام، فاذا مولانا صاحب يمشي في الدار، فلم أرلغة أفصح من لغته، فتبسّم أبو محمد عليه السلام: «إنّا معاشر الأئمة ننشأ في يوم كما ينشأ غيرنا في السنة». قالت ثم كنت استل أبا محمد عنه بعد ذلك، فقال استودعناه الذي استودعت أم ولدها.<sup>١٣١</sup>

تمّ كتاب القباب الرسول وعترته عليهم الصلوة والسلام

في ١٤ صفر المظفر سنة ١١١٩

١٣٠ . الاسراء ١٧ : ٨١

١٣١ . انظر: بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٨٤، دلائل الإمامة، ص ٤٩٧-٤٩٩، حلية الابرار، ج ٢، ص ٥٢٢ و ٥٣٣ و ٥٣٦، مدينة المعاجز، ج ٥، ص ٥٨٩ و كتاب الغيبة، للطوسي، ص ٢٣٩ و ٢٤٠، وإثبات الهداة، ج ٣، ص ٦٨٢



---

## التعقیبات والدعوات

ابن فهد حلّی

تحقیق: محمدجواد نورمحمدی

---

### درآمد

جمال سالکان راه دوست و پیشوای اهل توحید، احمد بن محمد بن فهد حلّی معروف به ابن فهد حلّی از فقیهان نام آور و عارفان بزرگ نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری است. وی در سال ۷۵۷ق. در شهر حلّه متولد شد و در خانواده شیخ شمس الدین محمد از روحانیان شیعه، زندگی آغاز کرد.

### تحصیل

ابن فهد پس از رشد و شکوفایی، در حوزه علمیّه حلّه مشغول به تحصیل شد و چنین به نظر می رسد که همه تحصیلاتش را در همانجا گذرانده باشد. روزگار پیش از حیات ابن فهد حلّی مقارن با حمله وحشیانه مغول به سرزمین های اسلامی بود که از اوایل قرن هفتم شروع شد و با ویرانی برخی از شهرهای اسلامی و شهادت بسیاری از دانشمندان و مسلمانان ادامه یافت. برخی از شهرهای اسلامی نیز به تدبیر بزرگانشان از گزند و

آسیب خونخواران مغول در امان ماند و حله از جمله آن شهرها بود. آرامش نسبی حله به خصوص پس از فروپاشی مرکز علمی بغداد، موجب انتقال سایر حوزه‌های علمیه به این شهر و رونق و بالندگی آن شد. آنگاه که ابن فهد مشغول تحصیل شد، حوزه علمیه حله یکی از حوزه‌های قدرتمند شیعه به حساب می‌آمد و از کتب تراجم چنین به دست می‌آید که او همه تحصیلات خویش را در آن دیار گذرانده است.

### استادان

رشد علمی و اخلاقی و فقهی شیخ عارف حله بی‌زحمت به دست نیامد. او سالیان دراز در محضر استادان دانا به شاگردی نشست و خوشه چین فضل و دانش و تقوای آنان شد. در اینجا به پاس مقام شامخ استادان ابن فهد حلی به یاد کردی از ایشان می‌پردازیم.

۱- بهاء‌الدین علی بن عبد‌الکریم بن عبدالحمید حسینی نسابه شاید بتوان او را بزرگ‌ترین استاد ابن فهد دانست و با حالات و کمالاتی که در ابن فهد سراغ داریم، نقش این فرزانه بزرگ در شخصیت او کم‌تأثیر نیست. وی انسانی الهی و پاک‌باخته و وارسته بوده است. صاحب ریاض درباره این استاد می‌گوید: فقیه و شاعر توانا، عالم فاضل کامل، صاحب مقامات و کرامات بزرگ. او استاد ابن فهد حلی و شاگرد فخر المحققین و معاصر با شهید اوّل بوده است.<sup>۱</sup>

۲- ضیاء‌الدین ابوالحسن علی بن محمد بن مکی (شهید اوّل) آقا سید علی طباطبایی از فقهای بزرگ شیعه و صاحب کتاب ریاض المسائل گوید: در پایان نسخه‌ای از «اربعین حدیث» شهید اوّل به خط

۱. ابن فهد حلی، مهذب البارع، تصحیح شیخ مجتبی عراقی، ج ۱، ص ۱۸-۱۹؛ میرزا عبدالله افندی اصفهانی، مقدمه ریاض العلماء، تصحیح سید احمد حسینی، ج ۴، ص ۱۲۴

ابن فهد نوشته بود: این احادیث را شیخ فقیه، ضیاء الدین ابوالحسن علی فرزند شیخ امام شهید، محمد بن مکی - قدس الله سره - در روستای جزین در روز ۱۱ محرم سال ۸۲۴ برایم نقل کرد و روایت آنها را با سندهای ذکر شده و روایت خود و نیز مصنفات پدرش را به من اجازه داد.<sup>۲</sup>

۳- علی بن محمد خازن حایری

یکی دیگر از استادان ابن فهد است. ابن فهد در سال ۷۹۱ در سن سی و چهار سالگی از استادش علی بن محمد خازن حایری اجازه روایت دریافت نموده است.<sup>۳</sup>

۴- احمد بن متوج بحرانی

۵- ظهیر الدین علی بن یوسف بن عبدالجلیل نیلی

۶- جمال الدین بن اعرج حسینی

ایشان نیز یکی از مشایخ حدیث عارف حلّی است. از برخی تتمات «کتاب رجال» سید نیلی که به خط سید جمال الدین بن اعرج حسینی است، چنین نقل شده: احمد بن فهد از رجال متأخر زمان ماست و از مدرسین مدرسه زعیة حلّه. او از اهل علم و خیر و صلاح و بذل و سماع به حساب می آید و از من اجازه نقل کتابها و روایت من از استادانم و طرق روایتی من را خواست و من نیز به او اجازه دادم. ایشان دارای تالیفاتی از جمله عدّة الداعی است ...<sup>۴</sup>

۷- فاضل مقداد<sup>۵</sup>

۲. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۳۸۴

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۱۷-۲۱۸، اجازه ۲۵، چاپ بیروت؛ آقا بزرگ تهرانی، الدریمه، ج ۱، ص ۲۱۱

۴. علامه سید محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ترجمه محمدباقر صاعدی، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵

۵. فاضل مقداد، الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص ۲۱

## ۸- حسن بن ابی الحسن دیلمی

او عارفی بلند مرتبه و از محدثان و الامقام امامیه بوده است. مشهورترین اثر او «إرشاد القلوب» است که به خوبی نمایانگر اخلاق و معرفت اوست. گفته اند وی در فقه، حدیث، عرفان و سیره نگاری نیز از فرزندان شیعه بوده است.

## معرفت قدسی

ابن فهد در محضر استادانش همگام با علوم ظاهری و ابعاد علمی به پالایش روح و تهذیب نفس پرداخت و از معرفت الهی «در مکتب حقایق» و در خدمت «ادیب عشق» بهره ها برد و راهبری فرزانه شد. وی در پرتو «مراقبت» و «محاسبت» فروغی تابناک یافت و در زندگی نمونه یک موحد والا تبار بود. اوقاتش در مشاهدات توحیدی و جذبات الهی سپری می گشت و به مقامی رسید که در وصف نمی گنجد. عارف کامل میرزا علی آقا قاضی طباطبایی - استاد علامه طباطبایی - درباره اش چنین فرموده است: سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام «تمکن در توحید» رسیده اند، سید بن طاووس، احمد بن فهد حلّی و سید مهدی بحر العلوم - رضوان الله علیهم.

## شاگردان

در آن زمان حوزه علمیه حلّه جوشش خاصی داشت و ابن فهد از نام آوران آن حوزه به شمار می آمد. او در مدرسه «زعیّه» حلقه تدریس داشته و شاگردان فراوانی از خوان کمال و معرفت او بهره مند بوده اند. در اینجا برخی از آنان را یاد می کنیم:

۱- ابن طی، مؤلف کتاب «مسائل ابن طی»؛ از شرح حال او چنین به

دست می آید که وی بیش تر از زاویه کمالات معنوی و معرفتی آن بزرگ، شیفته و مجذوب ابن فهد بوده است. ۲- ابن عسره ۳- احمد بن محمد بحرانی ۴- ابن راشد قطیفی ۵- شیخ شمس الدین محمد حولانی عاملی ۶- ظهیر الدین بن علی عینائی عاملی ۷- شیخ عبدالسمیع بن فیاض اسدی ۸- علی بن هلال جزائری ۹- علی بن فضل بن هیکل ۱۰- سید محمد نوربخش ۱۱- شیخ مفلح بن حسن صیمری ۱۲- عزالدین حسن بن احمد بن فضل مارونی عاملی ۱۳- شمس الدین بن عزالدین بن ابی القاسم حسینی.

### تالیفات

از آن بزرگوار تالیفات ارزشمندی به یادگار مانده است که به ذکر نام آن‌ها بسنده می‌کنیم.

۱- الادعیه و الختوم ۲- استخراج الحوادث ۳- اسرار الصلاة ۴- بغیة الراغبین ۵- تاریخ الائمة ۶- التحصین فی صفات العارفين ۷- تحمل العبادة عن الغير ۸- ترجمة الصلاة ۹- تعقیبات الصلاة ۱۰- تعیین ساعات اللیل و تشخیصها بمنازل القمر ۱۱- التواریخ الشرعية من الائمة المهديہ ۱۲- الخلل فی الصلاة ۱۳- الدر الفريد فی التوحيد ۱۴- الدر النضيد ۱۵- رساله ای در واجبات نماز ۱۶- رساله ای به اهل جزایر ۱۷- رساله ای در فضیلت نماز جماعت ۱۸- رساله ای در عبادات پنجگانه ۱۹- رساله ای مختصر در واجبات حج ۲۰- رساله سؤال و جواب ۲۱- شرح ارشاد علامه حلی ۲۲- شرح الفیه شهید اول ۲۳- شرح نقلیه شهید اول ۲۴- عذة الداعی و نجاح الساعی ۲۵- غایة الایجاز لخائف الاعواز ۲۶- فتاوی شیخ ابی العباس ۲۷- فصول فی التعقیبات والدعوات ۲۸- کفایة المحتاج فی مناسک الحاج ۲۹- اللمة الجليلة فی معرفة النية ۳۰- اللوامع ۳۱- المحرر



فی الفتوی ۳۲- المسائل الشامیة الاولى ۳۳- المسائل الشامیة الثانية  
 ۳۴- المسائل البحرانیة ۳۵- مصباح المبتدی و هداية المقتدی ۳۶- المقتصر  
 من شرح المختصر ۳۷- المقدمات ۳۸- الموجز الحاوی لتحرير الفتاوی  
 ۳۹- المهذب البارع ۴۰- النجوم ۴۱- نبذة الداعی فیما لا بد من آداب  
 الداعی ۴۲- الهدایة فی فقه الصلاة .

### فضایل و کمالات

ابن فهد از نظر روحی در افقی بلند سیر می کرد و آراسته به فضایل روحانی بود . وی در سال های آخر عمر به کربلا هجرت کرد و در آن دیار وی را به عنوان مرجعی پر نفوذ و والامقام پذیرفتند . این نکته از مجموعه اسفناثاتی که از نقاط مختلف به خدمت ایشان فرستاده شده ، مشهود است . ادب و معرفت و درک مقام ولایت اهل بیت عصمت و طهارت در زندگی او بسیار حائز اهمیت است .

یکی از عالمان وارسته زمان ابن فهد درباره وی چنین رؤیایی دید که :  
 مجلس با شکوهی برپا شده و همه عالمان شیعه در آن جمع بودند اما  
 ابن فهد حضور نداشت . در عالم خواب پرسیدم : پس ابن فهد  
 کجاست ؟ گفتند : او در مجلس انبیا مقام گزیده است . آن عالم بزرگ  
 مدتی بعد پس از دیدار با ابن فهد خوابش را برای وی تعریف می کند و  
 آنگاه می پرسد شما چه کرده اید که خلوت نشین محفل انس گشته اید ؟  
 ابن فهد می گوید : آنچه من را بدان مقام رهنمون شد این بود که فقیر بودم  
 و پولی نداشتم تا به آن صدقه داده و نیازمندان را دستگیری کنم . از این  
 رو آبرویم را صدقه دادم و از موقعیت خویش به نیازمندان کمک کردم .<sup>۶</sup>

۶ . مقدمه ترجمه علة الداعی ، حسین فشاھی ؛ تفسیر محمد حسین اصفهانی ، چاپ سنگی ، ص ۱۹۹-۲۰۰

### ابن فهد در نگاه دیگران

مرغان رهیده از بند و پرستوهای عاشقی که تا بیکران ها پرکشیده اند و در سرزمین دوست فرود آمده اند، فارغ از توصیف دیگرانند و به راستی در وصف نگنجد، اما بی لطف نیست اگر نظر دیگران را درباره آنان بنگریم. میرزا حسین نوری درباره اش می نویسد: «جمال الدین احمد بن فهد حلّی، صاحب مقامات عالی در میدان علم و عمل و دارنده خصال روحی و باطنی بی بود که در کمتر انسانی یافت می شود...»<sup>۷</sup>.

عارف والاتبّار مولی محمد تقی مجلسی در اجازه ای از او با عنوان «شیخ ربانی و عالم صمدانی»<sup>۸</sup> یاد می کند. آری، او پاکبخته ای از دیار خوبی ها بود که در وصف او گفته اند: شهرت وی در فضل و استواری نظر، ذوق، عرفان، زهد، اخلاق، خوف و اشفاق به اندازه ای است که ما را از هرگونه تعریفی درباره اش بی نیاز می کند. او بین علوم معقول و منقول و نیز فروع و اصول دین جمع کرد و هر دو را به دست آورد. وی قشر و لب، لفظ و معنی، ظاهر و باطن را درک کرده بود. او علم و عمل را به بهترین شیوه در خود جمع کرده بود.<sup>۹</sup> محقق کاظمی در «مقابس الانوار و نفائس الاسرار» درباره اش فرموده است: «شیخ با افتخار جلیل، یگانه کامل، نیکبختی که روشنایی مسلمین و راهنمای مؤمنین بود؛ عالمی که پیشوای به وحدت رسیدگان و دلیر عرصه های مناظره با مخالفین و دشمنان بود. الگوی عابدان و نادره عارفان و زاهدان، پدر فضایل و نیکویی ها، جمال الدین احمد بن

۷. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۴.

۸. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۶۸، چاپ بیروت.

۹. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۰۴.

محمد بن فهدحلی - قدس الله روحه .<sup>۱۰</sup>

### غروب

وفات ابن فهد به سال ۸۴۱ هـ . ق در ۸۵ سالگی اتفاق افتاد . جسد مبارک وی در میان اندوه یارانش در باغ نقیب علوین کربلا به خاک سپرده شد و مزار او اکنون در مدرسه ای از مدارس علوم دینی قرار دارد و زیارتگاه عام و خاص است .

### شیوه تحقیق

در تحقیق و تصحیح این رساله شریف از دو نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی استفاده کرده ایم که خصوصیات نسخه ها بدین شرح است .

۱- نسخه شماره ۵۶۵۱ رساله سوم، نگاشته شده سال ۱۰۶۸ .

۲- نسخه شماره ۸۰۸۴ رساله چهارم، از استنساخ های سده دوازدهم قمری . هر دو نسخه کاملند و خوانا .

علاوه بر این نسخه ها، این رساله به صورت سنگی در حاشیه کتاب مکارم الاخلاق طبرسی به چاپ رسیده است که با توجه به شایستگی آن سزاوار بود که به گونه زیباتری به چاپ برسد .

۱۰ . شیخ اسد الله شوشتری کاظمی، مقابس الانوار، ص ۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب

الحمد لله ملهم الدعاء، ومفرج العناء وسماع الأواد كما شئت البلا  
لحمده على سوانح النعماء وترارف الآلاء وتشكره في حالتي الشدة و

الرخاء وصلى الله على سيدنا محمد المبعوث من العرب بعربهم

البطحا لا رشاد الدهمات تكميل الأوبى وعلى آله الأئمة الأمانة الأمان

سارة العلماء ما اختلف الصبح والمساء <sup>رب</sup> فانا نجيب <sup>للم</sup>

سؤالنا أيها الأخ في الله وفقات الله وإيانا الطاعة والفضل الجزو

ملازمة من ملأه دعوات تدعوها عبق الصاوات ولتقدم <sup>لك</sup>

مقدم كمال النفس مطلب بالذات والنفس الانسانية ذات

توق وادراك فقد تشبه بالملائكة مثل اذا سمت لتحصيل <sup>ت</sup> الكالاه

النفسانية والمعارف الآلهية والاخلاق الدينية وهم للغير المحضو

قد تشبه بالشياليز والابالة كما اذا سمت تطلب السطوة والباس

والباس والبطش والقهر والسعدان على الغير وهو <sup>نشب</sup> الشرحضرد

بالبيام كما اذا كان همها ما مثاله من الطعم والتك والمليس وهذا اسيا

الطاهرين وادابك في محمداً والجارين اللهم على يدي بني ابي  
 على آخري بقوا واحفظني فما جت عنه ولا تكني الى نفسي فيما خسرته من  
 لا تشغل المغفرة ولا تضر المعية اسالك فرطاً عاجلاً وصبراً واسطفاً  
 والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية يا ارحم الراحمين  
 ويسبحي للانسان ان يفرا هذا على ما اجت كلابية وحفظه ويد  
 يد عليه تعويد له حاضر كان عنه او غاب عنه وهذا  
 آخر ما اتيناه في هذه الفصول والله ولي المأمورين  
 اننا لغفورون لمن تاب بالشكوك لمن اتاب وصلى الله على نبي  
 المخلوقات محمد وآله السادات  
 والحمد لله رب العالمين  
 امين

بسم الله الرحمن الرحيم

وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب

الحمد لله ملهم الدعاء ومفرج العناء وسامع الأواء وكاشف البلاء، نحمده على سوابغ النعماء وترادف الآلاء، ونشكره في حالتي الشدة والرخاء. وصلى الله على سيدنا محمد المبعوث من العرب العرباء بسرة البطحاء لإرشاد الدهماء وتكميل الأولياء، وعلى آله الأئمة الأئمة وسادة العلماء ما اختلف الصباح والمساء.

ويعد: فانا مجيب إلى سؤالك أيها الأخ في الله - وفقك الله وإيانا لطاعته ولنعمل الخير وملازمته - من إملأ دعوات تدعو بها عقيب الصلوات، ولتقدم لذلك مقدمة.

كمال النفس مطلوب بالذات، و النفس الإنسانية ذات قوة وإدراك فقد تشبه بالملائكة مثل إذا سمعت لتحصيل الكمالات النفسانية والمعارف الإلهية والأخلاق الدينية، وهي الخير المحض؛ وقد تشبه بالشياطين والابالسة كما إذا سمعت تطلب السطوة والبأس والبطش والقهر والعدوان على الغير، وهي الشر المحض؛ وقد تشبه بالبهائم كما إذا كان همها ما تناله من المطعم والمنكح والملبس، وهذه أيضاً من رذائل النفوس لكنّها أخف من الثانية؛ لاختصاص ضررها بها.

فهذا البدن كالسقط والوعاء لهذه النفوس الثلاث، فمن وجد في نفسه أو استشعر خصلة من خصال النفس الأولى فليحمد الله سبحانه على ذلك وليبالغ في تقويتها؛ ليكون سبباً لحصول باقي الكمالات، ولا يغفل عن ذلك فتتنشط خصلة من خصال النفس

الشیطانية، فربما تذهب بالكلية فتصير في عداد الشياطين و تحلّد في العذاب المهين نعوذ بالله منه .

ومن وجد في نفسه خصلة او خصالاً من النفس الثانية والثالثة فليبتهل إلى الله تعالى في الخلاص منها، وليجتهد في الاتصاف بصدّها، ويجاهد نفسه التي هي اقرب الاعداء<sup>۱</sup> وهذا الجهاد اعني جهاد النفس - من أفضل الاعمال، ولهذا قال - صلى الله عليه وآله - وقد رجع من بعض غزواته : «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ» و عنى به جهاد النفس، فإن وصل الإنسان إلى مراده بهذا السعي فقد تمت له السعادة، وإن مات قبل ذلك وهو في هذا الجهاد فقد ختم له بالشهادة . وقد ضربوا للإنسان لسيره مع عقله وهواه و حرصه مثلاً لراكب فرسٍ معه كلب، فإن تأمر الكلب وكان هو المقدم وهو المتبوع رمى بهم على كل جيفة، واخذوا عن الدرب يميناً وشمالاً، ورعيت الوعر والشوك، فتسوء حال الفارس والكلب والفرس . وإن كان المتبوع هو الفارس سلك بهم جادة الطريق، وأوردهم أعذب<sup>۲</sup> الماء من شريعته وأطيب العلف في الوادي السهل فيحسن حال الفارس والكلب والفرس فالمتبوع الأول هو الهوى والمتبوع الثاني هو العقل .

واعلم أنّ السعادة على قسمين : دنيوية وأخروية . فطالب السعادة الدنيوية مدخول العقل من وجوه :

الأول : أنّه مغبون الصّفة، لأنّه يتقد في ثمنها العمر النفيس وهي زائلة وكل ساعة من ساعاته يمكن أن يكتسب بها كنزاً من كنوز الابد، ولهذا قال - صلى الله عليه وآله - : «بَقِيَّةُ عُمُرِ الْمَرْءِ لَا قِيَمَةَ لَهَا»<sup>۳</sup> .

۱ . چاپ سنگی : وليجاهد .

۲ . برگرفته از حدیث امیرالمؤمنین - علیه السلام - : «نَفْسُكَ اقْرَبُ اَعْدَاكِ اِلَيْكَ»، غرر الحكم، ج ۷، ص ۳۹۲، ح ۹۹۵۷، چاپ دانشگاه تهران .

۳ . چاپ سنگی : عذب

۴ . این سخن در مجموعه ورام شیخ زاهد ورام بن ابی فراس، ص ۳۶ از حضرت علی علیه السلام چنین نقل شده است : بقية عمر المرء لا ثمن لها يدرك بها ما فات ويحيي بها ما امات . همچنين در روضة الواعظين

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ      مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا  
ثم اشتراه بتدريج بلا ثمن      تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِبُهَا

قال بعض العلماء: ابن آدم فرحت ببلوغ أملك، إنما بلغته بانقضاء أجلك، ثم سوّفت بعملك، فكان منفعتة لغيرك<sup>٥</sup> وقيل لبعضهم قد بلغت العُلا؟ فقال: إنَّما يبلغ العُلا من عتق من رقّ الدنيا.<sup>٦</sup>

الثاني: أنه يسعى لها وقد تفوته ولا يدركها. قال عليّ - عليه السلام - «مَنْ سَاعَاها فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ»<sup>٧</sup> في الحديث القدسي «وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا بُلْغَتَ أَمَلٍ أَمَلٌ لِأَنَّهُ لَا يَقْفُ عَلَى حَدِّ بَلِّ أَيِّ شَيْءٍ نَالَ مِنْهَا طَمَحَتْ نَفْسُهُ وَتَطَلَّعَتْ إِلَى طَلَبِ شَيْءٍ آخَرَ فَهُوَ مَتَحَسِّرٌ فَقِيرٌ طَالِبٌ دَائِمًا» قال - عليه السلام - «مَثَلُ الدُّنْيَا كَالْمَاءِ الْمَالِحِ كُلَّمَا شَرِبَهُ الْعَطْشَانُ لَازِدَادُهُ إِلَّا عَطْشًا».

[الثالث] هب أنه قد بلغ مراده، فهل يمتعه ذلك إلا أياماً قلائل، وهل تمتعه إلا كظلمة

زائل؟ شعر:

هبك بلّغت كلّما تشتهيهِ      وملكت الزّمان تحمك فيه  
هل قصارى الحياة إلا مات      سلب المرء كلّما يقتنيه

[الرابع] أنه دليل على رداءة الهمة وخساسة النفس حيث فتنعت بالشيء الدون الزائل

مع ما فيه من الكدورات والشوائب، وسمحت بفوات النعيم الدائم الذي يشارك في

ابن قتال نيشابوري، ص ٣٩٤ دعوات راوندى، ص ١٢٢ باندى اختلاف به همين صورت نقل شده است. نیز در منية المرید، شهید ثانی، تصحیح رضا مختاری، ص ٢٢٦، این شعر چنین آمده است:

بقية العمر عندي ما لها ثمن      وما مضى غير محمود من الزّمن  
يستدرك المرء فيها ما آفات ويح      يا ما آفات ويمحو السوء بالحسن

٥. مجموعة ورّام، ١/١٣٩ باب ذم الدنيا آمده است «يا بن آدم بلوغ أملك إنما بلغته بانقضاء أجلك ثم سوّفت بعملك كان منفعتة لغيرك». أما در نسخه چاپ سنگی بجای «لغيرك»، «تضرك» آمده است.

٦. مجموعة ورّام ١/١٣٩ آمده «قيل لبعضهم قد نلت العنى فقال إنَّما نال العنى من عتق من رقّ الدنيا».

٧. نهج البلاغه، چاپ معجم نهج البلاغه محمد دشتی، سيد كاظم محمدی، خطبه ٨٢، ص ٣١، آمده: «مَنْ سَاعَاها فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ».



دوام الخلود، ولهذا قال محمد بن الحنفية: من عزت عليه نفسه هانت عليه الدنيا، وقيل لعابد: لماذا تركت الدنيا؟ قال: لأني أمتع [أمتع] من صافيتها وأمتنع من كدرها. وقيل لآخر: خذ حظك من الدنيا فإنك عنها فان قال: الآن وجب ان لاأخذ حظي منها. ووصف لبعض الحكماء رجل فقالوا: إنه ذو همة عالية، فقال: إذا لايرضى بشيء دون الجنة.

وطالب السعادة الأخرية إنما هو [صاحب] العقل السليم والطبع المستقيم، وهل هو في تحمله المشاق في الدنيا وثقل الطاعة إلا كالعافل الذي يحمل نفسه على تجرع غصص المشروب الكريه لما تأمل عقيبه من حصول السلامة بإزالة الاخلاط المضرة والعفونات القاتلة، فصبروا أياماً قليلة اعقبتهم راحةً طويلة، وكانوا في الدنيا بمنزلة الغرباء يقطعون كل يوم مرحلة لا يفرحون إلا بأكثار الزاد وإصلاح المعاد. قال النبي -صلى الله عليه وآله- «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»<sup>٨</sup> وقال -صلى الله عليه وآله- «مَالِي وَالدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَرَاجٍ سَارٍ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَرَفَعَتْ لَهُ شَجْرَةً فَعَقَدَتْ تَحْتِ ظِلِّهَا سَاعَةً ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا»<sup>٩</sup> وَكَانَ بَعْضُ الصَّالِحِينَ إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ شَطْرَ قَالَ لِرُجُوتِهِ: قَوْمِي نَقَطِعُ الطَّرِيقَ، فَقَدْ سَارَتِ الْقَافِلَةُ وَطَرِيقُنَا بَعِيدٌ وَزَادُنَا قَلِيلٌ. وروي عن زين العابدين -عليه السلام- «أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي يَوْمِهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَ رَكْعَةٍ» وَكَانَ الْكَاطِمُ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- يُعَقِّبُ بَعْدَ الصُّبْحِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةَ الشُّكْرِ لِرِيفِ رَأْسِهِ حَتَّى يَقُولَ الْخَادِمُ: قَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ فَيَقُومُ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- فَيُصَلِّي نَوَافِلَ الزُّوَالِ مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدِ طَهَارَةٍ، وَلَا يَزَالُ

٨ . مجموعة ورأم، ١/ ٥٢ أمده «يا اباذر كن في الدنيا ... او كعابر سبيل و عد نفسك في اهل القبور» همجنين در روضة الواعظين، ص ٤٢٨ أمده: «قال عليه السلام لابن عمر كن ... او كعابر ... واعدد نفسك مع الموتى»، در عوالي الثمالي، ١/ ١٥٤ أمده «... عابر سبيل فاذا امسيت فلا تنتظر الصباح واذا اصبحت فلا تنتظر المساء وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك».

٩ . مجموعة ورأم، ١/ ٧٨ أمده است: «دخل عمر على رسول الله -صلى الله عليه وآله- وهو على حصير قد اثر في جنبه فقال: يا نبي الله لو اتخلفت فراشا اوثر منه فقال: مالي وللدينا ما مثلي ومثل الدنيا ... فاستظل تحت شجرة ساعة من نهار ثم راح وتركها» و در ص ١٤٧ باب ذم الدنيا با اندكى تفاوت با آنچه در متن آمده ذكر شده است.

في العبادة حتى تغرب الشمس فيشتغل بالمغرب ونوافلها . وكان احدهم اشحّ على عمره من البخيل على تيره ، فلا يحبون ان يذهب من اعمارهم شيء في غير ذات الله سبحانه ، فيحاسبون نفوسهم على القتل والتقير والقليل والكثير . قال امير المؤمنين - عليه السلام - «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبِ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً ، فَإِنْ عَمِلَ خَيْرًا أَزْدَادَ وَإِنْ عَمِلَ سُوءًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ»<sup>۱۰</sup> .

## فصل [۱]

قال وهب بن منبه : قرأت في بعض الكتب «الدنيا غنيمة الجهال ، لم يعرفوها حتى خرجوا منها فسألوا الرجعة فلم يرجعوا . واحتضّر فقال ما تأسفي على دار الاحزان والغموم والخطايا والذنوب وإنما تأسفي على ليلة نمتها ويوم أفطرتها وساعة غفلتها عن ذكر الله تعالى» وروي ان قوماً خرجوا إلى السفر فجازوا عن الطريق فانتهوا إلى صومعة راهب فقالوا يا راهب أين الطريق؟ فأومأ براسه إلى السماء ، فعلم القوم ما اراد . فقالوا يا راهب إننا سائلوك فهل أنت مجيب؟ فقال : سلوا ولا تكثروا فإنّ النهار لا يرجع والعمر لا يعود والطالب حثيث . فقالوا : ما القوم غدأ عند مليكهم فقال : على نيّاتهم . فعجب القوم من كلامه ثم قالوا : اوصنا فقال : تزودوا على قدر سفركم فإنّ خير الزاد ما بلغ البغيّة ، ثم أرشدهم إلى الطريق وأدخل رأسه في صومعته<sup>۱۱</sup> . فانظر إلى علم هذا العالم و انقطاعه إلى الله وإقباله على عبادته ، ثم انظر هذا الشحّ العظيم على عمره الكريم وصونه له من

۱۰ . درباره محاسبه نفس از حضرت امير - عليه السلام - روایات زیادی وارد شده است از جمله در غرر و درر آمدی ، ج ۷ ، ص ۶۶ ، باب محاسبه النفس آمده است : «ثَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ صَلَاحُ النَّفْسِ» و «مَنْ تَعَاهَدَ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ آمِنَ فِيهَا الْمَدَاهِنَةَ» اما این روایت را در مجامع روایی از جناب وصی علیه الصلاة والسلام نیافتیم و این روایت با اندکی اختلاف در اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۵۳ ، چاپ آخوندی ، باب محاسبه العمل ، آمده : علی بن ابراهیم ... عن ابن الحسن الماضي صلوات الله عليه قال : ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فإن عمل حسناً استزاد الله وإن عمل سيئاً استغفر الله منه وتاب إليه .

۱۱ . این داستان را مؤلف در التحصینی نیز ذکر کرده و در آن به جای «مجبیب» ، «مجیننا» و به جای «سلوا» ، «استلوا» و به جای «ما القوم غدأ عند مليكهم» ، «ماذا الخلق غدأ عند مليكهم» آمده است .

الضباع في غير العبادة والانقطاع، إلا لهذا فليعمل العاملون وفي ذلك فليستأنس المتأفسون، وفقك الله وإيانا لإعداد الزاد وبلوغ المراد.

### فصل [٢]

واعلم أن ما ألهمته من طلب الدعاء اعظم نعم الله عليك واحقها بمقابلة الشكر والحمد الجسميم، كيف لا وهو مناجاة الخالق وسؤال الرازق، وفيه الموائمة بالرؤوف الرحيم والمحادثة للماجد الكريم؟! وفي الانقطاع إليه والتوكل عليه أنس من كل مونس وكفاية من كل كاف، وغنى من كل غناء، وسلطان من كل سلطان، وعزة من كل عزيز، وهو مفتاح كل رحمة ومنجى من كل نقمة.

### فصل [٣]

قيل لبعض المطيعين: ما اصبرك على الوحدة! قال: لست معه في وحدة بعد قوله «أنا جليس من ذكرتي» إذا شئت أن يناجيني قرات كتبه، وإذا شئت أن اناجيه صليت ودعوت<sup>١٢</sup>. والدعاء بعد الواجبات أفضل ما تقرب به العباد إلى الله. قال الصادق عليه السلام «إن الله يحب من عباده كل دعاء» وقال سبحانه «وقال ربكم ادعوني أستجب لكم إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين»<sup>١٣</sup> قال الصادق عليه السلام: «هي والله الدعاء قد أمر الله سبحانه بالدعاء ووعد بالإجابة وهو لا يخلف الميعاد، وتوعد بالنار على تركه فقال: إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين» وقال الصادق عليه السلام: «من ترك مسألة الله افتقر»<sup>١٤</sup> وقال عليه السلام: «إن الله

١٢ . در التحصين ابن فهد حلى، ص ١٤، القطب الثالث، ذيل عنوان هفتم، چاپ مدرسه امام مهدي قم اين داستان را آورده است. در آن روايت بجای «بعض المطيعين»، «لراهب» آمده و کلمه «دعوت» آخر حکايت را نيز ندارد.

١٣ . غافر (مومن)، ٦٠

١٤ . عدة الداعي، ابن فهد حلى، ص ٤٩

فرض الصلوات في أحبّ الأوقات إليه، فاسألوا حوائجكم عقيب فرائضكم<sup>١٥</sup> وقال عليه السلام: «له مع كلّ فريضة دعوة مستجابة» والترغيب في هذا الباب يفضي إلى الإطناب، وكذلك الادعية والاسرار يفضي الاشتغال بها إلى استغراق النهار، فلنقتصر على ما يسمع العمل به مع كثرة الاشتغال وتشعب البال.

### فصل [٤]

وما يستحبّ أن يقال عقيب كلّ صلاة «لا إله إلا الله إلهاً واحداً ونحن له مسلمون، لا إله إلا الله إلهاً واحداً ونحن له مخلصون، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه مخلصين له الدين ولو كره المشركون، لا إله إلا الله ربنا وربّ آبائنا الأولين، لا إله إلا الله وحده وحده صدق وعده وتصرّ عبده واعزّ جنده وهزم الأحزاب وحده، فله الملك وله الحمد وهو على كلّ شيء قدير، استغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم وأتوب إليه». ١٦

### فصل [٥]

«اللهمّ اهني من عندك، وأنص عليّ من فضلك، وأنشر عليّ من رحمتك، وأنزل عليّ من بركاتك، سبحانك لا إله إلا أنت فأغفر لي ذنوبي كلّها جميعاً فإنه لا يغفر الذنوب كلّها جميعاً إلا أنت، اللهمّ إني أسألك من كلّ خير أحاط به علمك، وأعوذ بك من كلّ شرّ أحاط به علمك، اللهمّ إني أسألك عافيتك في أموري كلّها، وأعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة، وأعوذ بوجهك الكريم وسلطانك القديم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شرّ الدنيا والآخرة وشرّ الأوجاع كلّها، ولا حول ولا قوة إلا

١٥ . تفسير علي بن ابراهيم قمى، ج ١/ ٦٧

١٦ . البلد الامين، كفعمى، ص ٩؛ فلاح السائل، سيد بن طاووس، ص ١٦٤ چاپ دفتر تبليغات اسلامى اين دعا از دعای پیش از آن به صورت جداگانه آمده است و پس از «وهو على كل شيء قدير» آمده ثم يقول «استغفر الله...» همچنين در آن كتاب به جای «وحده وحده»، «وحده وحده وحده»، انجز وعده آمده و عبارت «واعزّ جنده» نیز نیامده است. و نیز در مفتاح الفلاح، ترجمه علی بن طیفور بسطامی، چاپ حکمت، ١٤٠٧ ق، ص ١٠٨ این دعا با اندکی اختلاف آمده است؛ البلد الامين، ص ٩

بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ (صاحبة ولا) ولدًا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدُّلِّ وكبره تكبيراً. ١٧ سُبْحَ تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - وَهِيَ أَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ تَكْبِيرَةً وَثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ تَحْمِيدَةً وَثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ تَسْبِيحَةً .

### فصل [٦]

ومما يقال عقيب كل صلاة: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وادخلني الجنة، وحرمني على النار، وزوجني من الحورالعين، وأوسع عليَّ من فضلك الواسع ١٨ اللَّهُمَّ بِيْرَكَ الْقَدِيمِ وَبِرَأْفَتِكَ بِيْرَتِكَ اللَّطِيفَةِ وَشَفَقَتِكَ بِصَنَعَتِكَ الْمَحْكَمَةِ وَقَدْرَتِكَ بِسُرَّتِكَ الْجَمِيلِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْيِ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ .

واجعل ذنوبنا مغفورة، وعيوبنا مستورة، وفرائضنا مشكورة، ونوافلنا مبرورة، وقلوبنا بذكرك معمورة، ونفوسنا بطاعتك مسرورة، وعقولنا على توحيدك مجبورة، واوراحنا على دينك مفطورة، وجوارحنا على خدمتك مقهورة، وأسماءنا في خواصك مشهورة، وحوادثنا لديك ميسورة، وأرزاقنا من خزائلك مدرورة. أنت الله الذي لا إله إلا أنت، لقد فاز من والاك وسعد من ناجاك، وعز من داناك وظفر من رجاك، وغنم من قصدك وريح من تاجرَكَ. ١٩

### فصل [٧]

ومما يقال: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، واحللنا دارَ المقامة من فضلك لايمسنا فيها لغوب، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الذَّلِيلِ الْفَقِيرِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ

١٧ . البلد الامين، ص ٩؛ فلاح السائل، ص ١٦٤؛ مفتاح الفلاح، ص ٦٦

١٨ . مصباح المتجهد، ص ١٥٠ تا «أوسع عليَّ من فضلك الواسع» ذكر شده است .

١٩ . مصباح المتجهد، ص ٥٩؛ البلد الامين، كغمي، ص ١٣؛ مصباح كغمي، ص ٢٤ . از «اللَّهُمَّ بِيْرَكَ الْقَدِيمِ» ذكر شده است .

تغفر لي جميع ذنوبي و تقلبني بقضاء جميع حوائجي إليك إنك على كل شيء قدير . وما قصرت عنه مسالتي وعجزت عنه قوتي ولم تبلغه فطنتي تعلم فيه صلاح امر آخرتي ودياي ، فاسالك وارغب إليك أن تصلي علي محمد وآك محمد وأن تفعله بي ، بلا إله إلا أنت برحمتك في عافية ، ما شاء الله لا قوة إلا بالله . ثم أمر يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك من الجانب الايسر ، وتمرها على جبينك ثلاث مرآت تقول في كل مرة : اللهم لك الحمد لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم ، اللهم أذهب عني الهم والحزن والعبر ما ظهر منها وما بطن . وإن كانت بك علة فامسح موضع سجودك وامسحه على العلة وقل سبع مرآت متكررة : «يا من كبس الارض على الماء وسد الهواء بالسماء ، صل علي محمد وآك محمد وافعل بي كذا وكذا وعافني من كذا وكذا» .<sup>٢٠</sup>

### فصل [٨]

ومما يستحب أن يقال عقيب كل صباح ومساء ، ما دعا به أمير المؤمنين - عليه السلام - علي فراش النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «امسيت اللهم معتصماً بدمامك المنيع الذي لا يطاوك ولا يحاول من شر كل غاشم وطارق ومن سائر ما خلقت من خلقك الصامت والناطق ، في جنة من كل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بيت نبيك عليهم السلام ، محتجباً من كل قاصد لي إلى اذية بجوار حسن الإخلاص في الاعتراف بحقهم والتمسك بجناهم موقناً أن الحق لهم ومعهم وفيهم و بهم اوالي من الوا واجانب من جانبوا ، فاعذني اللهم بهم من شر ما اتقىه ، يا عظيم حجزت الاعادي عني بيدع السموات والارض إننا جعلنا من بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا يبصرون» .<sup>٢١</sup>

ومما تستحب المواظبة عليه عقيب فريضة الصبح ان يقال اربعين مرة : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله اكبر<sup>٢٢</sup> فإنه حرز ذلك اليوم ويدفع مسه السوء .

٢٠ . مصباح المتجهد ، ص ٢٤٣

٢١ . مصباح ، كفعمى ، ص ٨٦ فصل ١٦

٢٢ . مصباح المتجهد ، ص ٥٣ ؛ البلد الامين ، ص ١٠

## فصل [٩]

ومّا يقال عند غروب الشمس من كل يوم: «يا من ختم النبوة بمحمد - صلى الله عليه وآله - اختتم لي في يومي هذا بخير وسنتي بخير وعمري بخير» اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبي على دينك، ولا تُرغ قلبي بعد إذ هديتني، وهب لي من لدنك رحمة إنك انت الوهاب، واجرنى من النار برحمتك. اللهم امدد لي في عمري، ووسع عليّ في رزقي، وانشر عليّ رحمتك، وإن كنت في عندك في أم الكتاب»<sup>٢٣</sup>.

ومن ادعية الصادق - عليه السلام - هذا الدعاء، وله شرح طويل وقد تركناه خوفاً والإطالة، وفيه منافع كثيرة وهو حرز من كل آفة وشدة وخوف، وهو هذا:

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم احرسنا بعينك التي لاتنام، واكفنا بركنك الذي لا يرام، وارحمنا بقدرتك علينا، ولا تهلكنا وانت الرجاء، رب كم من نعمة انعمت بها عليّ قل لك عندها شكري، وكم بلية ابتليتني بها قل لك عندها صبري؟! فيا من قل عند نعمته شكري فلم يحرمني ويا من قل عند بليته صبري فلم يخذلني، يا ذا المعروف الدائم الذي لا ينقضي أبداً، ويا ذا النعماء التي لا تحصى عدداً اسالك ان تصلي علي محمد وآل محمد الطاهرين وادرا بك في نحور الاعداء والجبارين. اللهم اعني على ديني بدنياي وعلى آخرتي بتقواي واحفظني فيما غبت عنه، ولا تكلني إلى نفسي فيما حضرتها، يا من لاتنقصه المغفرة ولا تضره المعصية اسالك فرجاً عاجلاً وصبراً واسعاً، والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية يا ارحم الراحمين» ويستحب للإنسان ان يقرأ هذا على ما أحب كلابية؟ وحفظه ويدير يده عليه تعويداً له حاضرأ كان عنده أو غائباً.

وهذا آخر ما امليناه في هذه الفصول والله ولي الماملين، إنه الغفور لمن تاب، الشكور لمن اناب، وصلى الله على اشرف المخلوقات محمد وآله السادات، والحمد لله رب العالمين<sup>٢٤</sup>.

٢٣. مصباح، ص ٨٣؛ البلد الامين، ص ٢٣

٢٤. مهج الدعوات، سيد بن طاووس، ص ١٩٢

---

## أربعون حديثاً

محمدتقی مجلسی

تحقیق: علی صدرایی خویی

---

### درآمد

یکی از اندیشمندان پرتلاش عصر صفویه علامه شمس الدین<sup>۱</sup> محمدتقی بن مقصود علی مجلسی اصفهانی نطنزی عاملی است. او در سال ۱۰۰۳ق. چشم به جهان گشود و بعد از ۶۳ سال (و بنا به روایتی ۶۷ سال)<sup>۲</sup> عمر پربرکت در سال ۱۰۷۰ق. دارفانی را وداع گفت.

مجلسی اوایل عمر خود را صرف تحصیل علوم دینی در نزد اساتید سرشناس نظیر عالم فرزانه شیخ بهائی و شیخ عبدالله شوشتری و شیخ علی شولستانی نمود و در علوم عقلی و نقلی سرآمد معاصران خود گردید. از اجازاتی که اساتید وی برایش صادر کرده اند، میزان فضل و دانش و موقعیت و الایش نزد استادانش واضح و هویدا است.

مجلسی در میان استادانش به شیخ بهائی عنایت بیشتری داشته و در سبک علمی پیرو او بوده است. بعد از شیخ بهائی نیز مناصب اجتماعی وی به

---

۱. این لقب در اجازه شولستانی به وی ذکر شده است.

۲. جامع الرواة، ۲/۸۲



مجلسی رسید و او به عنوان امام جمعه اصفهان - که پست مهمی در آن عصر به شمار می‌رفت - منصوب گردید .

مجلسی به تهذیب نفس اهمیت فراوان می‌داد و در این راستا اربعین‌هایی به ذکر و فکر گذرانیده بود . فرزندش (محمدباقر مجلسی) در این مورد چنین می‌گوید :

«و والد مرحوم فقیر - رضوان الله علیه - از جناب شیخ (بهایی) مزبور تعلیم ذکر و فکر گرفته بودند و هر ساله یک اربعین ، دو اربعین و بیشتر به عمل می‌آورد و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدسه را موافق قانون شرع به ریاضت وا می‌داشت»<sup>۳</sup> .

همچنین مجلسی به احادیث اهل بیت (ع) اهمیت زیاد می‌داد و در این راه تلاش‌های بسیار داشت . ترویج صحیفه سجادیه در ایران که زمان وی نسخه‌های آن بسیار معدود بود ، از تلاش‌های مجلسی است . او بر صحیفه دو شرح به فارسی و عربی و یک حاشیه نوشته است که متأسفانه هیچ یک منتشر نشده‌اند .

همچنین او برای نشر حدیث ، اقدام به نگاشتن دو شرح مهم بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق نمود . این دو شرح مشحون از مطالب بلند در عقاید شیعه است و نیز نمایانگر افکار و آرای مجلسی به شمار می‌رود .

## آثار علمی

علامه محمد تقی مجلسی از خود آثار گرانسنگی را به جای گذارده که در اینجا فهرستی از آثار شناخته شده وی ، ذکر می‌گردد :

۱- آداب نماز شب

۳ . اجوبة مسائل ملا خلیل ص ۳۵ که در ضمن تشویق السالکین به چاپ رسیده است . [علامه مجلسی ، دوانی ص ۲۵] .

- ۲- احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث: شرحی است بر «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی. نسخه‌ای از این شرح به شماره ۴۶۰۲ در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی در قم موجود است. [الذریعه ۳۰۷/۱]
- ۳- اربعون حدیثاً (رساله حاضر)
- ۴- ترجمه صحیفه الرضا(ع): نسخه‌ای از آن به شماره ۱۳۶۰۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود است.
- ۵- تشویق السالکین: فارسی، خلاصه «مستند السالکین» خود مؤلف که به چاپ رسیده است.
- ۶- تفسیر قرآن: به فارسی
- ۷- جهادیه: همان رساله «شرایط اهل ذمه» است.
- ۸- حاشیه صحیفه سجادیه [الذریعه ۱۴۵/۶].
- ۹- حاشیه نقدالرجال [ریحانة الادب ۲۰۰/۵].
- ۱۰- حدیقه المتقین: رساله عملیه مؤلف است به فارسی. [الذریعه ۳۸۹/۶]
- ۱۱- حقوق والدین: رساله‌ای است در حق پدر و مادر، مؤلف این رساله را در ماه ذیحجه سال ۱۰۴۶ق، تألیف نموده و نسخه‌ای از آن را افندی در بار فروش (بابل) رؤیت نموده است. [ریاض العلماء ۴۷/۵]
- ۱۲- رساله فی وجوب صلاة الجمعة [روضات الجنات ۱۲۲/۲]
- ۱۳- روضة المتقین فی شرح اخبار الائمة المعصومین(ع): شرح عربی است بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق، این کتاب در چندین جلد به چاپ رسیده است. [الذریعه ۱۹۰/۱۱]
- ۱۴- ریاض المؤمنین و حدائق المتقین: شرح فارسی است بر صحیفه سجادیه، نسخه‌ای از جلد اول این شرح در دست است. این نسخه شامل مقدمه‌ای در دوازده لمعه در معنی دعا و آداب و فضل آن و فضیلت علم و

عالمان و جز اینها و بعد از آن شرح عربی شامل اسناد صحیفه و شرح سه دعا که بعد از آن گویا ناتمام مانده است. [فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی ۱۶۷/۲۵، ش ۹۸۵۰].

۱۵- زاد السالکین

۱۶- رضاعیه: به فارسی، پنج نسخه از آن در کتابخانه آستان مقدس رضوی موجود است.

۱۷- سیر و سلوک یا مجاهدیه: رساله کوتاهی است در تفسیر آیه «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا» و بیان روش سیر و سلوک. اول این رساله چنین است: «چون بنای ایمان و ایقان بر ریاضت و مجاهدت است کما قال الله تعالی: والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین. وشکی نیست... دو نسخه از این رساله در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی موجود است و در آغاز نسخه دوم محمد جعفر کبوتر آهنگی مقدمه ای نوشته و انتساب آن را به محمد تقی مجلسی ثابت کرده است. همچنین دو نسخه دیگر از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۴۹۷ و ۳۷۸۳ موجود است که در فهرست ۲۵۰۹/۱۲ با عنوان «رساله در ریاضت» و ۲۷۷۰/۱۲ با عنوان «رساله مجاهده» معرفی شده است.

این رساله در چند جا به اشتباه به مرحوم مولی محمد بید آبادی نسبت داده شد و در اصفهان از طرف مکتبه شفیعیه همراه با رساله «کنز الاسرار» نور علیشاه هر دو اشتبهاً به نام بیدآبادی چاپ شده اند. همچنین در مجله حوزه شماره ۵۸ (مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۱۲۳-۱۴۰) با استناد به همان چاپ اصفهان مجدداً به نام مرحوم بیدآبادی به چاپ رسیده است.

۱۸- شرایط اهل ذمه: رساله کوتاهی است در احکام و قوانینی که اهل ذمه در سرزمین های اسلامی باید رعایت کنند. تنها نسخه خطی این رساله در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی به شماره ۹۲۰۶ موجود است. و

در فهرست آن کتابخانه (ج ۲۴، ص ۱۰) با نام جهاد معرفی شده است. تحقیق و تصحیح این رساله از روی همین نسخه صورت گرفته و در سالنامه میراث اسلامی ایران دفتر سوم (۱۳۷۵ ش) ص ۷۰۷-۷۱۶ با عنوان «شرایط اهل ذمه» منتشر شده است.

۱۹- شرح خطبه همام: شرحی است بر خطبه حضرت علی (ع) که در اوصاف متقین به همام فرموده و به خطبه همام معروف است. این شرح به فارسی نگاشته شده است. [ریاض العلماء ۴۷/۵]

۲۰- شرح خواب های صادقی که مؤلف دیده است. [روضات الجنات ۱۲/۲]

۲۱- شرح زیارت جامعه [روضات الجنات ۱۱۹/۲]

۲۲- شرح صحیفه سجادیه: مؤلف دو شرح فارسی و عربی بر صحیفه نگاشته است. که هیچ یک به پایان نرسیده، شرح فارسی صحیفه به «ریاض المؤمنین و حدائق المتقین» معروف است که قبلاً معرفی شد. نسخه ای از شرح عربی نیز در الذریعه ۱۳/۳۴۸ معرفی شده است.

۲۳- شرح مشیخة الفقیه: شرحی است بر مشیخه کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، سه نسخه از این شرح به شماره های ۱۶۸۸ و ۷۷۷۶ و ۷۷۷۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود است.

۲۴- طبقات الرواة [الذریعه ۱۴/۶۶].

۲۵- قبله: رساله کوتاهی است به فارسی. دو نسخه از این رساله در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

[فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۹/۶۸۷؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی ۱/۳۳۲ و ۳۳۳].

۲۶- لمعات شاهنشاهی: مؤلف در پایان رساله «شرایط اهل ذمه» از این اثر خود یاد کرده و گوید:

«... بر این اختصار شد و تفصیلش بر وجه کمال در لوامع صاحبقرانی است و بر وجه وسط در لمعات شاهنشاهی است».<sup>۴</sup>

از این رساله تا به حال نسخه‌ای شناسایی نشده و در کتابشناسی‌ها نامی از آن به میان نیامده است.

۲۷- اللوامع القدسیه یا لوامع صاحبقرانی: شرح فارسی است بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق. این شرح به چاپ رسیده است. [الذریعه ۱۸/۳۶۹]

۲۸- مستند السالکین: رساله مفصلی است در سیر و سلوک. مؤلف در مقدمه «تشویق السالکین» از آن یاد نموده و تشویق السالکین را تلخیص و اقتباس از آن معرفی نموده، با این عبارت: «... پس ایجاباً لسؤالهم با آنکه کتاب مبسوطی موسوم به مستند السالکین درین باب نوشته شده، مجملی از هر باب در این رساله مذکور می‌گردد».<sup>۵</sup> [الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۴].

۲۹- مناسک حج [الذریعه ۲۲/۳۵۸].

۳۰- المستولات: سؤال و جواب‌های فقهی فارسی است. این رساله به کوشش شیخ ابوالفضل حافظیان در دفتر سوم میراث اسلامی ایران ۶۸۵-۷۰۷ به چاپ رسیده است.

۳۱- المقادیر والاوزان: این رساله را فرزند مؤلف شرح نموده است [روضات الجنات ۲/۱۱۹].

### اریعون حدیثاً

این رساله چهل حدیثی است که مؤلف از کتاب‌های حدیثی شیعیه انتخاب و با نقل سند و بدون هیچ شرح و توضیحی نقل نموده است. او

۴. میراث اسلامی ایران، دفتر سوم «رساله شرایط اهل ذمه»، ص ۷۱۵

۵. تشویق السالکین، ص ۶

این رساله را به درخواست میرزا شرف الدین علی گلستانه تألیف نموده است.<sup>۶</sup> نسخه منحصراً این رساله در ضمن جنگی به شماره ۹۷۶۴ در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی در قم موجود است. تصحیح رساله از روی همین نسخه صورت گرفته است.

### منابع شرح حال مولی محمد تقی مجلسی

- ۱- ریاض العلماء، عبدالله افندی، ج ۵، ص ۴۷
- ۲- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۲۳
- ۳- ریحانة الادب، مدرس تبریزی، ج ۵، ص ۱۹۸-۲۰۱
- ۴- طبقات اعلام الشیعه (الروضة النظرة فی علماء المائة الحادیة عشرة)، ص ۱۰۱-۱۰۲
- ۵- امل الامل، ج ۲، ص ۲۵۲
- ۶- تعلیقه امل الامل، عبدالله افندی، ص ۲۵۵
- ۷- علامه مجلسی بزرگمرد دین، علی دوانی، ص ۲۴-۴۹
- ۸- وقایع السنین، خاتون آبادی وقایع سال ۱۰۷۰ ق.
- ۹- جامع الرواة، محمد اردبیلی، ج ۲، ص ۸۲
- ۱۰- حدائق المقربین، میر محمد صالح خاتون آبادی (خطی) که مطالب آن در کتاب علامه مجلسی، ص ۲۸-۲۹ نقل شده است.
- ۱۱- مرآت احوال جهان نما، احمد بهبهانی
- ۱۲- لؤلؤة البحرين، شیخ یوسف بحرانی، ص ۶۰







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة على سيد الانبياء والمرسلين محمد بن عبد الله وآله الطاهرين .

وبعد : فيقول اقلّ عباد الله وأحوجهم إلى رحمة ربه الغنيّ محمد تقيّ بن [مقصود عليّ] المجلسيّ الاصفهانيّ: إنّهُ أخبرني<sup>١</sup> الشيخ الاعظم بل الوالد المعظم شيخ علماء الرّبانيّ مولانا عبد الله بن الحسين التستريّ، عن الشيخ الاجلّ نعمة الله بن الشيخ الاعظم احمد بن خاتون العامليّ، عن ابيه قراءة على شيخ علمائنا المحققين نورالدين عليّ بن عبد العاليّ وإجازة عنه -رضي الله تعالى عنهم-؛

ح<sup>٢</sup> وأخبرني الشيخ الاجلّ الاعظم شيخ الإسلام والمسلمين العلامة بهاء الملة والحقّ والدين محمد بن الشيخ الاعظم الحسين بن عبد الصمد الحارثيّ الهمدانيّ، عن ابيه، عن شيخ فضلنا المحققين زين الملة والحقّ والدين، عن الشيخ نورالدين؛

ح وأخبرني جماعة من العلماء الاعيان منهم الشيخ بهاء الدين محمد والعلامة الفهامة شيخ عبد العاليّ، عن ابيه الشيخ نورالدين عليّ بن عبد العاليّ؛

١ . نقل هذه السند، محمد باقر المجلسي في إجازات بحار الأنوار، ج ١١٠، ص ٥١، مع اختلاف يسير .

٢ . رمز «ح» علامة عن التحويل وهو فيما اذا كان للحديث إسنادان أو أكثر تامان أو ناقصان، كتبوا عند الانتقال من سند إلى آخر (ح) علامة للتحويل، فيقرأ القاريّ «حاء» تامة ليبدل على التحويل . (وصول الاختيار إلى أصول الاخبار، للشيخ حسين بن عبد الصمد العامليّ ص ٢٠٠) .

ح واخبرني جماعة من المشايخ العظام، عن جدّي المعظم مولانا درويش محمد بن الشيخ الزاهد البدل حسن [النطنزيّ العامليّ]، عن الشيخ نورالدين عليّ بن العالي -قدّس الله أسرارهم- عن الشيخ نورالدين عليّ بن هلال الجزائريّ، عن الشيخ الاعظم جمال العارفين أحمد بن الفهد الحلبيّ، عن الشيخ الاجلّ عليّ بن المشهديّ، عن أفضل علمائنا المتأخرين السعيد الشهيد محمد بن مكّيّ العامليّ؛

ح وعن الشيخ نورالدين، عن ابن عمّ الشهيد الشيخ شمس الدين محمد بن داود، الشهرير بابن المؤذنّ الجزينيّ، عن الشيخ ضياء الدّين عليّ والشيخ ابي طالب محمد، عن ابيهما الشهيد -قدّس الله ارواحهم؛

ح وعن ابن المؤذن، عن الشيخ ابي القاسم عليّ بن طي، عن شيخ شمس الدين القريضيّ، عن السيد حسن بن أيوب، عن الشهيد؛

ح وعن ابن المؤذنّ، عن الشيخ عزالدّين بن العشرة، عن ابن فهد، عن الشيخ زين الدين الجابريّ، عن الشهيد؛

ح وعن ابن المؤذن، عن السيّد عليّ بن دقماق، عن الشيخ شمس الدين محمد بن شجاع القطان، عن الشيخ الاجلّ ابي عبدالله المقداد السيوريّ، عن الشهيد-رضي الله عنهم- عن جماعة كثيرة من الفضلاء الاعيان، منهم الشيخ فخر الدّين ابي طالب محمد بن العلامة والسيّد الاعظم عميد الدّين عبدالمطلب بن الاعرج الحسينيّ والسيّد الاجلّ العلامة النسابة تاج الدّين ابي عبدالله محمد بن معية الحسينيّ الديباجيّ<sup>٣</sup> والسيّد الاجلّ الاعظم ابي طالب أحمد بن محمد بن زهرة الحلبيّ<sup>٤</sup> والسيّد الفاضل نجم الدّين مهتأ بن سنان المدنيّ والشيخ العلامة مولانا قطب الدين محمد الرّازيّ، شارح المطالع والشمسية، والشيخ الفاضل الاديب رضيّ الدّين عليّ بن الشيخ جمال الدّين احمد بن يحيى المعروف بالمزيديّ والشيخ الفاضل عليّ بن طراد المطاربادي، جميعاً، عن الشيخ الاجلّ الاعظم آية الله في العالمين جمال الإسلام والمسلمين العلامة الحسن بن العلامة الفهامة الشيخ سديد

٣. في المصدر: «محمد بن القاسم بن معية».

٤. في المصدر: «احمد بن إبراهيم ابن زهرة».

الدين يوسف بن مطهر الحلبي، عن أبيه وعن شيخ علمائنا المحققين المدققين نجم الملة والدين ابي القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلبي<sup>٥</sup> وعن ابن عمه الشيخ نجيب الدين يحيى بن احمد بن سعيد الحلبي والسيد بن الاعظمين الاجلين البديلين رضي الدين ابي القاسم علي وجمال الدين ابي الفضائل احمد ابني طاوس الحسني والوزير السعيد سلطان العلماء المحققين خواجه نصير الملة والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي والشيخ مفيد الدين محمد بن جهيم الاسدي - رضي الله تعالى عنهم - عن السيد الاجل الاعظم العلامة شمس الدين فخار بن معد الموسوي؛

ح وعن الشهيد، عن المزيدي، عن الشيخ شمس الدين محمد بن صالح، عن السيد فخار؛

ح وعن الشهيد، عن المزيدي، عن محمد بن صالح، عن الشيخ الاعظم نجيب الدين محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما الحلبي، وهما عن الفاضل الجليل محمد بن إدريس الحلبي والشيخ سديد الدين ابي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي، عن الشيخ الاجل الاعظم عميد الرؤساء هبة الله بن حامد بن أيوب عن السيد الاجل بهاء الشرف محمد بن الحسن الحسيني، بإسناد الصحيفة الكاملة؛

ح وعن السيد فخار وابن نما، عن ابن إدريس وشاذان بن جبرئيل والشيخ الاعظم محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، عن الشيخ العماد ابي القاسم الطبري، عن الشيخ الاجل ابي علي، عن ابيه شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي - رضي الله عنهم - وعنهما عن الشيخ ابي الفرج علي بن الشيخ الاعظم قطب الدين الراوندي، عن ابيه والسيد الاعظم ضياء الدين فضل الله بن الراوندي والشيخ المعظم جمال الدين ابي الفتح الرازي المفسر والشيخ الاعظم سديد الدين محمود بن علي الحمصي والشيخ الاعظم العلامة امين الدين ابي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، صاحب مجمع البيان وجوامع الجامع وغيرهما، جميعاً عن ابي الصمصام، عن الطوسي؛

٥. في المصدر: «جعفر بن سعيد حلبي».

ح وعن الشيخ رشيد الدين ابن شهر آشوب، عن جدّه شهر آشوب، عن الطوسي .  
وعن ابن شهر آشوب، عن السيّد أبي الفضل الداعي الحسيني والسيّد فضل الله وعبد  
الجليل بن عيسى أبي الفتوح الرازي والشيخ الطبرسي، عن الشيخين أبي علي الحسن  
وعبد الجبار المقرئ، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي، عن السيّدين الاعظمين المرتضى  
ورضيّ الدّين وعن الشيخ الشاذان، عن الشيخ أبي عبدالله الدورستي، عن المفيد وعن  
محمد جعفر بن محمد الدورستي، عن ابيه، عن الصدوق وعن الدورستي، عن  
المرتضى ورضيّ الدين؛

ح وعن الشهيد، عن السيّد شمس الدين ابن ابي المعالي، عن الشيخ كمال الدين  
عليّ بن حماد الواسطي، عن يحيى بن سعيد، عن السيّد الفقيه محيي الدين أبي حامد  
محمد بن عبدالله بن زهرة الحلبي، عن الثلاثة إلى شيخ الطائفة؛

ح وعن العلامة، عن ابيه، عن السيّد أحمد بن يوسف العريضي، عن الشيخ برهان  
الدّين محمد القزويني، عن السيّد فضل الله بن عليّ الراوندي، عن السيّد عماد الدّين  
أبي الصّمصام ذي الفقار بن معبد الحسيني، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي والشيخ الاجلّ  
أبي العباس أحمد بن عليّ النجاشي، عن الشيخ الاعظم أبي عبدالله محمد بن محمد بن  
النعمان المفيد، عن رئيس المحدثين الصدوق محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي،  
عن الشيخ الاجلّ جعفر بن محمد بن قولويه، عن ثقة الإسلام والمعظم بين الخاصّ والعامّ  
أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني - رضي الله تعالى عنهم - بجميع كتبهم سيّما الكتب  
الاربعة لأبي جعفر من الثلاثة؛ فمن ذلك ما رواه الصدوق عن محمد بن الحسن بن  
الوليد، عن محمد بن الحسن الصفّار، عن عليّ بن إسماعيل، عن عبدالله الدهقان، عن  
إبراهيم بن موسى المروزي، عن أبي الحسن - صلوات الله عليه - قال: قال رسول الله  
- صلى الله عليه وآله -: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ  
بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقِيهَا هَامِلًا» .<sup>٦</sup>

٦ . وصول الاخبار الى اصول الاخبار، ص ٣٨؛ كثر العمال، ج ١، ص ٢٢٤؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٥٢

وبالاسانيد القويّة عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق، عن الإمام أبي جعفر محمد بن عليّ باقر علم النبيّن، عن الإمام عليّ بن الحسين سيّد الساجدين، عن الإمام سيّد الشهداء وسيّد شباب أهل الجنّة اجمعين - صلوات الله عليهم - أنّه قال: إنّ رسول الله - صلى الله عليه وآله - أوصى إلى أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب - صلوات الله عليه - و كان فيما أوصى به أن قال له: «يا عليّ، من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً يطلب بذلك وجه الله - عزّ وجلّ - والدار الآخرة حشره الله يوم القيامة مع النبيّن والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً. فقال عليّ - صلوات الله عليه - : يا رسول الله، أخبرني ما هذه الأحاديث؟ فقال: أن تؤمن بالله وحده لا شريك له، وتعبدّه ولا تعبد غيره، وتقيم الصلوة بوضوء سايع في مواقيتها ولا تؤخّرها فإنّ في تأخيرها من غير علة غضب الله - عزّ وجلّ -، و تؤدّي الزكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحجّ البيت إذا كان لك مالٌ وكنّت مستطيماً، وأن لا تعقّ والديك، ولا تأكل مال اليتيم ظلماً، ولا تأكل الربوا، ولا تشرب الخمر ولا شيئاً من الأشربة المسكرة، ولا تزني، ولا تلوط، ولا تمشي بالنميمة، ولا تحلف بالله كاذباً، ولا تسرق، ولا تشهد شهادة الزور لأحد قريباً كان أو بعيداً، وأن تقبل الحقّ ممّن جاء به صغيراً كان أو كبيراً، وأن لا تركزن إلى ظالم وإن كان حميماً قريباً، وأن لا تعمل بالهوى، ولا تقذف المحصنة، ولا ترائي فإنّ إيسر الرّياء شرك بالله عزّ وجلّ، وأن لا تقول لقصير: يا قصير، ولا لطويل: يا طويل، تريد بذلك عيبه، وأن لا تسخر من أحد من خلق الله، وأن تصبر على البلاء والمصيبة، وأن تشكر نعم الله التي أنعم بها عليك، وأن لاتأمن عقاب الله على ذنب تصييه، وأن لاتقنط من رحمة الله، وأن تتوب إلى الله - عزّ وجلّ - من ذنوبك فإنّ التائب من ذنوبه كمن لا ذنب له، وأن لاتصرّ على الذنوب مع الاستغفار؛ فتكون كالمستهزئ بالله وآياته ورسله، وأن تعلم أنّ ما أصابك لم يكن ليخطئك وأنّ ما أخطأك لم يكن ليصيبك، وأن لاتطلب سخط الخالق برضى المخلوق، وأن لاتؤثر الدنيا على الآخرة؛ لأنّ الدنيا فانية والآخرة باقية، وأن لاتبخل على إخوانك بما تقدر عليه، وأن تكون سريرتك كملانيتك وأن لاتكون علانيتك حسنة وسريرتك قبيحة؛ فإن فعلت ذلك كنت من المنافقين، وأن لاتكذب ولاتخالط الكذابين، وأن لاتغضب إذا سمعت حقاً، وأن تؤدّب نفسك وأهلك وولدك وجيرانك على حسب الطّاقة، وأن تعمل

بما علمت، ولا تعاملن أحداً من خلق الله - عز وجل - إلا بالحق، وإن تكون سهلاً للقريب والبعيد، وإن لاتكون جبّاراً عنيداً، وإن تُكثر من التسبيح والتهليل والدعاء وذكر الموت وما بعده من القيامة والجنة والنار، وإن تكثر من قراءة القرآن وتعمل بما فيه، وإن تستغفم البرّ والكرامة بالمؤمنين والمؤمنات، وإن تنظر إلى كلّ ما لا ترضى فعله لنفسك فلا تفعله بأحد من المؤمنين، ولا تملّ من فعل الخير، ولا تثقل على أحد، ولا تمنّ على أحد إذا اتعمت عليه، وإن تكون الدنيا عندك سجنًا حتى يجعل الله لك جنته. فهذه أربعون حديثاً، من استقام عليها وحفظها عني من أمّتي دخل الجنة برحمة الله، وكان من أفضل الناس وأحبهم إلى الله - عز وجل - بعد النبيّين والصديقين، وحشره الله يوم القيامة مع النبيّين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً<sup>٧</sup>.

### الحديث الأول: طلب العلم فريضة

وبالاسانيد عن الطبرسي أنه قال: وقد صحّ عن النبيّ - صلى الله عليه وآله - فيما رواه لنا الثقات بالاسانيد الصحيحة مرفوعاً إلى إمام الهدى وكهف الورى ابي الحسن عليّ بن موسى الرضا، صلوات الله عليهم - عن آبائه، إمام عن إمام، إلى أن تصل به صلى الله عليه وآله انه قال: «طلب العلم فريضة على كلّ مسلم، فاطلبوا العلم من مظانه، واقتبسوه من اهله، فإن تعلمه لله حسنة، وطلبه عبادة، والمذاكرة به تسبيح، والعمل به جهاد، وتعليمه لمن لا يعلمه صدقة، وتذكيره لاهله<sup>٨</sup> قرية إلى الله تعالى؛ لأنه معالم الحلال والحرام، ومنار سبيل الجنة والنار، والانس في الوحشة والصاحب في الغربة والمحدث في الخلوّة، والدليل على السراء والضراء، والسلاح على الاعداء، والزين عند الاخلاء، يرفع الله به اقواماً فيجعلهم في الخير قادة يُقتدى بفعالهم تقتبس آثارهم ويتهي إلى آرائهم، وترغب الملائكة في خلّتهم وياجنتها تمسحهم، وفي صلاحها تبارك عليهم، يستغفر لهم كلّ رطب ويابس حتى حيطان البحور وهوامها وسباع البرّ واتعامه والسماء

٧. الحصال للصدوق، ص ٥٤١؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٥٤.

٨. في المصدر: «وبذل لاهله».

ونجومها. الا وإنّ العلمَ حياةَ القلوب من الجهل، ونورُ الابصار من الظلمة، وقوةُ الابدان من الضعف، يبلغ بالعبد منازلَ الاخيار ومجالسَ الابرار والدرجاتَ العُلَى في الآخرة والأولى، الذكْرِ فيه يعدل بالصيام ومدارسته بالقيام، به يُطاع الربُّ ويُعبد، وبه تُوصَل الارحام، وبه يُعرَف الحلالُ والحرام، العلمُ إمامُ العمل والعمل تابعه، يُلهمهُ السُّعداءُ ويُحرّمهُ الاشقياء، فطوبى لمن لم يحرمه الله منه حظهُ<sup>٩</sup> وفي معناه مارواه الصدوق في الصحيح عن الاصمغ بن نباتة عن امير المؤمنين - عليه السلام -.

### الحديث الثاني : حديث كُميل

وبالاسانيد المتواترة عن السيد الاعظم رضي الدين رضي الله تعالى عنه، عن كُميل بن زياد النخعي صاحب اسرار امير المؤمنين - صلوات الله عليه - قال كميل : اخذ بيدي امير المؤمنين - صلوات الله عليه - فاخرجني إلى الجبّان، فلَمَّا اصحرت نفْسُ الصَّعداءِ ثم قال : «يا كُميل، إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها، فاحفظ عتي ما اقول لك : الناس ثلاثة : عالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج رَعاع اتباع كل ناهق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجؤوا إلى ركن وثيق . يا كُميل، العلمُ خيرٌ من المال، العلمُ يحرسك وانت تحرسُ المال، والمالُ تنقصهُ النفقةُ والعلمُ يزكو على الإنفاق، وصنيعُ المال يزول بزواله . يا كميل بن زياد، معرفة العلم دين يُدان به، يكسبُ الإنسان الطاعة في حياته وجميل الأحدثوة بعد وفاته، والعلمُ الحاكمُ والمالُ محكومٌ عليه . يا كُميل بن زياد، هلكَ خزانُ الاموال وهم احياء، والعلماءُ باقون ما بقيَ الدهر، اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب موجودة . ها إن ها هنا لعلماً جماً (واشار إلى صدره) لو اصبحت له حَمَلَةٌ! بلى أُصيبَ لِقناً غيرَ مامون عليه مستعملاً آلة الدين للدنيا، ومستظهِراً

٩ . بحار الانوار ج ١ ، ص ١٧١ نقلًا عن امالي للشيخ طوسي .

بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه، او منقاداً لِحَمَلَةِ الحَقِّ لَابصيرة له في احثائه، يتقدح الشك في قلبه لأول عارض من شبهة. الا لاذا ولاذاك! . او منهوماً باللذة سلس القيادة للشهوة، او مفرماً بالجمع والادخار، وليساً من دعاة الدين في شيء، اقرب شيء شَبَّهاً بهما الانعام السائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله: اللهم بلى، لا تخلوا ارض من قائم بحجة إما ظاهراً مشهوراً او خائفاً منموراً، لثلاث بطل حجج الله وبيئاته، وكم ذا واين اولئك؟ اولئك والله الاقلون عدداً والاعظمون قدراً، بهم يحفظ الله حججه وبيئاته، حتى يودعوها نظراءهم، ويزرعوها في قلوب اشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة، وباشروا ارواح اليقين، واستلانوا ما استوعره المترفون، وانسوا بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى، اولئك خلفاء الله في ارضه، والدعاة إلى دينه، آه آه شوقاً إلى رؤيتهم، انصرف يا كميل إذا شئت»<sup>١٠</sup>.

ورواه الصدوق بطرق كثيرة، بل هو من المتواترات، عند الخاصة والعامة، مع قطع النظر عن متنه الفصيح، ومعناه الصريح؛ الذي لا يصدر إلا من معدن الرسالة والخلافة.

### الحديث الثالث: صفات الاولياء

وبالاسانيد المتكررة عن الصدوق، وثقة لإسلام، باسانيدهما إلى الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق، - صلوات الله عليهما - قال، قال سيد الانبياء والمرسلين - صلى الله عليه وآله: «من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام، وعننى نفسه بالصيام والقيام». قالوا: بآبائنا وأمّهاتنا يا رسول الله، هؤلاء اولياء الله؟، قال - صلى الله عليه وآله -: «إن اولياء الله سكتوا فكان سكوئهم ذكراً، ونظروا فكان نظرهم عبرة، ونطقوا فكان نطقهم حكمة، ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة، لولا الأجال التي كتب الله عليهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم، خوفاً من العذاب، وشوقاً إلى الثواب»<sup>١١</sup>.

١٠. نهج البلاغة، الحكمة ١٤٧

١١. الكافي، ج ٢، ص ٢٣٧؛ بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٨٨ - ٢٩٤ وقد شرح الحديث الشيخ البهائي في أربعينه.



وقد قال الله تبارك وتعالى: «الْإِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (يونس: ١٠: ٦٢).

### الحديث الرابع: حديث الحارثة

وبالاسانيد الصحيحة عن إسحاق بن عمارة قال: سمعت الإمام الهمام، أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله وسلامه عليهما - يقول: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - صَلَّى بِالنَّاسِ الصَّبِيحَ فَنظَرَ إِلَى شَابٍ فِي الْمَسْجِدِ، وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ، مَصْفَرًّا لَوْنَهُ، قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟» فقال: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَوْقِنًا، فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ قَوْلِهِ، وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» فقال: «إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي، وَأَسْهَرَ كِلَيْمِي وَأَظْلَمَ هَوَاجِرِي، فَعَزَّزْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لُذْلكَ وَأَنَا فِيهِمْ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَتَكْتُمُونَ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مَعْدَبُونَ مَصْطَرِخُونَ، وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي.»

فقال رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لِمَصْلِيِّ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، فَقَالَ الشَّابُّ: أَدْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ، وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرُ.»<sup>١٢</sup>

ورواه البرقي في الصحيح، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله - صلوات الله

١٢. الشاب الذي ورد في الحديث هو «حارثة بن مالك بن نعمان أنصاري» وقد اشتهر الحديث بالحديث الحارثية، انظر: الكافي، ج ٢، ص ٥٣؛ بحار الانوار، ج ٧٠، ص ١٥٩ و ١٧٤-١٧٩ (نقلًا عن المحاسن للبرقي).

عليه، - وروي في الصحيح عن ليث المرادي عنه - سلام الله عليه، - ورواه العامة في صحاحهم أيضاً.

### الحديث الخامس : عناية الله بالمؤمنين

في الصحيح عن ابي عبيدة الخذاء، عن الإمام ابي جعفر محمد بن علي باقر علوم الانبياء والمرسلين - صلوات الله وسلامه عليهما - قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - : قال الله - عز وجل - : «إن من عبادي المؤمنين عبادة لا يصلح لهم امر دينهم إلا بالغنى والسعة وصحة البدن، فأبلوهم بالغنا والسعة وصحة البدن فيصلح عليه امر دينهم . وإن من عبادي المؤمنين لعبادة لا يصلح لهم امر دينهم إلا بالفاقة والمسكنة والسقم في ابدانهم، فأبلوهم بالفاقة والمسكنة والسقم فيصلح عليه امر دينهم، وانا اعلم بما يصلح عليه امر دين عبادي المؤمنين . وإن من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في عبادتي فيقوم من رقادته ولذيذ وساده فيتهدج لي الليالي فيتعب نفسه في عبادتي، فاضربه بالنعاس الليلة والليلتين نظرأمتي له وإبقاء عليه، وينام حتى يصبح فيقوم وهو ماقت لنفسه زار عليها، ولو اخلني بينه وبين ما يريد من عبادتي، لدخله العجب من ذلك، فيصيرهُ العجب إلى الفتنة باعماله، فيأتيه من ذلك ما فيه هلاكهُ لعجبه باعماله ورضاه عن نفسه، حتى يظن أنه قد فاق العابدين وجاز في عبادته حد التقصير، فيتباعد مني عند ذلك، وهو يظن أنه يتقرب إلي . فلا يتكل العاملون على اعمالهم التي يعملونها لشوابي، فإنهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم واعمارهم في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي، والنعيم في جناتي ورفيع درجات العلى في جوارى . ولكن برحمتي فليثقوا، وبفضلي فليمرحوا، وإلى حسن الظن بي فليطمثنوا، فإن رحمتي عند ذلك تداركهم، ومني يلبغهم رضواني، ومغفرتي تلبسهم عفوي، فإني انا الله الرحمن الرحيم وبذلك سميت» . ١٣

### الحديث السادس : حسن الظن بالله

فى الصحيح عن بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ، عن الإمام أبي جعفر - صلوات الله عليه - قال : وجدنا فى كتاب امير المؤمنين - صلوات الله عليه - أن رسولَ الله - صلى الله عليه - قال وهو على منبر : والذي لا إله إلا هو ما اعطى مؤمن قط خيراً الدنيا والآخرة إلا بحسن ظنه بالله ورجائه له ، وحسن خلقه ، والكف عن اغتياب المؤمنين . والذي لا إله إلا هو لا يعذب الله مؤمناً بعد التوبة والاستغفار إلا بسوء الظن بالله ، وتقصيره فى رجائه ، وسوء خلقه ، واغتيابه للمؤمنين . والذي لا إله إلا هو لا يحسن ظن عبده مؤمن بالله إلا كان الله عند ظن عبده المؤمن ، لأن الله كريمٌ بيده الخيرات ، يستحيى أن يكون عبده المؤمن قد أحسن به الظن ثم يخلف ظنه ورجاءه ، فاحسبوا بالله الظنَّ وارغبوا إليه .<sup>١٤</sup>

### الحديث السابع : عاقبة الرجوع إلى غير الله

بالاسانيد المتكررة عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليه - انه قرأ فى بعض الكتب الإلهية أن الله تبارك وتعالى يقول : «وعزتي وجلالي ومجدي وارتفاعي على عرشي لا قطعنَّ أمل كل مؤملٍ من الناس أملٍ غيري بالياس ، ولا كسوته ثوب المذلة عند الناس ، ولأتحينته من قربي ، ولا بعدته من وصلي . إيامل غيري فى الشدائد والشدائد بيدي ، ويرجو غيري ويقرع بالفكر باب غيري ويبيد مفاتيح الابواب وهي مغلقة ، وبابي مفتوح لمن دعاني .

فمن ذا الذي أملى لثوابه فقطعه دونها؟! ومن ذا الذي رَجاني لعظيمته فقطعت رجاؤه مني؟! جعلت آمال عبادي عندي محفوظة فلم يرضوا بحفظي ، وملات سماواتي ممن لا يمل من تسيحي وامرهم ان لا يغلِقوا الابواب بيني وبين عبادي ، فلم يَقولوا بقولي ! ، الم يعلم من طرقته نائبة من نوابي أنه لا يملك كشفها احد غيري إلا من بعد إذني ، فما لي اراه

لاهاياً عني! اعطيتُهُ بجودي ما لم يسألني ثم انتزعه عنه فلم يسألني رَدَّهُ وسأل غيري! افيراني ابداً بالعطايا قبل المسألة، ثم أسأل فلا أجيب سألني، ابخيل انا فَيُخَلِّني عبدي! ا وليس الجود والكرم لي! ا وليس العفو والرَّحمة بيدي! ا وليس انا محلّ الآمال فمن يقطعها دوني! افلا يخشى المؤمنون ان يؤمّلوا غيري!؟ فلو ان اهل سماواتي واهل ارضي أمّلوا جميعاً ثم اعطيت كل واحد منهم مثل ما أمّل الجميع ما انتقص من ملكي مثل عضو ذرة، وكيف ينقصُ ملكُ انا قيّمه؟! فيا بؤساً للقائنين من رحمتي، ويا بؤساً لمن عصاني ولم يراقبني! ١٥.

### الحديث الثامن: حديث التردد

في الصحيح عن ابان بن تغلب، عن ابي جعفر باقر علم النبيّن - صلوات الله عليه - قال: لما اسرى بالنبي - صلى الله عليه وآله - قال - صلى الله عليه وآله - : يا رب ما حال المؤمن عندك؟ قال تعالى: «يا محمد، من اهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة، وانا اسرع شيء إلى نصره اوليائي، وما ترددت عن شيء انا فاعله كتردددي عن وفاة المؤمن يكره الموت و اكره مساءته. وإن من عبادي المؤمنين من لا يصلحه إلا الغنى لو صرفته إلى غير ذلك لهلك، وإن من عبادي المؤمنين من لا يصلحه إلا الفقر ولو صرفته إلى غير ذلك لهلك. وما يتقرب إليّ عبد من عبادي بشيء احب إليّ مما افترضت عليه، وإنه ليتقرب إليّ بالتأفلة حتى احبه، فإذا احبته كنت سمعته الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده الذي يعطش بها، إن دهاني اجبته، وإن سألني اعطيته» ١٦.

### الحديث التاسع: ابتلاء الله

في الصحيح عن الامام ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما - قال: «إن فيما اوحى الله - عز وجل - إلى موسى بن عمران - عليه السلام - : «يا موسى بن

١٥ . الكافي، ج ٢، ص ١٦٦ بحار الانوار، ج ٧١، ص ١٣٠

١٦ . قد نشر شرح هذا الحديث في مجلة علوم الحديث، رقم ٣

عمران، ما خلقت خلقاً أحب إليّ من عبدي المؤمن، وإني إنّما ابتليه لما هو خير له<sup>١٧</sup> وأنا أعلم بما يصلح عليه عبدي، فليصبر على بلائي وليشكر نعماتي وليرض بقضائي، اكتبه في الصديقين عندي إذا عمل برضاي واطاع امري<sup>١٨</sup>.

### الحديث العاشر: حدّ العبادة

في الصحيح عن الإمام أبي الحسن موسى بن جعفر الكاظم - صلوات الله عليهما - انه قال لبعض ولده: «يا بُنيّ، عليك بالجدّ، ولا تخرجن نفسك من حدّ التقصير في عبادة الله - عزّ وجلّ - وطاعته، فإنّ الله لا يُعبّد حقّ عبادته<sup>١٩</sup>.

### الحديث الحادي عشر: آداب العبودية

في الصحيح عن أبي اسامة قال: سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما - يقول: عليكم بتقوى الله، والورع والاجتهاد، وصدق الحديث، واداء الامانة، وحسن الخلق، وحسن الجوار، وكونوا دعاة إلى أنفسكم بغير السنتكم، وكونوا زيناً ولا تكونوا شيناً، وعليكم بطول الركوع والسجود، فإن أحدكم إذا طال الركوع والسجود هتف إبليس من خلفه فقال: يا ويله اطاعوا وعصيتُ وسجدوا وابتيتُ<sup>٢٠</sup>.

### الحديث الثاني عشر: ثمرة العبادة

في الصحيح عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد - صلوات الله عليهما - قال: «في التوراة مكتوب: يا ابن آدم، تفرغ لعبادتي أملاً قلبك غنى ولا أكلك إلى طلبك، وعليّ أن

١٧. في المصدر: «واعافيه لما هو خير له وأزوي عنه لما هو خير له وأنا أعلم...».

١٨. أمالي، شيخ طوسي، ج ١، ص ٢٤٣؛ الكافي، ج ٢، ص ٦٦؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ١٤٠ و ج ٧٢، ص ٣٣١

١٩. الكافي، ج ٢، ص ٧٢؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٢٣٥

٢٠. المحاسن للبرقي، ص ١٨، رقم ٥٠؛ بحار الأنوار، ج ٧٨، ص ١٩٩

اسد فافتك واملا قلبك خوفاً مني . وإلا تفرغ لعبادتي املا قلبك شغلاً بالدنيا ثم لا اسد فافتك واملك إلى طلبك» .<sup>٢١</sup>

### الحديث الثالث عشر : أقسام العبادة

في الحسن كالصحيح عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما - قال : «إن العبادة ثلاثة : قوم عبدوا الله عز وجل خوفاً فتلك عبادة العبيد ، وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب فتلك عبادة الأجراء ، وقوم عبدوا الله عز وجل حباً له فتلك عبادة الأحرار ، وهي أفضل العبادة» .<sup>٢٢</sup>

### الحديث الرابع عشر : أجر نية الخير الصادقة

في الصحيح عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما - قال : «إن العبد المؤمن الفقير ليقول : يا رب أرزقني حتى أعمل كذا وكذا من البرّ وجوه الخير ، فإذا علم الله عز وجل - ذلك منه بصدق نيته ، كتب الله له من الاجر مثل ما كتب<sup>٢٣</sup> له لو عمله ، إن الله واسع عليم» .<sup>٢٤</sup>

### الحديث الخامس عشر : حديث من بلغ

بالاسانيد الصحيحة والحسنة كالصحيحة عن الامام أبي عبد الله - صلوات الله عليه - قال : «من سمع شيئاً من الثواب على شيء فصنعه كان له وإن لم يكن على ما بلغه» .<sup>٢٥</sup>

٢١ . الكافي، ج٢، ص٨٣؛ بحار الانوار، ج١٣، ص٣٥٧، ج٧٠، ص٢٥٢

٢٢ . الكافي، ج٢، ص٨٤؛ بحار الانوار، ج٧٠، ص٢٥٥

٢٣ . في المصدر : «يكتب» .

٢٤ . الكافي، ج٢، ص٨٥؛ بحار الانوار، ج٧٠، ص١٩٩

٢٥ . لم يرد بهذا اللفظ خبر في الكتب الأحاديث . نعم ورد في معناه أحاديث منها ما في ثواب الأعمال عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «من بلغه شيء من الثواب على شيء من الخير فعمله كان له اجر ذلك وإن كان رسول الله (ص) لم يقله» . (بحار الانوار، ج٢، ص٢٥٦) .

## الحديث السادس عشر: ثمرات الصبر

في الصحيح عن الإمام أبي عبد الله - صلوات الله عليه - قال: «قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: سيأتي على الناس زمان لا يُنالُ الملْكُ فيه إلا بالقتل والتجبر، ولا الغنى إلا بالغصب والبخل، ولا الهبة إلا باستخراج الدين واتباع الهوى فمن أدرك ذلك الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى، وصبر على البغضة وهو يقدر على المحبة، وصبر على الذل وهو يقدر على العز، آتاه الله ثواب خمسين صديقاً ممن صدق بي». ٢٦.

## الحديث السابع عشر: أجر الصابرين وأقسام الصبر

في الصحيح عنه - صلوات الله عليه - قال: «إذا كان يوم القيامة يقوم عنق من الناس فيأتون باب الجنة فيضربونه، فيقال لهم: من أنتم؟ فيقولون: نحن أهل الصبر، فيقال لهم: على ما صبرتم؟ فيقولون: كنا نصبر على طاعة الله ونصبر عن معاصي الله، فيقول الله عز وجل: صدقوا أدخلوهم الجنة. وهو قول الله عز وجل: «إِنَّمَا يُؤَقِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر ٣٩: ١٠). ٢٧.

وفي القوي كالصحيح عن أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: «الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة، وصبر على الطاعة، وصبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة حتى ردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين السماء إلى الأرض، ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش، ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش». ٢٨.

٢٦. الكافي، ج ٢، ص ٤٩١ بحار الأنوار، ج ١٨، ص ١٤٧

٢٧. الكافي، ج ٢، ص ٧٥ بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٦٢-٣٦٣

٢٨. الكافي، ج ٢، ص ٤٩١ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٧٧

## الحديث الثامن عشر: حدّ الشكر

في الصحيح عن ابي بصير قال: قلت للإمام الهمام ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما: هل للشكر حد إذا فعله العبد كان شاكرًا؟ قال - عليه السلام: «نعم» قلت: ما هو؟ قال - عليه السلام: «يحمد الله على كل نعمة عليه في أهلٍ ومال، وإن كان فيما انعم عليه في ماله حقّ أداءه، ومنه قول الله عزّ وجلّ «سبحانَ الذي سخّر لنا هذا وما كنّا له مقرّنين» (الزخرف، ١٣) ومنه قوله تعالى: «رَبِّ أَنْزِلْني منزلاً مُباركاً واتت خَيْرُ المُنزِلين» (المؤمنون ٢٣: ٢٩) وقوله «رَبِّ أَدْخِلْني مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْني مَخْرَجَ صِدْقٍ واجعل لي من لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيرًا» (الإسراء ١٧: ٨٠).<sup>٢٩</sup>

وروي في الصحيح انه قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: «إن في ابن آدم ثلاثمائة وستين عرقاً، منها مائة وثمانون متحركٌ ومنها مائة وثمانون ساكنٌ»<sup>٣٠</sup> وكان رسول الله - صلى الله عليه وآله - إذا أصبح قال: «الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال»<sup>٣١</sup>. وفي رواية بزيادة «كما هو اهله ومستحقّه وإذا أمسى قال مثل ذلك»<sup>٣٢</sup> ولو كان في سجدة الشكر كان احسن .

## الحديث التاسع عشر: حسن الخلق

في الصحاح بالاسانيد المتكثّرة عن الصادقين - صلوات الله وسلامه عليهم - انهم قالوا: «إن اكمل المؤمنين إيماناً احسنهم خلقاً»<sup>٣٣</sup> و«ما يقدم المؤمن على الله - عزّ وجلّ - بعملٍ بعد الفرائض أحبّ إلى الله تعالى من أن يسع الناس بخُلُقِهِ»<sup>٣٤</sup> و«إن صاحب الخلق الحسن له مثل اجر الصائم القائم»<sup>٣٥</sup>.

٢٩ . الكافي، ج ٢، ص ٩٥-٩٦؛ بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٩

٣٠ . في المصدر: «فلوسكن المتحرك لم ينم ولو تحرك الساكن لم ينم وكان رسول الله (ص)».

٣١ . في المصدر: «ثلاثمائة وستين مرة».

٣٢ . الكافي، ج ٢، ص ٥٠٣؛ علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢؛ بحار الانوار، ج ٦١، ص ٣١٦ و ج ٨٦، ص ٢٥٤

٣٣ . الكافي، ج ٢، ص ٩٩؛ بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٧٣

٣٤ و٣٥ . همان، ص ١٠٠؛ همان، ص ٣٧٥



## الحديث العشرون: حفظ اللسان

في الصحيح عن إمام الساجدين علي بن الحسين زين العابدين - صلوات الله عليهما - قال: «إن لسان آدم يُشرف على جميع جوارحه كل صباح فيقول: كيف أصبحتُم؟ فيقولون: بخير إن تركتنا، ويقولون: اللّهُ اللّهُ فينا، ويناشدونه ويقولون: إنّما تُثاب وتُعاقب بك». ٣٦

## الحديث الحادي والعشرون: الحب في الله

عنه [علي بن الحسين] - صلوات الله وسلامه عليه - قال: «إذا جمع الله عز وجل الأولين والآخرين قام منادٍ فنادي يُسمع الناس فيقول: أين المتحابون في الله؟ قال: فيقوم عتق من الناس فيقال لهم: اذهبوا إلى الجنة بغير حساب، قال: فتلقاهم الملائكة فيقولون: إلى أين؟ فيقولون: إلى الجنة بغير حساب» قال: فيقولون: بأي ضربٍ أنتم من الناس؟ فيقولون: نحن المتحابون في الله. قال: فيقولون وأي شيء كانت أعمالكم؟ قالوا: كنا نُحب في الله ونُبغض في الله. قال: فيقولون: نعم اجر العاملين». ٣٧

## الحديث الثاني والعشرون: صفات اصفياء الله

في الصحيح عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليه - قال: «من أوثق عرى الإيمان أن يُحب في الله ويُبغض في الله، ويُعطي في الله ويمنع في الله» وفي رواية «إن من فعل ذلك فهو من اصفياء الله». ٣٨

٣٦. همان، ص ١١٥؛ همان، ص ٣٠٢ و ٣٠٣

٣٧. الكافي، ج ٢، ص ١٢٦؛ بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٤٥

٣٨. لم نجد حديثاً بهذه العبارة، نعم في البحار نقلاً عن كنز الكراچكي: روي عن أبي جعفر الباقر (ع) أنه قال:

«... الا وإنّ ودّ المؤمن من اعظم سبب الإيمان، الا ومن أحب في الله وابغض في الله، واعطى في الله ومنع

في الله عز وجل فهو من اصفياء المؤمنين عند الله تبارك وتعالى». بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٨٠ و ج ٦٩،

## الحديث الثالث والعشرون : اوصاف الزاهدين والمتقين

في الصحيح عن قيلة العارفين علي بن الحسين زين العابدين - صلوات الله عليهما - قال : «إن الدنيا قد ارتحلت مدبرة وإن الآخرة قد ارتحلت مقبلة، ولكل واحدة منهما بنون، فكونوا من أبناء الآخرة، ولا تكونوا من أبناء الدنيا. الا وكونوا من الزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة. الا إن الزاهدين في الدنيا اتخذوا الارض بساطاً والتراب فراشاً والماء طيباً وقرضوا من الدنيا قريضاً. الا ومن اشتاق إلى الجنة سلاً عن الشهوات، ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات، ومن زهد في الدنيا هانت عليه المصائب.

الا إن لله عباداً كمن رأى اهل الجنة في الجنة مخلدن، وكمن رأى اهل النار في النار معذبين، شرورهم مامونة وقلوبهم محزونة، انفسهم عفيفة وحوائجهم خفيفة، صبروا أياماً قليلةً فصاروا بعقبى راحةً طويلة. أما الليل فصافون اقدمهم تجرعي دموعهم على خدودهم وهم يجارون إلى ربهم يسمون في فكاك رقابهم، وأما النهار فحكماؤه علماء، برة اتقياء، كأنهم القداح، قد براهم الخوف من العبادة، ينظر إليهم الناظر فيقول : مرضى وما بالقوم من مرض، ام خولطوا فقد خالط القوم امر عظيم من ذكر النار وما فيها»<sup>٣٩</sup>.

## الحديث الرابع والعشرون : إيثار هوى الله على هوى النفس

في الصحيح عن الإمام ابي جعفر محمد بن علي باقر علوم الانبياء والمرسلين قال : قال الله - عز وجل - «وعزتي وجلالي وعظمتي وقدرتي وبهائي وعلو ارتفاعي، لا يؤثر عبد مؤمن هوائي على هواه في شيء من امر الدنيا إلا جعلت غناه في نفسه وضممت السماوات والارض رزقه، وكنت له من وراء تجارة كل تاجر». <sup>٤٠</sup> اي اجعل كل تاجر يتجر له او اقاله ايضاً بعد ان يكون التجار كلهم له .

٣٩ . الكافي، ج٢، ص١٣٢؛ بحار الانوار، ج٧٣، ص٤٣.

## الحديث الخامس والعشرون : حدّ الدعاء

في الصحيح عن البزنطيّ قال : قلت للإمام أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا - صلوات الله عليهما - : جعلت فداك ، إنّي قد سألت الله تبارك وتعالى حاجة منذ كذا وكذا سنة ، وقد دخل قلبي من إبّانها شيء . فقال : «يا أحمد ، إياك والشيطان أن يكون له عليك سبيل ،<sup>٤١</sup> إنّ أبا جعفر - صلوات الله عليه - كان يقول : إنّ المؤمن ليسأل الله عزّ وجلّ الحاجة فيؤخّر عنه تمجّيل إجابته حبّاً لصوته واستماع نحيبه . ثمّ قال : والله ما أخّر الله عزّ وجلّ عن المؤمنين ممّا يطلبون من هذه الدنّيا خيراً لهم ممّا عجلّ لهم فيها ، وأي شيء الدنّيا؟! إنّ أبا جعفر - صلوات الله عليه - كان يقول : ينبغي للمؤمن أن يكون دعاؤه في الرخاء نحواً من دعائه في الشدة ، ليس إذا ابتلي فتر ، فلا تملّ الدعاء فإنّه من الله - عزّ وجلّ - بكان ، و عليك بالبر<sup>٤٢</sup> وطلب الحلال وصلّة الرحم ، وإياك ومكاشفة الناس<sup>٤٣</sup> فإنّا أهل بيت نصلّ من قطعنا ، ونحسن إلى من أساء إلينا ، فنرى والله في ذلك<sup>٤٤</sup> العاقبة الحسنة .

إنّ صاحب النعمة في الدنّيا إذا سال فأعطي طلب غير الذي سال ، وصغرت النعمة في عينه فلا يشبع<sup>٤٥</sup> من شيء أعطي . وإذا كثرت النعم كان المسلم من ذلك على خطرٍ للحقوق التي تحب عليه وما يخاف من الفتنة فيها . فقال لي : أخبرني عنك لو أني قلت لك قولاً أكنت تثق به منّي؟ فقلت له : جعلت فداك ، وإذا لم أثق بقولك فبمن أثق ، وأنت حجة الله على خلقه؟! قال : فكن بالله أوثق فإنّك على موعدٍ من الله تعالى ، ليس الله عزّ وجلّ يقول : «وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان» (البقرة ٢: ١٨٦) وقال : «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» . (الزمر ٣٩: ٥٣) وقال «وَاللَّهُ بِعِدَّتِكُمْ

٤٠ . بحار الأنوار، ج ١، ص ١٥٠

٤١ . في المصدر : «عليك سيلاً حتى يعرضك» .

٤٢ . في المصدر : «بالصدق» .

٤٣ . في المصدر : «الرجال» .

٤٤ . في المصدر : «والله في الدنيا في ذلك ...» .

٤٥ . في المصدر : «فلا يمتنع» .

مَغْفِرَةٌ مِنْهُ وَفَضْلًا» (البقرة ٢: ٢٦٨) فكن بالله - عز وجل - أوثق منك بغيره، ولا تجعلوا في أنفسكم إلا خيراً فإنكم مغفور لكم<sup>٤٦</sup>.

### الحديث السادس والعشرين: حول الدعاء

بالاسانيد المتكررة عن مولانا امير المؤمنين - صلوات الله عليه - أنه قال: «واهلّم ان الذي بيده خزائن السماوات والارض<sup>٤٧</sup> قد اذن لك في الدعاء وتكفل لك بالإجابة وأمرك ان تساله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك، ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك<sup>٤٨</sup>، ولم يلبسك إلى من يشفع لك إليه، ولم يمنعك إن أسأت من التوبة، ولم يعاجلك بالنقمة، ولم يفضحك حيث الفضيحة، ولم يشدد عليك في قبول الإنابة، ولم يناقشك بالجريمة، ولم يؤسك من الرحمة، بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة، وحسب سيئتك واحدة وحسب حسنتك عشراً وفتح لك باب المتاب<sup>٤٩</sup>.

فإذا ناديتك سمع نداءك وإذا ناجيته علم نجواك، فافضيت إليه بحاجتك، وابتشته ذات نفسك، وشكوت إليه همومك، واستكشفته كربوك، واستمته على امورك، وسالته من خزائن رحمته ما لا يقدر على إعطائه غيره، من زيادة الأعمار وصحة الأبدان وسعة الارزاق.

ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مسالته، فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمه واستمطرت شاييب رحمته، فلا يقنطك إبطاء إجابته فإن العطيّة على قدر النيّة، وربما أخرت عنك الإجابة ليكون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الأمل، وربما سالت الشيء فلا تؤتاها وأوتيت خيراً منه عاجلاً أو آجلاً، أو صرف عنك لما هو خير لك، فلرب أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو أوتيته، فلتكن مسالتك فيما يبقى لك جماله

٤٦. قرب الإسناد ٢٢٧؛ بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٣٦٧.

٤٧. في المصدر: «خزائن ملكوت الدنيا والآخرة».

٤٨. في المصدر: «من يحجبك عنه».

٤٩. في المصدر: «وباب الاستعتاب».

وينفى عنك وباله، والمال لا يبقى لك ولا تبقى له.<sup>٥٠</sup> وروي في معناه أخبار مستوارة مذكورة في «الكافي» وغيره.

### الحديث السابع والعشرون: ذاكر الله

في الصحيح عن أبي حمزة، عن الإمام أبي جعفر محمد بن علي باقر العلوم - صلوات الله وسلامه عليهما - قال: «مكتوب في التوراة التي لم تغبر أن موسى - عليه السلام - سأل ربه فقال: يا رب، اقرب أنت مني فانا جيك، ام بعيداً فانا ديك؟ فوحى الله - عز وجل - إليه: يا موسى، انا جليس من ذكرني، فقال موسى: فمن في سترك يوم لا ستر إلا سترك؟ قال: الذين يذكرونني فاذكروهم ويتحايون في فاحبهم، فاولئك الذين إذا اردت ان اصيب اهل الأرض بسوء ذكرتهم فدفعت عنهم بهم»<sup>٥١</sup> «فقال: إلهي إنه ياتي علي مجالس اعزك واجلك ان اذكرك فيها، فقال: يا موسى إن ذكري حسن على كل حال».<sup>٥٢</sup>

### الحديث الثامن والعشرون: الدعاء للصغير والكبير

في الصحيح عن سيف التمار قال: سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليهما - يقول: «عليكم بالدعاء فإنكم لاتتقرون بمثله، ولاتتركوا صغيرة لصغرها ان تدعوا بها»<sup>٥٣</sup> «إن صاحب الصغار هو صاحب الكبار».<sup>٥٤</sup>

٥٠. نهج البلاغة، وصية امير المؤمنين إلى الحسن - عليه السلام - رقم ٣١؛ بحار الانوار، ج ٧٧، ص ٢٠٤ و ج ٩٣، ص ٣٠١

٥١. في المصدر: «بهذا الإسناد، عن ابي جعفر - عليه السلام - قال: مكتوب في التوراة التي لم تغبر أن موسى سأل ربه فقال: إلهي إنه ... . اصول الكافي، ج ٢، ص ٤٩٦-٤٩٧، بحار الانوار، ج ١٣، ص ٣٤٣

٥٢. المصدر السابق.

٥٣. في المصدر: «... لصغرها ان سئلوها، فإن ...».

٥٤. مجالس المفيد، ص ١٩؛ بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٩٣

## الحديث التاسع والعشرون : الدعاء عند البلاء

في الصحيح عن الإمام أبي الحسن موسى بن جعفر الكاظم - صلوات الله - أنه قال : «عليكم بالدعاء فإن الدعاء والله والطلب الى الله يردّ البلاء وقد قدر وُقضي ولم يبق إلا إمضاؤه، فإذا دعي الله - عز وجل - وسئل صرف البلاء صرفاً. ثم قال (ص) : يا أبا ولاد، ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيلهمه الله - عز وجل - الدعاء إلا كان كشف ذلك البلاء وشيكاً. وما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيمسك عن الدعاء إلا كان ذلك البلاء طويلاً، فإذا نزل البلاء فعليكم بالدعاء والتضرع إلى الله - عز وجل -<sup>٥٥</sup>. وفي معناه أخبار كثيرة.

## الحديث الثلاثون : الدعاء قبل البلاء

في الصحيح عن هشام بن سالم عن الإمام الصادق جعفر بن محمد - صلوات الله عليهما - قال : «من تقدّم في الدعاء استجيب له إذا نزل به البلاء وقيل : صوت معروف، ولم يُحجب عن السماء. ومن لم يتقدّم في الدعاء لم يستجب له إذا نزل به البلاء وقالت الملائكة إن ذا الصوت لانعرفه»<sup>٥٦</sup>.

## الحديث الحادي والثلاثون : الزهد والورع والبكاء

في الصحيح عنه - صلوات الله عليه - أنه قال : «أوحى الله - عز وجل - إلى موسى - عليه السلام - أن عبّادي لم يتقربوا إليّ بشيء أحبّ إليّ من ثلاث خصال : قال موسى : يا رب، وما هنّ؟ قال : يا موسى، الزهد في الدنيا، والورع عن المعاصي، والبكاء من خشيتي. قال موسى : يا ربّ فما لمن صنع ذلك؟ فأوحى الله - عز وجل - إليه : يا موسى، أمّا الزاهدون في الدنيا ففي الجنة، وأمّا البكّاءون من خشيتي ففي الرفيع الأعلى لا يشاركهم

٥٥. بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٢٩٨ به نقل از كتاب فلاح السائل.

٥٦. مكارم الاخلاق، طبرسي، ص ٣١٥؛ بحار الأنوار ٩٣، ص ٢٩٦ و ٣٤٠.

أحد، وأما الورعون عن المعاصي فإني أفتش الناس ولا أفتشهم»<sup>٥٧</sup>.

### الحديث الثاني والثلاثون : ذكر الله

في الصحيح عن عبدالله بن ميمون، عن الإمام أبي عبدالله جعفر بن محمد - صلوات الله عليهما - قال : «ما من شيء إلا وله حدّ ينتهي إليه، فرض الله - عزّ وجلّ - الفرائض فمن أدأهنّ فهو حدّهنّ، وشهر رمضان فمن صامه فهو حدّه، والحجّ فمن حجّ فهو حدّه، إلا الذكر فإنّ الله - عزّ وجلّ - لم يرضَ فيه بالقليل ولم يجعل له حدّاً ينتهي إليه، ثمّ تلا «يا أيّها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً وسبحوه بكرة وأصيلاً» (الاحزاب ٣٣ : ٤١ و٤٢) فقال : لم يجعل الله - عزّ وجلّ - له حدّاً ينتهي إليه .

قال : وكان أبي - صلوات الله عليه - كثيرَ الذكر، لقد كنت أمشي معه وإنّه ليذكر الله وأكلُ معه الطعام وإنّه ليذكر الله، ولقد<sup>٥٨</sup> كان يحدث القوم وما يشغله ذلك عن ذكر الله، وكنت أرى لسانه لازقاً<sup>٥٩</sup> بحنكه يقول : لا إله إلا الله .

وكان يجمعنا فيامرنا بالذكر حتّى تطلع الشمس، وكان يأمر بالقراءة من كان يقرأ منّا، ومن كان لا يقرأ منّا امره بالذكر، والبيت الذي يقرأ فيه القرآن ويذكر الله عزّ وجلّ فيه تكثر بركته، وتحضر الملائكة، وتهجره الشياطين، ويضيء لاهل السماء كما يضيء الكواكب الدرّي لاهل الارض . والبيت الذي لا يقرأ فيه القرآن ولا يذكر الله فيه تقلّ بركته، وتهجره الملائكة، وتحضره الشياطين .

وقد قال رسول الله - صلى الله عليه وآله : الا اخبركم بخير اعمالكم ارفعها لكم في درجاتكم وازكاها عند مليككم، وخير لكم من الدينار والدرهم وخير لكم من ان تلقوا عدوكم فتقتلوهم ويقتلوكم؟ فقالوا: بلى؟ قال ٦٠: ذكر الله - عزّ وجلّ - كثيراً .

٥٧ . مكارم الاخلاق، ص ٣٩٤؛ بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٣٣٣ و ٣٣٦ .

٥٨ . في المصدر : «ولو» .

٥٩ . في المصدر : «لاصفاً» .

٦٠ . في المصدر : «فقال» .

ثم قال جاء رجلٌ إلى النبيّ - صلى الله عليه وآله - فقال: مَنْ خير أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم لله ذكراً. وقال رسول الله - صلى الله عليه وآله - من أعطي لساناً ذاكرةً فقد أعطي خير الدنيا والآخرة. وقال: في قوله تعالى: «وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْثِرُ» (المائدة: ٧٤) قال: لا تستكثر ما عملت من خيرٍ لله<sup>٦١</sup>.

قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: «مَنْ أَكثَرَ ذَكَرَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كَتَبْتُ لَهُ بَرَاءَتَانِ: بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَبَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ»<sup>٦٢</sup>.

وفي الصحيح بالاسانيد المتكثرة عنه - صلوات الله عليه - أنه قال: تسبيحُ فاطمة الزهراء - صلوات الله عليها - من الذكرِ الكثير الذي قال الله - عزَّ وجلَّ -: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (الأحزاب: ٣٣: ٤١)<sup>٦٣</sup>.

### الحديث الثالث والثلاثون: حقّ الوالدين

في الصحيح عن أبي ولاد قال: سألت أبا عبد الله - صلوات الله عليه - عن قول الله - عزَّ وجلَّ - «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (البقرة: ٢: ٨٣) ما هذا الإحسان؟ فقال: «الإحسان أن تُحسِنَ صحبتَهُمَا، وَإِنْ لَا تَكْتَفِيهِمَا أَنْ يَسْأَلَانَ<sup>٦٤</sup> شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَ مَسْتَغْنَيْنِ، أَلَيْسَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران: ٣: ٩٢).

قال: ثم قال أبو عبد الله - صلوات الله عليه -: «وَأَمَّا قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - «إِنَّمَا يَلْبِغُنَّ عِنْدَكَ الْكَبِيرَ أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرَهُمَا» (الإسراء: ١٧: ٢٣) قال: إن اضجراك فلا تقل لهما أفٌّ ولا تنهرهما إن ضرباك .

قال: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الإسراء: ١٧: ٢٣) قال: إن ضرباك فقل لهما: غفر الله

٦١ . أصول الكافي، كتاب الدعاء، باب ذكر الله - عزَّ وجلَّ - كثيراً، الحديث الأوّل .

٦٢ . المدرك السابق، الحديث الثالث .

٦٣ . المدرك السابق الحديث الرابع .

٦٤ . في المصدر: «ان يسالان» .



لكما، فذلك منك قول كريم .

قال : «واخفض لهما جناح الذك من الرحمة» (الإسراء ١٧ : ٢٤) قال : لامتلا عينيك من النظر اليهما إلا برحمة و رقة ، ولاترفع صوتك فوق أصواتهما ولا يدك فوق أيديهما ولا تتقدم قدامهما» .<sup>٦٥</sup>

### الحديث الرابع والثلاثون : خصال المقرئين

في الصحيح عن عيسى بن صبيح قال : كنا عند الإمام أبي عبدالله جعفر بن محمد - صلوات الله عليهما<sup>٦٦</sup> فقال ابتداءً منه : «يا ابن أبي يعفور، قال رسول الله - صلى الله عليه وآله- : ست خصال من كن فيه كان بين يدي الله - عز وجل - وعن يمين الله» .  
فقال ابن أبي يعفور : وما هن<sup>٦٧</sup> جعلت فداك؟ قال : «يحب المرء المسلم لآخيه ما يحب لأعز أهله<sup>٦٨</sup> ويناصحه الولاية» .

فبكى ابن أبي يعفور وقال : كيف يناصحه الولاية؟ فقال : «يا ابن أبي يعفور، إذا كان منه بتلك المنزلة بثه هممة<sup>٦٩</sup> فرح لفرحه إن هو فرح وحزن لحزنه إن هو حزن، وإن كان عنده ما يفرج عنه فرج عنه وإلا دعا الله له» .

قال ثم قال أبو عبدالله - صلوات الله عليه - : «ثلاث لكم وثلاث لنا : إن تعرفوا فضلنا، وإن تطؤوا عقبنا، وإن تنتظروا عاقبتنا . فمن كان هكذا كان بين يدي الله - عز وجل - فيستضيء بنورهم من هو أسفل منهم . وأما الذين عن يمين الله فلو أنهم يراهم من دونهم لم يهنهم العيش مما يرون من فضلهم» .

فقال ابن أبي يعفور : وما لهم لأبرؤن وهم عن يمين الله؟ فقال : يا ابن أبي يعفور، «إنهم

٦٥ . الكافي، ج ٢، ص ١٥٧؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٤٠

٦٦ . في المصدر : «قال كنا عند أبي عبدالله - عليه السلام - أنا وابن أبي يعفور وعبدالله بن طلحة» .

٦٧ . في المصدر : «وما هي» .

٦٨ . في المصدر : «... أهله ويكره المرء المسلم لآخيه ما يكره لأعز أهله عليه ويناصحه ...» .

٦٩ . في المصدر : «فهمة هممة» .

محبوبون بنور الله، أما بلغك الحديث أن رسول الله - صلى الله عليه وآله - كان يقول: إن لله خلقاً عن يمين العرش بين يدي الله وعن يمين الله، وجوههم أبيض من الثلج واضوء من الشمس الضاحية<sup>٧٠</sup> يسأل السائل: ما هولاء؟ فقال: هولاء الذين تحابوا في جلال<sup>٧١</sup> الله<sup>٧٢</sup>.

### الحديث الخامس والثلاثون: حق المسلم على المسلم

في الصحيح عن أبي عبد الله - صلوات الله عليه - قال: «المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يخونه، ويحق على المسلمين الاجتهاد في التواصل والتعاون على التعاطف، والمواساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضها<sup>٧٣</sup> على بعض حتى تكونوا كما امركم الله - عز وجل - رحماء بينكم متراحمين، مفتمين لما غاب عنكم من امرهم على ما مضى عليه معشر الانصار على عهد رسول الله - صلى الله عليه وآله -»<sup>٧٤</sup>.

### الحديث السادس والثلاثون: الأخوة في الله

في الصحيح عن شعيب العرقوفي قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله عليه - يقول لأصحابه: «اتقوا الله، وكونوا إخوة بررة متحابين في الله، متواصلين متراحمين، تزاوروا وتلاقوا، وتذاكروا امرنا وأحيوه»<sup>٧٥</sup>.

### الحديث السابع والثلاثون: صفات أصحاب رسول الله (ص)

في الصحيح عن معروف بن خربوذ، عن الإمام أبي جعفر محمد بن علي باقر علم النبيين

٧٠. الضاحية: البارزة لا يحجبها سحاب.

٧١. في المصدر: «تحابوا في الله».

٧٢. بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ١٣٢-١٣٣ نقلًا عن نوادر الراوندي.

٧٣. في المصدر: «بعضهم».

٧٤. الكافي، ج ٢، ص ١٧٤؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٥٧.

٧٥. الكافي، ج ٢، ص ١٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٤٠١.

- صلوات الله عليهما - قال :

«صلى أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - بالناس الصبح بالعراق فلما انصرف وعظهم فبكى وابكاهم من خوف الله - عز وجل - ثم قال : «اما والله لقد عهدت اقواماً على عهد خليلي رسول الله - صلى الله عليه وآله - وإنهم ليصبحون ويمسون شعناً غيراً خُمصاً بين اعينهم كركب المعزى ، يبيتون لرئهم سجداً وقياماً يراوحون بين اقدامهم وجباههم يناجون ربهم ويسألونه فكأنك رقابهم من النار ، والله رأيتهم على هذا وهم خائفون مشفقون»<sup>٧٦</sup> .

### الحديث الثامن والثلاثون : طلب الرئاسة

في الصحيح عن معمر بن خلاد ، عن الإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا - صلوات الله عليهما - أنه قال : «ما ذئبان ضاريان في غنم قد تفرق رعاؤها بأضر في دين المسلم من طلب الرئاسة»<sup>٧٧</sup> .

### الحديث التاسع والثلاثون : قلوب المؤمنين

في الصحيح عن علي بن جعفر ، عن أخيه الإمام أبي الحسن موسى بن جعفر الكاظم - صلوات الله عليهما - قال : «إن الله - تبارك وتعالى - خلق قلوب المؤمنين مطويةً مبهمهً على الإيمان ، فإذا اراد استنارة ما فيها نضحها بالحكمة وزرعها بالعلم ، وزارعها بالقيم عليها رب العالمين»<sup>٧٨</sup> .

### الحديث الأربعون : كباثر الإثم والفواحش

في الصحيح عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني قال : حدثني أبو جعفر الإمام محمد بن علي التقي الجواد - صلوات الله عليهما - قال : «سمعت أبي - صلوات الله عليه - يقول :

٧٦ . أمالي ابن الشيخ ، ٦٢ ؛ بحار الأنوار ، ج ٢٢ ، ص ٣٠٦

٧٧ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٢٩٧ ؛ رجال الكشي ، ص ٤٢٤ ؛ بحار الأنوار ، ج ٧٣ ، ص ١٤٥ و ١٥٤

٧٨ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٤٢١ ؛ بحار الأنوار ، ج ٦٩ ، ص ٣١٨

سمعت ابي موسى بن جعفر الكاظم - صلوات عليهما - يقول : دخل عمرو بن عبيد على ابي عبد الله - صلوات الله عليه - فلماً سلم وجلس تلا هذه الآية : «الذين يجتنبون كبائر الإثم والفواحش» (النجم ٥٣ : ٣٢) ثم سكت . ٧٩ فقال له ابو عبد الله - صلوات الله عليه - : ما اسكتك؟ قال : أحب أن اعرف الكبائر من كتاب الله - عز وجل - فقال :

نعم يا عمرو اكبر الكبائر الإشرāk<sup>٨٠</sup> بالله يقول الله : - تبارك وتعالى - «ومن يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة» (المائدة ٥ : ٧٢) وبعده الإياس من روح الله ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «لا يياس من روح الله إلا القوم الكافرون» (يوسف ١٢ : ٨٧) ثم الامن لمكر<sup>٨١</sup> السله ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «فلا يامن مكر الله إلا القوم الخاسرون» (الاعراف ٧ : ٩٩) .

ومنها عقوق الوالدين ؛ لأن الله سبحانه جعل العاق جباراً شقيماً . وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق ؛ لأن الله - عز وجل - يقول «فجزاؤه جهنم خالداً فيها» إلى آخر الآية (النساء ٤ : ٩٤) وقذف المحصنة ؛ لان الله - عز وجل - يقول : «لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم» (النور ٢٤ : ٢٣) واكل مال اليتيم ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «إنما ياكلون في بطونهم ناراً وسيصلون سعيراً» (النساء ٤ : ١٠) والفرار من الزحف ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «ومن يولهم يومئذ دبره إلا متحرفاً لقتال او متحيزاً إلى فئة فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصير» (الانفال ٨ : ١٦) واكل الربا ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «الذين ياكلون الربوا لا يقومون إلا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» (البقره ٢ : ٢٧٥) والسحر ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق» . (البقره ٢ : ١٠٢) والزنا ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «ومن يفعل ذلك يلق اثماً يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً» (الفرقان ٢٥ : ٦٨ و٦٩) واليمين الغموس<sup>٨٢</sup> الفاجرة ؛ لأن الله - عز وجل - يقول : «إن الذين يشترون بعهد الله

٧٩ . في المصدر : «ثم اسك عنه» .

٨٠ . في المصدر : «الشرك» .

٨١ . في المصدر : «من مكر الله» .

٨٢ . اليمين الغموس : التي تغمس صاحبها في الإثم .

وإيمانهم ثمناً قليلاً أو لثك لا خلاق لهم في الآخرة» (آل عمران ٣ : ٧٧) والغلول؛ لأن الله - عز وجل - يقول: «ومن يغلل يات بما غلّ يوم القيمة» (آل عمران ٣ : ١٦١) ومنع الزكاة المفروضة؛ لأن الله - عز وجل - يقول: «فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم» (براءة ٩ : ٣٥) وشهادة الزور وكتمان الشهادة؛ لأن الله - عز وجل - يقول «ومن يكتمها فإنه آثم قلبه». (البقرة ٢ : ٢٨٣) وشرب الخمر؛ لأن الله - عز وجل - نهى عنها كما نهى عن عبادة الاوثان<sup>٨٣</sup>، وترك الصلاة متعمداً أو شيئاً مما فرض الله؛ لأن رسول الله - صلى الله عليه وآله - قال: «من ترك الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله - صلى الله عليه وآله - ونقض المهد وقطيعه الرحم؛ لأن الله - عز وجل - يقول: «اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار» (الرعد ١٣ : ٢٥) قال: فخرج عمرو وله صراخ من بكائه وهو يقول: هلك من قال برأيه ونازعكم في الفضل والمعلم». <sup>٨٤</sup>

تم الاربعون حديثاً

٨٣. في المصدر: «لأن الله - عز وجل - عدل بها عبادة الاوثان».

٨٤. علل الشرائع، ج ٢، ص ٧٨؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٦٨؛ بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ٦-٨.

# شرح و ترجمه

## حدیث

شرح حدیث من عرف نفسه  
سید محمد مهدی تنکابنی (۱۲۸۰ ق)

شرح حدیث نقطه  
صائن الدین ابن ترکه اصفهانی (۸۳۶ ق)

دو ترجمه ' منظوم از  
حافظ عادل بن علی خراسانی (قرن دهم)

۱ - زبده الاخبار

۲ - ستین عادل

ترجمه دعای صباح  
سید محمود جامی (قرن یازدهم)



---

## شرح حدیث

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

سیدمحمد مهدی تنکابنی

تحقیق: مهدی مهریزی

---

### درآمد

«معرفت نفس» کلید تمامی معارف الهی است. کسی که در پی سیر و سلوک معنوی است، می بایست از شناخت خویشتن آغاز کند تا به دیگر معارف دست یابد. از این رو در مصادر حدیثی و روایی روایت های بسیار در ترغیب به معرفت نفس و اینکه خویشتن شناسی، کلید خدا شناسی است، به چشم می خورد.<sup>۱</sup> از همین روست که تعبیر بلند «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) در حدّ شهرت نقل شده است.<sup>۲</sup>

---

۱. رجوع شود به: میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۷۶-۱۸۷۷؛ الحیة، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۶

۲. برخی از مصادر این حدیث عبارت است از:

عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۵۴ و ۱۰۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۸۵؛ المناقب، ص ۳۷۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱ و ج ۶، ص ۲۵۱ و ج ۵۴، ص ۹۹ و ج ۶۲، ص ۲۹۳ و ج ۸۸، ص ۴۵۶؛ الجواهر السنیة، ص ۱۱۶؛ عوالم العلوم، ج ۲، ص ۳۲۵؛ غرر الحکم، ص ۵۸۸، ح ۳۰۱؛ شرح غرر الحکم، ص ۵، ح ۱۹۴، ص ۷۹۴۶؛ مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ موسوعة اطراف الحديث النبوی الشریف، ج ۸، ص ۳۵۹



این حدیث شریف از دیر باز مورد توجه حکیمان و عارفان بوده است .  
شروع بسیار بر آن نگاشته اند و معانی عدیده برایش گفته اند ، تا آنجا که  
استاد حسن زاده آملی شصت و دو معنا برای این حدیث شریف نقل کرده  
است .<sup>۳</sup>

برخی از شروع مستقل این حدیث شریف عبارت است از :

۱- الرسالة الوجودية فی معنی قوله (ص) من عرف نفسه فقد عرف  
ربه ، چاپ قاهره .

۲- رساله ای در شرح حدیث من عرف نفسه ، نوشته عمادالدین بن یونس  
پنجهزاری ، این نسخه را استاد حسن زاده به طبع رسانده است .<sup>۴</sup>

۳- رساله ای در شرح حدیث من عرف نفسه ، نوشته عارف عبداللّه بلیانی  
که در ۱۳۵۲ با چند رساله دیگر به طبع رسیده است .<sup>۵</sup>

۴- رساله ای در شرح حدیث من عرف نفسه ، نوشته استاد حسن زاده  
آملی که در هزار و یک کلمه به طبع رسیده است .<sup>۶</sup>

۵- رساله ای در شرح حدیث من عرف نفسه ، نوشته استاد حسن زاده  
آملی که مخطوط است .<sup>۷</sup>

علامه تهرانی نیز در الذریعه پنج رساله در شرح این حدیث معرفی کرده  
است .<sup>۸</sup>

۶- شرح حدیث من عرف نفسه ، احمد بن زین الدین احسانی .<sup>۹</sup>

۳ . هزار و یک کلمه ، ج ۳ ، ص ۲۱۶

۴ . همان ، ج ۳ ، ص ۱۹۷ و کلمه ۳۳۱ ، ص ۲۲۸-۲۱۷

۵ . فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی ، ج ۱۸ ، ص ۶۲

۶ . هزار و یک کلمه ، ج ۳ ، کلمه ۳۳۰ ، ص ۱۸۹-۲۲۷

۷ . همان ، ۱۹۸

۸ . الذریعه ، ج ۱۳ ، ص ۲۰۸-۲۰۹

۹ . فهرست کتب مشایخ ، ص ۱۵ ، کتابخانه آیه الله کلپایگانی ، مجموعه ش ۷۱۴/۴

- ۷- شرح حدیث من عرف نفسه، احمد بن صالح بن طوق قطیفی .
- ۸- شرح حدیث من عرف نفسه، صدر الدین کاشف دزفولی (۱۱۷۴-۱۲۵۶ق).
- ۹- شرح حدیث من عرف نفسه، عماد الدین مازندرانی .
- ۱۰- شرح حدیث من عرف نفسه، علی بن احمد بن الحسین آل عبدالجبار قطیفی (م۱۲۸۷ق).
- ۱۱- شرح حدیث من عرف نفسه، مؤلف مجهول است. <sup>۱۰</sup>
- ۱۲- شرح حدیث من عرف نفسه، مؤلف مجهول است. <sup>۱۱</sup>
- ۱۳- شرح حدیث من عرف نفسه، مولانا برهان بغدادی. <sup>۱۲</sup>
- ۱۴- شرح حدیث اعلمکم بنفسه اعلمکم بر به، ملا اسماعیل خواجوی مازندرانی. <sup>۱۳</sup>
- ۱۵- مرآت المحققین در معنای من عرف نفسه، شیخ محمود شبستری. <sup>۱۴</sup>
- ۱۶- زبدة الطریق در معنای من عرف نفسه، درویش علی بن یوسف کوکدی. <sup>۱۵</sup>
- ۱۷- معنی من عرف نفسه، شیخ حبیب عجمی. <sup>۱۶</sup>
- ۱۸- الغوثیة شرح من عرف نفسه، عبدالقادر گیلانی. <sup>۱۷</sup>

۱۰. فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۳، ص ۳۳۶

۱۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مسجد اعظم، ص ۵۸۹

۱۲. فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۳، ص ۳۳۵

۱۳. همان، ج ۱۴، ص ۳۲۹

۱۴. این کتاب چندین بار به چاپ رسیده است.

۱۵. همان، ص ۱۴۸

۱۶. همان، ص ۱۳۹

۱۷. همان، ص ۱۴۶

- ۱۹- الفصوص در قول من عرف نفسه، محیی الدین عربی. ۱۸
- ۲۰- النوریه در حدیث من عرف نفسه، آقا شمس الدین. ۱۹
- ۲۱- اسرار الدقایق شرح حدیث من عرف نفسه، شیخ بدرالدین سماوی. ۲۰
- ۲۲- شرح حدیث من عرف نفسه، امام محمد غزالی. ۲۱
- ۲۳- القول الاشبیه فی حدیث من عرف نفسه، جلال الدین ابوبکر سیوطی. ۲۲
- ۲۴- نقطه الوحده در معنی من عرف نفسه، شیخ ابواسحاق (ترکی). ۲۳
- ۲۵- معنی من عرف نفسه، امام محمد غزالی (ترکی). ۲۴
- ۲۶- رساله قیس المقتبس، نوشته ملاحبیب شریف کاشانی. ۲۵
- بجز رساله های مستقل، شروح ضمنی نیز بر این حدیث بسیار است که به برخی از آن اشاره می شود:

- ۱- صد کلمه، رشیدالدین وطواط، کلمه ششم، ص ۵-۶.
- ۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۹-۱۷۶.
- ۳- صد کلمه، استاد حسن زاده، کلمه ۲۶.
- ۴- هزار و یک نکته، نکته ۱۰۵، ۱۲۸ و ۵۴۱.
- رساله ای که در اینجا تصحیح و عرضه می گردد، نوشته سید محمد مهدی بن محمد جعفر موسوی تنکابنی از عالمان قرن سیزدهم است که حدود ۱۲۸۰ هجری وفات یافته است. وی در آخر کتاب خلاصه الاخبار

۱۸. همان.

۱۹. همان، ص ۱۴۷

۲۰. همان.

۲۱. همان، ص ۱۴۶

۲۲. این رساله، ضمن «الحاوی للفتاوی» بارها چاپ شده است.

۲۳. همان، ص ۱۵۰

۲۴. همان، ص ۱۴۹

۲۵. این رساله در فصلنامه علوم حدیث، ش ۴، ص ۱۲۵ به چاپ رسیده است.

نوشته هایش را در ۵۷ عنوان معرفی کرده است. <sup>۲۶</sup> که از میان آنها تنها خلاصه الاخبار <sup>۲۷</sup> در سال ۱۲۷۵، تذکرة الصبیغ <sup>۲۸</sup> در سال ۱۲۷۵ و ریاض المصائب <sup>۲۹</sup> در سال ۱۲۹۵ به طبع رسیده است. علامه تهرانی و نیز نویسندۀ بزرگان تنکابن آثار او را بیشتر بر اساس فهرست خودنویس مؤلف در خلاصه الاخبار یاد کرده اند.

تصحیح این رساله بر اساس نسخه موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی <sup>۳۰</sup> در ضمن مجموعه شماره ۵۶۹۵ (فهرست کتابخانه، ج ۱۵، ص ۹۴)، صورت گرفته است. در این مجموعه شش رساله دیگر از مؤلف با این عناوین موجود است.

۱- تفسیر البسمة؛ ۲- تفسیر سورة الاخلاص؛ ۳- الاربعون حدیثاً فی المتعة؛ ۴- سرّ الآیات؛ ۵- البرهان فی إثبات الصانع؛ ۶- النبوة.

نویسنده در این رساله شرحی عرفانی و حکمی بر این حدیث دارد و هفده معنا برایش باز گفته است. گفتنی است که در این رساله مطالب غیر لازمی به چشم می خورد که گاه ارتباط و انسجام مطالب را بر هم می زند.

امید می رود عرضه این رساله، مشتاقان معرفت را سودمند باشد.

۲۶. بزرگان تنکابن، ص ۲۵۶

۲۷. الذریعة، ج ۷، ص ۲۱۰

۲۸. همان، ج ۴، ص ۳۹

۲۹. همان، ج ۱۱، ص ۳۳۷

وصالت عن معرفة بسم الله الرحمن الرحيم وبسنة من النفس والذات السليمة  
 الحمد لله الذي عرفنا نفسه بمعرفة نفس سنا وعرفت رسولك بها وعرفت ما عليك  
 بها وعرفت كتابك بها وعرفت دينك بها والسليمة على الرسول الذي قال ما عرفنا  
 حق معرفتك وما بعدنا لك حق بما ترك والسليمة على الولي الذي قال بها لها  
 وبها الصنع وتبذل فيقول العبد لذات السليمة قد علمها ما به السليمة محمد بن ابي سريان هذا  
 وسالته في بيان ما لم من عرف نفسه فقد عرف ربه اعلم ان له صاحب اذ بان انه يميز من عرف  
 نفسه لا لا يعرف بل يعرف عن معرفته يعرف من ذلك انتم كل ما عرفتم كل ما عرفتم كل ما عرفتم  
 بل يميز المؤمن من معرفته وذلك قوله ما عرفناك حق معرفتك وما بعدنا لك حق بما ترك  
 فوالله لا يعرف من معرفتك كالمعرفتك وذلك قوله ويجري القول لمن لم يعرف معرفتك وذلك قوله  
 وعرفت كلامهم عن ادراك التكملة بالثبات انه يميز من عرف نفسه انها يحتاج صرفه من جميع  
 الجهات والاطراف لا يعرف من ذلك ان يحتاج العبد الاكمل من ذلك انه يميز بين المحتاج  
 لمن المحتاج اليه المحتاج اليه اما صفة ذلك وانما الشاهد والاشارة من ذلك  
 جميع الجهات الا ذلك الاول فخره به يحتاج الاخر فخره بها يحتاج اليه فخره بها فخره بها فخره بها  
 التاء وهو ان يكون المحتاج اليه غنيا مطلقا من جميع الجهات غير ليس الا بالسبب الا ان في قول الكاتب  
 معرفة النفس بك عرفته كونه غنيا مطلقا بها وعرفته كونه غنيا مطلقا بها وذلك من عرفته  
 نفسه فقد عرفته ربه فانما انما ان يميز من عرفته انها ان يخلق وليس جميعها بالذات  
 بل موجود اليه يعرف بذلك انه لا بد له من شئ في وجوده وان ذلك من عرفته  
 نفسه وقد عرفته ربه لان معرفة النفس حاصرا سببا لمعرفة الرب والنسج بعينه وليا  
 لمعرفة الرب وايضا لها وذلك قوله البقرة تدل على البعير وانما اللذات بدل على الميزان



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي عرفنا نفسه بمعرفة نفوسنا، وعرف رسوله كذلك بها، وعرف وليه كذلك بها، وعرف كتابه كذلك بها، وعرف دينه كذلك بها. والصلاة على الرسول الذي قال «ما عرفناك حقَّ معرفتك، وما عبدناك حقَّ عبادتك»<sup>١</sup> والسلام على الولي الذي قال: «تجلّى لها بها وبها امتنع»<sup>٢</sup>

ويعد: فيقول العبد المذنب السيّد محمد مهدي ابن السيّد محمد جعفر الموسوي: إنّ هذه رسالة في بيان قوله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

اعلم أنّ له معان:

الاول: أنّه يعني مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ أنّه لا يُعْرَفُ بل يعجز عن معرفته، فيعرف من ذلك أنّه تعالى كذلك لا يُعْرَفُ لا بذاته ولا بكنهه ولا بوصفه بل يعجز الخلق عن معرفته، وذلك قوله- عليه السلام- «ما عرفناك حقَّ معرفتك، وما عبدناك حقَّ عبادتك»<sup>٣</sup> وذلك قوله- عليه

١. در برخی مصادر قسمت اول آمده، مانند:

عوالي الثاقبي، ج ٤، ص ١٣٢، ج ٢٢٧؛ بحار الانوار، ج ٦٩، ص ٢٩٢

و در برخی مصادر تمام آن آمده، اما با تقديم و تاخير دو جمله:

بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٣

٢. نهج البلاغه، ج ٢، ص ١١٥، خطبه ١٨٥؛ الاحتجاج، ج ١، ص ٣٠٥

٣. به پاورقی شماره يك مراجعه شود.

السلام۔ «الْعَجْرُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ كَمَالُ مَعْرِفَتِكَ»<sup>۴</sup> و ذلك قوله ـ عليه السلام ـ «وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ بُلُوغِ مَعْرِفَتِكَ»<sup>۵</sup> و ذلك قوله ـ عليه السلام ـ «وَعَجَزَتِ الْاَوْهَامُ عَنْ اِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ»<sup>۶</sup>.

جهان متفق بر الهیتش فرو ماند در کنه ماهیتش

بصر متهای جمالش نیافت بشر ماورای کمالش نیافت

نه بر ذیل و صفش رسد دست فهم نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم

در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته ای بر کنار<sup>۷</sup>

فبالجملة نفس الإنسان و حقیقته لا یعرف و لا یعلم .

فالمراد من النفس هنا الحقيقة لا النفس الذي هو نازل الروح و تنزلها، كما ستعرف .

فالإنسان و حقیقته معرفته بآثاره و متعلقاته و عماله و عبيده، و من آثاره قولك «أنا» بالعربية

وقولك «من» بالعجمية، و من متعلقاته قولك في حالة الإضافة بروحي و نفسي و عقلي و

يدي و رجلي و رأسي و صدري و فؤادي و قلبي و جسمي و جسدي . فالإنسان مالك

لجميع تلك الممالك، و صاحب لكل تلك العمال، و هو أرباب جميع تلك العمال، و كل

واحد منها عامل له يعمل بأمره و حكمه، و هو امر لطيف خفي لا يدركه العقل و لا الوهم

و لا الفهم إلا بالتعبير بقولك: «أنا» و بقولك: «من» فقولك: «أنا» و «من» تعبير عنه للتفهم

و التفهم، كما هو كذلك في قولك: سمعي و بصري و غيرهما من الإضافات، فعلم أن

السمع و البصر و اليد و الرجل و البدن كجميع أجزائه غير حقيقة الإنسان؛ لأن الإضافة تدل

۴ و ۵ . با این تعبیرها حدیثی یافت نشد، اما این مضمون در بسیاری از مجامع روایی آمده است، مانند:

کلت اللسن عن تفسیر صفتك و انحسرت العقول عن کنه معرفتك (بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۴۹ و ۲۶۲)؛

عجزت العقول عن إدراك کنه جمالک (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰ و عجزت العقول عن علم کیفیتک و

حجبت الابصار عن إدراك صفتك و الاوهام عن حقيقة معرفتك .

(بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۴۷) .

۶ . با فتاوی در صحیفه سجاده، ج ۲، ص ۴۱۷، دعای ۱۱۹۳ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰؛ مناجاة العارفين،

دوازدهمین مناجات از مناجات خمس عشرة امام سجاده (ع) .

۷ . کلیات سعدی، ص ۲۲۰ (دیباچه بوستان) .



على أنّ المضاف غير المضاف إليه، فقول: عقلي وروحي وقلبي وفؤادي وبدي ورجلي وبدني وجسمي دليل واضح على أنّ المضافات كلّها في تلك المذكورات غير المضاف إليه، فالمضاف إليه فيها كلّها وهو ياء التكلّم دالّ على الإنسان المالك لجميع تلك المضافات من العقل والروح والنفس والقلب واليد والرجل وسائر الأعضاء، فتعبير الإنسان عن العقل والروح وغيرها فهو مجرد تعبير بالمجازية والكناية، لما عرفت.

فبالجملة إنّ الإنسان حقيقته لا يمكن معرفته، فكذلك ربه وخالقه لا يمكن معرفته بكنهه. فذلك معنى قوله عليه السلام «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» أي من عرف حقيقته فقد عرف ربه، لا يمكن فكذلك ذلك لا يمكن، فافهم.

الثاني: أنّه يعني «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أنّها محتاج صرف من جميع الجهات في كلّ الحالات، فيعرف من ذلك أنّ المحتاج يحتاج إلى غيره الاكمل من ذلك، لأنّه بديهي أنّ المحتاج لا بد له من المحتاج إليه، ثمّ المحتاج إليه لا يخلو إمّا صفته ذلك وإمّا الغناء والاستغناء عن ذلك من جميع الجهات، فالأوّل كالأوّل فهو أيضاً يحتاج إلى آخر فهلّم جرّاً فيتسلسل وهو باطل. فبطل الأوّل فبقي الثاني وهو أن يكون المحتاج إليه غنياً مطلقاً من جميع الجهات، فهو ليس إلا الواجب بالذات. فحينئذ عرف الواجب بمعرفة النفس، وكذلك عرف كونه غنياً مطلقاً وبها عرف كون النفس محتاجاً محضاً بها، فذلك معنى قوله - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» فافهم.

الثالث: أنّه يعني «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أنّها اثر ومخلوق وليس موجوداً بالذات بل موجود بالغير، يعرف بذلك أنّه لا بد له من مؤثر وموجد وخالق، وذلك معنى قوله - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» لأنّ معرفة النفس حينئذ صار سبباً لمعرفة الربّ، فالتفكير حينئذ يصير دليلاً لمعرفة الربّ وآية لها، وذلك قوله (ع) «الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَآثَرُ الْأَقْدَامِ يَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ»<sup>٨</sup> فافهم.

الرابع: أنّه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أنّها قد تغلب على عقله، وقد يغلب عقله على نفسه، ففي الأوّل يفعل القبيح وفي الثاني يفعل الحسن، وفي الأوّل يملّ وفي الثاني يسرّ

ويفرح . فيعرف من ذلك الحسن والقبح ، ويعرف من ذلك أن فعلَ الحسن حسنَ وفعل القبيح قبيح ، فيجتنب عن فعل القبيح ، ويحكم أن الحري للعاقل ان لايفعل القبيح . فيعلم من ذلك أن الخالق الواجب المطلق لايفعل القبيح و من جملته الظلم فلا يفعله ايضاً ، فيعرف ربه حينئذ أنه لايفعل القبيح ولايفعل الظلم ، وذلك قوله - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» بأنه لايفعل القبيح ولا يظلم ، فافهم .

الخامس : أنه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» بأنها ذات مراتب عديدة وانحاء كثيرة [هي] الانحاء السبعة ، وهي : النفس الأمارة ، والنفس اللوامة ، والنفس المطمئنة ، والنفس الملهمة ، والنفس المرضية ، والنفس الراضية ، والنفس الكاملة ؛ يعرف أن لكل واحد منها آثاراً ومقتضيات مختلفة بعضها مهلكة وبعضها منجية ، فحينئذ يكون مضطراً ومُلجأً ان يلتجئ إلى من خلقها وأقرها فيه و سَلطها عليه . فحينئذ يرى نفسه غالباً عليه ، فحينئذ صار ملتجئاً إلى ربه بنهاية الالتجاء في جميع الحال ويستعينه في كل حالاته ، وذلك كمال المعرفة بها لربه ، وذلك قوله - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» .

وأما كون النفس مُصيراً للإنسان إلى الهلكة والسوء فهو قوله تعالى «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ الْأَمَّارِحِمِ رَبِّي»<sup>٩</sup> والاستثناء مفيد للالتجاء إلى حضرة ربه ، فبالجملة أن التعدد الثابت للنفس مشعرٌ بحدوثه وإمكانه و مشعر بكونه محدوداً ومعدوداً ومحصوراً . وبديهي أن الحادث والممكن والمحدود والمعدود والمحصور لا يكون واجباً بالذات وواجب الوجود ، بل يكون واجباً بالغير و محتاجاً إلى الغير ، فحينئذ النفس من حيث هي نفس محصورة في ذاتها ، فمن عرف نفسه بكونها محصورة ومحدودة بالحدّ والحصر ، وعرف عدم خروجها عن التحدّد والحصر ، عرف ربه أنه لايتصّف بهذه الصفات ، فلذلك قال - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» وإلى ذلك أشار - عليه السلام - بقوله «تَحَدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا وَتَشِيرُ الْأَلَاتِ إِلَى نَظَائِرِهَا»<sup>١٠</sup> أي الادوات والآلات نفسها من حيث هي

٩ . يوسف / ٥٣

١٠ . نهج البلاغه ، ج ٢ ، ص ١١٩ ، خطبه ١٨٦ ؛ التوحيد ، ص ٣٨ ، تحف العقول ، ص ٦٦ ؛ الاحتجاج ، ج ١ ،

ص ٢٢٩ ج ٢ ، ص ١٧٧ ؛ بحار الأنوار ، ج ٤ ، ص ٢٣٠ و ص ٢٤٢ و ص ٢٥٤ ج ٧٧ ، ص ٣١١

هي تحدّ أنفسها لتحددّها في أنفسها ومحصوريتها في حدّ ذاتها، فذاتها من حيث ذاتها محدّدة لذاتها ومحصرة لأنفسها، فلا يمكنها الخروج عن حدّ ذاتها، فذاتها محصورة ومحدودة. فكيف يدرك المحصور والمحدود غير المحصور والمحدود وهو الله، فمن عرف نفسه بأنّها محصورة ومحدودة وهي لا يمكنها أن تدرك ربّه فقد عرف ربّه حينئذٍ، فافهم راشداً مهدياً.

وايضاً إنّ النفس في عالم تجرّده لها إتيّة، فمن عرف نفسه وإتيّته فيه وعرف إخراجها عن إتيّته بالقهر والجبر فيه، فيعرف أنّ له هاهنا ايضاً إتيّة، فلزم له ان يكون في معالجته بالإطاعة لامر الله ونهيه والخوف منه تعالى فيهما. فإذا صار إلى فكر معالجته بالخوف من الله، فحينئذٍ تصير معرفة النفس موجباً لمعرفة الربّ، و موجباً لإطاعته تعالى، و موجباً للخوف منه دائماً، فذلك معنى قوله - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

وأما إتيّة النفس وإزالتها في عالم التجرّد، فهو ما روي «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ النَّفْسَ ناداها: مَنْ أَنَا؟ فَصَالَتِ النَّفْسُ: مَنْ أَنَا؟ فَأَلْقَاهَا فِي بَحْرِ الْجُوعِ الْبَاطِنِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى الْإِلْفِ الْمَبْسُوطِ وَخَلَصَتْ مِنْ رَدَائِلِ دَعْوَى الْإِنِّيَّةِ وَرَجَعَتْ إِلَى نَشْأَتِهَا، ثُمَّ ناداها: مَنْ أَنَا؟ فَصَالَتِ: أَنْتَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»<sup>١١</sup> ولهذا قال: «أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّهَا لِأَنْتُمْ مَقَامَاتُهَا إِلَّا بِالْقَهْرِ»<sup>١٢</sup> الحديث.

فبالجملة إن عرف نفسه أنّها مهزول ومغلوب بالله، عرف أنّه تعالى غالب لها وقاهر لها، فمن عرف نفسه بصفة المقهوريّة والمغلوبيّة، وعرف ربّه بصفة الغالبية والقاهرية، فذلك معرفة ربّه بعد معرفة نفسه بالعجز. وذلك معنى قوله - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» أي من عرف نفسه بالمقهوريّة عرف ربّه بالقاهرية، ومن عرف نفسه بالمغلوبية فقد عرف ربّه بالغالبية، ومن عرف نفسه بالإنّيّة يخاف ربّه دائماً في رفع إتيّة نفسه، فيعرف الله تعالى به ولا يغفل عنه أبداً، بل يعرفه تعالى في كلّ أحواله حاضرأ

١١. مشارق أنوار اليقين ص ١٦، الحافظ رجب البرسي (قرن هشتم).

١٢. مشارق أنوار اليقين، ص ١٦.

وناظراً، فحينئذ يكون دائماً في حفظ نفسه عن الإتيّة والفرعونيّة والبغي والطغيان، وهذا كمال معرفة الرّب في معرفة النفس، ثم إنّ الألف المبسوط هو العقل، والعقل الكلّ هو النبيّ - صلى الله عليه وآله وسلم -.

السادس: أنّه من عرف نفسه أنّها ذات مراتب مختلفة، يعرف أنّ ربّه سبحانه لا يتّصف بها، لأنّه لو كان متّصفاً بها لكان مثلنا وكان متغيّراً الاحوال بتغيّر حال النفس فلا يستحق حينئذ الربوبية، فيعرف أنّ ربّه لا يتّصف بوصف النفس فلا تكون له نفس، فحينئذ يعرف ربّه وحينئذ صار موحداً كاملاً، لقوله عليه السلام «كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»<sup>١٣</sup> أي نفي صفات الممكن ونفي صفات المخلوق، فحينئذ يتميّز الخالق من المخلوق والواجب عن الممكن وذلك هو التوحيد، لقوله - عليه السلام - «التَّوْحِيدُ تَمْيِيزُهُ عَنْ خَلْقِهِ»<sup>١٤</sup> فتمييزه عن خلقه عبارة عن كونه سبحانه لا شريك له ولا ندّ له ولا مثل له لا في ذاته ولا في صفاته ولا [في] أفعاله ولا في عبادته، وذلك هو المعرفة الكاملة، وذلك هو التوحيد الكامل والوحدانيّة الخالصة، وذلك قوله - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» أي بالكمال وبعدم الشريكية وبعدم المثالية وبعدم النّدية في جميع ما ذكر .

السابع: أنّه من عرف نفسه أنّها كانت عارفة برّبها في الذرّ في قوله - عليه السلام - «بَلَى لَمْ يَنْكِرْهُ هُنَا بَلْ يَعْرِفُهُ كَمَا عَرَفَهُ ثَمَّةً» فمن هنا قال - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» .

الثامن: أنّه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أنّها كانت منكرة لربّها في الذرّ في ردّ «بلى» فينكره هنا ولا يعرفه، لقوله ثمة «لا» بسوء اختياره بسبب إنكاره لوليه ثمة، لأنّ من أنكره فكأنّما أنكر ربّه، لأنّ معرفة الولي من شرط معرفة الربّ، وإن كان منكر الربّ غير موجود ثمة وهاهنا . فمن هنا قال - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» أي من عرف خبائه

١٣ . كتاب التوحيد، ص ٥٧ عن الرضا عليه السلام، اسرار الآيات، ص ٤٠؛ شرح اصول كافي، ص ٢٣٠؛

مفاتيح الغيب، ص ٢٥٤؛ قرّة العيون، ص ٣٤٣؛ كلمات مكنونة، ص ٢٠؛ رياض السالكين، ج ١،

ص ٢٥٨

١٤ . قرّة العيون، ص ٣٤٥ وكلمات مكنونة، ص ٢٢ وورد فيهما: توحيد تمييزه من خلقه .

نفسه و طهارتها يعرف ربّه أنّه لا يخلق الكفر في قلب الإنسان ولا يجعله كافراً، بل الكفر والإيمان بسوء اختياره، وبحسن اختياره فيختار، منهما ما يختار، لقوله «لا إكراه في الدين»<sup>١٥</sup> اي في الذرّ وفي أوائل الإسلام.

التاسع: أن «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أنّها حجاب بينه وبين الله، وهو مانع عن الوصول إلى الحقّ، وهو مانع عن الوصول إلى رضوانه، فحينئذٍ يجدّ جدّاً بليغاً في رفعه ورفع هذا المانع؛ ليصل إلى الحقّ وإلى رضوانه، فلا يتبع حينئذٍ هواه اصلاً بمجاهدته بنفسه في كلّ حال، بل يتبع في كل حالاته رضاهُ تعالى، حينئذٍ يخالف دائماً لنفسه ويوافق دائماً لربّه، وذلك كمال المعرفة لربّه، فلذلك قال - عليه السلام - «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و قال - عليه السلام - «اعرفكم بنفسه اعرفكم لربّه، اعرفكم بربّه اعلمكم بنفسه»<sup>١٦</sup>.

العاشر: أنّ من عرف نفسه أنّها أمارة كثيراً بل دائماً إلى السوء والفحشاء والمنكر والبغي، يعرف أنّ الله لزمه من باب اللطف أن يضع مقابلهما ما يمنعه دائماً في الظاهر والباطن: أمّا المانع الباطنيّ فهو العقل المعبرّ عنه بالنبيّ الباطنيّ، وأمّا المانع الظاهريّ فهو النبيّ الظاهريّ وبعده وليّه بإرسال الرسل والأولياء لا بالرّسول والوليّ الواحدين كما فعل. فذلك معنى قوله - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» بالكمال في جميع فعّاله ومن جملة ما خلقه تعالى لعباده ولهدايتهم [بالرّسول الباطنيّ والرّسول الظاهريّ، وإنزاله تعالى لهم الكتب من السماء لئلاّ يخلى عباده على رؤوسهم ليفعلوا ما يريدون ويعملوا ما يشاؤون، بل له تعالى أن يرسل إليهم رسولاً مبلغاً يبلغهم أوامره ونوايه ويرشدهم إلى ما يحبّه ويبغضه، فحينئذٍ يعرف جميع ذلك بمعرفة نفسه، فمن هنا قال - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

ومن جملة معرفة الرّبّ كونه سبحانه غير لاعبٍ وغير عابث في خلق عباده، بل له في

١٥ . البقرة/ ٢٥٦

١٦ . ابن حديث با اين تعبير در مصدرى يافت نشد . اما فراز اول در برخى مصادر آمده است، عبارت: «اعرفكم بنفسه اعرفكم بربّه» در اين مصادر آمده است: روضة الواعظين، ص ٢٥؛ روض الجنان،

ص ١٧٤؛ شواهد الربوبية، ص ٢١٧؛ المبدأ والمعاد، ص ٣٠٢

خلقهم غرض معتد به وهو معرفته والعبادة له والذَّل والخضوع لديه، وهو قوله «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>١٧</sup> اي ليعرفون. وبديهي أن طرق العبادة لا علم لنا بها جداً، فلزم حينئذ مبيِّن بيِّن لنا تلك الطرق كلاً وجزءاً أصولاً وفروعاً، وذلك لا يمكنه تعالى لذاته فلزم إرسال الرسل وإنزال الكتب ونصب الاولياء والاصبياء إلى انقراض العالم.

ثم إنك إذا عرفت ذلك تعرف أن في معرفة النفس معرفة جميع ما ذكر، ففي قوله - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» جميع الأصول والفروع، وجميع الاحكام الدنيوية والأخروية، وجميع الاحكام الربوبية والعبودية، فتدبر ولا تغفل. فالعلم نقطة إذا شرحتها كثرتها إلى ما لانهاية له، فاصل العلوم هي النقطة وهي المعبر عنها بعلي الولي للنبي الهاشمي - صلوات الله عليه وآله - فافهم.

الحادي عشر: أن من عرف نفسه أنها من شعاع النفس الكلية، يعرف ربّه أي مربّي نفسه وهو النبي والولي ومن يربيهما وهو خالقهما الاقدس، ففي معرفة النفس معرفة الربّ ومعرفة النبي ومعرفة الولي؛ لأنّ الربّ يطلق على الربّ الحقيقي الواجب، وعلى الربّ الظاهري الممكن وهو النبي والولي، فإنهما يريان جميع المكلفين؛ لأنهما الابوان الروحانيان كما قال النبي: «أَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>١٨</sup> اي الاب الروحاني لا الجسماني، فافهم.

فالنبي والولي هما النفس الكلية من شعاعها سائر النفوس، وبديهي أن مربّي الشعاع هو ذوالشعاع، ومربّي النور هو المنير، ومربّي المنير هو الله تعالى، فهو تعالى يربّي النور والمنير كليهما، لكن يربّي النور بالمنير وبواسطته وبسببه؛ لقوله «يَأْتِي اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ»<sup>١٩</sup> فالتبي والولي كما أنّهما النفس الكلية والنفوس منشعبة من نفوسهما، كذلك

١٧. الذاريات / ٥٦

١٨. علل الشرايع، ج ١، ص ١٢٧؛ تفسير نورالقلين، ج ٤، ص ٢٣٨؛ روضة الواعظين، ص ٣٢٢؛ بشارة المصطفى، ص ٥٥. بافتاوتي اندك.

١٩. بصائر الدرجات ص ٦، حديث ٢١ به ابن صورت از امام صادق آمده است: اي الله ان يجرى الاشياء إلا بالاسباب فجعل لكل شيء سبباً....

بصائر الدرجات، ص ٥٥٥، حديث ٢؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ٥٧؛ بحار الأنوار: ج ٢، ص ٩٠، حديث

هما - عليهما السلام - عقول كَلِيَّة اشعبت عنها سائر العقول الجزئية ، كما بيّناه مشروحاً فى كتابنا الموسوم بـ «المجردات»<sup>٢٠</sup> فارجع ثَمَّة .

الثاني عشر : أنه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» بأنه تنزّل العقل وظلّه وقشره ، عرف ربّه بأنّه لا يتصف بامثال ذلك ، ويعرف كمال قدرته وكمال جلاله ، لأن كمال الصنّ يدلّ على كمال الصّانع ، وجماله يدلّ على جمال صانعه . وايضاً إذا عرف أنّ نفسه متربّية عن العقل ومتأثرة عنه ، يعرف أنّ ربّه ليس متأثراً عن شيء وليس متربباً عن شيء بل هو مؤثّر في الكلّ ومربّ للكلّ من الذرّة إلى الذرى ، وذلك معنى قوله - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» .

الثالث عشر : أنّه من عرف نفسه أنّ لها اصل ولها مبدء ، وهو النفس الكليّة الإلهيّة والنفس القدسيّة اللاهوتيّة ، وعرف أنّ لها صفات كماليّة وجماليّة وجلاليّة ، وهي النورانيّة والمعصوميّة عن الخطأ والسهو والنسيان ، والمحفوظيّة عن العصيان وبل عن الوقوع فى ترك الاولى وترك المندوب ، وعرف أنّه لا يخالف لربّه ابداً مطلقاً بوجه من الوجوه لآنه محبّه وهو محبوبه ، ومعلوم ان المحبّ لا يخالف محبوبه بل يجعل جميع اعماله على وفق رضاه ، فحينئذ يفعل نفس العبد ويخجل فى مخالفته باصله ومغايرته به ومنافرته عن مبدئه ، فيجدّ جدّاً بليغاً فى تبعيته لاصله ليجانسه ويشابهه ، لثلاً يقال : إنّه منقطع عن اصله وبعيد عن مبدئه ؛ لأنّ الفرع لا بدّ له ان تلوح منه آثار الاصل ، كما فى ماء الورد فإنّه تلوح منه رائحة الورد وطيبه . فاصل النفس له الصفات الكماليّة بتمامها - كما مرّ - ولا يخلو أنّ تشابهها باصلها لا يكون إلا بإطاعة او امر ربّه والانتهاى عن نواهيهِ فى جميع الحالات ، بان يكون ذلك فيها ملكة لاحالة بان يكون وقتاً دون وقت . وبديهيّ أنّ ذلك ايضاً بعد المعرفة به ، لآنه إذا عرفه يخافه ويطيعه ، وذلك معنى قوله - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» أي من عرف نفسه على نحو ما ذكر ، فقد عرف ربّه بالعرفان المحبوبيّة ، فيطيعه ويمثله فى جميع حالاته ، فلا يفعل ما يخالفه امراً او نهياً ، وذلك هو المعرفة الكاملة ، فمن عرف نفسه عرف ربّه بمعرفة كاملة خالصة وليس فوق ذلك معرفة .

والحاصل أنه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» بأن لها أصل كامل لانقضاء فيه بوجه، فيعرف بذلك ربه أنه كامل من جميع الجهات لانقضاء فيه فيعبده ويطيعه ويمثله على وجه الكمال ليجعلها كأصلها كاملاً لانقضاء فيه، وذلك معنى قوله - عليه السلام -: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» وقوله «اعْرِفْكُمْ لِنَفْسِهِ اعْرِفْكُمْ لِرَبِّهِ» فافهم.

الرابع عشر: من عرف نفسه أن لها جهتين: جهة إساءة وجهة إطاعة عرف بذلك ربه؛ لأن الإطاعة تقتضي المطاع وهو الله تعالى، فعلم أنه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

وبعبارة أخرى «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» أن لها جهتين: جهة سعادة وجهة شقاوة عرف بذلك ربه، لأن السعادة بالامتثال والإطاعة، والشقاوة بعدم الامتثال وعدم الإطاعة وقد مر أن الإطاعة والامتثال يقتضي المطاع والممثل [بالفتح] وقد مر أنه هو الله. وأيضاً أن الإطاعة والامتثال يقتضي الأمر وهو الله ورسوله ووليّه، فعلم أنه من عرف نفسه فقد عرف ربه وعرف رسوله وعرف وليّه، بل وعرف جنته وناره؛ لأن الإطاعة والامتثال لأمر الأمر يقتضي الجزاء وهو الجنة والحدود والقصور والرضوان، وعدم الإطاعة وعدم الامتثال لأمر الأمر يقتضي أيضاً الجزاء وهو النار والعذاب والسخط والعتاب بالخلود وغيره. بل وعرف ميعاده وحشره ونشره؛ لأن الجزاء بقسميه خيراً وشرّاً وجنة وناراً، إنّما هو بعد وقوع الحشر والنشر، وبعد وقوع الحساب، وبعد وقوع الميزان.

فبالجملة إن هذا الكلام كلام صغير الحجم كثير المعنى، فمن هنا قيل: الكلام ما قلّ ودلّ، ففي هذا الكلام جمع جميع أصول الدين وأصول الإيمان وجميع فروع الدين بل وجميع أحكام النبوية والأخرية، فمن هنا قيل: كلام الملوك ملوك الكلام، ومَلِكُ الملوك وأمير الأمراء وأمير المؤمنين هو عليّ بن أبي طالب (ع) وهذا الحديث له وقولنا: أمير المؤمنين له خاصّة لا لغيره، والمؤمنين في قولنا: «عليّ أمير المؤمنين» يعمُّ النبيّ وغير النبيّ فهو أمير الكلّ بعد محمد (ص) نبياً وغير نبيّ إنسيّ وجنّيّ جماديّ ونباتيّ، فافهم.



## غرة في بيان مراتب النفس

وهي سبعة كما مرّ سابقاً إجمالاً- وقد بين في رسالتنا المسمّى بالـ «مَجَرَّدَات» مشروحاً وتفصيلاً فارجع ثمة، فبالجملة إنّ الإنسان إذا عرف نفسه بأنّه قائم بقيام الله وامره وحكمه، فحينئذ عرف ربه بالاستغنا عمّا سواه، فحينئذ يذكره على الدوام في جميع الأيام بكلّ اللسنة والأوهام.

اي نام تودر هر لغتی ذکرانام وز تذکره ذکر تو شیرین لب وکام  
بی نام تو شغلها تباهند تباه بانام تو کارها تمامند تمام

الخامس عشر: من عرف نفسه بأنّها اثر الرّب وحاكٍ عن ربه، يعرف أنّها حينئذ كانت محوالموهوم صحواالمعلوم، وكانت لا اسم لها ولا رسم لها؛ لأنّ الأثر يشابه صفة مؤثره ومؤثرها وهو الخالق المتعال في مقام ذاته، كذلك لا اسم له ولا رسم له، فلا بدّ أن تكون النفس كذلك. فمعرفة النفس كذلك مستلزم لمعرفة الرب كذلك، لما مرّ من أنّ الأثر يشابه صفة مؤثره، وكذلك حقيقة الإنسان فإنّها باعتبار الأثرية عن ربها كذلك لا اسم له ولا رسم له. وتلك المعرفة اكمل طرق معرفة النفس، واکمل طرق الرّب؛ لأنّ معرفة الله بهذا النحو معرفته بمقام ذاته، وغيرها معرفته بمقام افعاله، وبديهي أنّ الأوّل اكمل وأتمّ من الثاني.

ثمّ إنّ النّفس تكون حاكية عن ربّها حيث تلاحظها وتعرفها بصفة المحكي عنه وإلا فلا تكون حاكية عنه، ولحظها ومعرفتها بصفة المحكي عنه حيث تلاحظها لا اسم له ولا رسم له، لكونه في مقام ذاته كذلك، فلزم تصوّرها ومعرفتها كذلك لتكون دليلاً عليه وإلا فلا تدلّ عليه.

ثمّ إنّ تصوّرها كذلك ومعرفتها بهذا النحو، تصوّرها ومعرفتها فوق العقل، بل فوق الفؤاد؛ لأنّهما لهما اسم ورسم بخلاف النفس حينئذ لتجردها عن الاسم والرسم لتصوّرها كذلك.

فبالجملة النفس او العقل او الفؤاد او حقيقة الإنسان في مقام الأثرية والحاكية عن

الرَّبَّ لا يَدَّ من كونها كذلك ، لحصول المشابهة بين الاثر وصفة المؤثر ، كما مرَّ .  
ثم إنَّ الشيء له جهتان : جهة الحقيقة وهي المادة والصورة ، وجهة الاثرية لربه وكونه  
اثرأله وكونه حاكياً عنه مع قطع النظر عن حقيقته وعن مادته وصورته . والجهة الاولى يعبر  
عنها بالوجود بالمعنى الأوّل ؛ لأنّ الوجود بالمعنى الأوّل معناه ذلك . والجهة الثانية يعبر  
عنها بالوجود بالمعنى الثاني . فمعرفة النفس بالوجود بالمعنى الثاني - وهو كونها اثرأ للربّ -  
- اكمل المعارف وكذلك معرفة الرب بهذا النحو اكمل المعارف ، فلذلك قال (ع) «مَنْ عَرَفَ  
نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» فافهم .

ثم إنَّ الوجود بمعنى «هستى» امر اعتباري وأمر مصدري عارض للماهية عند  
الحكماء ، لكونها عندهم اصلاً والوجود فرعاً طارئاً لها ، وعندهم يطلق الوجود ويراد  
ذلك . وأما عند بعض الاعلام يطلق الوجود ويراد منه معنيان :

الأوّل : الوجود بالمعنى الأوّل وهو عبارة عن حقيقة الشيء ، وبعبارة اخرى : عبارة  
عن ماهية الشيء ، وبعبارة اخرى : عبارة عن مادة الشيء وصورته ، وبعبارة اخرى : عبارة  
عن هيولاء الشيء وصورته

الثاني : الوجود بالمعنى الثاني ، وهو عبارة عن كون الشيء اثرأ وحاكياً عن ربه مع  
قطع النظر عن حقيقته وماهيته ومادته وصورته .

فعلى لحاظ القولين الوجود له معانٍ ثلاثة ، كما عرفت فافهم . وبيان الوجود والماهية  
مشروحاً في كتابنا الموسوم بـ«المجردات» فارجع ثمة .

السادس عشر : أنّه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» بأنّه له افراد ، وكل واحد من تلك الافراد له صفات  
وخواصّ مختلفة ، وكل واحد من تلك الافراد خادم لآخر ، يعرف جلالة الإنسان وجماله  
شانه وكماله وقدره ومنزله ، ويعرف من ذلك كونه اكرم الخلائق اجمعين ، ويعرف من  
ذلك جلالة الخالق الذي خلق ذلك الإنسان الكامل من قطرة ماء . ويعرف من ذلك كلّ أنّ  
ربه - عزّ وجلّ - تعالى وتقدس عن جميع ذلك ؛ لأنّ كلّ ذلك من صفات الممكن  
والمخلوق ، وهو تعالى منزّه عن صفات الممكن والمخلوق .

منها : اي من جملة افراد النفس النفس الطبيعيّ ، وهو عبارة عن قوة حافظة لاجزاء

الجسم من التلاشي والانفكاك والاضمحلال، فالنفس الطبيعي محلّه ومورده الجسم، وهو قوّة منطوية فيه، تأثيره فيه حفظه عن الهلاك، فلو كان له تعالى نفس طبيعي لزم كونه ذا جسم شامل للنفس الطبيعيّ، وهو باطل ومحال.

ثم إنّ النفس الطبيعيّ له خادمان: أحدهما: يقال له الخفيف، والآخر: يقال له الثقيل. والخفيف عبارة عن قوّة قابلة ومائلة إلى المحيط أي العلوّ، والثقل على عكسه أي مائلة إلى السفّل. وهما عبارة عن الأركان الأربعة وهي: النار والهواء والماء والأرض، فالأمور الطبيعيّة لها أركان أربعة مذكورة، وهي كلّها أجسام بسيطة وأجزاء أو كيّة لبدن الإنسان وغيره لا يمكن أن ينقسم إلى أجسام مختلفة الصور كالجبال وغيره، أمّا كونها أربعة لأنّه لا تخلو إمّا أن تتحرك عن المركز أو إلى المركز. فإن كان الأوّل فلا تخلو إمّا أن تطلب نفس المحيط وهو الخفيف المطلق كالنار، أو القرب إليه وهو الخفيف المضاف كالهواء. وإن كان الثاني فلا يخلو إمّا أن يطلب نفس المركز وهو الثقيل المطلق كالأرض، أو القرب إليه وهو الثقيل المضاف كالماء.

ومنها النفس النباتيّ، وهو عبارة عن قوّة جاذبة للجسم إلى الطول والعرض والعمق ويُنمّيها آناً فأناً ويزيدّها كذلك فيه، والنفس الأولى أي النفس الطبيعيّ خادم للنفس النباتيّ، وكلاهما موردهما الجسم، والجسم جسم بهذين النفسين. والنفس الطبيعيّ أقدم من النباتيّ، والنباتيّ وجوده موقوف على الطبيعيّ، والجسم وجوده موقوف عليهما.

ثم إنّ النفس النباتيّ خادم للنفس الحيوانيّ، وهذا مع كونه خادماً وعملاً للحيوانيّ له خدّام وعمال عديدة وقوى كثيرة، وهي: القوّة الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعة ومميّزة ومصوّرة ومولّدة ومنميّة، فهذه ثمانية عمال للنفس النباتيّ يعملون بحكمه.

فعمل القوّة الجاذبة: هو أنّها تجذب الغذاء إلى باطن الجسم من المأكول والمشروب وتجري إلى الأجزاء القريبة والبعيدة.

وعمل القوّة الماسكة: هو أنّها تمسك الغذاء في الباطن وتحفظه، ليكتسب كلّ جزء من أجزاء الجسم حظّه من هذا الغذاء، لئلاّ يضيع ولا يهلك بالضعف والفتور.

وعمل الهاضمة: هضم الأغذية وكسرّها في باطن الجسم، وتحلّله تحليلاً ناعماً قابلاً

للسرّيان في أجزاء الأعضاء .

وعمل الدافعة : هو دفع الكثيف عن الجسم وإخراجه عنه كخروج الصمغ عن الأشجار .  
وعمل المميّزة : هو تميّز الكثيف عن اللطيف في الاغذية ، فإذا تميّز الكثيف عن اللطيف فاللطيف منها يكون جزءاً البدن او مقويّاً له ، والكثيف يخرج عنه كالعدرة .  
وعمل المصوّرة : هو أنّها تصيّر الاغذية في باطن الجسم على لون الجسم ، كالأحمرية بالنسبة إلى الدم ، والابيضية بالنسبة إلى البلغم ، والاصفريّة بالنسبة إلى الصفراء ، والاسودية بالنسبة إلى السوداء .

وعمل القوة المولدة : هو توليد العناصر الاربعة في الجسم وازديادها آنأ فآنأ ، ولها عمل آخر وهو جمع لطائف الاغذية في محلّ محفوظ من الجسم ، ليحصل منه مثل هذا الجسم ، وهو يعبر عنه في الإنسان بالنطفة ، وفي النبات والبقول بالفارسية «تخم» .  
وعمل المنمية : هو إتمام الجسم وجعله كبيراً عظيماً وضحيماً ، وذلك قد يكون يضعف فيكون عمله بالعكس ، وكذلك سائر القوى الثمانية يجري فيها كلّها ذلك بمرور الأيام .

ثم إنّ النفسين المذكورين ، وهما النفس الطبيعيّ والنباتيّ كليهما مع جميع خواصهما وعمّالهما عاملان وخادمان للنفس الحيوانيّ لكونهما تحته .

ومنها النفس الحيوانيّ : وهو عبارة عن قوّة مكنونة في الجسم ، يتحرّك ويدبّ الجسم به ، فهو من الحياة فحياة الجسم وتحركه به وحسّه به . ثمّ إنّ النفس الحيوانيّ له صفتان خاصتان وهما : قوّة الغضب وقوّة الشهوة ، فأما القوّة الغضبيّة والشهويّة فهي أنّ الحركة الصادرة من الحيوان إن كانت لدفع المضرة عن نفسه او لغلبته على غيره فهي القوّة الغضبيّة ، وإن كانت لجلب المنفعة لنفسه او لطلب اللذات لنفسه فهي القوّة الشهويّة .

ثم إنّ النفس الحيوانيّ مع خواصه خادم للنفس الإنسانيّ لكونه تحته ، وكذلك النفسان السابقتان عليه وهما الطبيعيّ والنباتيّ . فبالجملة هذه النفوس الثلاث عمّالات وخدّام للنفس الإنسانيّ .

ومنها النفس الإنسانيّة : وهي عبارة عن قوّة مكنونة في الجسم بها يمتاز عن الحيوان ،

وهي إدراك العلوم الغريبة الكليّة والجزئية، وهو المعبرّ منه بالناطق فإنّ معناه هو المدرك للكليات، وأمّا المتكلم فهو معنى آخر له .

ثمّ إنّ النفس الإنسانية لها خدام كثيرة وعمال عديدة وحواس عظيمة، بعضها ظاهريّة وبعضها باطنيّة .

وأما الظاهريّة: فهي خمسة، وهي الحواس الخمسة الظاهريّة مثل الباصرة والسماعة والشّامة والذائقة واللامسة، ولكلّ واحد منها عملٌ وتأثيرٌ خاص لا يوجد هو في الآخر، فما يحصل من الباصرة من الاثر ما يحصل من السماعه وغيرها، وكذلك بالعكس أي لا يحصل من السماعه ما يحصل من الباصرة . ثمّ إنّ الباصرة تدرك الاشكال والالوان والطول والعرض والعمق والقرب والبعد والنور والظلمة والحسن والقبح وامثال ذلك، فتعجز عن إدراكها غيرها . والسماعة تدرك الاصوات خاصّة لا غيرها، والشّامة فعلها أنّها تدرك الروائح طيّبها وتنبتها، والذائقة عملها أنّها تدرك الطعوم من المشروبات والماكولات كالخلو والمرّ والحموضة والملوحة، واللامسة فعلها أنّها تدرك الخشونة واللينه والحرارة والبرودة والثقل والخفّة .

وأما الباطنيّة فهي أيضاً خمسة، وهي الحسّ المشترك والخيال والواهمة والمتفكره - المعبرّ عنها بالمتخيّلة ايضاً - والحافظه .

أمّا الحسّ المشترك ففعله وعمله واثره يعلم من بيان وجه تسميته .

اعلم أنّه يسمّى بحسّ المشترك لوجهين :

الأوّل: أنّه وقع في أوّل الدماغ وآخر الحواسّ الظاهريّة وأوّل الحواسّ الباطنيّة،

فكلما وقع في الحواسّ الظاهريّة يصل ذلك إليه أولاً ثمّ يصل بواسطته إلى الحواسّ الباطنيّة، فله جهة اشتراك بالظاهر والباطن فلذلك يسمّى حسّ المشترك .

الثاني أنّ الاشياء انتقالها إلى الحواسّ الباطنيّة إنّما هو بواسطة الحواسّ الظاهريّة وانتقاشها أولاً في الحواسّ الظاهريّة ثمّ وقوعها بسببها إلى الحواسّ الباطنيّة، وأوّل الحواسّ الباطنيّة هو الحسّ المشترك، فإذا وقع شيء مدركّ بالعينين مثلاً فيه - أي في الحسّ المشترك - يكون صورته واحداً ويرى واحداً، فلرؤية الشئين فيه شيئاً واحداً يكون مسمّى بالحسّ المشترك،

والاوجه الوجه الاوّل . ثم إنّ فعل الحسّ المشترك وعمله قد علم من ذلك .  
 وأمّا الخيال ففعله وعمله في البدن الإنسانيّ فهو أنّ الإنسان إذا أدرك شيئاً بحواسّه  
 الظاهرية ثمّ غاب عنه خيّل صورته في نظره ، مثلاً إذا رأى بلداً ثمّ غاب عنه خيّل في نظره  
 صورته بأنّه كذا وكذا من غير مشاهدته له حينئذ . فالخيال يدرك المعاني والصور بعد رؤيته  
 ومشاهدته أولاً ذي الصور وغييبته عنه ثانياً ، فالخيال يشبه الكاتب فإنّه يفرّق المعاني عن  
 صورها ، فإنّ المعاني لا تحصل إلاّ بالالفاظ فإنّ المتكلّم لو لم يتكلّم بالالفاظ لا تحصل  
 المعاني بدونها ، لأنّ الالفاظ قوالب المعاني والمعاني لا تحصل بدونها ، لكنّ الكاتب يفرّق  
 بينهما أي بين اللفظ والمعنى ، فإنّه إذا كتب كتاباً إلى شخص فهو إذا رآه يعلم منه معناه  
 ومقصوده من غير وجود لفظ وصورة وصوت ثمة ، فكذلك الخيال فهو يصور الشيء  
 ويخيّل من غير وجود هذا الشيء في نظره خارجاً . ثمّ إنّ الخيال فعله على ما ذكر مشروحاً  
 برؤية الشيء أولاً ثمّ خياله ثانياً ، ففعله حينئذٍ موقوف بإدراك الشيء بإحدى الحواسّ أولاً  
 ليخيّل بعد غيبته عنه ثانياً . ثمّ إنّ الخيال له معنى آخر وهو أنّه قد يتخيّل عنده شيئاً غير مرئيّ  
 له أو لغيره ، كتخيّل إنساناً له ثلاثة رؤوس وعلى رأسه قرون ، أو يخيّل أن يكون سلطاناً  
 عظيم الشأن ، أو غير ذلك من الخيالات الباطلة ، فعلم من ذلك فعل الخيال وعمله أيضاً .  
 وأمّا الواهمة فعمله وفعله فهو أنّه يتصور في نفسه أموراً وهمية لا أصلية مرئية أو غير  
 مرئية صادقة أو كاذبة ، وسواء كان لها وجود في الخارج أم لا ، فإنّ الإنسان قد يتوهم في  
 وقت ليلاً أو نهاراً أن يخرج عليه رجل في يده سيف يريد أن يقتله أو يريد أن ينهب أموال  
 بيته ، فإنّه حينئذٍ قد يخاف ويهرب عن مكانه الذي جلس فيه ، فإنّه قد نقل ذلك عن بعض  
 المتوهمين ، وغير ذلك من التوهمات الباطلة التي يتوهمها المتوهم عند نفسه ، كتوهم  
 الإنسان الف شمس في السماء أو الف قمر فيه أو الف بحر من الزئبق أو الف جبال من  
 ياقوت أو زبرجد أو فيروزج .

ثمّ إنّ الواهمة في الحيوانات بمنزلة العقل فإنّها بها إدراكها ، فإنّ اولاد الشاة تجذب بين  
 الف شاة أمهاتها بها وتدرك عدوان السبع ومحبة الراعي بهذه القوة . ثمّ إنّ القوة الواهمة  
 في الإنسان قد عبّر عنها بعض الشيطان فكما أنّ الشيطان لا يكون في تسلّط الإنسان بل

يكون هو مسلطاً على الإنسان ، وكذلك الواهمة فإنها تكون مسلطةً على الإنسان ابدأً ولا تكون في تسلطه اصلاً بخلاف سائر الحواس فإنها في تسلط الإنسان غيرها .

ثم إن الواهمة لا تخلو عن توهم الكذب وتوهم الاشياء المعوجة ، فعوذ بالله من غلبة الواهمة . وروي عن النبي (ص) قال : «إِنَّ كُلَّ شَخْصٍ وُلِدَ مِنْ أُمِّهِ وَوَلِدُهُ شَيْطَانُ الْوَهْمِ»<sup>٢١</sup> فالقوة الواهمة للإنسان بمنزلة الشيطان لأدم(ع) فإن الملائكة كلهم قد سجدوا لأدم(ع) إلا إبليس ، فذلك سائر القوى فإنها كلها قد اطاعت الإنسان بخلاف الواهمة فإنها لم تطع له . فعلم من ذلك فعل الواهمة ايضاً .

وأما المتفكرة فهي قوة تابعة مرة للعقل فهي حينئذ تسمى فاكرة متفكرة ، ومرة تابعة للوهم فهي حينئذ تسمى متخيلة . فعملها أنها تنظر كل ما كتب في القوة الحافظة من الصحيح والفساد وتميز بينهما ، وتحكم بصحة الصحيح في الواقع وفساد الفاسد فيه ، فالتفكرة هي القوة المعبر عنها بالمتصرف مرة أخرى ، لتصرفها فيما كتب في الحافظة ، كما عرفت . ثم إن المتفكرة شأنها إدراك الحقائق وإدراك الواقع ، فإنها كقارئ يقرأ اللوح المسطور امامه ولا يفتى غير ما فيه ولا يقرأ إلا ما كتب فيه ، فلذلك لا يقع فيه الخطأ .

وأما الحافظة فهي قوة تحفظ جميع ما ورد من الامور الظاهرية فيها بواسطة الحواس الظاهرية والباطنية ، ثم إن الحافظة إذا ورد إليها صورة شيء أو شخص في المرة الاولى ومرّ عنها مرور زمان بعيد ، ورثي بعد ذلك ، ذلك الشيء ثانية فتقابله المتفكرة بما في الحافظة وتلاحظه للمرة الاولى فإن طابقتها تعرف أنه ما رأها قبل هذا في المرة الاولى ، وإن خالفها يعرفه أنه غيرها . فالقوة الحافظة بمنزلة اللوح المسطور ، والقوة الذاكرة المتفكرة بمنزلة القارئ ، والقوة المتخيلة بمنزلة الكاتب ، والقوة المتوهمة بمنزلة الشيطان ، والحس المشترك بمنزلة البحر الذي اجريت إليه أنهار عديدة وتكون كلها فيه شيئاً واحداً وماء واحداً ، فهو مجمع البحرين وهما بحر الحواس الظاهرة وبحر الحواس الباطنة ، فله جهة اشتراك بينهما فلذلك سمي بالحس المشترك ، فلا اشتراك بينهما صار مجمع البحرين

وبالعکس ای لکونه مجمع البحرین ولکونه مورد البحرین سمّی بالحسّ المشترك، والحسّ المشترك شأنه اتّحاد المختلفات فيه بعد ورودها فيه، كما عرفت فافهم.

ثمّ إنَّک إذا عرفت الحواسّ الظاهرية والباطنية، وعرفت أنّها كلّها خدام نفس الإنسان وعمّاله، فاعلم أنّ النفس الإنسانيّة له خادمان آخران: احدهما يقال له العقل العمليّ، والثاني يقال له العقل النظريّ. ثمّ إنّ العقل العمليّ خادم للعقل النظريّ، فإنّ العقل النظريّ ينظر أولاً جميع ماورد على الإنسان ويميّز بينها صحيحها وفاسدها حسنهما وقبيحها، ويعلم ما لايليق للإنسان فعله وما يليق فعله له، فحينئذٍ بامرّه يعمل العقل العمليّ ذلك الشيء.

فالعقل العمليّ خادم للعقل النظريّ، والنفس الإنسانيّة ربّ وصاحب لذلك الجلال العظيم الذي ذكر تفصيلاً، ومخدوم لتلك الخدام الكثيرة التي عرفتھا مشروحاً، فمن هنا قال الإمام(ع) «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» فالنفس الإنسانيّة طرفة معجون وجوهرة نفيسة لاقيمة لها، فالنفس الإنسانيّة إذا عرفت جلال نفسها عرفت جلال ربّها أيضاً، فمن هنا قال الإمام(ع) «اعْرِفُواكُمْ لِنَفْسِهِ اعْرِفُواكُمْ لِرَبِّهِ» فافهم ولا تغفل.

ثمّ إنّ العقل له مراتب عديدة واقسام كثيرة منها العقل الهيولانيّ، ومنها العقل بالملكة، ومنها العقل المستفاد، ومنها العقل الفعّال، ومنها العقل بالفعل. وكلّ ذلك مندرج تحت قسمين وهما العقل المطبوعيّ والعقل المسموعيّ، بيان ذلك كلّه موكول على كتابنا «المجردات» فارجع.

### تتميم

اعلم أنّ أوّل ما خلق الله العقل، كما هو صريح الاخبار<sup>۲۲</sup> وفتوى الاخير كالمحقّق الخواجه نصير الدين الطوسي - رحمه الله - في كتابه مرآة المحقّقين<sup>۲۳</sup>. واعلم أنّه - رحمه الله - كتب

۲۲. به باورقی ۲۴ مراجعه شود.

۲۳. کتاب مرآت المحقّقین را شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۸۴ نوشتۀ شیخ محمود شبستری می داند و فرموده برخی آن را به ابن سینا و برخی دیگر به نجم الدین شیرازی منتسب کرده اند.



فیه العقول العشرة، ولكنها ليس من مذهبنا معشر الإمامية، وما كتبه فيه فهو بالفارسية، ونحن نذكره بعينه.

«باب دوم در بدایت فطرت موجودات: بدانکه حق - سبحانه وتعالی - اول چیزی که بیافرید عقل بود؛ قوله - علیه السلام - : «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»<sup>۲۴</sup> و عقل را سه معرفت عطا گردانید: اول معرفت خود، دوم معرفت حق، سیم معرفت احتیاج او بحق و از هر معرفت چیزی در وجود آمد از معرفت خود نفس دیگر و از معرفت حق عقل دیگر پیدا شد و از معرفت احتیاج او بحق جسمی دیگر پیدا شد و از عقل کل همین پیدا شد و از عقل دوم سه معرفت پیدا شد و از آن سه معرفت او هم بدین طریق عقلی دیگر و نفسی دیگر و جسمی دیگر پیدا شد تا نه مرتبه پس نه عقل و نه نفس و نه جسم پیدا شد و آن نه جسم، نه فلکند و آن نه نفس نه نفوس فلک است و نه عقل، نه عقول افلاک است.

پس هر فلکی را عقلی و نفسی و جسمی باشد و فلک اول را عرش گویند و فلک اطلس را فلک الافلاک و جسم کلی گویند و فلک دوم را کرسی گویند و فلک البروج و فلک ثوابت نیز گویند و فلک دیگر که در زیر اوست، فلک زحل گویند و فلک دیگر را مشتری و فلک دیگر را فلک شمس و فلک دیگر را فلک زهره و فلک دیگر را فلک عطارد و فلک دیگر را فلک قمر و فلک قمر را عقل فعال گویند و نفس او را واجب الصور.

و بعد از این فلک ها را عناصر اربعه یعنی آتش و هوا و آب و خاک در هم پیدا شد. بعد از آن به فرمان حق تعالی کواکب و افلاک عناصر اربعه را در هم سرشتند از ازدواج و امتزاج ایشان موالید سه گانه پیدا شد یعنی معادن و نباتات و حیوانات بعد از آن مجموع انسان پیدا شد و هر چه در این عالم پیدا شد همه به تاثیر کواکب باشد. بامر حق تعالی و کواکب هم بندگان اویند و روز و شب تسخیر اویند و به فرمان او کار می کنند»<sup>۲۵</sup>.

۲۴. الرواشح السماویة، ص ۳۵، و ص ۲۰۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸، ص ۲۱۲، روایت ۶۰؛ بحار الانوار: ج ۱،

ص ۹۸، روایت ۸

۲۵. این کتاب به طبع نرسیده است.

مؤلف گوید که عقل کل که اول مخلوق است از اثر آن نُه عقل دیگر است، چنان که از قول خواجه -رحمه الله- صراحتاً ظاهر و هویدا شد و عقول عشره معروفه عبارت از این عقول عشره است. اول این عقول عشره، عقل کل است و عاشر اینها فلک قمر است. و بدان که مذهب حکما این است که هر چه در عالم هست آثار این عقول عشره است و از این عقول عشره صادر شده است و گفته اند که این نُه افلاک را عقل و نفس هست -چنانکه گذشت- و فلک قمر را عقل فعال گویند و حال این که عقل فعال در انسانست -چنانکه گذشت.

و بدانکه افلاک تسعه همه اینها از عناصر اربعه است نسبت به خودشان و عناصر ایشان غیر این عناصر است زیرا که چیزی به وجود نمی باید بدون عناصر و طبایع اربعه پس عناصر و طبایع علویات دیگر است و عناصر و طبایع سفلیات دیگر است. بلی عناصر سفلیات از افلاک پیدا شده نه اینکه عناصر اربعه مطلقاً از افلاک پیدا شده بلی موالید ثلثه و عناصر سفلیه مثل سایر اشیاء از افلاک صادر شده زیرا که عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک باشد تحت فلک اول است که فلک دنیا باشد و بدانکه مشیّت که ابط اشیاء است آن هم بدون طبایع اربعه و عناصر اربعه نیست، لکن طبایع و عناصر آن نسبت به وی است، نه مثل این عناصر و طبایع است که سفلیات را هست.

و بدانکه به سبب صادر شدن چیزی به چیزی لازم نیاید که آن چیز خالق آن چیز صادر از آن، بوده باشد بلکه خالق هر دو خداست؛ لکن چیز صادر را به واسطه چیز مُصدر، خلق کرده، چنانکه والد و ولد هر دو مخلوق خدایند، لکن خلق ولد بواسطه والد است نه اینکه والد خالق ولد است. پس افلاک تسعه را واسطه و سبب بعضی چیزها کرده که به سبب و واسطه آنها خدای تعالی آن چیزها را خلق کرده و می کند؛ نه این که افلاک تسعه چیزی را خلق کرده پس نسبت خلاقیت به غیر از خدا دادن کفر است -چه فلک باشد و چه ملک و چه پیغمبر و چه امام- زیرا که خالق و خلاق آن را گویند که از «لامن شیء» چیزی را ایجاد کند و این مختص خداست. پس ایجاد انسان هر چیز را «من

شیء است زیرا که ماده آن از خداست پس ایجاد با مدّت و ماده را خلق کردن نمی گویند، مگر مجزاً. پس ایجاد انسان هر چه باشد با ماده و مدّت است و انسان موجد افعال خود است از خیر و شر با ماده و مدّت و افعال انسان را خیراً و شرّاً نسبت به خدا نیست و به خدا نسبت داده نشود و بالعکس.

پس بدانکه عقول عشره خودشان و هر چه از ایشان صادر شود، موجود و مخلوق خدایند به واسطه ایشان، مثل والد و ولد، نه اینکه ایشان موجدند به امر خدا و اذن خدا چنانکه مقتضای ظاهر عبارت خواجه است - رحمه الله.

مؤلف گوید که قول بر عقول عشره مذهب حکماست و گویند که این عقول عشره هر یک آن دیگری را خلق کرده و سایر اشیاء اثر این عقول عشره است و این مذهب ما اثنی عشریه نیست، زیرا که مذهب اثنی عشریه آن است که همه اشیاء از عقل کل و سایر موجودات مخلوق و تاثیر خدای - عزّ و جلّ - است و به عقول عشره قایل نیستند. پس قول خواجه - رحمه الله - : «هر چه در عالم پیدا شد همه به تاثیر کواکب است» صحیح نیست، بلکه همه به تاثیر و ایجاد خدا است از «لامن شیء» و «أما افلاك و کواکب اسبابند که رفع موانع به ایشان می باشد و إلا مؤثر در وجود و ایجاد به غیر از خدا نیست، چنانکه فرموده «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ»<sup>۲۶</sup> قوله: «بعد از آن مجموع انسان پیدا شد» این نیز صحیح نیست، زیرا که اول مخلوق انسان است که عقل کلی باشد که عقل محمدی است، بعد از آن جنّ، بعد از آن ملائکه، بعد از آن حیوان، بعد از آن نبات، بعد از آن جماد؛ پس عجب است از خواجه اینکه می گوید: «اول ما خلق الله العقل» و بعد از آن می گوید در آخر کلاماتش [کلماتش] که بعد از آن مجموع انسان پیدا شد. پس از این کلام وی چنین معلوم می شود که عقل کل و عقل اول که اول ما خلق الله است، عقل محمدی نیست، بلکه چیز دیگر است و این صحیح نیست، زیرا که عقل که اوّل مخلوق است، عقل محمدی است و آن را نیز عقل کل گویند و کلی نیز گویند، چنانکه

فرموده: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَقْلِي»<sup>۲۷</sup> و در حدیث دیگر «اول ما خلق الله العقل»<sup>۲۸</sup> و در حدیث دیگر فرموده «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ»<sup>۲۹</sup>. پس وجود انسان را بعد از وجود افلاک و عناصر و موالید و کواکب ذکر کردن صحیح نیست - چنانکه گذشت - فافهم .

السابع عشر: من معاني «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَالَمَ - أي ماسوی الله - لمعرفته، و معرفته أيضاً إنما هي بصفاته لا بكنهه؛ لأن معرفته بكنهه محال، و معرفته بصفاته فرع العلم و المعرفة بنفس صفاته تعالى. ثم إن العلم و المعرفة بصفاته أيضاً لا يمكن إلا بمشاهدتها في محلّ و مورد، فخلق الله تعالى في آدم عليه السلام آثار صفاته و صورة صفاته و مثل صفاته، و جعله محلّ صورة صفاته و مورد مثال صفاته الكمالية و الجمالية و الجلالية، من القدرة و الحياة و العلم و الكلام و الاقتدار و الاختيار و السمع و البصر و غير ذلك من صفاته تعالى، ليرى الإنسان جميع ذلك في آدم و بينه فيعرف بذلك ربه بتلك الصورة و الصفة، فمن ثم قال الإمام - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و قال - عليه السلام - في موضع آخر: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»<sup>۳۰</sup> أي على صورته و صفته ليكون نموذجاً لجميع صفاته، ليعرف الإنسان بمشاهدته صورته و صفته صورة و صفة ربه من كماله و جماله و جلالة، فذلك معنى قوله - عليه السلام - «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»

۲۷. أول ما خلق الله نوري، در این مصادر:

الرواشح السماوية، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷، روایت ۷، به نقل از عوالی اللثالی؛ معتقد الإمامية،

ص ۷۶؛ علم اليقين ص ۶۰۸

أول ما خلق الله روحي:

تفسير القرآن الكريم، ج ۴، ص ۱۳۳؛ شرح اصول كافي، ص ۱۷؛ علم اليقين، ص ۱۵۵، قرّة العيون، ص ۳۶۲

أول ما خلق الله عقلي:

گوهر مراد، ج ۱، ص ۱۱۷

۲۸. در پاورقی شماره ۲۳ منابع ذکر شد .

۲۹. بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۲۴، روایت ۴۳

بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۱، روایت ۳۷

بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۱۷۰، روایت ۱۱۶

۳۰. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹۲

ومعنى قوله - عليه السلام - «مَنْ حَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَرَفَ رَبَّهُ» و نعم ما قيل فى بيان الحديثين .  
 اى نسخة نامة الهى كه توىى وى آينه جمال شاهى كه توىى  
 بيرون ز تو نيست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهى كه توىى  
 و نعم ما قال عليّ - عليه السلام - :

أَتَزْعُمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ ٣١

ثمّ إنّ الله تعالى لما خلق ما خلق لأجل معرفته، ومن جملة ما خلق العوالم العلويّة وهي عالم الجبروت والملكوت، وهذان العالمين لما لم نعرفهما ولم نعلمهما لأننا لانراهما لعدم إمكان ذلك لنا، فخلق الله صورته و شبيهه ومثاله ونظيره فى بني آدم ليعرف بذلك ما فى هذين العالمين، ليصحّ سرّاً إيجاداً تعالى لهما وغاية خلقه - عزّ وجلّ - إياهما، فلذلك اسرى بنبيّه - صلى الله عليه وآله وسلم - ليلة المعراج ليريه آياته العلوية ليخبرها لنا فتعرف الله بالكمال ونعرف رسوله بالجلال، لأنّ خبر المُخبر الصادق (ع) ليس ادنى من المشاهدة والعيان . ثمّ إنّ العقل حافظ للبدن، والروح مدير للبدن، فمن حفظه للبدن يعرف حفظ الله للعالم، ومن إدارة الروح امره له وإجراء امره فيه ذهاباً وإياباً وقعوداً وجلوساً وغير ذلك من اوامره فيه، يعرف إجراء امره تعالى وسلطانه فى ملكه وملكوته وجبروته، فذلك من كمال عنايته ولطفه لعباده .

ثمّ إنّ من جملة ما خلقه الله تعالى العناصر الاربعة، وهي : النار ثمّ الهواء ثمّ الماء ثمّ التراب، وهي كلّها اصل الإنسان، ففيه نارية وهوائية ومائية وترابية . ثمّ إنّ النار مقتضاها الحرارة واليبوسة، و الماء مقتضاه الرطوبة والبرودة، والتراب مقتضاه البرودة واليبوسة، والهواء البرودة والرطوبة، والقمر بارد رطب، وزحل بارد يابس، والزهرة حارّ رطب، [و] المريخ حارّ رطب أو حارّ يابس .

تمّ فى شهر رجب فى سنة ١٢٦٨ على يد مصنفه السيد محمد مهدي - عفى الله عنه - وصلى الله على محمد وآله .

---

## شرح حدیث نقطه

صائن الدین ابن ترکه اصفهانی

تحقیق: علی فرخ

---

### درآمد

صائن الدین علی بن محمد بن ترکه یکی از عرفای بزرگ قرن هشتم و نهم هجری است که خاندان وی در زمان خوارزمشاهیان از خجند به اصفهان مهاجرت کرده و در آنجا سکونت اختیار نمودند. وی پس از تصرف اصفهان به دست تیمورلنگ، به همراه علمای دیگر آن بلاد به سمرقند کوچانیده شد، ولی پس از مرگ تیمور به اصفهان بازگشت و در موطن خود یعنی اصفهان به تدریس علوم دینی پرداخت.

ابن ترکه از محضر بزرگان و عرفایی چون سید حسین اخلاطی، شمس الدین فناری و سراج الدین بلقینی بهره برد و در علمی چون عرفان و فلسفه و علم اعداد تبحر یافت. به همین خاطر در آثار ایشان این گونه مباحث بیشتر به چشم می خورد.

آثار ارزشمندی از وی به یادگار مانده. تعدادی از این آثار به چاپ رسیده، ولی تعداد قابل توجهی به صورت خطی باقی است. بر دانش پژوهان و بزرگان است که به این آثار توجه لازم را مبذول دارند.

برای نمونه برخی از آثار ابن ترکه را نام می‌بریم:

- ۱- «تمهید القواعد» که شرحی است بر «قواعد التوحید» جدش
- ۲- «شرح فصوص الحکم»
- ۳- «مفاحص» در علم حروف و اعداد
- ۴- «اسرار الصلوة»
- ۵- «رساله در مبدا و معاد»
- ۶- «ترجمه احادیثی از امیرالمؤمنین علی(ع)»<sup>۱</sup>

### رساله حاضر

رساله حاضر شرحی است بر حدیث نقطه که به فارسی قدیم و به سبک عرفانی و در موارد زیادی با بهره‌گیری از علم حروف و اعداد نگاشته شده که در آن شارح چنانچه خود در رساله تصریح کرده آن را در پاسخ نامه شخصی از دوستان خود مرقوم نموده است. ابن ترکه نیز در پاسخ، شرح این حدیث را به صورت‌های مختلف در چند پایه بیان نموده است.

حدیث نقطه در مصادر به صورت‌های مختلف نقل شده که در ذیل چند مصدر قابل توجه آن نقل می‌گردد:

- ۱- شعرانی از امام علی بن ابیطالب(ع) روایت کرده که امام(ع) فرمودند:  
«لر شنتْ لأوقرت لکم ثمانین بعیراً من معنی الباء»<sup>۲</sup>.
- ۲- قندوزی حنفی در ینابیع المودّة نیز این چنین روایت کرده:  
«اعلم أنّ جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی

۱. در لغت‌نامه دهخدا ماده صائین الدین اصفهانی به دوازده رساله عربی و هفده رساله فارسی از مؤلف اشاره شده است.

۲. لطائف المنن، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۷۱

الفاتحة وجميع ما في الفاتحة في البسمة وجميع ما في البسمة في باء  
البسمة وجميع ما في باء البسمة في النقطة التي تحت الباء قال الإمام كرم  
الله وجهه: أنا النقطة التي تحت الباء. وقال أيضاً: العلم نقطة كثرتها  
الجاهلون والالف وحدة عرفها الراسخون.<sup>۳</sup>

۳- همدانی در بحرالمعارف روایت کرده:

«قال علي(ع): «ظهرت الموجودات عن بسم الله الرحمن الرحيم».<sup>۴</sup>

۴- مرحوم اشکوری نیز در کتاب دو چوب و یک سنگ گفته:

«و نیز منسوب به آن حضرت است: ظهرت الموجودات عن باء بسم الله  
و انا النقطة التي تحت الباء».<sup>۵</sup>

۵- استاد حسن زاده آملی در رساله «وحدت از دیدگاه حکیم و عارف» در  
بحث علم وراثت امام به این حدیث استشهد نموده است.<sup>۶</sup>

### نسخ مورد استفاده

در تصحیح این رساله از سه نسخه استفاده شده است.

۱- نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، به شماره ۳۰۳۵/۱۲

۲- نسخه دانشگاه تهران، به شماره ۱۴/۱۰۲۱

۳. ینابیع المودة ص ۶۹ و ۴۰۸، چاپ اسلامبول

۴. بحرالمعارف عارف همدانی، ص ۳۷۴

۵. دو چوب و یک سنگ، اشکوری، ص ۱۸

۶. وحدت از دیدگاه حکیم و عارف حسن حسن زاده آملی، ص ۱۳۲ که در آن در این مورد گوید: «همین عارف بزرگ محیی الدین در فتوحاتش چه مکاشفاتی و مقامات و کرامات و بیاناتی از خود دارد. این که یکی از احادیث رعیت است به حکم وراثت بدین پایه والا می رسد، پس تا چه پنداری درباره آنکه امام وارث خاتم(ص) است، اعني اميرالمؤمنين و برهان الموحدین و غاية العارفين علیاً علیه الصلوة والسلام وارث نقطة جامعة بين قرآنية المحاذاة و فرقانية المضاهاة، به نحو اکمل است صدق ولي الله الاعسم في قوله انا النقطة التي تحت الباء.



۳- نسخه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به شماره ۴/۳۲۶ در تصحیح، نسخه کتابخانه آیه‌الله مرعشی اصل قرار گرفت و در موارد اختلاف با نسخه دانشگاه تهران، نسخه بدل‌ها در پاورقی آورده شده و نسخه دانشکده ادبیات به جهت داشتن اغلاط بسیار، تنها در موارد جزئی مورد استفاده قرار گرفت.

در پایان اگر قصوری در تصحیح مشاهده گردید، مستدعی است که مصحح را به تذکری خرسند گردانید.

إنه ولي التوفيق

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله منین الغم والقلوة نیا محمد والود سلم دی لایان و از عراق و باق  
 و سر قهبط و استغفار رفی از عزیز بر سره بگویم استغفار مغزانا نقطه آملی کمال  
 چون در فرمود که قهرمان زمان محذرات سوارده غیب بر نصات محمدان  
 در محله نوهار بر بخت مرغزار و مطیعی سحر در جلوه کور دسته ذراتی بر طاق  
 نایه هر دم رکن نمودند و ابه عیان سراق کن فلکون هر لطف منلی ظاهر شد  
 که هر روی لوطی منی عذرا که مریم است در کرب آتین شده صد کور مر استند و هر  
 زبان غزل سزای میل که عیبی شن همه دایم شده هزارستان نقیب سیدینه  
 سقانی با نامه زار ملکیت صباغیه آیه باز ملکیت منجیل مرسی شدنی و هر  
 السبع النصر سر آینه قلم نیر بر سن شده زبان امضاح لیسین افت آنچه در حرم زمان  
 و الحجاز آلاء ان کورس ستره ای سکو گشته بسته نمازده بر جمیع عیب سطر کرده  
 و این کبر و تمنا نمرت و دلالت ارحمی جنبه که در بر سواد زلف هر طرف ظاهر شده  
 و محذرات انکار که در ضایای ان غم عظیم که هر چه هست در اوج احوال انوار گشته

بیانش از فدی نشان سید به کوشنای کتابت بر تو از وقتی تا به جعفر انجیلی از  
 جماعت و جلالت عظمی از آن منبت گردیده و عمارت پستان ظنن آباد طعنه که اسل  
 و م چشمه لوله برده منجلی بیان شسته قدرت آن است که به شوه انوش  
 بر ارمون سراق قدر آن زمانه است تا وقتی که زمان در رسد این روپان ز با نسل در  
 طی مفاخر اخفا استار اسرار سار الیه کشته و وضع هابوس طاهر دسین است

بجز که تو بر منبت کشت و کشت خود از کلام خست این در سبباری و اگر از این قوم خبری  
 مشکل اند رجوع بکبد الی بجهت در مفاخر کشته نماید تا روشن رود انا لفظ الکلی  
 و اما این جهت که افصاح از الفدی نموده که کتاب جلالت از مرقع عیاش بر زنده و منع  
 استعد ظلم زد در س بر نو اوار بر عالم و لبان نه از دور خمر آن عیاش بر دای بن جهت که کلمه کلمه  
 به سخت ظهور و اطوار می آید است هر آینه بر بان افصاح بان لضع نموده چنانکه گفته است  
 و احادیث همه نوشته است دره نوزد پستان سبب است که رسم از دست و معانی کعبه  
 و جبهی خنده که در طراغ و عرب عبارت سحر از بن هر حرب که الی تده به بر جبهه شاعر است  
 بصورت غیر با ناطال لبان هر کشته را از زمانه خمر است تا زنده نوحی در احوال

به پیشینه یاران که چون آمدند به صحابه  
 علی محمد و آل و سلم تم الکلام

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مفيض الحكم، والصلوة على محمد وآله وسلم.

دی یک ناگاه از عراق وفاق<sup>۱</sup>، و سرحد بسط و استنطاق، رقمی از عزیزی رسید. مشعر به استکشاف معنی «انا النقطة التي تحت الباء». چون در وقتی بود که قهرمان زمان مخدرات سرپرده غیب بر منصات<sup>۲</sup> صحاری عیان، در حجله نوبهار، بر تخت مرغزار و مطیة شاخسار در جلوه گری داشته، قوای بوقلمون آسای ناهید هر دم رنگی می نمودند، و ابداعیان<sup>۳</sup> سرادق «کن فیکون» هر لحظه به نیکی ظاهر می شدند، گاهی روی دلجوی غنچه عذراء، که مریم آسا در بکری آبستن گشته صدگونه می آراستند، و گاهی زبان غزلسرای بلبل که عیسی وش در مهد گویا شده، هزارستان<sup>۴</sup> تلقین می کردند،

شقایق با شما مه راز می گفت صبا تفسیر آیت باز می گفت

فسبحان من لیس کمثله شيء وهو السميع البصير.<sup>۵</sup>

هر آینه قلم نیز سوسن مانند زبان افصاح کشیدن گرفت، و آنچه در چمن زمان و

۱. عراق: کناره دریا بدرازا، وفاق: سازگاری و سازداری؛ عراق وفاق: هم مسلکان در این راه (عرفان).

۲. منصات: جمع منصة جای ظاهر شدن چیزی.

۳. ابداعیان: جمع ابداهی چیزهای تازه و بدیع.

۴. هزارستان: هزارآواز - عندلیب.

۵. اقتباس از سوره شوری آیه ۱۱: ... لیس کمثله شيء وهو السميع البصير و لی در نسخه دانشگاه

بدینصورت است فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء وهو السميع البصير.

انجمن اهالی آن گوش شنوایی شکفته گشته، با شمه اشاره بر صحایف عبارت مسطور گردانید. و این بکر دولتخانه نبوت و ولایت را وجهی چند که در زیر سواد زلف حروف ظاهر گشته، و مخدرات ابکار که در خبایای این سواد اعظم که هر چه هست در ارباع اعرابش<sup>۶</sup> ساکن گشته، از آنجا روی هویدایی می نمایند؛ چنانچه گفته اند:

زان طره<sup>۷</sup> باد نیست که نگرفت بوی مشک

زان زلف خاک نیست که عنبر نمی شود

بر نوخاستگان وقت جلوه دهد، آنانی که در مرتبه مردی خود به مرتبه بلوغ انسانی، که ورای این بلوغ متعارف حیوانیست، رسیده باشند، و قبای فتوت بر قامت احوال ایشان راست آمده، به قوت احتظا<sup>۸</sup> و لذت برخوردار از این سرپوشیدگان خانواده هدایت و حکمت بهره ور و فیروز گشته باشند.

کین ره نه به اندازه هر زاهد رعناست

این ذوق<sup>۹</sup> به اندازه مردیست که مردست

### [معنای حدیث]

پوشیده نماند که ادب تعلیم و تالیف، که سبب تیسیر امر تفهیم می شود، چنان اقتضا کرد که این سخنان مصدر بوجهی حکمی شود، که کاشف باشد از معنی نقطه به زبانی که از عرف ابناء زمان دور نباشد، تا بدان وسیله تواند بود که در مدارج بطون آن کلمات سحر آفرین شروع کرده شود، و بندی چند از چادر عزت این دختر حرمسرای ولایت گشوده گردد، تا طالبان هوشمند به قدر ذوق خود بهره ور گردند.

گرد دهن چون شکرش گرد که امروز تنگی که ازو قند به خروار برند اوست

۶. ارباع اعراب: زویا و اطراف اعراب آن

۷. طره: دسته موی تاییده در کنار پیشانی

۸. احتظاء: بهره مند شدن

۹. به جای کلمه «ذوق» کلمه «که».

وان ماه که سجاده نشینان دَر او سجاده و تسبیح به خمّار برند اوست  
 باید دانست که حروف مقطعه قرآنی، که تحفه انبیا و رسل از حضرت عزت به سوی  
 سرگشتگان بادیه ضلال و حیرت، همان آمده بر مقتضای نص «وجعل لكم السمع والابصار  
 والافئدة قليلا ما تشكرون»<sup>۱۰</sup>، او را در این عالم سه مجلی بیش نیست، که در آنجا روی  
 بنماید و منبع علوم کشفی و مصدر شروح صدری گردد، و آن همین سه مشعرست که در  
 این آیه کریمه بدان اشعار فرموده، چه حروف را به ازاء هر مشعری از این مشاعر ثلاثه  
 صورتی خاص و هیکیلی معین پرداخته شده، که در آنجا به آن صورت ظاهر گردد.

اولاً: صورت کلامی است که مورد نزول آن سمع است.

وثانی: صورت کتابی که مصدر ظهور آن بصرست.

وثالث: صورت معنوی لبابی که محل بروز آن فؤاد است.

چون این مقدمه روشن گشت، باید دانست که هر صورتی از این صور ثلاثه ماده  
 خاص دارد، که به منزله هیولی این صورت می شود، و مبدأ تقویم و منشا تفصیل او همان  
 می گردد، چنانچه صورت هوایی در صورت کلامی، و نقطه ضیائی در صورت کتابی، و  
 وحدت اصلی در صورت لبابی، و از این صور ثلاثه آنچه تعلق به طرف ولایت دارد، و  
 زبان حکمت نشانش هیکل کتابی است، که اصل آن نقطه است. و لهذا از وجهی نقطه مبدأ  
 وجود حرف واقع گشته، و از وجهی دیگر همو مبدأ تمیز او و علم بدان.

و از اینجا روشن گشت، وجه اختصاص نقطه به حضرت ولایت شعاری امیری  
 -سلام الله علیه و علی آله- چنانچه عبارت حقایق نشانشان بدان اشاره فرموده.

### [وجوه تحقیق حدیث]

چون این مقدمه روشن شد، وقت آمد که شروع در وجوه تحقیق آن کرده شود، و بنیاد از  
 وجهی که به زبان ابناء زمان نزدیک تر است نهاده، تا واردان بوادی بعد را سنت انس شود،

و در مدارج بطون این سخن عروج نمایند، و از توغّل در مکامن<sup>۱۱</sup> آن مستوحش نگردند. ده پایه بست کرده ام آهنگ قول خویش تا بو که فهم آن به مذاق تو در شود

### [پایه اول]

نهفته نخواهد بود بر واقفان عرف مناسبت، که بناء زبان رمز بر آن است که نقطه سبب اظهار حرف می شود، و هویدا کردن خصوصیات هر یک از آن پس نقطه بر این وجه لباسی باشد از آن حرف که به آن می تواند بر صدر اظهار و اشعار خرامیدن، و حروف در تلبّس بدان لباس مراتب متفاوت دارند، چه بعضی آند که به صورت وجودی نقطه متمیز و هویدا می شوند، که آن را حروف ناطقه خوانند، و بعضی به صورت عدمی او ظاهر می شوند، و آن صوامتند، و قسم اوّل که نقطه به صورت وجودی خود سبب هویدایی آنهاست، چندی لباس نمایش کونی حرف، و تفوق خارجی او واقعند، چنانچه نقطه «خا» و «فا» و چندی لباس نمایش وجودی و مدارج تبطن داخلی افتد، چنانچه نقطه «با» و «جیم».

### [پایه دوم]

چون این مقدمه روشن گشت، بیاید دانست که «با» عبارت از صاحب مرتبه نبوت است، چه نبی به زبان هدایت نشان حرف «باء» بیان و ابانتست، که به صورت نون و «یا» که تمام سوّیه اعتدالی است ظاهر گشته، و از اینجا هوشمندان عالم تفتن را فهم شود، که صاحب این سخن را در اظهار کمالات وجودی نبی، که عبارت از علوم خاصّه اوست، گوی سبقت از اقران زمان خود ریبوده، پیش افتاد، پس اگر در نمایش مراتب کونی، و ریاست صوری، از ایشان تخلف نموده باشد، کلاه گردون ترك جاهش از این حکایت گردآلود، عیب و نقص نخواهد گشت، پس این روی سخن هم چنانچه بیان مرتبه و بزرگی او نموده، عذر تقاعد و تخلفی که در بینش کوتاه نظران عالم آرایش نموده

۱۱. مکامن جمع مکمن، جای پنهان شدن، کمینگاه.

شده، مُمَهَّد می کند.

گل از غنچه بشکفت و دُرّ سفته شد سخن بین که در پرده چون گفته شد

### [پایه سوم]

وجهی دیگر از این سخن که در آنجا گویا زبان حکمت است که فهم آن لغت به مدارك اهل ظاهر نزدیک است، و سخنان دلپذیرش به گوش عقل روشن و هویدا، آن است که آنچه مشار الیه به «آنا» می شود، یعنی وحدت شخصی که قابل شرکت به هیچ نوع نمی تواند شد، چنانچه جمهور اهل نظر را روشن و مبین گشته، که نفس تصور او منع می کند که شرکت در او واقع شود، عین نقطه ای است که در زیر «با» تعیین اول که در مرتبه دوم واقع شده، از سلسله مراتب مطلق، و تمام تحقیق آن سخن مرطالبان را یک درجه دیگر تنزل باید کرد.

با یار نو از غم کهن باید گفت با او به زبان او سخن باید گفت

### [پایه چهارم]

پوشیده نماند بر واقفان رموز حرفی، که بر صحایف الواح احصایی ثبت کنند، که «با» را دلالت بر تعیین اول که معبر به حقیقت محمدی است، از روی روابط مناسبت روشن است، چه تعانق اطراف که از خصایص کریمه آن حضرت است، چنانچه گفته باشد:

تعانقت الاطراف عندی وانطوی بساط السوی عدلاً بحکم السویة<sup>۱۲</sup>

یارم به وفا، دری که نگشود بیست بگسست طناب صحبت ناپیوست

هیئات که وصل ناپدیدش گم شد فریاد که عهد نادرستش بشکست

۱۲. این بیت یکی از ابیات قصیده تائیه ابن فارض مصری است. جامی در شرح این قصیده در ترجمه این

بیت چنین می سراید:

می گشت پیش من متعانق جهاتها رست از سوی بساط به حکم سویی

«شرح قصیده تائیه ابن فارض، عبدالرحمن جامی، بیت ۴۸۸»



در این مرتبه صورت تبیین یافته، و رتبه تحقق پذیرفته، از برای آنکه مرتبه ثانیه هم چنانکه غایت قرب است، به سوی واحد نهایت بعد از واحد هموست، چنانچه تحقیق آن در مفاحص<sup>۱۳</sup> روشن گشته، به وجهی که کلفت شکوک و شبهات [را] در او مجال دخل نیست، و نقطه که در تحت اوست، عبارت از وحدت حقیقت است که باطن آن تعین است، و حقیقت او آبی است از آنکه مدلول عبارتی یا مفهوم اشارتی گردد، چنانچه هم امیر(ع) فرموده در جواب استله کمیل که: کشف سبحات الجلال من غیر اشاره.<sup>۱۴</sup>

و ملخص این سخن آنکه، وحدت شخصی بعینها وحدت حقیقت است، اگر دیده هوش تیز کنند، و پرده رسوم ما لایعنی از بینش برگیرند.

در وحدت را صدف جز آدمی در زمین و آسمان جستیم و نیست  
یعنی که این<sup>۱۵</sup> مشارالیه بـ «آنا» می شود، واحدیست که تمام کثرت را گرد آورده، و بر آن محیط گشته، و از اینجاست که فهم معنی او منع می کند که شرکت در او واقع شود.

روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت کی تواند نفسی سایه بدان صحرا شد

### [پایه پنجم]

اما رویی دیگر از آن، این سخن که در آنجا زبان احصائی حرف گویا گشته، آن است که «آنا» در این لغت دلالت بر ولایت می کند، چنانچه بطن اولشان مفسح است بدین پس

۱۳ . مفاحص: یکی از کتابهای مؤلف است که در علم حروف تالیف نموده است.

۱۴ . اشاره به روایت حقیقت کمیل است که در رجال نیشابوری و روضات الجنات (ج ۶، ص ۶۲) و اسماء الحسنی تالیف ملا هادی سبزواری (ص ۱۳۱) وارد شده متن آن چنین است: «أَنَّهُ (کمیل) کان من خواص علی(ع) ارفده علی جَمَلِهِ فَسألَ عَنْهُ فَقَالَ قَالَ يَا امیرَ الْمُؤْمِنینَ (ع) مَا الْحَقِیقَةُ؟ فَقَالَ (ع): مَا الْمَالِکُ وَالْحَقِیقَةُ . قَالَ کَمِیلُ اَوْلَسْتُ صَاحِبَ سِرِّکَ؟ قَالَ (ع): بَلَى وَلَکِنْ یُرْشَعُ عَلَیْکَ مَا یُطْفَعُ حَتَّى قَالَ کَمِیلُ اَوْ مِثْلَکَ یُخِیبُ سَأَلًا؟ فَقَالَ (ع): الْحَقِیقَةُ کَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیْرِ اِشَارَةِ . فَقَالَ: زِدْنِی بَیَانًا . قَالَ (ع): مَحْوِ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ . فَقَالَ زِدْنِی بَیَانًا فَقَالَ (ع): هَتِکَ السِّتْرِ لَغَلْبَةِ السِّرِّ . قَالَ زِدْنِی بَیَانًا . فَقَالَ (ع): جَذِبِ الْاِحْدِیَةَ لَصِفَةِ التَّوْحیدِ فَقَالَ زِدْنِی بَیَانًا قَالَ (ع) نُوْرٌ یُشْرِقُ مِنْ صَبْحِ الْاَزَلِ فِی لَوْحِ عَلِیِّ هِیَاکِلِ التَّوْحیدِ اَثَرُهُ فَقَالَ زِدْنِی بَیَانًا قَالَ اَطْفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصَّبْحُ .

۱۵ . «یعنی این که» شاید باین شکل صحیح تر باشد.

معنی سخن آن است که ولایت عبارت از نقطه ای است که در تحت «با» واقع شده<sup>۱۶</sup> و تحقیقش آن است که نقطه که محل بحث است اینجا در حروف کتابی و صور خطی ایشان دو رو دارد. یکی آنکه مبدأ همه است از آن رو که نقطه است که مبدأ خط واقع گشته، چنانچه صاحب محبوب گوید:

یک نقطه الف گشت والف جمله حروف در هر حرفی الف به اسمی موصوف  
و دیگری آنکه معاد همه بدوست، از آن رو که سبب علم به خصایص ایشان می گردد و  
مبدأ تمیز متشابهات می شود. پس معنی سخن بر این توجیه آن باشد که ولایت عبارت از  
مبدأ شعور و شهود به واحدیست که به وحدت حقیقی یگانه بود چنانچه محیط باشد مبدأ  
و معاد و از اینجا معنی توحید به عرف انبیا و اساطین اولیا که از شرب خاص انبیا و رسل  
نصیبی ایشان را مقلد شده از قمر وراثت که مترتب بر مقاربت اصلی و متفرع بر مراقبت  
اوضاع و متابعت احوال و افعال پسندیده انبیا و رسل است، معلوم می شود هوشمند را  
اگر تأمل کند در این سخنان.

جمعی از بزرگان که گفته اند توحید حقیقی آن است که جامع باشد میان تنزیه و  
تشبیه، همین قصد دارند و آنچه از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی است  
که فرموده:

«الفرق تعطیل و الجمع زندقه و الجمعیه الاتحادیه الی بینهما توحید»<sup>۱۷</sup> همین است و

معنی اتحاد که اکابر به آن قایل شده اند، چنانچه گفته اند:

و جل فی فنون الاتحاد و لاتحد الی فئة فی غیرها العمر افنت<sup>۱۸</sup>

همین خواهد بود نه آنچه مبادر به فهم می شود - نعوذ بالله منه - کاینجا حلول کفر بود

۱۶ . شود .

۱۷ . وحدت از دیدگاه حکیم و عارف، ص ۸۰

۱۸ . یکی دیگر از ابیات قصیده تائیه این فرض است و جامی در ترجمه آن چنین می سراید:

جولان کن از صفا در افانین اتحاد عمرت به شغل غیر مکن تر اضعاعی

«شرح قصیده تائیه این فرض، عبدالرحمن جامی، بیت ۲۹۹» .

و اتحاد هم.

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر آن کو ورقی خواند معانی دانست<sup>۱۹</sup>

### [پایه ششم]

و در این لفظ که نقطه را موصوف گردانیده بدانکه در تحت «باء» است، نکته لطیف است، و بیانش آن است که مبدأ شهود واحد و شعور بدان، که نقطه درین توجیه بدان اشارتست، چند طریق دارد:

۱- یکی طریق عمل نظریست که به دستیاری برهان و مساعی اقدام مقدمات یقینی به سر حد آن راه می یابند و به واسطه آنکه درین راه اشواک<sup>۲۰</sup> شکوک و خاشاک شبهات مانع سیر سالک می گردد، وصول بدان طریق بغایت نادر می باشد و تعویق بسیار می افتد:

راه توحید را بعقل مجوی دیده روح را به خار مخار

۲- ویکی دیگر طریق تصفیّه صوفیه است، و تحصیل ذوق ادراک آن حقایق به<sup>۲۱</sup> میامن ترك معهود است، فطام<sup>۲۲</sup> نفس از سایر رسوم و عادات، و در این طریق به واسطه آنکه شارع قویمش بر شاهراه متابعت حضرت رسالت پناه ختمی و اسوه حسنه او واقع گشته، اهل وصول بیشتر از طریق اول می باشند و راه ایشان بیشترست و به حقایق ارجمند و معارف کرامند فایز می گردند و این طریق را مذاهب و شعب بسیارست، تحقیق آن را بسطی بیش از این درکار باشد.

فی الجملة چون این طریق بیشتر محصولات و ارتفاعات و ثمرات مزارع و وصولش

۱۹. حافظ شیرازی.

۲۰. اشواک: جمع شوک، خارها.

۲۱. میامن: جمع میمنت، مبارکی.

۲۲. فطام: از شیر بازگرفتنی کودک.

به تحریک خطوات جدّ و اجتهاد عبد به حصول رسیده و شک نیست که هر کمال که افعال و احوال عبد را در استحصال و استنتاج آن دخلی باشد از شوائب عقود تقییدی خالی نخواهد بودن، چه هر چند بروز حقایق علمی و معارف تعینی<sup>۲۳</sup> از شاخسار مراتب وجودی عبد و مشاعر اصلی او صورت می تواند بست، ولیکن چون آبشخور<sup>۲۴</sup> از جوویار اکوان عدمی دارد، و پرورش از ظلمت آباد غیاهب<sup>۲۵</sup> امکانی گرفته البته از تاریکی اکوان خالی نخواهد بودن؛

آفتابی بیاید انجم سوز به چراغ تو شب نگرده روز

### [پایه هفتم]

طریقی اسنی در تحصیل کمالات انسانی همین اوضاع حروف آسمانیست، که انوار هدایت و آثارش از مشرق رسالت انبیاء اولوالعزم تابنده است، و هیچ گونه عمل<sup>۲۶</sup> و کسب عبد را در آن دخلی نیست.

«دولت آن است که بی خون دل آید به کنار»

بل آنچه عبد را ضرورت است که به اقدام جدّ و اجتهاد در تکاپوی صدور آن اقدام نماید، آن است که مشکوة مشاعر ادراکی و زجاجه مذاوق نمای انظار عقلی از دنس امتزاجات خارجی که عبارت از عقاید تقلیدی و رسوم استحسانات عادیست که مقتضای طبایع منهکمان<sup>۲۷</sup> به وادی غفلت، و شیمهٔ پسندیده ابنای زمان همان است پاک گرداند و دیدگان بصیرت را نگذارد که امثال این حجب پرده بینائی او گردد و از مقتضای نص:

یا ایها الناس «قد جائکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعملیها وما انا

۲۳ . «یقینی» در نسخه دانشکده ادبیات.

۲۴ . آبشخور: جایی از رود و یا نهر و یا حوض که از آن آب توان خورد یا برداشت.

۲۵ . غیاهب: جمع غیهب، تاریکی و سیاهی شدید اسب.

۲۶ . عمل: رنج بردن در کار - از خود کاری گرفتن.

۲۷ . منهکمان: جمع منهک سرگرم شده و کوشنده در کاری.

علیکم بحفیظ<sup>۲۸</sup> تجاوز ننموده پند پذیر گردد؛

ز تو دور کردن ز روزن نقاب ز روزن درون آمدن آفتاب

و این که وصف کرده است نقطه را که مبدأ شعور و إشعارست، به آنکه در تحت «باء» باشد، تلویح بدین طریق است؛ چنانچه بر واقفان زبان اشارت پوشیده نخواهد بودن؛ «نه هر که گوش کند معنی سخن داند.»

از وجوه این سخن آنچه به دستیاری عبارت متعارف و طریق مسلوک ابناء زمان در صدد جلوه می آید، بی شائبه تکلف و تعسف همین هویدا گشت ولیکن وجوهی که مُعرب از تمام تفاسیل است و زبان ختم بدان گویاست؛ یعنی تحقیق خصایص زمان و اشخاص قائمه آن که ینابیع حکمت ولایت و منابع ارشاد و هدایتند به زبان رقوم عددی و حروف هندسی که صورت زبان رمزست و آنچه از السنه اقلام مالک اقالیم کمال، بیرون آمده و ارقام اعمار انشقاقش بدان اشاره کرده، همان است در سلک این وجوه منخرط<sup>۲۹</sup> می گردد، تا هر که ذائقه ادراکش را قوت فهم آن معانی پیدا شده باشد از میامن حسن عقیدت و کمال نسبت و غایت متابعت حضرت رسالت پناه ختمی از آن بهره ور گردد؛

هر شکمی حامله راز نیست در مگسان حوصله باز نیست

[پایه هشتم]

«أنا النقطه التي تحت الباء»

این اوّل وجوه است که زبان حقایق بیانش از عینی نشان می دهد که منبع تمام حکمت ختمی آمده، چنانچه چشمه سار علوم سائر قدماء حکما<sup>۳۰</sup> که تلامیذ انبیاء سابقند، از شرمساری او در خاک خجالت افتاده است.

گل با وجود او چو گیاه است پیش گل مه پیش روی او چو ستاره است پیش ماه

۲۸. اقتباس از آیه ۱۰۴ سوره انعام به قد جانکم بصران من ربکم ...

۲۹. منخرط: در رشته کشیده شده.

۳۰. حکماء قدماء.

و از این رو در کلمه اوگ بر وجه اظهر اشاره به وضع معروف و زبان شریفش شده نزد کسی که بر این زبان واقف باشد، نه هر کس؛  
توجه دانی زبان مرغان را که ندیدی شبی سلیمان را

## [پایه نهم]

«انا النقطة التي تحت الباء» و در این وجه اشعار به هنگامی است، که تباشیر<sup>۳۱</sup> صبح ولایت از افق ادوار و اطوار ظاهر گردد و همگنان، سر از جیب<sup>۳۲</sup> عطلت، و خواب بطالت که عبارت از اشتغال بمالایعنی است، یعنی آن علوم و اعمال که نقود قبولش به سکه محمدی(ص)، و نشان هدایت نشانش، نرسیده بردارند؛

ای نور دیده دور ظهور ولایت است دفتر در آب شوی چه جای حکایت است و چون آن عیان که از آثار انفاس شریفشان آن صبح دمیده بر صدر و پیشگاه ظهور بنشستند و مقرف<sup>۳۳</sup> زمان جای ایشان را در مکامن خمول کرده هرآینه زبان اشارت تیز در طی مساترة<sup>۳۴</sup> و اخفاء بدان تعبیر نموده.

هر لغتی کان به زبان دل است ترجمه اش هم به بیان دل است

## [پایه دهم]

«انا النقطة التي تحت الباء» این وجهی است که زبان برهان بیانش از نقدی نشان می دهد که روشنائی آفتاب حکمت پرتو از او می تابد و چون این عین از کمال عزت و جلال عظمتش از آن نیست که دیده عادت پرستان ظلمت آباد طبیعت که سیل رسوم گوئی پرده بینایی ایشان گشته قدرت آن داشته باشد که اشعه ادراکش پیرامون سرادق قدر آن تواند

۳۱ . تباشیر : جمع تبشیر، مزده؛ بشری : روشنائی اول صبح .

۳۲ . جیب : گریبان .

۳۳ . مقرف : زشت، بدنما، نازیبا .

۳۴ . مساترة : جمع مستورة، پوشیده و پنهان .

گشت تا وقتی که زمان در رسد این رو بیان زبانش در طی مکامن اخفاء استار اسرار مشارالیه گشته و وضع همایونش ظاهر و مبین است .

به جرعه تو سرم مست گشت، نوشت باد خود از کدام خم است این که در سبوداری و اگر از این رقوم چیزی مشکل ماند؛ رجوع به جداول البحر که در مفاحص<sup>۳۵</sup> ثبت گشته نماید، تا روشن گردد .

«أنا النقطة التي تحت الباء» و اما این و جهت که افصاح از نقدی نموده که آفتاب کمال ناب از مشرق عیارش سرزند و تیغ اشعه ظلم زداش پرتو انوار بر عالم و عالمیان اندازد و چون آن عین که مودای این وجهست که شیمه کریمه اش بر تخت ظهور و اظهار خرامیدن است .

هر آینه به زبان افصاح به آن تصریح نموده، چنانچه السنه آیات و احادیث همه مؤید آن است .

رهنورد بیان بسی تندست ترسم از دست من عنان بجهد  
وجهی چند که در طی این حروف و عبارات سحر آفرین مدرج است، آنچه الجالة  
هذه بر جریده<sup>۳۶</sup> مشاعر ثبت بود صورت تحریر یافت تا طالبان هوشمند را از مائده زمان  
ماحضری باشد؟

ز قندی سخن پخت حلوا کمال ببینید یاران که چون آمدست  
وصلی الله علی محمد وآله وسلم .

تمّ الكتاب

۳۵ . مفاحص : همان طور که اشاره شد یکی از آثار مهم مؤلف در علم حروف است و جداول البحر یکی از مباحث کتاب مذکور است .

۳۶ . جریده : دفتر .

---

## دو ترجمه

### منظوم عادل خراسانی

---

#### درآمد

تدوین و تنظیم رساله های حدیثی همواره مورد اهتمام علما و دانشمندان دینی بوده است. بسیاری از عالمان بزرگوار جهت اطاعت از اوامر پیامبر اکرم (ص) و بیانات ائمه اطهار (ع) در حفظ احادیث، دست به تالیف رساله های کوچک و بزرگ حدیثی زده اند که از جمله به رساله هایی با عناوین صد کلمه و چهل حدیث می توان اشاره نمود.

در این میان صاحبان ذوق و هنر نیز سهم بسزایی در حفظ و ترویج احادیث داشته اند. چه بسیار خوشنویسان برجسته و متعهد که در طول تاریخ، هنر و استعداد خود را در ترویج بیانات رسول اکرم و اهل بیت طاهرینش به کار برده اند و همچنین شاعران و ادیبانی که با ذوق و نبوغ شعری خود قرآن کریم و روایات اسلامی را به نظم کشیده اند. شاعران خوش ذوقی چون سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه و عطار نیشابوری در لابلای منظومه های عرفانی، مولوی در مثنوی معنوی، رشید الدین و طواط و ... به ترجمه منظوم احادیث نبوی و روایات علوی پرداخته و



یادگارهای درخشانی از خود به جای گذارده‌اند .  
در اینجا از میان انبوه ترجمه‌های ناشناخته احادیث ، دو ترجمه منظوم از  
احادیث را ، که از آثار «عادل خراسانی» است ، به اهل تحقیق تقدیم  
می‌کنیم .

### عادل خراسانی

نام کاملِ ناظم ، عادل بن علی بن عادل خراسانی است . عادل شاعر  
پرکار و کم‌آوازه قرن دهم هجری است که از ذکر نام وی در تذکره‌ها و  
تراجم غفلت شده است و تنها ، شرح حال مختصری از وی در قاموس  
الاعلام سامی والذریعه آمده است .

عادل مردی دیندار و علاقه‌مند به اهل بیت - علیهم السلام - و مانوس با  
قرآن بوده است ؛ چنانکه در ذیل عبارت «شفاء الجنان فی قرائة القرآن»  
سروده است :

هر که قرآن خواندن ، او را ورد چون عادل شود

عاقبت درد دل او را شفا حاصل شود

و در ذیل «کلام الله دواء القلب» گوید :

درد دل را از کلام حق تعالی جو دوا

خود تو را در سینه محفوظ است قرآن ، عادلا

و در ابتدای شرح منظومش بر قصیده ابوالفتح بستی گفته است :

آنکه نعت نبی و مدح ولی

به عبارات واضحات جلی

گوید از صدق نیت و اخلاص

افقر الخلق عادل بن علی

آثار و تالیفاتی که از عادل بن علی خراسانی به ما رسیده ، عبارتند از :

## ۱- نظم صد کلمه جاخط

از نمونه های منظوم احادیث، ترجمه های منظوم صد کلمه جاخط است. جاخط صد کلمه از کلمات قصار مولای متقیان و امیر بیان امام علی (ع) را جمع آوری کرده است. این رساله را شعرای مختلفی به نظم کشیده اند از جمله رشیدالدین وطواط، صد کلمه را ترجمه و شرح نموده و به صورت منظوم درآورده است که به نام «مطلوب کل طالب» بارها به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> همچنین از محمد بن ابی طالب استرآبادی نظم صد کلمه جاخط به شماره ۸۰۰۹ در کتابخانه آیه الله مرعشی نگهداری می شود.<sup>۲</sup>

عادل بن علی بن عادل حافظ خراسانی شیرازی نیز صد کلمه جاخط را به نظم درآورده است که در تهران و تبریز به چاپ رسیده و نسخه های خطی بسیاری دارد.<sup>۳</sup> آغاز رساله وی چنین است:

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان

هست نام خالق بسیار بخش مهربان

۱. این رساله تاکنون چند بار به چاپ رسیده که خصوصیات سه چاپ آن چنین است: یکی با تصحیح محقق فقید محدث ارموی که در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است، دیگری با تصحیح مرحوم مصلح الدین مهدوی و چاپ دیگر چاپ تازه ای است که با مقدمه ای تحقیقی منتشر شده است.

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۱، ص ۱۰.

۳. رجوع شود: الدریمه، ج ۴، ص ۱۱۲ و ج ۹ بخش دوم، ص ۶۶۳ و ج ۲۴، ص ۲۱۵ این کتاب در تبریز به سال ۱۲۵۹ ق و در تهران به سال ۱۲۷۲ ق به چاپ رسیده است و بار دیگر به صورت عکس از روی نسخه خطی (به خط علی عقلی شیرازی، کتابت در سال ۹۹۷ ق) توسط مرکز انتشار نُسَخ خطی در سال ۱۳۶۹ هـ. ش در تهران چاپ شده است و ۹ نسخه از این کتاب در کتابخانه کاخ گلستان موجود است. نسخه ای نیز در کتابخانه آستان قدس مشهد و نسخه ای دیگر در کتابخانه مدرسه نمازی خوی وجود دارد. (فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه نمازی خوی، ص ۱۸۱).

قال امیر المؤمنین علی المرتضی - علیه الصلوة والسلام -  
 گفت امیر مؤمنان سرچشمه صدق و صفا  
 شیر یزدان شاه مردان ابن عم مصطفی  
 لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً  
 گر اجل بردارد از پیشم حیات مستعار  
 در یقین من نیفزاید به ذات کردگار<sup>۲</sup>

## ۲- نظم اللّثالی در ترجمه منظوم نثر اللّثالی

کتاب شریف نثر اللّثالی از جمله رساله های کوتاه و مهم حدیثی است که در  
 بردارنده کلمات قصار حضرت علی - علیه السلام - است و بنا بر قول مشهور  
 از تالیفات طبرسی محسوب می شود. این کتاب نیز مورد توجه شعرا و ادبا

۴ . در کتابخانه ملی ملک نسخه های دیگری از ترجمه منظوم صد کلمه جاحظ از عادل بن علی شیرازی معرفی  
 شده که آغاز آن با آنچه نقل کردیم متفاوت است .  
 آغاز نسخه شماره ۵۹۴۷ کتابخانه مذکور (فهرست ملک، ج ۱، ص ۴۶۳) چنین است:  
 بسمله ابتدا می کنم به نام خداوند ...  
 لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً

چون بمیگردند آنگهی دانند  
 مردمان غافلند از عقبی  
 گر حجاب از میانه بردارند  
 آن یقین ذره ای نیفزاید

ابیات مذکور عیناً در کتاب «مطلوب کل طالب» رشید و طواط موجود است .  
 و آغاز نسخه های شماره ۴۲۷۵ و ۴۳۷۹ همان کتابخانه (فهرست ملک، ج ۷، ص ۳۲۴ و ۳۷۲) بدین گونه  
 است:

آن را که دل از معرفت آگاه بود  
 در پرده لسی مع اللهش راه بود  
 چون در نگرد ز روی معنی داند  
 کاینها ز کلام حضرت شاه بود

قرار گرفته و ترجمه های منظوم متعددی از آن در دسترس است.

درویش اشرف مراغی در سال ۸۳۸ هر کلمه از نثر اللّثالی را در دو بیت به نظم کشیده است.<sup>۵</sup>

در فهرست منظومات امیر علی شیر نوائی ترجمه منظوم نثر اللّثالی به ترکی به نام «نظم الجواهر» معرفی شده است.<sup>۶</sup>

ندیمی از جمله شعرایی است که نثر اللّثالی را به نظم ترجمه کرده است و نسخه هایی از ترجمه منظوم او موجود است.<sup>۷</sup>

خواجه مولانا محمد بن نعمه الله، کشف اللّثالی فی شرح نثر اللّثالی را در ۹۲۷ق ساخته است که ترجمه نثر و نظم نثر اللّثالی است.<sup>۸</sup>

یار علی بن عبدالله علانوی تبریزی از شعرای قرن دهم هجری، نثر اللّثالی را به نظم فارسی به نام سلطان سلیم بن بایزید خان (۹۱۸-۹۲۶) در آورده است.<sup>۹</sup>

یکی از شعرای قرن سیزدهم هجری به نام میرزا کاظم نیز نثر اللّثالی طبرسی را به نثر ترجمه کرده و هر کلمه ای را در دو بیت به نظم کشیده که به سال ۱۲۰۳ق پایان یافته است.<sup>۱۰</sup>

- 
۵. نسخه ای از آن در کتابخانه خصوصی آقای طاهری شهاب در ساری موجود بوده است (نشریه نسخه های خطی) و نسخه دیگر آن در کتابخانه آیه الله گلپایگانی (ره) نگهداری می شود. (فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۲۱).
۶. الدرریمه، ج ۲۴، ص ۲۰۴.
۷. نسخه های شماره ۲۲۷۵ و ۲۳۷۹ کتابخانه ملی ملک، (فهرست ملک، ج ۷، ص ۳۲۳ و ۳۷۰) و نسخه ای در دانشگاه تهران (۹: ۱۰۰۶ م ۱۵۷۸).
۸. نسخه شماره ۱۹۹۳ کتابخانه ملی ملک. (فهرست ملک، ج ۵، ص ۴۰۵).
۹. نسخه شماره ۵۱۲۸ کتابخانه ملی ملک، کتابت در ۹۱۸ق در ۲۶ برگ. (فهرست ملک، ج ۴ ص ۸۱۱ و منزوی، ص ۱۵۷۸).
۱۰. نسخه شماره ۳۶۵۸ کتابخانه آیه الله مرعشی، کتابت در ۱۲۴۴ق، در ۵۰ برگ (فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۵۱).

از جمله مشهورترین ترجمه‌های منظوم نثر اللّثالی، کتاب نظم اللّثالی در ترجمه نثر اللّثالی از عادل بن علی بن عادل حافظ خراسانی است که به شاه صفی صفوی تقدیم نموده است. این رساله به سال ۱۳۰۶ ق به چاپ رسیده است و نسخه‌های بسیاری از آن موجود است.<sup>۱۱</sup> آغاز مقدمه این رساله چنین است:

حمد بی پایان خدایی را که در ارض و سما

جمله ذرات گویند از دل و جاننش ثنا

کلمه اول: ایمان المرء يعرف بایمانہ

مؤمن کامل پیرهیزد ز سوگندِ دروغ

گوهر ایمان او از نور حق گیرد فروغ<sup>۱۲</sup>

### ۳- شرح منظوم بر قصیده ابوالفتح بستی

#### ۴- ترتیب ترجمان القرآن میر سید شریف جرجانی

این اثر عادل، به کوشش محمد دبیر سیاقی به چاپ رسیده است.

### ۵- ترجمه منظوم سه چهل حدیث

محبی الدین محمد بن محمد بدرالدین، سه دوره «چهل حدیث»

(۱۲۰ حدیث) از احادیث رسول اکرم (ص) را از صحیح مسلم انتخاب

نموده و عادل بن علی خراسانی این سه اربعین را به نظم کشیده است.<sup>۱۳</sup>

آغاز سه «چهل حدیثی» که عادل به نظم آورده، چنین است:

۱۱. الدریمه، ج ۲۴، ص ۲۲۵؛ منزوی، ص ۱۷۱۰ و ۳۲۸۰ و نسخه‌های شماره ۴۲۵۱ و ۴۳۸۵ و ۸۳۱۹

کتابخانه آیه الله مرعشی و فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۹۵-۲۹۳

۱۲. نسخه‌های کتابخانه آیه الله مرعشی و کتابخانه دانشگاه در آغاز با هم تفاوت دارند.

۱۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۲۶، ص ۱۶۰، شماره ۷۶۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه

ملک، ج ۷، ص ۳۲۲ و ۳۲۸ و ۳۶۶ و ۳۶۷؛ مقدمه استاد کاظم مدیر شانه‌چی بر اربعین جامی.

چهل حدیث اول (زیده الاخبار): إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ

چهل حدیث دوم: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ<sup>۱۴</sup>

چهل حدیث سوم: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا<sup>۱۵</sup>

ستین عادل و زیده الاخبار جزو همین مجموعه است. عادل، چهل حدیث اول را دوبار به نظم کشیده و احادیث رساله ستین عادل و زیده الاخبار - بجز در موارد اندک - شبیه به هم است.

### رساله اول: ستین عادل

شصت حدیث نبوی در آداب و فضایل است که ترجمه فارسی آنها به نثر و نظم توسط عادل بن علی بن عادل حافظ خراسانی صورت گرفته است. از این رساله تنها یک نسخه به دست آوردیم که به ضمیمه زیده الاخبار و رساله های دیگر در مجموعه شماره ۱۰۰۳ کتابخانه آیه الله مرعشی<sup>۱۶</sup> جای دارد. از مقدمه منظوم ستین عادل اندکی افتاده است. ولی در همین مقدمه هم به نام ناظم و هم به نام کتاب تصریح شده است:

«عادل» آن را به التماس کسی

کان احادیث خوانده بود بسی

گفت یک بیت هر حدیثی را

دلفریب و لطیف و روح افزا

چون معانی جمله شد مرقوم

شد به «ستین عادل» موسوم

۱۴ و ۱۵. دانشگاه ۱۳۳۹۸/۹، ملک، ج ۷، ص ۳۲۸ شماره ۴۲۷۵ و ص ۳۶۷ شماره ۴۳۷۹

۱۶. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۱۹۶. در این فهرست به نام ناظم اشاره نشده است. این رساله در منابع کتابشناسی معرفی نشده است. پس از تصحیح رساله و تنظیم این مقدمه، به نسخه ای دیگر از این رساله در کتابخانه مجلس شورای اسلامی برخوردیم. این نسخه راه شماره ۱۳۴۰۱ در جلد سی و هشتم فهرست مجلس شورای اسلامی معرفی نمودیم.

ناظم احادیثی را که در شش کلمه بود با یک بیت، ترجمه منظوم نموده است و احادیثی را که بیش از شش کلمه بوده، در دو بیت به نظم کشیده است؛ چنانکه خود در مقدمه به این مطلب اشاره می‌نماید:

گفت یک بیت هر حدیثی را  
دلفریب و لطیف و روح افزا  
غیر شش لفظ کان نبود امکان  
که به یک بیت شرح آن بتوان  
بهر آن شش، دو بیت و باقی‌ها  
همه یک بیت فانظر وافیها

### رساله دوم: زیلة الاخبار

چهل حدیث از کلمات حضرت رسول (ص) است که هر حدیث در دو بیت به نظم درآمده است. با احتساب حدیث اربعین «من حفظ عن امتی اربعین حدیثاً...» این رساله شامل چهل و یک حدیث منظوم است. برخی از احادیث این رساله در ستین عادلای تقطیع شده و دو حدیث به حساب آمده و برای هر قطعه بی‌تی سروده شده است. لذا رساله قبل شامل شصت حدیث و رساله حاضر شامل چهل و یک حدیث است.

زیلة الاخبار در منابع کتابشناسی همچون الذریعه (ج ۱۲، ص ۱۷) و فهرست نسخه‌های خطی فارسی منزوی (ج ۲، ص ۱۵۹۷) و فهرست کتابهای چاپی فارسی مشار (ج ۲، ص ۱۶۹۵) به عنوان چهل حدیث منظوم معرفی شده است و نسخه‌های آن در فهرست‌های کتب خطی شناسانیده شده است.<sup>۱۷</sup>

در نسخه‌های مختلف زیلة الاخبار تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد؛ برای

۱۷. ملک، ج ۷، ص ۳۲۲ شماره ۴۲۵۷؛ مجلس، ج ۲۵، ص ۲۷۳ شماره ۱۷۲۷۸؛ مرعشی، ج ۳، ص ۱۹۷ شماره ۱۰۰۳ و منابعی که در پاورقی شماره ۱۴ ذکر شده است.

نمونه حدیث اوّل در نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی چنین است :

نِیَّة المؤمن خیر من عمله  
 نِیَّت نیک ، مرد مؤمن را  
 همچو طاعت بود همه یکسر  
 زآنکه پیغمبر این چنین فرمود  
 نِیَّت مؤمن از عمل بهتر  
 ولی آغاز نسخه های دیگر بدین گونه است :

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ  
 گفت اعمال ، نِیَّت نیکوست  
 نِیَّت نیک دار ای مهتر  
 زآنکه هر کار کو به نِیَّت نیست  
 هست ، آن جملگی هبا و هدر

#### نسخه خطی مورد استفاده :

دو رساله ستین عادلّی و زیده الاخبار را از روی نسخه شماره ۱۰۰۳ کتابخانه آیه الله مرعشی تصحیح کردیم . این نسخه به خط نسخ توسط سید حسین آفتاب بن سید محمد حسینی قمصری به سال ۱۰۷۷ ق کتابت شده است .  
 به جهت مشابهت احادیث دو رساله ، اکثر منابع احادیث را در رساله دوم متذکر شدیم ، با این تذکر که در برخی از احادیث تفاوت هایی با آنچه در منابع حدیثی موجود است ، به چشم می خورد .  
 در پایان امید است که با توفیقات الهی در هر شماره از میراث حدیث شیعه ، رساله ای از احادیث منظوم را تقدیم داریم .

ابوالفضل حافظیان

۸ ربیع الثانی ۱۴۱۹



### بسم الله الرحمن الرحيم این کتابست زبدة الاخبار از احادیث سیدالخطاب و ابی بصیر

از عمل بهتر من خشنه عش امی اربعین حدیثا کتب الله له یوم نفیسا عا سیلا  
 هر که او را جلدیش یاد گرفت از احادیث مهتر عالم نام او در جرد عالمه بنویسند از بنی آدم  
 ابروی عش او نور عینی نور کور و نور برضو هوشی باشد که ملا فی یکون منظو دانست با کی  
 ظاهر است با باطن آن وصوفی که نور نور اوست مشتاق التلوی الطبیور ترک دنیا طهارت  
 کلیمت ترک آن کبر تابا بی نور بی طهارت در غلامزن که کلید نماز هست طهور  
 حمله السبعین که فی الکفران جو و صوتک شد نماز من ای برادر عمیل و دستان  
 که باشد نماز مردم سیر راست همچون تملق ستان احسا لقران اهل الله و خاضع  
 هر که قران بحفظ یاد گرفت تا نگوی که اهل قرانست اهل قران کسیست خاصه او که شناسد  
 متر قرانست من تواتر السنون عهد معتزلا تنکند از هر توتک نماز کرد بقصد شیم است کو  
 شود تا تو باشی نماز دار برای تاباشی بطاعتش قاصد الشوری آفته و الخول راحة خویش  
 را قوی مکن مشهور که بود شهرت قری آفت و در تو را هیچکس ندیشناسد با حلالی و بلند آفت  
 طلب الهی فی دنیا علی بسا و در به طلب علم را فریضه شناس بر زن و مرد چون ملائمت  
 تا باقی که هر که فی علمست در حصاصت فرود عیالست اطلو العلم و او بالتعبین بالنسبه  
 طلب علم بر تو واجب کرده که به باید شدن بر عهد عین که د تا کنی و بیشتر که بی  
 تعلیم حجتی اشهر دانش آموز کرده است سحر است چون بود مشکلات تو از سخن دانند چون  
 علم حور شناسی با زادی فوججات از حور الناس تالعه عالمه و به و است و این خبر لاجرم در  
 سیکند آدمی بقول رسول عالمه کالمست و طالب علم آنچه باقیست جلد من مکنسد نیست  
 زیشان زهد برکت علم من حسن اسلام از ترک دنیا یعنی حسن اسلام مرد آن باشد  
 ننگ کارهای بیهوده آنچه او را معاونت نکنسد ترک آن کرد و کشت آسوده استماع صوت الطول  
 از حدیث اولی و علی بن ابی طالب و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیره  
 در حدیث اولی و علی بن ابی طالب و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیره

اذا خرج بذهب اهلها چون فرو آیدت ترا همان : روزی خویش آورد با خود : چونکه  
 بیرون رود کناها نران : ببرد با خود اربود بعد اما المؤمنون اخوة بدمستی که مؤمنانند  
 یکدیگر را برادران باشند : لیک غوی منافقان آست : که از خلق در زیان باشند رب دنیا  
 پس له من عیام الجوع والغش ای ساروزه دار کز روزه : نه فویش باشد و نزدی  
 بجز از کوسکی و تشنگی : زانکه گوید دروغ چون دزدی اذ اراد الله بقوم خیر امنظرهم  
 بالنیاب و شسیم بالنیاب بشنوا من یکی حدیث رسول : که روایت شنیدم از اربان : چون  
 بخواد جدا بقومی چیز شمس بدهد بروز و شب باران : تم بالخیرو الضرف علی د اقل الانا  
 ابن السید محمد حسین آفتاب السینی القصری التهرتیه من قری مدینه الکاشان الساعه  
 سبع و سبعین بعد الاف من الهجرة النبویة المصطفویة من مکه الی المدینة المشرفة و علی مشرفها  
 الصلوة والسلام

من کلام حضرت امیر المؤمنین و سیب الدین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و الاکرام

لا تجزعن من الهزال فرجاً - فرج السیمین و عوفی الملهزول

جمع مکن از لغوی بفرمودنی بیابند : که فرج کرده شود فریب و پاکداشته شود لاغر  
 و اجعل فوادک للتواضع منزلاً - ان التواضع للشریف جمیل  
 هر کجودان دل خودت را منزل تواضع : بدهستی که تواضع سر بزکله خوبست  
 و اذا حلت علی القوم حیاة - فاعلم بانک بعدها محول  
 و چون بر داری بر کور را حیاة : پس بدان که بعد از آن تو هم بر دانه شری  
 و اذا ولیت امور قوم لیلته - فاعلم بانک عنهم مسؤل  
 و چون حاکم گردانیده سوی بر امور قوم : پس بدانکه از زبان پرسیده خواهد شد  
 یا صاحب القبر المفسن سطحه و لعله من تحته معلول  
 و صاحب قبری که مفسن کرده شد سطحش : و شاید که او در قبر غرق شده باشد

---

## ۱. زبده الاخبار

عادل بن علی خراسانی

تحقیق: ابوالفضل حافظیان

---

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این کتابی است زبده الاخبار از احادیث سیّد مختار

(۱)

نَبِيُّ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ<sup>۱</sup>

نیت نیک، مرد مؤمن را همچو طاعت بود همه یکسر

زآنکه پیغمبر این چنین فرمود نیت مؤمن از عمل بهتر

---

۱. ر. ک: کنز العمال ج ۳، ص ۴۱۹، روایت ۷۲۳۶؛ مستند الشهاب، قاضی عبدالله محمد بن سلامه

القضای، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۱۹. روایت اول در نسخه

مجلس و نسخه های دیگر چنین است:

قال النبي صلى الله عليه وآله: إنما الاعمال بالنیات

گفت: اعمال، نیت نیکوست نیتت نیک دار، ای مهتر

زآنکه هر کار کوبه نیت نیست هست، آن جملگی هبا و هدر

(۲)

مَنْ حَفِظَ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِقْهًا عَابِدًا

هر که او چهل حدیث یاد گرفت از احادیث مهتر عالم  
نام او در جریده عالم بنویسند از بنی آدم

۲. این حدیث با ترجمه منظومش در نسخه مجلس، در آخر رساله قرار گرفته است.

سند حدیث «من حفظ علی امتی...»: این حدیث در مدارک اهل سنت گرچه حدیث مشهوری است - که با اسناد متعددی نقل شده است - ولی تمامی سندها خالی از ضعف نیست. از طریق شیعه نیز به اسنادی نقل شده که بعضی از آنها قوی است. بنابراین کثرت نقل طرق حدیث در فریقین می تواند جبران ضعف سند نماید. نخست به واسطه قوت نسبی بعضی از اسناد آن، و دیگر به واسطه شهرت روایی حدیث.

متن حدیث اربعین: حدیث مزبور به انحاء مختلفی نقل شده است که گرچه اصل مضمون آن در تمامی انحاء منقول یکسان است، ولی در نقل بعضی روایات اضافاتی است.

سه گونه ضبط این حدیث در روایات اهل سنت چنین است: الف: من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من السنة، کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القیامة. ب: من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من سنتی ادخلته یوم القیامة فی شفاعتی. ج: من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً بُعث یوم القیامة فقیهاً. (رجوع کنید به: الفتح الکبیر فی ضم الزیادة إلى الجامع الصغیر؛ و کشف الخفاء از علامه عجلونی)

این حدیث در کتب حدیث شیعه نیز به طرق متعددی نقل شده است که بعضی به پیامبر اکرم (ص) منتهی می شود و برخی به ائمه اطهار (ع). در وسائل الشیعه (ج ۱۸ ص ۶۵-۷۰) اغلب این طرق و گونه های مختلف متن حدیث بیان شده است. سه گونه از این حدیث در روایات شیعه - که بر روایات اهل سنت زیادتی دارد - چنین است: الف: عن جعفر بن محمد عن ابيه ان رسول الله اوصى إلى امير المؤمنين علي بن ابي طالب - عليه السلام - و كان فيما اوصى به ان قال له: يا علي من حفظ علي امتي اربعين حديثاً يطلب بذلك وجه الله والدار الآخرة حشره الله يوم القيامة مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقاً.

ب: عن الرضا عن آبائه عن النبي - صلى الله عليه وآله - قال: من حفظ علي امتي اربعين حديثاً يتفجعون بها بعثه الله يوم القيامة فقیهاً عالماً.

ج: عن حنان بن سدير، قال سمعت ابا عبد الله يقول: من حفظ عن اربعين حديثاً من احاديثنا في الحلال والحرام بعثه الله يوم القيامة فقیهاً عالماً ولم يعذب به.

حدیث اربعین موجب شده است که از دیر زمان، دانشمندان مسلمان کتبی به نام «اربعین» یا «الاربعون حدیث» یا «شرح اربعین» مرقوم دارند که بخشی از کتب حدیث فریقین را به خود اختصاص داده است. (رجوع کنید به: مقدمه استاد مدیر شانه چی بر اربعین جامی)

(۳)

الْوَضُوءُ عَلَى الْوَضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ

گر وضو بر وضو همی خواهی  
پاکسی ظاهر است با باطن

که بدانی چگونه منظور است  
آن وضویی که نور بر نور است

(۴)

مِفْتَاحُ الصَّلَاةِ الطَّهُّورُ

ترك دنیا طهارت کلی است  
بی طهارت، در نماز مزین

ترك آن گیر تا بیابی نور  
که کلید نماز است طهور

(۵)

صَلَاةُ الشَّبَعَانِ كَتَمَلَقِ السُّكَّرَانِ

چو وضو تنگ شد نماز مکن  
زآنکه باشد نماز مردم سیر

ای برادر به حیل و دستان  
راست، همچون تملق مستان

(۶)

اهل القرآن اهل الله وخاصته

هر که قرآن به حفظ یاد گرفت  
اهل قرآن کسی است خاصه او

تا نگویی که اهل قرآن است  
که شناسای سر قرآن است

(۷)

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ عَمْدًا مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ

هر که ترك نماز کرد به قصد  
تا تو باشی، نماز دار بپسای

بیم آن است کو شود کافر  
تا نباشی به طاعتش قاصر

(۸)

الشُّهْرَةُ أَفْءٌ وَالْحُمُولُ رَاحَةٌ

خویشترن را قوی، مکن مشهور  
وَر تو را هیچ کس نه بشناسد

که بود شهرت قوی آفت  
با خدایی و باشدت راحت

(۹)

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ<sup>۳</sup>

طلب علم را فريضة شناس  
تا بدانی که هر که بی علم است  
بر زن و مرد چون مسلمان است  
در خصاست فرو زحیوان است

(۱۰)

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُو بِالصِّينِ

طلب علم بر تو واجب کرد  
کرد تاکید تا شوی عالم  
گرچه باید شدن به عرصه چین  
پس نهی کفر و پیش گیری دین

(۱۱)

تَعَلَّمَ الْعِلْمَ حَتَّى السِّحْرِ

دانش آموز گر همه سحر است  
زآنکه چون علم سحر بشناسی  
چون بود مشکلات تو از سحر  
باز دانی تو معجزات از سحر

(۱۲)

الْإِنْسَانُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَالْبَاقِي هَمَجٌ لَا خَيْرَ لَهُمْ

سه کسند آدمی به قول رسول  
آنچه باقی است جمله خرمگسند  
عالم کامل است و طالب علم  
نیست زیشان زخیر برکت علم

(۱۳)

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْينُهُ<sup>۴</sup>

حسن اسلام مرد آن باشد  
آنچه او را معاونت نکند  
نکند کارهای بیهوده  
ترك آن کرد و گشت آسوده

۳ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۳۵: «طلب العلم فريضة على كل مسلم».

۴ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۳۳

(۱۴)

لَاغْنَىٰ مَعَ الزَّنَا لِأَفْقَرٍ مَعَ الصَّلَاةِ الضُّحَىٰ

هر که کارش زنا بود پیوست  
گر توانگر بود، شود درویش  
ور فقیری نماز چاشت کند  
گم شود فقر و مالش آید پیش

(۱۵)

الْمُسْلِمُ مَن سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَكِسَانِهِ

تا نگویی شهادت صورت  
به معانی دلیل ایمان است  
گر زدست زبانش پیوسته  
سالمی ای پسر مسلمان است

(۱۶)

التَّكْبَرُ مَعَ التَّكْبِيرِ صَدَقَةٌ

هر که او غیر حق تکبیر کرد  
آن تکبیر چو صدقه اش داند  
وآنکه با مؤمنان تواضع کرد  
آن تواضع چو طاعتی داند

(۱۷)

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ

هر که بهر خدا تواضع کرد  
حق مراو را بلند گرداند  
ور تکبیر کند چنان افتد  
سوی پستی، که خواست نتواند

(۱۸)

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ

همچو خلق خدای کُنْ خُلِقْتَ  
تا شوی در جهان پسندیده  
آنچه بشنیده ای مگو با کس  
وآنچه دیدی بساز نادیده

۵ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۳۱ : «الْمُسْلِمُ مَن سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» .

۶ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۱۹

(۱۹)

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ لَهُ يُنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ<sup>۲</sup>  
 هر که او خالص از برای خدا به چهل صبح کرد بیداری  
 چشمه حکمتش شود ظاهر از دل و بر زبان او جاری

(۲۰)

مَنْ أَكَلَ مَعَ مَغْفُورٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ<sup>۳</sup>  
 هر که او غم خورد برای خدا با عزیزی که او شود مغفور  
 رحمت حق شود بدو نزدیک وز گناهان خویش گردد دور

۷. این حدیث در بحار الانوار از عیون اخبار الرضا (ج ۱۵، جزو دوم، ص ۸۵) و عده الداعی (ص ۸۷) و کافی (ص ۸۵) نقل کرده است. روایت در عیون چنین است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يُنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. در بحار و سفینه البحار به لفظ: ما اخلص عبد الله اربعين يوماً، ذکر شده است.  
 عده الداعی مرسلأ از رسول اکرم (ص) آورده است که:

قال: من اخلص لله اربعين يوماً فجز الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه. وأما رواية کافی با اسناد خود از ابن عیینة عن السندي عن أبي جعفر - عليه السلام - آورده است که: ما اخلص عبد الإيمان بالله اربعين يوماً... او قال: ما اجمل عبد ذكر الله اربعين يوماً إلا زهده الله في الدنيا وبصره دأها و دواها و اثبت الحكمة في قلبه و انطق بها لسانه...

حدیث مذکور در کتب اهل سنت نیز به شکل های مختلفی نقل شده است:

در «احیاء العلوم» ج ۴، ص ۳۲۲ آمده است: قال رسول الله: ما من عبد يخلص الله العمل اربعين يوماً إلا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه. و در تعلیقه صفحه ۱۹۱ گوید: مَنْ زهد في الدنيا اربعين يوماً واخلص فيها العبادة اجري الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه. و در «عوارف المعارف» (در هامش صفحه ۲۵۶ از جلد دوم «احیاء العلوم») آورده است: قول رسول الله: مَنْ اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

همانطور که ملاحظه می شود الفاظ در روایات گرچه مختلف است، ولی معانی به یک مضمون است. (رجوع کنید به: رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم با مقدمه و شرح علامه حسینی طهرانی «ره» پاورقی صفحات ۲۸ و ۲۹)



(۲۱)

الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَا وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَا

هر بزرگی که وعده‌ای بکند      کرم است، گر وفا به جا آرد  
گر وعیدی کند به جای کسی      عفو باید کند، نیازارد

(۲۲)

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وَشَرُّ النَّاسِ مَنْ يَضُرُّ النَّاسَ<sup>۸</sup>

هر که از وی به مردمان نفعی      می رسد مردم است و خیر الناس  
وآنکه از وی بجز مضرت نیست      آدمی نیست او بحق، بشناس

(۲۳)

أَطْلُبُ الْحَوَائِجَ مِنْ حِسَانِ الْوُجُوهِ<sup>۹</sup>

ای برادر مخواه حاجت خویش      جز که از مردم نکو صورت  
زآنکه از مردم کمره منظر      نشود حاصل و کند دورت

(۲۴)

مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَّ وَمَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَّ

هر که چیزی طلب کند بیقین      هم بیابد چو جد کند بسیار  
هر دری را که بسته اند برو      بگشایند عاقبت ناچار

(۲۵)

كَثْرَةُ السُّؤَالِ يَجْرِي إِلَى الْفَقْرِ

هر که او پیشه کرد دریوزه      حق برو برگماشت درویشی  
آنچه دادت خدا، قناعت کن      کم خور و روزه گیر از بیشی

۸. مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۲۳: «خيرُ الناسِ انفعهم للناس».

۹. مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۸۴: «اطلبوا الخيرَ عند حسان الوجوه».

(۲۶)

القناعةُ كنزٌ لا يفتنى<sup>۱۰</sup>

ای برادر قناعتی بگزین  
زانکه سیری نمی شود هرگز  
تا نبینی ز حرص خود رنجی  
جز قناعت که باشدت گنجی

(۲۷)

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ

مال دنیا دلیل نقصان است  
زانکه پیغمبر این چنین فرمود  
بلکه در دوستیش عصیان است  
حُبِّ دنیا سرگناهان است

(۲۸)

عَزُّ الدُّنْيَا بِالْمَالِ وَعَزُّ الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ

عز دنیا ترا به مال بود  
در دو عالم چه عزتت باشد؟  
عز عقبا بود هم از اعمال  
هر که مالش نباشد و اعمال

(۲۹)

الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ

هست دنیا مثال مزرعه ای  
هر چه کارند بدروند آخر  
که درو تخم نیکو[ی] کارند  
گر پی آخرت نگه دارند

(۳۰)

الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا

هست دنیا مثال قنطره ای  
چون درو جای ایستادن نیست  
به مرادی زیادتش مکنید  
بگذرید و عمارتش مکنید

(۳۱)

مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ : مَنْهُوَ بِالْمَالِ وَمَنْهُوَ بِالْعِلْمِ<sup>۱۱</sup>

دو گرسنه اند در جهان پیوست  
آن یکی گرسنه است در پی علم  
که نگردند سیر، در همه حال  
وین یکی گرسنه است در پی مال

۱۰ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۷۲: «القناعة مال لا يفتنى».

۱۱ . مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۱۲: «منهو مان لا يشبعان طالب علم وطالب دنيا».

(۳۲)

الْغِنَى غِنَاءُ الْقَلْبِ لِإِغْنَاءِ الْمَالِ

ای برادر غنا غنای دلست      نه که او مال سروری دارد  
هر که را دل قوی و مالش نیست      به حقیقت توانگری دارد

(۳۳)

الْبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ عَابِداً وَالسَّخِيحُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ وَإِنْ كَانَ فَاسِقاً

نرود در بهشت مرد بخیل      گرچه باشد همیشه در طاعت  
روی دوزخ نبیند آن مفسد      که سخاوت بود و را عادت

(۳۴)

تَرَكَ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ

ذوق طاعت نیابد آن در دل      هر که او را محبت دنیاست  
ترك دنیا بگیر و فارغ شو      ترك دنیا سر عبادت هاست

(۳۵)

سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ

هر که او مهتر است بر قومی      غم ایشان خورد به خیر و به شر  
به حقیقت چو بنگری، باشد      مهتر قوم خادم کهنتر

(۳۶)

أَكْرَمُ الضَّيْفِ وَكَوْ كَانَ كَافِرًا

رو گرامی شمار مهمان را      گرچه باشد چو کافری مطلق  
ز آنکه اندر زمانه مشهور است      که بود میهمان ز هدیه حق

(۳۷)

شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ

هر که تنها خورد طعام و شراب      بدترین بدان خلق خداست  
و آنکه پیوسته می خورد با خلق      از کرم در زمانه بی همتاست

(۳۸)

الضَّيْفُ إِذَا نَزَكَ نَزَكَ بَرِّزْقِهِ وَإِذَا خَرَجَ خَرَجَ بِذُنُوبِ أَهْلِهِ

چون فرود آیدت ترا مهمان روزی خویش آورد با خود  
چون که بیرون رود، گناهان را ببرد با خود از بود بی حد

(۳۹)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

بدرستی که مؤمنان جمله یکدگر را برادران باشند  
لیک خوی منافقان آن ست که ازو خلق در زیان باشند

(۴۰)

رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ<sup>۱۲</sup>

ای بسا روزه دار کز روزه نه ثوابش باشد و مزدی  
بجز از تشنگی و گرسنگی زآنکه گوید دروغ چون دزدی

(۴۱)

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا مَطَّرَهُمُ بِاللَّيْلِ وَشَمَّسَهُمُ بِالنَّهَارِ

بشنو از من یکی حدیث رسول که روایت شنیدم از یاران  
چون بخواهد خدا به قومی خیر شمس بدهد به روز و شب باران

تم بالخیر علی ید اقلّ الانام ابن سید محمد حسین آفتاب الحسینی القمصری - القمصر قرية من قری مدینة الکاشان - سنة ۱۰۷۷ سبع و سبعین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة من مكة إلى المدينة المشرقة علی مشرقها الصلوة والسلام .

۱۲ . مسند الشهاب، ج ۲، ص ۳۰۹، شماره ۱۴۲۴ : «رُبَّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَرُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ» .

لیکن چون اختصار و مطلوبیت در طباع اقتصاد مرغوبست : عادل آرزو التماس کنی : کان احادیث خوانده بودی : گفت یک بیت حدیثی : دل فریب و لطیف و روح افزا : غیرش لفظ کان بود امکان : که به یک بیت شرح آن بتوان : بهر آن شش دو کنت و آیاتها : هم یک بیت فائز افشا : چون معانی جمله شش دروم : شد به ستین عادل و موسوم : هر که خواند بر او مبارک باد حافظش

سوره مبارک باد - آمین یا رب العالمین  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 اِنِّمَّا اَنْزَلْنٰهُ حَقًّا وَنُورًا لِّیَذَّكَّرَ

قال النبي عليه السلام : ان من افعال العباد ما لا يدرى ان يكون له ثواب  
 درست نیت کارها مکروه نیتها و بنیرستی که هر برد بر راست آنچه نیت کرد  
 نیست اعمال جز به نیت مرد : هر کسی راست آنچه نیت کرد  
 قال النبي عليه السلام : نیت العبد من حسن النية حسن عمله  
 نیت مؤمن بهتر از عمل او زیرا که نیت امر قلبی است و عمل امر قالی است

در حدیثی است که در بعضی کتب آمده است که هر چه نیت کرد  
 هر که یاد کرد از امت من چهل حدیث را بنویسد با سر خدا و دست خدا  
 چهل حدیث آن کسی که از یاد کرد : عابد است و فقیه در محشر  
 قال النبي عليه السلام : ان من افعال العباد ما لا يدرى ان يكون له ثواب  
 وضو کردن بر سر وضو نمود بر نورات

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

نیت مؤمنی که بی خلل است : مصطفی گفت بهتر از عمل است  
 من حذقت من افعال العباد ما لا يدرى ان يكون له ثواب  
 هر که یاد کرد از امت من چهل حدیث را بنویسد با سر خدا و دست خدا  
 چهل حدیث آن کسی که از یاد کرد : عابد است و فقیه در محشر  
 قال النبي عليه السلام : ان من افعال العباد ما لا يدرى ان يكون له ثواب  
 وضو کردن بر سر وضو نمود بر نورات

چون وضو بر سر وضو سازی : بر سر نور نوری افرازی  
 قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اهل القرآن اهل الله وجاهته  
 گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اهل قرآن اهل خدا و خاصکان او بند

کار و بار دنیا سر همه عبادت‌هاست : میراد نیاز عرف و عبادت است : ترك دنیا سر عبادت است  
 سید القوم خادع بهتر قوم خدمتکار ایشان است : خدمت اجنبی کن و خودشان  
 تا که کردی تو مهنر ایشان اگر نموا الضیف ولو كان كافرًا کرامی دارید مهمانز و اگر چه  
 کافر باشند : کورتا کافری شود مهمان : با و حق اکرام باید و احسان شرفان : کز آن  
 خرد بدترین مردمان کی است که طعام به تنهایی خورد : خوردنی هر که می خورد تنها  
 و بود بدترین خلق خلافت الایمان بد بزرگ و از آخر بد بزرگ است :  
 مهمان چون فرود آید فرود آید بروزی و چون بیرون رود به بردگناه اهل آن خانه را : مهمان  
 روزی آورد همراه : وقت رفتن بر جمع گناه المؤمنین ایضا : بدرستی که مومنان برادران  
 یکدیگر نکرند : اهل ایمان برادران باشند : مشفق یکدیگر جان باشند من عسق و مکتوب  
 عفت و عفت و فقت مات شهیداً هر که عاشق شود و پوشیده دارد آن عشق را و عفت  
 و دردی و ببرد پس بدرستی که شهید مرده است : عشق پاک آنکه او نهان و ورزید : چون  
 دران عشق مرده هست شهید رت سیده لبس من حیا و یك الایمان و العاشق  
 بسیار روزه دار که نیست او را از روزه خود حاصل جز کرسنگی و تشنگی : ای بسیار روزه دار کن  
 صومش : نیست حاصل بفرجوع و عطش اذا اراد الله بقیه حبه احشوی باللیل  
 و شمس و بالمرار چون خواهد خدای تعالی بقومی نیکی را باران دهد ایشانرا شب و  
 آفتاب دهد ایشانرا بر روزه نظر رحمت است از جبار : مطر لیل و آفتاب نهار : صوم  
 اولاد الصالحین لله و الصالحون کرامی دارید فرزندان مومنانرا از برای  
 خدا و غیره صالحانرا از برای دوسومن : اینچنین گفت سید ابراهیم کاهلبیت مرا کرامی داره :  
 صالحانرا برای حرمت من و صالحان بهر ایند ذوالمن : مومنان : مومنان : مومنان : مومنان :  
 بسم الله الرحمن الرحیم این کتابست زبده الاحیاء : از احادیث سید الختار بیت المؤمنین

---

## ۲ . ستّین عادلّی

عادل بن علی خراسانی

---

تحقیق: حسین گودرزی

... لیک چون اختصارُ مطلوب است در طباعُ اقتصارُ مرغوب است  
عادل آن را به التماس کسی کان احادیث خوانده بود بسی  
گفت یک بیت هر حدیثی را دلفریب ولطیف و روح افزا  
غیر شش لفظ کان نبود امکان که به یک بیت، شرح آن بتوان  
بهر آن شش، دو بیت و باقیها همه یک بیت، فانظروا فیها  
چون معانیّ جمله شد مرقوم شد به ستّین عادلّی موسوم  
هر که خواند، بر او مبارکباد حافظش سوره تبارک باد

آمین یا ربّ العالمین

## بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا كن به نام حى قديم تا كه ايمن شوى ز ديور رحيم

(۱)

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى .<sup>۱</sup>

درست نيست كارها مگر به نيته، و به درستي كه هر مردى راست آنچه نيته كرد.

نيست اعمال جز به نيت مرد هر كسى راست آنچه نيته كرد

(۲)

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ .<sup>۲</sup>

نيت مؤمن بهتر از عمل او [است] زيرا كه نيت، امر قلبى است و عمل، امر قلبى.

نيت مؤمنى كه بى خلل است مصطفى گفت: بهتر از عمل است

(۳)

مَنْ حَفِظَ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبِيحًا عَابِدًا .<sup>۳</sup>

۱. ر.ك: صحيح البخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ت ۲۵۶هـ)، ج ۱، ص ۲، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۱هـ عوالي اللثالي، محمد بن علي بن ابراهيم احساى معروف به ابن ابي جمهور (ت ۹۴۰)، تحقيق: حاج آقا مجتبي عراقى، ج ۱، ص ۸۱ و ج ۲، ص ۱۱۱، مطبعة سيد الشهداء (ع)، قم- ايران؛ و در تهذيب الاحكام، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى (ت ۴۶۰هـ)، تحقيق و تعليق: سيد حسن موسوى، ج ۱، ص ۸۳، دارالكتب الاسلاميه، با اين عبارت آمده: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِأَمْرٍ مَا نَوَى».

۲. ر.ك: الكافي، ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى، ج ۲، ص ۸۴، مطبعة حيدرى، تحقيق: على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه: ۱۳۸۸هـ؛ كنز العمال، علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندى، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۷۲۳۶ و ص ۴۲۴، ح ۷۲۷۰، بيروت، مؤسسة الرسالة؛ مسند الشهاب، قاضى عبدالله محمد بن سلامة القضاوى، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفى، ج ۱، ص ۱۱۹، بيروت، مؤسسة الرسالة.

۳. ر.ك: وسایل الشيعه، شيخ محمد بن حسن حرّ عاملى، ج ۱۸، ص ۶، تحقيق: شيخ عبدالرحيم ربانى شيرازى، دارالاحياء التراث العربى: ۱۴۰۳هـ، با اين عبارت آمده: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَتَضَعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبِيحًا عَابِدًا».



هر که یاد گیرد از امت من چهل حدیث را، بنویسند به امر خداوند تعالی در روز قیامت نام او را فقیه و عابد.

چهل حدیث آن کسی که از بر کرد عباداست و فقیه در محشر  
(۴)

الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ. ۴

وضو کردن بر سر وضو، نور بر نور است.

چون وضو بر سر وضو سازی بر سر نور، نوری افزایی  
(۵)

أَهْلُ الْقُرْآنِ، أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ. ۵

گفت پیغمبر - صلی الله علیه وآله وسلم -: که اهل قرآن اهل خدا و خاصگان اویند.

اهل قرآن بوند اهل الله زمره خاص بارگاه اله  
(۶)

صَلَاةُ الشَّبَعَانَ كَصَلَاةِ السَّكْرَانِ. ۶

نماز گزاردن سیر، همچون نماز گزاردن مست است.

طاعتی کان شکم پرست کند چون نمازی بود که مست کند  
(۷)

الشُّهْرَةُ أَفْتُ، وَالْحُمُولُ رَاحَةٌ. ۷

مشهور شدن آفت است و ناشناخت شدن راحت است.

شهرت مرد، آفت است و گزند گوشه گیری است راحت ای فرزند

۴. ر.ك: من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۱، ص ۴۱، تحقيق على اكبر غفاري، جامعة مدرسين حوزه علميه قم: ۱۴۰۴ هـ.

۵. ر.ك: اعلام الدين، ابو محمد حسن بن ابى الحسن ديلمى، ص ۱۰۰، مؤسسة آل البيت (ع)، بيروت، چاپ دوم: ۱۴۰۹ هـ.

۶. حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی پیدا نشد.

۷. ر.ك: كنز العمال، ج ۶، ص ۱۵، ذیل روایت شماره ۱۴۶۳۵ آمده است.

(۸)

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ.<sup>۸</sup>

طلب علم فریضه است بر همه مردان مسلمان و زنان مسلمان.

طلب علم بر مسلمانان فرض دان هم زنان و هم مردان

(۹)

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُونُوا بِالصَّيِّئِينَ.<sup>۹</sup>

طلب کنید علم را، و اگر چه باید رفت به چین.

طلب علم کن به صدق و یقین و رچه باید شدن به جانب چین

(۱۰)

تَعَلَّمُوا حَتَّى السَّحَرِ.<sup>۱۰</sup>

گفت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم -: دانش آموزید اگر چه سحر باشد.

سعی آن کن که دانش اندوزی و ر همه سحر باشد، آموزی

۸. ر. ک: بحار الانوار، علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۷ و ج ۲، ص ۳۲، مؤسسه وفاء، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۳ هـ؛ امالی المفید، ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی معروف به شیخ مفید، ص ۲۹، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مطبوعه اسلامی، ۱۴۰۳ هـ؛ و در کنز العمال ج ۱۰، ص ۱۳۸، ح ۲۸۶۹۷ و الجامع الصغير، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، ص ۳۲۵، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۰ هـ، با این عبارت آمده: «طلب العلم فریضة على كل مسلم».

۹. ر. ک: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۸، ح ۲۷۶۹۷؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷ و ص ۱۸۰.  
۱۰. حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی یافت نشد. ولی در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۱۰، ح ۲، در این موضوع، حدیثی به این صورت نقل شده است: «عن الامام علی (ع): من تعلم شيئاً من السحر قليلاً أو كثيراً فقد كفر».

(۱۱)

النَّاسُ عَالِمٌ أَوْ مَتَعَلِّمٌ وَالْبَاقِي هَمَّجٌ لِأَخِيرِ فَيْهِمْ ۱۱ .  
مردمان دو قسمند، دانا و آموزنده، و دیگران خرمگسند که نیست هیچ نیکی در ایشان .

عالم و طالب علوم، کسند غیر اینها تمام، خرمگسند

(۱۲)

عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ ۱۲ .

زرد یاد کردن صالحان فرو می آید رحمت .

هر کجا یاد صالحان گذرد رحمت حق در آن مکان گذرد

(۱۳)

أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ، عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ ۱۳ .

علم دو گونه است، علم بدن و علم دین .

شد دو قسم ای پسر علوم، یقین نیمه علم طب و نیمه دین

(۱۴)

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَتَعْنِيهِ ۱۴ .

از نیکویی مسلمانی مرد، ترك کردن آنچه او را به کار نیاید .

حُسنِ اسلامِ مردم دیندار ترك چیزی است کش نیاید کار

۱۱ . ر.ك: سنن الدارمی، عبدالله بن بهرام الدارمی، ج ۱، ص ۹۴، بانذکی اختلاف، تحقیق محمد احمد دهمان، مطبعة اعتدال، دمشق .

۱۲ . ر.ك: احياء علوم الدين، ابو حامد محمد غزالی، ج ۲، ص ۳۳۲، دار الهادی، بیروت؛ تخریج احادیث الإحياء، محمودین محمد حدّاد، ج ۳، ص ۱۲۷۴، ح ۱۹۲۹، دار العاصمة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ .

۱۳ . ر.ك: بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰ و ج ۵۸، ص ۱۲۳؛ عوالي اللثالي، ج ۲، ص ۳۰

۱۴ . ر.ك: مسند احمد، احمدین محمد بن حنبل شیبانی، ج ۱، ص ۲۰۱، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، مؤسسة الرسالة؛ تحف العقول، حسن بن علی حرّانی، ص ۳۹۵، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶هـ؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۴۳

(۱۵)

لَاغْنِي مَعَ الزَّوْنَا وَلَا فُقْرَ مَعَ الضُّحَى . ۱۵

توانگری با زنا جمع نشود و درویشی با نماز چاشت جمع نشود.

نشود مجتمع زنا و غنی همچو درویشی و نماز ضحی

(۱۶)

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَبَدِهِ . ۱۶

مسلمان آن کس باشد که به سلامت باشند مسلمانان از زبان او و دست او.

مکن آزار کس ز دست و زبان تا شوی ای دل از مسلمانان

(۱۷)

الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ جَارَهُ بَوَاقْفِهِ . ۱۷

مؤمن آن کس است که ایمن باشد همسایه او از بدی های او.

ای دل آن لحظه خوانمت مؤمن کز تو همسایه ها شوند ایمن

(۱۸)

التَّكْبِيرُ مَعَ التَّكْبِيرِ صَدَقَةٌ . ۱۸

تکبیر کردن با تکبیر صدقه ای است.

۱۵ . در منابع زیر با این عبارت آمده است: «لاغنی مع فجور» ر. ک: الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۳،

با ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیة؛ کنزالفوائد، شیخ محمد کراچی، ج ۱، ص ۱۳۷، با استفاده از نسخه موجود در نرم افزار معجم مذاخل، مؤسسه نشر حدیث اهل البیت(ع)، تهران: ۱۳۷۵هـ؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۷؛ مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری، ج ۱۲، ص ۱۷، مؤسسه آل البیت(ع)، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۸هـ.

۱۶ . ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ اعلام الدین، ص ۲۶۵؛ محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۲۸۵، دار الکتب السلامیه، تهران؛ المحلی، علی بن احمد بن سعید بن حزم، ج ۱، ص ۲۱ و ج ۴، ص ۲۰۸، تحقیق: احمد محمد شاکر، دار الفکر، بیروت؛ مسندالشهاب، ج ۱، ص ۱۳۱

۱۷ . ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۶۶۸؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۳۹، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر مکتبه صدوق تهران و مؤسسه دارالعلم قم، ۱۳۷۹هـ.

۱۸ . ر. ک: اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۲۹۷، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ اول: ۱۴۱۳هـ.

ای که هستی چو نور در حدقه کبر با اهل کبر دان صدقه

(۱۹)

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ. ۱۹

هر کس که تواضع کند از برای خدا با مردمان، بلند مرتبه گرداند او را خدای تعالی، و هر کس که تکبر کند با بندگان خدا بپردازد خدای تعالی و تقدس او را از مرتبه خود.

رفسعت آرد تواضع لله کبر، اندازد از مناصب و جاه

(۲۰)

تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ. ۲۰

خُلِقَ كُنَيْدٌ بِاخْلَاقِ اللَّهِ مِثْلَ خُلُقِ اللَّهِ. ۲۰

آن چنان کن تو با خلائق و خلق که کند با عباد، خالق خلق

(۲۱)

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. ۲۱

هر که خالصاً لله برخیزد چهل صبح، ظاهر شود چشمه های حکمت از دل او بر زبان او.

چل صبح هر که خالصاً لله علم و دانش ز بارگناه اله

جوید آخر شود به کام روان چشمه حکمت از دلش به زبان

۱۹. ر. ک: کنز العمال، ج ۳، ص ۱۱۲، ح ۵۷۳۰؛ تحف العقول، ص ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰۹؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۱۹

۲۰. ر. ک: بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۲۹

۲۱. ر. ک: حلیة الاولیاء، احمدین عبدالله اصفهانی، ج ۵، ص ۱۸۹، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۹ هـ؛ جامع صغیر، ص ۵۱۰؛ و در الدر المنثور، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، ج ۲، ص ۱۳۷، دارالفکر، بیروت، با این عبارت آمده: «ما اخلص عبد لله اربعین صباحاً إلا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه».

در این زمینه مولوی چنین سروده است:

آن ینابیع الحکم همچون فرات از دهان او دوان از بی جهات

دفتر ششم [۱۰۱۶/۶]

(۲۲)

مَنْ أَكَلَ مَعَ مَغْفُورٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. ۲۲

هر که بخورد طعام با آمرزیده ای، بیامزد خدای تعالی او را.  
گر طعامی خوری تو با مغفور کند از هر گناहत ایزد دور

(۲۳)

الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَا وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَا. ۲۳

کریم آن است که چون وعده کند با کسی به آن وعده وفا کند و چون ترسی دهد کسی را عفو کند.

او کریم است نزد اهل صفا که چو مردان کند به وعده وفا  
وان کرّم دار را تو خوان زنده که دهد دل به مرد ترسنده

(۲۴)

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَّ. ۲۴

هر که طلب کند چیزی را وجد در آن بنماید، بیابد آن را.  
ای که با بخت خویش در تابی هر چه جوئی وجد کنی، یابی

۲۲. حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی پیدا نشد.

۲۳. ر. ک: هدایة المسترشدين، شیخ محمد تقی، ص ۴۳۹، در نسخه موجود در نرم افزار معجم فقهی، مرکز معجم فقهی حضرت آیت الله گلپایگانی (ره) - قم: ۱۴۱۶ هـ، به این عبارت آمده: «الکریم إذا وعد به وإذا توعد عفی...».

۲۴. ر. ک: احادیث و قصص مشهوری، بدیع الزمان فروزانفر، تحقیق و ترجمه حسین داوودی، ص ۷۱، امیرکبیر، تهران، چاپ اول: ۱۳۷۶

در این زمینه مولوی در دفتر اول [۱۴۱۲/۱] چنین سروده است:

جُست او را تاش چون بنده بُود لاجرم جوینده یابنده بُود  
نیز در دفتر پنجم [۱۳۴۲/۵] سروده است:

جدّ را باید که جسان بنده بود زان که جد جوینده یابنده بود  
و نیز در پایان دفتر ششم، چاپ علاء الدّوله، ص ۲۲۹ آمده است:

هر که چیزی جست بی شک یافت او چون به جدّ اندر طلب پشتافت او

(۲۵)

وَمَنْ قَرَعَ بَاباً وَكَبَّ وَكَبَّ ۲۵

هر که بگوید دری را و جهد بنماید، گشوده شود.

ور بگوید بجد و جهد دری چینی از روضه عمل، ثمری

(۲۶)

الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاهْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا ۲۶

دنیا پلی است؛ بگذرید از آن و عمارت مکنید آن را.

بر پل دنیایی از نظر فکنید بگذرید و عمارتش مکنید

(۲۷)

مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ؛ مَنْهُوْمٌ بِالْمَالِ وَمَنْهُوْمٌ بِالْعِلْمِ ۲۷

دو گرسنه اند که سیر نشوند: یکی گرسنه مال و یکی گرسنه علم.

دو گرسنه که نیست سیری شان بشنو از من دلا ز هر دو نشان

یکی آن کس که مال اندوزد دوم آن کس که دانش آموزد

۲۵. مولانا در دفتر سوم [۳/۴۷۸۲] آن را حدیث شمرده است:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

و نیز در این زمینه در دفتر اول [۱/۲۸۷۰] چنین سروده است:

چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن که شهبازت کنند

۲۶. ر. ک: روضة الواعظین، محمدبن حسن فتال نیشابوری، ص ۴۸۳، تصحیح و تعلیق: شیخ

حسین اعلمی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۶ هـ؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۹۳، ۱۰۷،

۱۱۹ و

۲۷. ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۸؛ الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۳، تصحیح و تعلیق:

علی اکبر غفاری؛ احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۳۵۱ و ۴۱۱

مولوی با توجه به روایت: «منهومان لایشبمان: طالب علم و طالب دنیا» در دفتر ششم [۶/۳۸۸۳ و

۳۸۸۴] چنین می سراید:

کان رسول حق بگفت اندر بیان اینکه منهومان هما لایشبمان

طالبُ الدنیا و توفیراتها طالبُ العلم و تدیراتها

(۲۸)

الْأَدْمَىٰ بُنْيَانُ الرَّبِّ مَلْعُونٌ مِّنْ هَدَمَهُ. ۲۸

آدمی پروردهٔ خاصّ خداست. ملعون است آن کس که وجود او [را] خراب کند.  
آدمی چون بنای بیچون است هر که سازد خراب، ملعون است

(۲۹)

أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ مِنْ حَسَنِ الْوَجْهِ. ۲۹

حوائج از خوب رویان طلبید تا مراد یابید.  
حاجت از مردم نکور و خواه تا مرادت دهند بی اکراه

(۳۰)

الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفُهُ صَبْرٌ وَنِصْفُهُ شُكْرٌ. ۳۰

ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر.  
هست ایمان دو نیمه، ای مولی شکر نعمتا و صبر در بلوی

(۳۱)

لَا تُؤَدُّوا جَارَكُمْ بِبُخَارٍ قَدَرِكُمْ. ۳۱

همسایهٔ خویش را به بوی دیگ خود مرنجانید.  
از طعام خود ای گران مایه بچشان طعمه ای به همسایه

۲۸. حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی پیدا نشد.

۲۹. در کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲۰، ح ۱۶۸۱۱، با این عبارت آمده: «اطلبوا الحوائج عند حسن الوجوه»؛ نیز در مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابی بکر هیشمی، ج ۸، ص ۱۹۵، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸هـ، با این عبارت آمده: «اطلبوا الحوائج إلى حسن الوجوه».

۳۰. ر. ک: کنز العمال، ج ۱، ص ۳۶، ح ۶۱ و الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۶، در هر دو منبع با این عبارت آمده: «الإيمان نصفان ونصف في الصبر ونصف في الشكر».

۳۱. حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی پیدا نشد.



(۳۲)

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ . ۳۲

چه خوب است مال نیک مر مرد نیک را .

مال نیکو چو یافت مرد نکو گشت معمور دین و دنیای او

(۳۳)

الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ الطَّيْرِ فِي أَوْكَارِهَا وَاللَّهُ يُرْزُقُهَا بِغَيْرِ حِيلَةٍ . ۳۳

مؤمنان به منزله مرغانند در آشیان‌های خود . خدای تعالی روزی می دهد ایشان را بی جد و سعی و حيله .

همچو مرغ اندر آشیان مؤمن بی حیل روزیش دهد مؤمن\*

(۳۴)

لَا وَجَعَ هَيْجٌ دَرْدِيَّ چُونِ دَرْدِ چِشْمِ وَ نَيْسَتْ هَيْجٌ غَمِيَّ چُونِ غَمِ قُرْصِ . ۳۴

نیست هیچ دردی چون درد چشم و نیست هیچ غمی چون غم قرض .

هیج دردی چو درد عینِ میدان هیچ غم در جهان چو دینِ میدان

(۳۵)

الْشَيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . ۳۵

۳۲ . ر. ک: احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۳۴۵ و ج ۴، ص ۱۵۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۴۵؛ و در

مسند احمد: ج ۴، ص ۱۹۷، با این عبارت آمده: «نعم المال الصالح للمرء الصالح» .

مولوی با اشاره به مضمون روایت فوق دفتر اول [۱/۹۸۴] چنین سروده است:

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالِح خواندش رسول

۳۳ . حدیثی بدین عبارت در جوامع روایی پیدا نشد .

۳۴ . در کتر العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۰، ح ۴۴۱۳۳، با این عبارت آمده: «لاهم كهَم الدین ولاوجع کوجع العین» .

۳۵ . ر. ک: احادیث و قصص مشنوی، ص ۲۸۴؛ مشکاة الانوار، علی طبرسی، ص ۱۶۹، دارالکتب

الاسلامیة، چاپ دوم: ۱۳۸۵ هـ؛ جامع الاخبار، محمد بن محمد شمیری سبزواری، ص ۲۴۲،

تحقیق: علاء آل جعفر، نشر مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول: ۱۴۱۴ هـ؛ در دو منبع اخیر با این

عبارت آمده: «الشیخ فی اهله کالنبی فی ائمه» .

مولوی با اشاره به روایت مذکور در دفتر سوم [۳/۱۷۷۴] چنین می سراید:

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش

\* پناه دهنده .

شیخ در میان قوم خود، همچون پیغمبر است در میان امت خود.

شیخ در قوم خویش بی ریت      همچو پیغمبر است در امت  
(۳۶)

لا اِیْمَانَ لِمَنْ لَا اٰمَانَةَ لَهُ وَلَا دِیْنَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ.<sup>۳۶</sup>

نیست ایمان آن کسی را که نیست امانت مراو را، و نیست دین مر آن کسی [را] که عهد  
نیست مراو را.

نبودت گر امانت، ایمان نیست      نبودت دین، چو عهد و پیمان نیست  
(۳۷)

لا اِسْلَامَ لِمَنْ لَا صَلٰوةَ لَهُ.<sup>۳۷</sup>

اسلام ندارد کسی که نماز گزار نیست.

مصطفی گفت اهل ایمان را      نیست اسلام بی نمازان را  
(۳۸)

وَلَا صَلٰوةَ لِمَنْ لَا زَكٰوةَ لَهُ.<sup>۳۸</sup>

و نیست نماز کسی را که زکات مال نمی دهد.

و آن که ندهد زکات مال، رسول      گفت نبود نماز او مقبول  
(۳۹)

بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ.<sup>۳۹</sup>

مبعوث شده ام به جوامع کلم.

۳۶. ر.ك: مجموعة ورّام، ابوالحسین ورّام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۲۲۶، دارالکتب الاسلامیة، تهران؛ جامع الاخبار: ص ۱۸۷؛ نوادر الراوندی، سید فضل الله راوندی، ص ۵، مطبعة حیدریه، نجف، چاپ اول: ۱۳۷۰ هـ.

۳۷. در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۲، با این عبارت آمده: «لا اسلام لمن لا ورع له».

۳۸. ر.ك: مشکاة الانوار، ص ۴۶

۳۹. ر.ك: صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، ج ۲، ص ۶۴، دارالفکر، بیروت؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۶، ح ۳۱۸۹۹

گفت سید که قادر قیوم بعث من کرد بر جمیع علوم

(۴۰)

خُصَّ بِالْبَلَاءِ مَنْ عَرَفَ النَّاسَ وَعَاشَ بَيْنَهُمْ مَنْ لَمْ يَعْرِفَهُمْ.<sup>۴۰</sup>

مخصوص شد به بلا آن کس که بشناخت مردم را و به حضور زیست در میان مردم آن کس که نشناخت ایشان را.

هر که مردم شناس شد، به بلا مبتلا گشت و درد و رنج و عنا  
وآنکه نشناخت مردم جاهل می‌زید در زمانه چون عادل

(۴۱)

الْغَنَى غَتَى الْقَلْبَ لَاغْتَى الْمَالَ.<sup>۴۱</sup>

توانگری، توانگری دل است نه توانگری مال.

چون زمالت نشد غنی حاصل باش عادل صفت، توانگر دل

(۴۲)

الْبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ عَابِدًا.<sup>۴۲</sup>

بخیل نمی‌رود در بهشت، اگرچه عابد باشد.

گرچه باشد ز عابدان بی‌قیل نرود در بهشت مرد بخیل

(۴۳)

وَالسَّخِي لَا يَدْخُلُ النَّارَ وَلَوْ كَانَ فَاسِقًا.<sup>۴۳</sup>

وکریم دار نمی‌رود به دوزخ، اگرچه فاسق باشد.

مرد فاسق اگر کرم داراست ایمن از شرّ دوزخ و ناراست

۴۰. با اندکی اختلاف: مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۳۸۱

۴۱. ر. ک: کنز العمال، ج ۳، ص ۷۲۷، ح ۸۵۹۱؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰

۴۲ و ۴۳. در منبع زیر با این عبارت آمده است: «السخي قريب من الله قريب من الناس قريب من الجنة

والبخيل بعيد من الله بعيد من الناس قريب من النار»، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۳۲۲

(۴۴)

كثْرَةُ السُّؤَالِ يَجْرُ إِلَى الْفَقْرِ. ۲۴

خواست کردن بسیار از مردم می کشد مرد را به فقر و درویشی.

کثرت خواهش از پی پیشی می کشد مرد را به درویشی

(۴۵)

مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَعَصَى. ۲۵

هر کس که رسید به چهل سالگی و عصا به دست نگرفت، عاصی است.

مرد چهل ساله دانی و قاصی گر نگیرد عصا شود عاصی

(۴۶)

الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْتَى. ۲۶

قناعت گنجی است که فانی نمی شود.

تلف مال هست نادانی گنج قانع نمی شود فانی

(۴۷)

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. ۲۷

دوستی دنیا سر همه گناهان است.

۴۴. ر.ك: الخلاف، شيخ طوسی، ج ۳، ص ۲۸۸، نجف، دارالکتب العلمیة، با این عبارت آمده:

«كثرة السؤال يوجب...» و در غررالحکم و دررالكلم، عبدالواحد آمدی تسمی، ترتیب

عبدالحسین دهینی، ص ۲۹۶، ح ۲۴، دارالصفوة، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۳ هـ، با این عبارت

آمده: «كثرة السؤال تورث المال».

۴۵. در احقاق الحق، نورالله حسینی مرعشی تستری، ج ۱، ص ۴۴، با تعلیقه آیت الله مرعشی نجفی، نشر

مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم-ایران، با این عبارت آمده: «من بلغ أربعين ولم يحمل العصا فقد عصى».

۴۶. در کنوزالحقائق، عبدالرؤف بن علی مناوی حدادی شافعی، ج ۲، ص ۳۱، دارالکتب العلمیة،

بیروت؛ و در احیاء علوم الدین، ج ۵، ص ۲۳۱ با این عبارت آمده است: «القناعة مال لا ينفد».

مولوی با اشاره به روایت فوق در دفتر اول [۲۳۲۱/۱] چنین می سراید:

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج گنج را تو وانمی دانی زرنج

۴۷. ر.ك: کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ و ص ۳۱۷؛ مجموعه ورام: ج ۱، ص ۱۲۸

سِرِّ ہر جرم و ہر خطا بہ یقین      حُبِّ دنیاست ای سرآمد دین  
(۴۸)

عَزُّ الدُّنْيَا بِالْمَالِ وَعَزُّ الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ . ۴۸

عزت دنیا بہ مال است و عزت آخرت بہ اعمال است .

عزّت و جاہِ دنیی از مال است      عزّتِ آخرت ز اعمال است  
(۴۹)

عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً . ۴۹

یک ساعت عدل پادشاہ، بہتر است از عبادت ہفتاد سالہ کہ در غفلت گذرانیدہ باشد .

عدل یک ساعت ای دل از سلطان      بہ ز ہفتاد سالہ طاعت دان  
(۵۰)

الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ . ۵۰

خانہ دنیا زراعتگاہ آخرت است .

دار دنیای دون بر آگاہ      آخرت را بود زراعتگاہ  
(۵۱)

تَرَكُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ . ۵۱

دست داشتن از کار و بار دنیا سرِ ہمہ عبادت ہاست .

میل دنیا ز عرف و عادات است      ترک دنیا سرِ عبادات است

۴۸ . در مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، تقی الدین ابراہیم بن علی کفعمی، ص ۴۶۱، نرم افزار

معجم مداخل، با این عبارت آمدہ: «الدنيا بالاموال والآخرة بالأعمال» .

۴۹ . ر.ك: مشکاة الانوار، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲

۵۰ . ر.ك: مجموعہ ورام، ج ۱، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۲۵ و ۳۵۳؛ ج ۱۰۱، ص

۱۰۹؛ احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۴

۵۱ . ر.ك: نص النص، ص ۳۷۲، نرم افزار معجم مداخل .

(۵۲)

سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ. ۵۲

مهتر قوم، خدمتکار ایشان است.

خدمت اجنبی کن و خویشان تا که گردی تو مهتر ایشان

(۵۳)

اَكْرَمُوا الضَّيْفَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا. ۵۳

گرامی دارید مهمان را و اگرچه کافر باشد.

گر تو را کافری شود مهمان با وی اکرام باید و احسان

(۵۴)

شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحَدَّهُ. ۵۴

بدترین مردمان کسی است که طعام، به تنهایی خورد.

خوردنی هر که می خورد تنها او بود بدترین خلق خدا

(۵۵)

الضَّيْفُ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ بِرِزْقِهِ وَإِذَا خَرَجَ [خَرَجَ] بِذُنُوبِ أَهْلِهِ. ۵۵

مهمان چون فرود آید، فرود آید به روزی [خود] و چون بیرون رود ببرد گناه اهل آن خانه را.

میهمان روزی آورد همراه وقت رفتن برد جمیع گناه

(۵۶)

الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. ۵۶

بدرستی که مؤمنان برادران یکدیگرند.

اهل ایمان برادران باشند مشفق یکدیگر به جان باشند

۵۲. ر.ك: من لایحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۸؛ كنز العمال، ج ۹، ص ۴۰، ح ۲۲۸۳۲

۵۳. ر.ك: بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۷۰

۵۴. ر.ك: حوالی اللطالی، ج ۱، ص ۲۸۷

۵۵. در كنز العمال، ج ۹، ص ۲۲۲، ح ۲۵۸۳۶، با این عبارت آمده: «إذا دخل الضیف على القوم دخل

برزقه وإذا خرج، خرج بمغفرة ذنوبهم».

۵۶. ر.ك: کافی، ج ۲، ص ۲۳۳ و ج ۵، ص ۱۳۰، السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۱۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۷۵

(۵۷)

مَنْ عَشِقَ وَكَتَمَ وَعَفَّ وَمَاتَ فَقَدْ مَاتَ شَهِيداً. ۵۷

هر که عاشق شود و پوشیده دارد آن عشق را و عفت و ورزد و بمیرد پس بدرستی که شهید مرده است.

عشق پاک آنکه او نهان ورزید چون در آن عشق مُرد هست شهید

(۵۸)

رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ. ۵۸

بسا روزه دار که نیست او را از روزه خود حاصلی جز گرسنگی و تشنگی!

ای بسا روزه دار کز صومش نیست حاصل بغیر جوع و عطش

(۵۹)

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا مَطَرَهُمْ بِاللَّيْلِ وَشَمَسَهُمْ بِالنَّهَارِ. ۵۹

چون خواهد خدای تعالی به قومی نیکی را، باران دهد ایشان را به شب و آفتاب دهد

ایشان را به روز.

نظر رحمت است از جبّار      مطر لیل و آفتاب نهار

(۶۰)

كُرِّمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَالطَّالِحُونَ لِي. ۶۰

گرامی دارید فرزندان مرا، صالحان را از برای خدا، و غیر صالحان را از برای دوستی من.

این چنین گفت سید ابرار      کاهل بیت مرا گرامی دار

طالحان را برای حرمت من      صالحان بهر ایزد ذو المن

۵۷. ر. ک: احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۵۷؛ تخریج احادیث الإحیاء، ح ۲۵۲۴

۵۸. ر. ک: مسند الشهاب، ج ۲، ص ۳۰۹؛ ح ۱۴۲۴؛ فضائل الأشهر الثلاثة، شیخ صدوق، ص ۱۴۴، تحقیق:

میرزا غلام رضا عرفانیان، دارالمحجة البيضاء، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۱۲ هـ؛ مجموعه ورام، ج ۲،

ص ۱۸۳؛ در دو منبع اخیر با این عبارت آمده: «رُبَّ صَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ».

۵۹. با اندکی اختلاف: بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۳۳۴؛ قصص الأنبياء، قطب الدین راوندی، ص ۲۳۶،

تحقیق: غلام رضا عرفانیان یزدی، مؤسسة المفید، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۹ هـ.

۶۰. ر. ک: نظم الثّانی (سؤال و جواب)، محمد باقر مجلسی، ص ۳۶۵، نرم افزار معجم مداخل. و با

اندکی اختلاف: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۶

---

## ترجمه دعای صباح

سید محمود جامی

---

تحقیق: سید محمد رضا حسینی

### درآمد

دعای صباح از ادعیه پر مغز و پر محتوایی است که به امیر مؤمنان (ع) منسوب است. آن حضرت این دعا را از رسول خدا (ص) آموخت و هر صبح آن را می خواند.

علامه مجلسی<sup>۱</sup> ابتدا این دعا را از کتاب «اختیار المصباح» (نوشته سید بن باقی قرشی به سال ۶۵۳ هـ. ق و از معاصران سید بن طاووس) نقل می کند.<sup>۲</sup>

از کتاب «اختیار المصباح» فعلاً نسخه ای در دست نیست، اما افندی صاحب «ریاض العلماء» و خوانساری نویسنده «روضات الجنات»<sup>۳</sup> آن را دیده اند. علامه مجلسی پس از آن می گوید: این دعا را در کتب معتبر نیافتم، ولی آن را در نسخه ای یافتیم که مولی درویش محمد اصفهانی بر علی بن عبدالعالی کرکی به سال ۹۳۹ قمری قرائت کرده است. پس از

---

۱. بحار الانوار (بیروت، مؤسسه إحياء التراث العربی) ج ۹۱، ص ۲۴۲

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۳۶۰ بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۸



آن گوید: سندی دیگر در بعضی کتب برای این دعا به این صورت ذکر شده است:

قال الشریف یحیی بن قاسم العلوی: ظفرت بسفینة طویلة مکتوب فیها بخط سیدی وجدی امیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین لیث بنی غالب علی بن ابی طالب - علیه السلام - و افضل التحیات - ما صورته، «بسم الله الرحمن الرحیم هذا دعاء علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وكان يدعو به فی كل صباح وهو «اللهم یا من دلغ لسان الصباح» وکتب فی آخره: کتبه علی بن ابی طالب: فی آخر نهار الخمیس حادی عشر شهر ذی الحجة سنة خمس وعشرين من الهجرة...»<sup>۴</sup>

برخی از پژوهشگران اسناد دیگری نیز برای این دعا معرفی کرده اند.<sup>۵</sup> این دعا پس از نقل علامه مجلسی مورد توجه عالمان شیعی قرار گرفته و شروح بسیار بر آن نوشته اند. علامه تهرانی در الذریعه بیش از ۲۴ شرح و ترجمه بر این دعا ذکر می کند.<sup>۶</sup> تاکنون ۹ شرح از دعای صباح به چاپ رسیده که عبارتند از:

- ۱- شرح دعای صباح، ملا هادی سبزواری، تحقیق: دکتر نجفقلی حبیبی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۲- شرح دعای صباح، حاج شیخ محمد امامی نجفی خوانساری، چاپ سنگی.
- ۳- شرح دعای صباح، میرزا مصطفی خان منشی باشی (مدیر الممالک)، ۱۳۴۹.
- ۴- شرح دعای صباح، شیخ عزیز الله محقق نجفی خراسانی.

۳. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۱۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۳۹

۴. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۴۷

۵. شرح دعای صباح، مصطفی بن محمد هادی خوئی، به کوشش اکبر ایرانی قمی، ص ۱۷-۱۹

۶. الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۵۲ الی ۲۵۶

- ۵- دعای صباح، ترجمه و تحقیق: سید علی اکبر موسوی .
- ۶- دعای صباح، ابوالقاسم تقوی قزوینی، ۱۳۷۲ .
- ۷- مفتاح الجناح فی شرح دعاء الصبح، عبدالرسول مدنی کاشانی، کتابخانه مدنی کاشانی، ۱۳۶۶ .
- ۸- مفتاح الفلاح، ملا اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی اصفهانی خواجه‌ی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ .
- ۹- شرح دعای صباح، مصطفی بن محمد هادی خوئی، به کوشش اکبر ایرانی قمی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ شمسی .
- افزون بر اینها، شروح بسیاری از دعای صباح در کتابخانه‌ها موجود است که به زیور طبع درنیامده است. از این شروح آنچه ما بدان دست یافته ایم عبارت است از:
- ۱- شرح دعای صباح، محمد جعفر شیرازی، تاریخ نگارش ۱۱۰۵، نسخه شماره ۳۵۰۸، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۲- شرح دعای صباح، قطب الدین محمد حسینی نیریزی، تاریخ نگارش ۱۱۵۹، نسخه‌های شماره ۴۰۹۲-۱۱۹۵-۱۱۷۳، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۳- شرح دعای صباح، علی رضا ابن محمد باقر کرمانی کوهبانی، تاریخ نگارش قرن ۱۴، نسخه شماره ۱۹۷۶، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۴- شرح دعای صباح، ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ق). نسخه شماره ۱۱۳۰، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۵- شرح دعای صباح، سید محمود بن ابی نصر حسینی جامی، نسخه‌های شماره ۶۵۴۳ و ۳۸۶، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۶- شرح دعای صباح، شیخ احمد بن حسن یزدی مشهدی، نسخه

- شماره ۲۴۰۷، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی .
- ۷- شرح دعای صباح، محمد صادق بن زین العابدین، تاریخ نگارش قرن ۱۱، نسخه شماره ۲۱، کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی
- ۸- شرح دعای صباح، نورالدین شریف حسینی شوشتری معروف به امیر سید، تاریخ نگارش قرن ۱۳، نسخه شماره ۲۸۸۰، کتابخانه مسجد اعظم قم .
- ۹- شرح دعای صباح، محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی، تاریخ نگارش ۱۱۰۸، نسخه شماره ۱۳۷۷، کتابخانه مسجد اعظم قم
- ۱۰- شرح دعای صباح، صدرالدین سلطان ابراهیم امینی، نسخه شماره ۱۸۹۸، کتابخانه مدرسه فیضیه قم، و نسخه شماره ۲/۲۴۵۷ کتابخانه دانشگاه تهران .
- ۱۱- شرح دعای صباح، محمد علی بن محمد نصیر گیلانی، نسخه شماره ۴۲۹۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی
- یکی از شروحنی که تا کنون منتشر نشده، شرح سید محمود بن ابی نصر جامی است . از این شرح دو نسخه با این مشخصه ها در دست است :
- الف : نسخه کتابخانه حضرت آیت الله نجفی مرعشی به شماره ۳۸۶ . این نسخه دارای هشت صفحه و هر صفحه دارای ۲۴ سطر است، که صفحات ۲ تا ۹ یک مجموعه بدان اختصاص دارد و زمان کتابت آن معلوم نیست .
- ب : نسخه شماره ۶۵۴۳ همان کتابخانه . این نسخه دارای پنج صفحه است که صفحات ۱۵ تا ۱۹ یک مجموعه را به خود اختصاص داده است، زمان کتابت و نام کاتب این نسخه نیز معلوم نیست .
- در تصحیح این شرح، نسخه الف را مبنا قرار داده و اختلاف نسخ در پاورقی ها مشخص شده است .
- گفتنی است که از مؤلف، شرح حالی در کتب تراجم و معاجم به دست ما نرسیده است .

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپس بنویس حضرت واجب الجود را مثل جلاد و عم نوال که زبان صبح زود از کام  
شب خلق بیرون آید تا این کلام با نظام که مرافعه ترا برین صفا خاطرت بنایع  
اگرچه بر قلب عیان نه بسخ خشکان خوار غفلت رساند گمراهی بخار و بدو  
تا محدود بران بلند نغز از انافص و کلاستان اناناع شرف بنزیرت و کارکنان  
الارضه للعالمین و مبرای کنت تیار آدم بن کلا و الطیر انکه دعا صبا و مسای  
الارضین و بولنت صلا و نه عا حواله و بعد مروض میداو فیه حقه محمود از حق  
الابر که این ترجمه ایست بر طبق فایز از برای دعا صبا که منو است کلمه ربیع  
و امام شافعی صاحب کفر غالب و الطلعت کفر غالب و الطلعت کفر غالب و الطلعت کفر غالب  
و السلام و بذا و ان الیرح من العصوره اقول سو کلام علی المعنی المبرور به انکه در تسبیح  
اختلاف بسیار بود اما شمی پیدایش که بر وی طبع یافته بود منی که حضرت زین  
کطاکر برودق امروز شسته بر نده چون بر این کلمه اعتقاد بنشیند او از آرزوی  
سخت و دیگر از غم بصل و از غم بصل و از غم بصل و از غم بصل و از غم بصل و از غم بصل  
علی اولی دعا و هذا علی کلمه روزانه و کان یحرم فی کل صبا و در هر کلمه  
روسی نام که در مصوم بکر انفا بلا العدم انما یستقیم انما بالثمة و الرفا  
و الحسن علی بن سیرک لاف علیه و علی ابان العینه و انما انما قلنا فی الدعا المبارک  
المترجمه لشمس علی بن ابی حمزه و شریفینا بر ما انصاع و ثبت بالتحقیق لشمس بن ابی حمزه  
مزبور در است حدنا امیر المؤمنین و عالم المفسر مظهر العجایب و مظهر العزایب امیر المؤمنین  
علی سکر المانز و الناقب انما انما علی بن اریطاب علیه الا و العصوره و السلام  
منه و در الواهم و فی الدعا کلمه من نور از راه روز و در کلمه من نور کلمه العدم  
بلکه در ای و علیه میباید که کلمه سلام است کلمه صومیه و صومیه و صومیه و صومیه و صومیه  
لیستغفر با نام و لیستغفر با نام و لیستغفر با نام و لیستغفر با نام و لیستغفر با نام

و روانه حضرت جنتها را بشیرین و نور را از سنگها بسیار حکم و ترکت از حضرت ما از شما  
 و در روز شادی از برای ما ندانم آب بیزینم را که ما را ناست و جدا از زمین و آسمان است  
 و محتاجا فرغین نماز که ما ابتداست بر ما و اولها و کردانند از ما و ما و اجرام کلها  
 علاوه در ابتدای خلقت از آنها بر کشته بشیر و اولها جز با وسیله ساخته بشیر نیاست  
 بالقر و البقا و قه عبا به بللوت و الفنا ای امر که کجاست با سمر و وجود از انزل تا با بر  
 و خالص بر سبک آن خود با اینکه عمر از او فایدا سازد از ایشان اصل علی محمد و آل کائنات  
 رحمت کن فدو نودا بر محمد و آل محمد او که بر ما بر کارانند و اسمع ندلی فی استجابت دعای تو  
 کن طلب را و استجاب کردن دعا مرا و حقوق بفرستد اعلی و جانی و درست کرد از خود اسیر  
 یا خیرم در دعای کشف التور و الاموال و کلام عیسای و بشیر از بهترین لغز که ای که خواند شود از برای  
 زایل شدن ضرر و از برای بر آوردن حاجت بکند از لغت خطی حق و او در حق صاحب خود را  
 نه غیر تو فلا تر دینی فرستی هوا هیکل خاکی با کرم با کرم با کرم با کرم با کرم با کرم با کرم  
 و بیع نمود و بنید و جنتی با دم از بهترین بر صحت خود از کشته و بر سر کشته با آن تمسک  
 الهی قل محمد و محفل صلوات بر محمد و آل محمد و با غار و طاعت تلبس و موصییت و صلوات با آرزو  
 فکشف صلیت با علم الغیب و ناسا السور و با غار از انوار غفر ذر و کلمه با غار با غار با غار و حق  
 صلوات بر محمد و آل محمد و صلوات بر محمد و آل محمد و صلوات بر محمد و آل محمد

### بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی قیاس حضرت واجب الوجودی را - جلّ جلاله و عمّ نواله - که زبان صبح نورانی از کام شب ظلمانی بیرون آورد تا این کلام با نظام، که «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» به سمع خفتگان خواب غفلت رساند. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَزِيلِ نَوَالِهِ. و درود نامحدود بر آن بلبل نغمه سرای «أَنَا أَفْصَحُ» و گلستان «أَنَا أَمْلَحُ»، مشرف به تشریف «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> و پیشوای «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ» آن که دعای صباح و مسای اهل زمین و آسمان است - صلی الله علی محمد<sup>۲</sup> و آله -.

و بعد معروض می دارد، فقیر حقیر، محمود بن ابی نصر الجامی، که این ترجمه ای است به زبان فارسی، از برای دعای صباح که منسوب است به حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین، غالبُ كُلِّ غَالِبٍ وَ الْمَطْلُوبُ لِكُلِّ طَالِبٍ، اَسَدُ اللّٰهِ الْغَالِبِ عَلٰی بَنِ اَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَام - وَ هَذَا اِوَانُ الشَّرْعِ فِي الْمَقْصُودِ اَقُولُ مُتَوَكَّلًا عَلٰی الْمُهَيِّمِ الْمَعْبُودِ: بدان که در نسخه های این دعا اختلاف بسیار بود، اما نسخه ای پیدا شد که به دو واسطه تصحیح یافته بود به نسخه [ای] که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - به خط کوفی بر ورق آهو نوشته بودند و چون بر این نسخه اعتماد بیش تر بود آن را اصل

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷

۲. ب: علیه.

ساخت<sup>۳</sup>، و دیگر آن را غیر اصل، و در آن مواضع اختلاف اشارتی بر آن کرد. و كَانَ بِحَظِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْتُوباً عَلَى أَوَّلِ الدُّعَاءِ: هَذَا دُعَاءُ عَلَمَنِيَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَكَانَ يَدْعُو بِهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَفِي كُلِّ كَرْبَةٍ<sup>۴</sup> رَوَى الْإِمَامُ الْكَامِلُ الْمَعْمُومُ بِحَرْفِ الْفَضَائِلِ وَالْعُلُومِ الثَّابِتِ فِي مَقَامِ الرِّضَا بِالشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ<sup>۵</sup> أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى آبَائِهِ التَّحِيَّةَ وَالنَّشَاءَ - أَنَّهُ قَالَ: بَلَّغْنَا هَذَا الدُّعَاءَ الْمُبَارَكَ الْمُعْتَبَرَ الْمُسَمَّى بِـ «مِفْتَاحِ النَّجَاحِ» الْمَشْهُورِ عِنْدَ شَيْعَتِنَا بِـ «دُعَاءِ الصَّبَاحِ» وَتَبَّتْ بِالتَّحْقِيقِ أَنَّ هَذَا الْوَرْدَ مِنْ أَرَادَاتِ جَدِّنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ؛ مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ وَمَظْهَرِ الْغَرَائِبِ الْكَوْكَبِ<sup>۶</sup> الدَّرِّيِّ عَلَى سَمَاءِ الْمَآثِرِ وَالْمُنَاقِبِ، أَبِي التَّرَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ آفَ الصَّلَوَةِ وَالسَّلَامِ - مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَوَاهِبِ. وَهَذَا الدُّعَاءُ كَنْزٌ مِنْ كَنْوَزِ أَسْرَارِ الْوِلَايَةِ، وَدُرٌّ مَكْنُونٌ مِنْ بَحْرِ الْعُلُومِ لِلطَّالِبِينَ بِالْهَدَايَةِ، وَعَلَيْهِ يَعْتَمِدُ الْأَئِمَّةُ كُلُّهُمْ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَصَحَّتِ الْوَصِيَّةُ لِلْمُحِبِّينَ مِنْ شَيْعَتِهِمْ، وَاجْزَوْهُمْ بِالْقِرَاءَةِ، لِيَتَنَفَعُوا بِآثَارِهِمْ وَلِيَسْتَضِيئُوا<sup>۷</sup> بِأَنْوَارِهِمْ فَإِنَّ فِي هَذَا الدُّعَاءِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَمَاناً مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَحِفْظاً مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ. رَبُّ الْهَمْنِيِّ لِتَحْقِيقِ الْمَقَامِ، ثُمَّ وَقَفْنِي لِإِتْمَامِ الْمَرَامِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[۱] (اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبْلُجِهِ)

در صحاح است که «دلغ لسانه»؛ أخرجه؛ یعنی بیرون آوردن زبان خود را و «صبح» بامداد است و «نطق» گفتار و «تبلج» از بلج است و بلج روشن شدن، و معنای ترکیب این است که: ای آن کسی که بیرون آوردی زبان صبح را به ملابسۀ گفتار روشن او؛ و خلاصه

۳. ب: ساخته.

۴. هذا دعاء علمني عليه وآله - بحار الانوار (بيروت، مؤسسه احیاء التراث عربی) ج ۹۱، ص ۲۲۷

۵. ب: كربة ثم كلامه - عليه السلام -.

۶. ب: الرجاء.

۷. ب: الكواكب.

۸. ب: ويستضوا.

معنا آن است که: ای آن کسی که بیرون آوردی روز روشن را از شب تاریک و این نعمتی است عظیم، زیرا که مدار<sup>۹</sup> حیات انسان بر غذاست<sup>۱۰</sup> و زمان تحصیل آن روز است چنان چه خدای تعالی فرموده است: (وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا)<sup>۱۱</sup> چون فقره اول این دعا حمد خداست بر آوردن صبح، این دعا را دعای صبح نام نهادند.

[۲] (وَسَرَّحَ قَطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بَغِيَابِ تَلْجُلُجِهِ)

«تسریح» به معنای ارسال آمده است؛ یعنی فرو گذاشتن، و این جا به معنای فانی ساختن است. و «قَطَعَ» جمع قطعه است و قطعه پاره ای است از او، و مظلم تاریک و لیل مظلم شبی است که در او مهتاب نباشد و «غیاب» جمع غَيْب است و غیب ظلمت و تاریکی، و «تلجلج» به معنای تحرك است و معنای ترکیب این است که ای آن کسی<sup>۱۲</sup> که فانی ساختی پاره های شب تاریک را با تاریکی های حرکت کننده او، و خلاصه سخن آن است که ای آن کسی که فانی ساختی پاره های شب تاریک را با تاریکی های او.

[۳] (وَأَتَقَنَ صَنَعَ الْفَلَكَ الدَّوَارِ فِي مَقَادِيرِ<sup>۱۳</sup> تَبَرُّجِهِ)

«اتقان» محکم کردن است و «صنع» کردن. «دوار» نیک گردنده است و «مقادیر» جمع مقدار است و مقدار معروف است؛ و «تبرج» اظهار زینت است و اینجا به معنای زینت است. معنای ترکیب این است که: ای آن کسی که محکم آفریدی فلک نیک گردنده را در مقدارهای زینت او؛ یعنی هر یک را آن مقدار زینت که مناسب او است دادی از کواکب و غیر آن و آن را که کوکب نمی بایست، ندادی.

[۴] (وَشَعَّعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ بِنُورِ تَأَجُّجِهِ)

«شعشعه» افروختن است و «ضیاء» نور، هر دو روشنی است و «تأجج» روشن شدن است و معنای ترکیب این است که: ای آن کسی که افروختی روشنی آفتاب را به

۹. ب: مداد.

۱۰. ب: غذا.

۱۱. سوره نبا، آیه ۱۱

۱۲. ب: آن کس.

۱۳. بمقادیر (خ ل).



نور روشن او، و می تواند بود که «تاجیح» از «اجیح» باشد، که زبانه<sup>۱۴</sup> زدن آتش است. و معنای کلام چنین شود که: ای آن کسی که برافروختی روشنی آفتاب را به نور او، که هم چو [ن] زبانه آتش است.

[۵] (یا مَنْ دَكَّ عَلَيَّ ذَاتَهُ بِذَاتِهِ)

«دلالت» راه نمودن است و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که راه نمودی ما را، بر شناخت ذات، و صفات خود به ذات خود.

[۶] (وَتَنْزَهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ)

«تنزه» دور بودن است و «مجانست» به معنای مشارکت در ماهیت می آید و معنای کلام آن است: ای آن کسی که دوری از این که شریک باشند مخلوقات تو با تو در ماهیت، و دلیل بر این است که، بر تقدیر اشتراك لازم می آید که واجب، ممکن شود و ممکن، واجب و هر دو محال است.

[۷] (وَجَلَّ عَنْ مَلَأَمَةٍ كَيْفِيَّاتِهِ)

«جلال» بزرگی است به حسب قدر. و «ملائمت» به معنی موافقت است و «کیفیت» چگونگی، و مراد این جا صفت است. و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که بزرگی از این که، موافق باشد صفات تو، با صفات مخلوقات تو.

[۸] (یا مَنْ قَرُبَ مِنْ خَطَرَاتِ<sup>۱۵</sup> الظُّنُونِ)

«قرب» نزدیکی است، «خطور» درآمدن چیزی است در دل، و «ظن» گمان است و این جا به معنای اعتقاد است. معنای کلام آن است که: ای آن کسی که نزدیکی به اعتقاداتی که در دل می گذرد و این کنایت است، از دانستن ذات و صفات او.

[۹] (وَيَبْعُدُ عَنْ مَلَاخِظَةِ<sup>۱۶</sup> الْعُمُيُونِ)

«بُعد» دوری است و «ملاحظه» از لحظه است و لحظه به گوشه چشم، در کسی

۱۴. ب: که از زبان زدن.

۱۵. ب: خواطر.

۱۶. لحظات (خ ل).

نگریستن و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که دور شده، از این که ببیند، چشم‌ها تو را؛ یعنی هنوز هیچ چشمی تو را ندیده است.

[۱۰] (وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ)

یعنی دانا بودی به هر چه موجود شده پیش از آن که موجود شود.

[۱۱] (يَا مَنْ أَرْقَدْتَنِي فِي مِهَادِ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ)

«إرقاد» خوابانیدن است و این جا مراد آسوده ساختن است و «مهاده» بستر و خوابگاه

است و «امن» و «امان» به یک معناست و در صحاح است که «الامن ضد الخوف؛ یعنی امن ضد ترس است». و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که آسوده ساختی مرا و خلاصی دادی از جمیع شدت‌ها و تعب‌های دنیوی و اخروی به واسطه درآوردن در امن و امان خود.

[۱۲] (وَأَيَّقُنِي إِلَى مَا مَتَّحْتَنِي بِهِ مِنْ مَنِّهِ وَإِحْسَانِهِ)

«ایقظا» از خواب بیدار کردن است و مراد این جا راه نمودن است و «منح» عطاست

و «مَنَّن» جمع مَنَّت است و مَنَّت نعمت و «إحسان» نیک است. و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که راه نمودی مرا به سوی نعمت‌ها که عطا کرده به من و به سوی نیکی خود.

[۱۳] (وَكَفَّ أَكْفَ السُّوءِ عَنِّي بِيَدِهِ وَسُلْطَانِهِ)

«كف» بازداشتن است و «أكف» جمع کف است و کف از بند سردست تا پیش

انگشتان است و مراد از کف در اینجا تمام دست است و «سوء» بدی است و «ید» به معنای قدرت است و «سلطان» به معنای سلطنت است؛ یعنی مغلوب ساختن. و معنای کلام آن است که: ای آن کسی که باز داشتی دست‌های بدی را از من، به قدرت و غالبیت خود.

[۱۴] (صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلِيلِ)

«صلات» این جا به معنای رحمت است و «لیل الالیل» شب نیک تاریک. و معنای

کلام آن است که: رحمت کن خداوندا هر کسی که راهنماست خلق را به سوی حضرت

تو در شب تاریک کفر و ضلالت. و مراد ازین راهنما حضرت رسالت است - صلی الله علیه وآله وسلم - .

[۱۵] (وَالْمَاسِكُ<sup>۱۷</sup> مِنْ اسْبَابِكِ بِحَبْلِ الشَّرْفِ الطَّوْلِ)

«ماسک» چنگ در زده است و «اسباب» جمع سبب است و سبب آن است که، وسیله حصول چیزی شود و «حبل» ریسمان است و «شرف» بزرگی است و «اطول» درازتر. و معنای کلام این است که: رحمت کن خداوندا بر کسی که چنگ در زده از میان سبب های تو، که وسیله شرف دنیا و آخرت می شوند به سبب شرفی که سبب شرف رفیع ترین سبب هاست. و درین کلام اشارت است بدان که، حضرت رسالت - صلی الله علیه وآله وسلم - افضل است از ملائکه.

[۱۶] (وَالنَّاصِعِ الْحَسَبِ فِي ذِرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْبَلِ)

«ناصرع» خالص است و «حسب» آن است که شماره کنند از فضل خود و فضل پدران خود و «ذِرْوَةٌ» و «کاهل» هر دو بلندی است و «اعبل» سنگ سفید است و مراد این جا ظاهر و مکشوف است. و معنای کلام آن است که: رحمت کن خداوندا بر کسی که خالص است حسب او، یعنی کمالات او از آمیختگی شک و ریب، چنین کمالاتی که واقع است در بلندی که ظاهر و مکشوف است بر همه خلق.

[۱۷] (وَالثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ)

«ثابت» به معنای استوار است و «زحالیف» جمع زحلوغه است و زحلوغه لغزیدن است و «زمن» به معنای زمان است. و معنای کلام این است که: رحمت کن خداوندا بر کسی که ثابت و استوار بود قدم عدل کامل او، از لغزیدن در زمان اول؛ یعنی اول فطرت و هرگاه در اول فطرت که زمان نقصان عقل است، عقل آن حضرت محفوظ باشد از لغزیدن و میل نکند از نهج قویم و طریق مستقیم، در باقی ازمنه که زمان کمال عقل است، به طریق اولی<sup>۱۸</sup> محفوظ خواهد بود از لغزیدن. پس خلاصه کلام آن خواهد بود که، همیشه

۱۷ . اَلْمَتَّسِكِ (خ. ل).

۱۸ . ب: اول.

استوار بود قدم عقل کامل آن حضرت و هرگز نلغزید و میل نکرد از نهج استقامت.

[۱۸] [وَعَلَىٰ آلِهِ الْأَخْيَارُ<sup>۱۹</sup> الْمُصْطَفِينَ الْأَبْرَارُ<sup>۲۰</sup>]

«آل رسول» اهل بیت اوست و «اخیار» جمع خیر است و خیر نیکی و «مصطفین» جمع مصطفی است و مصطفی برگزیده و «ابرار» جمع برّ است و برّ نیکوکار. معنای کلام این است که: رحمت کن خداوندا، بر اهل بیت او که نیکان و برگزیدگان و نیکوکاران اند.

[۱۹] [وَأَفْتَحِ اللَّهُمَّ لَنَا مَصَارِعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ]

«فتح» گشادن است و «مصاریع» جمع مصراع است و مصراع دری دو لخت<sup>۲۱</sup> است و «مفاتیح» جمع مفتاح است و مفتاح کلید و «فلاح» فیروزی است. و معنای کلام این است که: بگشای خداوندا، از برای ما درهای صبح را، به کلیدهای رحمت و فیروزی.

[۲۰] [وَالْبِسْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَفْضَلِ خَلْعِ الْهَدَايَةِ وَالصَّلَاحِ]

«الباس» جامه پوشیدن است و «خلع» جمع خلع است و خلع جامه فاخر و «صلاح» ضد فساد است. معنای کلام این است که: بیوشان مرا، از فاضل‌ترین خلعت‌های هدایت و صلاح نفس.

[۲۱] [وَأَغْرِسِ اللَّهُمَّ بِعَظْمَتِكَ فِي شَرْبِ جَنَانِي يَنْبِيعَ الْخُشُوعِ]

«غرس» درخت نشانیدن است و «شرب» به کسر شین، زمین آب خورده و «جنان» به فتح جیم، دل است و «ینبایع» جمع ینبوع است و ینبوع چشمه و «خشوع» فروتنی است. و معنای کلام این است که: بنشان خداوندا، درخت عظمت و بزرگی خود را در زمین آب خورده دل من، در حالی که آن زمین دل من، چشمه‌های خشوع و خضوع است. و در نسخه غیر اصل چنین است که: ینبایع الخشوع (به تقدم نون بر یاء) و ینبایع از نیع است و نیع نهال.

۱۹. الطاهرین الأبرار (خ ل).

۲۰. الاخیار (خ ل).

۲۱. لخت: لنگه، دری دو لختی: در دو لنگه‌ای، مصراع یک لنگه از دو لنگه در.

و معنای کلام برین تقدیر این نوع خواهد بود که بنشان خداوندا، به جهت عظمت و بزرگی خود در زمین آب خورده دل من، نهال های خشوع و خضوع را؛ و این معنا ظاهرتر است.

[۲۲] (وَاجِرِ اللّٰهُمَّ لِهَيْبَتِكَ<sup>۲۲</sup> مِنْ اَمَاقِي زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ)

«اجرا» روان کردن است و «هیبت» ترس و «آماق» جمع موق است و موق گوشه چشم است از طرف بینی، و «زفرات» جمع زفره و زفره حرارت و «دموع» جمع دمع است و دمع اشک. و معنای کلام این است که: روان گردان به واسطه ترس خود از کنج های چشم من اشک های گرم را.

[۲۳] (وَادَّبِ اللّٰهُمَّ نَزَقَ الْخَرَقِ مَنِّي بِازْمَةِ الْقُنُوعِ)

«تادیب» به صلاح آوردن است و «نَزَق» به فتح اول و سکون ثانی خفت است و «خَرَق» به فتح اول و ثانی شره نفس است و عدم قناعت و «ازمه» جمع زمام است و زمام مهار و «قنوع» به معنای قناعت است. و معنای [کلام] آن است که: اصلاح کن خداوندا سبکی نفس مرا، که به واسطه عدم قناعت اوست به زمام های قناعت؛ یعنی به قناعت اصلاح آن سبکی کن.

[۲۴] (الِهِي اِنْ لَمْ تَبْتَدِنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكِ بِي اَيْلِكَ فِي

وَاضِحِ الطَّرِيقِ)

«بدایت» این جا به معنای سبقت است و «حسن» نیکی است و «توفیق» مهیا ساختن اسباب کاری است و «سالک» رونده است و «واضح» روشن است. و معنای کلام آن است که: خداوندا اگر سبقت نگرفت رحمت تو بر من و مهیا نساختی اسباب مرادات من مهیا ساختن نیکو، پس که برنده بودی مرا به راه روشنی که سبب وصول به مقصودات و مطلوبات صوری و معنوی و دنیوی و اخروی من شدی.

۲۲. بهیتک (خ ل).

۲۳. ب: در نسخه اصل خرق به ضم خاء معجمه و را مهمله نوشته شده بود.

[۲۵] (وَإِنْ أَسْلَمْتَنِي أَتَاكَ لِقَائِدِ الْأَمَلِ وَالْمُنَى فَمَنْ الْمُقْبِلُ عَثْرَاتِي مِنْ كِبَوَاتِ الْهَوَى)  
 «اسلام» این جا به معنای واگذاشتن است و «اناة» تاخیر است و «قائد» کشنده است و «أمل» امید است و «منی» جمع منیة است و منیة آرزو و «مقیل» عفو کننده گناه است و «عثرات» جمع عثره است و عثره لغزیدن، و در لغت است: «کبوات الهوی» افتادن های هوس. و معنای کلام آن است که: اگر واگذار تاخیر تو مرا به کشنده امیدها و آرزوها، پس کیست که عفو کند و بر طرف سازد لغزیدن های مرا که به واسطه افتادن های هوا و هوس نفس پیدا شود؛ و خلاصه معنای این است که: اگر تو تاخیر کنی در یاری دادن من و واگذاری مرا به آرزوهای من، پس کیست که بر طرف سازد گناهان مرا، که به واسطه هوا و هوس نفس پیدا شود.

[۲۶] (وَإِنْ خَذَلْتَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ<sup>۲۴</sup> مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلْتَنِي خِذْلَانُكَ<sup>۲۵</sup>  
 إِلَى<sup>۲۶</sup> حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحَرَمَانِ)

«الخذلان» فرو گذاشتن، «النصر» یاری دادن، «المحاربه» با کسی جنگ کردن. و کل الامر إلیه؛ کار به وی باز گذاشتن. «النصب» رنج. «الحرمان الخذلان»<sup>۲۷</sup> نومیدی. و معنای کلام این است که: اگر فروگذار مرا یاری دادن تو در وقت جنگ و نزاع شیطان با من پس به تحقیق که وا گذاشته باشد خذلان تو مرا به رنج و نومیدی؛ یعنی در وقت نزاع نفس و شیطان با من اگر تو مددکاری من نکنی من در رنج و حرمان خواهم افتاد.

[۲۷] (إِلَهِي أَتَرَانِي مَا أَتَيْتَكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمَالِ)

«الرؤية» دیدن، «الإتيان» آمدن. و معنای کلام این است که: خداوندا، می بینی مرا که آمده باشم به جناب تو، مگر از جهت آرزوهای نفس؛ یعنی همیشه رجوع من به

۲۴. عن (خ ل).

۲۵. نصرک (خ ل).

۲۶. ب: لا.

۲۷. ب: الحرمان والخذلان.

جناب تو، به جهت وایه ای<sup>۲۸</sup> بود از وایه های نفس .

[۲۸] (إِمَّ عَلِقَتْ<sup>۲۹</sup> بِأَسْبَابِ<sup>۳۰</sup> حَبَالِكَ إِلَّا حِينَ بَاهَدْتَنِي<sup>۳۱</sup> ذُنُوبِي عَنْ دَارِ<sup>۳۲</sup> الْوِصَالِ)

معنای کلام این است که: آیا می بینی که در آویخته باشم به سبب هایی که موجب تقرب به حضرت تواند مگر در وقت دور گردانیدن گناهان من مرا از مقام قرب؛ یعنی هرگز دست در سببی که موجب تقرب به حضرت تو شود نزنم، مگر وقتی که گناهان من دور گردانده بودند مرا از مقام قرب .

[۲۹] (فَبَيْسَ الْمَطِيَّةِ<sup>۲۹</sup> الَّتِي امْتَطَلْتُ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا)

پس بد مرکبی است که سوار شده او را نفس من که آن مرکب هوا و هوس است .

[۳۰] (فَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّكْتَ لَهَا ظَنُونُهَا وَمَنَاهَا)

پس بد حالی باد نفس را به جهت آن عمل های بدی که آراسته کرده آن ها را گمان ها و آرزوهای او از برای او .

[۳۱] (وَتَبَّأَ لَهَا لِحُرَاتِهَا عَلَي سَيِّدِهَا وَمَوْلِيهَا)

وهلاکت باد نفس را به جهت دلیری کردن بر کسی که طاعت او فرض است و به جهت دلیری کردن بر خداوند خود .

[۳۲] (إِلَهِي قَرَعْتُ<sup>۳۲</sup> بِأَبِ رَحْمَتِكَ بَيْدَ رَجَائِي)

خداوندا، کوفتم در رحمت تو را به دست امید خود .

[۳۳] (وَهَرَبْتُ<sup>۳۳</sup> إِلَيْكَ لِاجْتِنَاءِ مِنْ قَرُطِ أَهْوَائِي)

وگریختم به سوی تو در حالی که پناه گیرنده بودم به تو از بسیاری هواهای نفس .

۲۸ . وایه در اینجا به معنای، مقصود، حاجت و مراد است که در لهجه های جنوب همچنان به کار می رود .

۲۹ . علقت اناملی (خ ل) .

۳۰ . باطراف (خ ل) .

۳۱ . باعدت بی (خ ل) .

۳۲ . ضربه (خ ل) .

[۳۴] (وَعَلَّقْتُ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَائِمِي)

و در آویختم به طرف های دست های تو سرهای انگشتان محبت خود را؛ یعنی محبت و دوستی که مرا بوده به حضرت تو، وسیله اموری شد که هر یک از آن امور موجب تقرب اند به حضرت تو.

[۳۵] (فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا كَانَ ۳۳ أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَمِي وَخَطَائِي ۳۴)

پس درگذر خداوندا از گناهایی که واقع شده از من.

[۳۶] (وَاقْلِنِي مِنْ صَرَخَةِ دَائِي)

عفو کن از من گناهایی را که سبب هلاک من اند.

[۳۷] (إِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَاي)

پس به درستی که تو آن کسی که فرمان برداری تو بر من فرض است و تو خداوند منی.

[۳۸] (وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي وَأَنْتَ غَايَةُ مَطْلُوبِي ۳۵ وَمُنَايَ فَيَ مُنْقَلَبِي وَمَثْوَاي)

و تکیه بر لطف و کرم تو کرده ام و تو نهایت آرزوهای منی در دنیا و آخرت.

[۳۹] (إِلَهِي كَيْفَ تَطْرُدُ مَسْكِينًا التَّجَا إِلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ هَارِبًا)

خداوندا، چگونه برانی مسکینی را که پناه آورده است به درگاه تو، و حال آن که

گریزنده است از گناهان خود؟

[۴۰] (أَمْ كَيْفَ تُخَيِّبُ مُسْتَرَشِدًا قَصَدَ إِلَى جَنَابِكَ سَاعِيًا ۳۶)

یا چگونه نوید گردانی طالب راه راست را که قصد کرده است به سوی درگاه تو؟

[۴۱] (أَمْ كَيْفَ تَرُدُّ ظَلَمَانَ وَرَدَّ إِلَى ۳۷ حِيَاضِكَ شَارِبًا)

یا چگونه برگردانی تشنه را که آمده است به سوی حوض های آب رحمت تو که می

۳۳ . کنت (خ ل).

۳۴ . ب: خطاه.

۳۵ . مطلوبی (خ ل).

۳۶ . صاتیاً (خ ل).

۳۷ . علی (خ ل).



خواهد بیاشامد از آن آب؟

[۴۲] (كَلَّا)؛ چنین نیست و نخواهد بود که برانی از درگاه خود مسکینی را که پناه آورده باشد به حضرت تو و نوמיד گردانی کسی را که گرسنه آمده باشد به درگاه تو و بازگردانی و آب ندهی تشنه را که آمده باشد به سوی حوض های پر آب رحمت تو.

[۴۳] (وَحِيَاضُكَ مَتْرَعَةٌ فِي ضَنْكَ الْمُحُولِ)

و حال آن که حوض های رحمت تو، پر آب است در وقت کمال قحطی آب؛ یعنی همیشه پر آب است و هر چند از آن حوض ها آب بر می دارند کم نمی شود.

[۴۴] (وَبَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلطَّلَبِ وَالْوُغُولِ)

و در رحمت تو گشاده است از برای آن که بطلبند از آنجا هر چه خواهند و درآید در آنجا هر که خواهد.

[۴۵] (وَأَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ ۳۸ وَنِهَايَةُ الْمَأْمُولِ)

و تویی غایت مطلوبات و نهایت مقصودات.

[۴۶] (إِلَهِي هَذِهِ أِزْمَةٌ نَفْسِي عَقَلْتُهَا بِعِقَالِ مَشِيَّتِكَ)

خداوندا، این زمام های نفس خود را بستم به زانوی بند اراده تو؛ یعنی نفس خود را تابع اراده تو کردم.

[۴۷] (وَهَذِهِ أَعْبَاءُ ذُنُوبِي دَرَأْتُهَا بِرَأْفَتِكَ ۳۹ وَرَحْمَتِكَ)

و این بارهای گران گناهان خود را دفع کردم به واسطه رحمت تو.

[۴۸] (وَهَذِهِ أَهْوَاؤِي الْمَضِلَّةُ وَكَلَّتْهَا إِلَى جَنَابِ لُطْفِكَ وَرَأْفَتِكَ)

و این هواهای نفس خود را که به راهی می برند مرا، که رضای تو در آن نیست و گذاشتم به لطف تو، و ظاهر است که لطف و عنایت تو آن خواهد کرد که بهبود دنیا و آخرت من باشد.

۳۸. المسؤل.

۳۹. بِعَفْوِكَ (خ ل).

[۴۹] (فَاجْعَلِ اللَّهُمَّ صَبَاحِي هَذَا نَازِلًا عَلَيَّ بِضِيَاءِ الْهُدَى وَالسَّلَامَةِ<sup>۴۰</sup> وَالْبُشْرَى وَالْعَافِيَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا<sup>۴۱</sup>)

پس بگردان خداوند، این صباح مرا فرو آینده بر من به نور هدایت و ایمنی در دین و دنیا.

[۵۰] (وَمَسَانِي جَنَّةٍ مِنْ كَيْدِ الْعَدُوِّ<sup>۴۲</sup>)

و بگردان شب مرا سپهر و مانع از مکر دشمنان.

[۵۱] (وَوَقَايَةَ مِنْ مُرْدِيَاتِ الْهَوَى)

و نگاه دارنده من از هواهایی که مخالف شرع باشد.

[۵۲] (إِنَّكَ قَادِرٌ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ)

به درستی که تو قادری بر هر چه خواهی.

[۵۳] (تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ)

می دهی پادشاهی را به هر کس که می خواهی و معزول می سازی از پادشاهی هر

کس را که می خواهی.

[۵۴] (وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ)

و عزیز می گردانی هر کس را که می خواهی و خوار می گردانی هر کس که می خواهی.

[۵۵] (بِيَدِكَ الْخَيْرُ)

به دست قدرت توست همه نیکی ها.

[۵۶] (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

به درستی که تو بر همه چیز قادری.

[۵۷] (تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ)

در می آوری بعضی از شب را در روز.

۴۰ . وبالسَّلَامَةِ (خ ل).

۴۱ . ب : والسلامة والبشرى والعافية فى الدين والدنيا.

۴۲ . الاعداء (خ ل) + اعدائى (خ ل).

[۵۸] (وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ)

و درمی آوری بعضی از روز را در شب .

[۵۹] (وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ)

و بیرون می آوری زنده را از مرده .

[۶۰] (وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ)

و بیرون می آوری مرده را از زنده و مراد از زنده مؤمن است و از مرده کافر .

[۶۱] (وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)

و روزی می دهی هر کس را می خواهی بی حساب .

[۶۲] (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ)

به پاکی یاد می کنم تو را خداوندا و قیام می نمایم به ستایش تو .

[۶۳] (مَنْ ذَا يَعْرِفُ قُدْرَتَكَ وَلَا يَخَافُكَ)

کیست که بشناسد بزرگی تو را و نترسد از تو .

[۶۴] (وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ مَا أَنْتَ وَلَا يَهَابُكَ ۳۳)

و کیست که بداند قدرت و قهر تو را و از تو نترسد .

[۶۵] (الْفَتْ بِقُدْرَتِكَ ۳۳ الْفِرْقِ)

آمیزش دادی به قدرت کمال خود فرق مخلوقات را با یکدیگر .

[۶۶] (وَقَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقِ)

و روشن ساختی به رحمت خود صبح را .

[۶۷] (وَأَنْزَرْتَ بِكَرَمِكَ ۴۵ دِيَاجِي الْغَسَقِ)

و روشن ساختی به کرم خود تاریکی های شب را؛ یعنی مبدل ساختی به روز،

شب تاریک را یا کم ساختی تاریکی های شب را به واسطه نور ماه و ستاره ها .

۳۳ . فَلَا يَهَابُكَ (خ ل) .

۳۴ . بِمَشِينِكَ (خ ل) .

۴۵ . بِقُدْرَتِكَ (خ ل) . + بِلَطْفِكَ (خ ل) .

[۶۸] (وَأَنْهَرْتَ أَلِيَاءَ مِنَ الصُّمِّ الصِّيَاحِيدِ عَدْبًا وَأَجَا) .

و روانه ساختی چشمه های آب شیرین و شور را از سنگ های بسیار محکم .

[۶۹] (وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاجًا)

و فرو فرستادی از ابرهای بارنده آب ریزنده را که باران است .

[۷۰] (وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِيَّةِ سِرَاجًا وَهَاجًا مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَارِسَ فِيمَا ابْتَدَأْتَ

بِه لِغُويًا وَلَا عِلَاجًا)

و گردانیدی آفتاب و ماه را چراغ مخلوقات بی آنکه در ابتدای خلقت اینها رنجی

کشیده باشی و بی آنکه چیزی را وسیله ساخته باشی .

[۷۱] (فِيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْمَرْ وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَ هِبَادَهُ<sup>۳۶</sup> بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ)

ای آن کسی که یگانه به استمرار وجود از ازل تا به ابد، و غالبی بر بندگان خود به

اینکه بمیرانی و فانی سازی ایشان را .

[۷۲] (صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَتْقِيَاءِ)

رحمت کن خداوندا بر محمد و آل او که پرهیزکارانند .

[۷۳] (وَأَسْمِعْ<sup>۳۷</sup> نِدَائِي وَأَسْتَجِبْ دُعَائِي)

و قبول کن طلب مرا و مستجاب گردان دعای مرا .

[۷۴] (وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي)

و راست بگردان خود امید مرا .

[۷۵] (يَا خَيْرَ مَنْ أَنْتَجَعَ<sup>۳۸</sup> لِكَشْفِ الضَّرِّ، وَالْمَا مَوْلَ فِي كُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ)

ای بهترین آن کسانی که خوانده شوند از برای زایل ساختن ضرر و از برای برآوردن

حاجت .

۳۶ . أَلِيَاءَ (خ ل) .

۳۷ . وَأَسْمِعْ (خ ل) .

۳۸ . دَمِي لِدْفَعِ (خ ل) .

۳۹ . لِكُلِّ (خ ل) .

[۷۶] (بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي)

به تو فرو آوردم حاجت خود را نه به غیر تو .

[۷۷] (فَلَا تَرُدُّنِي مِنْ سَنِّي<sup>۵۰</sup> مَوَاهِبِكَ خَائِبًا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ<sup>۵۱</sup>)

پس باز مگردان مرا از بخشش های رفیع خود نو مید .

[۷۸] (بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ)؛

به رحمت خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان . تَمَّتْ بِالْخَيْرِ عَمَّتْ .

(إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَنَفْسِي مَعْيُوبٌ وَعَقْلِي مَغْلُوبٌ وَهَوَاؤِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلٌ وَمَعْصِيَتِي كَثِيرٌ وَكَسَانِي مُقَرٌّ وَمُعْتَرَفٌ بِالذُّنُوبِ، فَكَيْفَ حَيْلَتِي يَا سِتَارَ الْمُيُوبِ وَ يَا عَلَامَ الْغُيُوبِ وَيَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ، إِغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ وَأَقْضِ لِي حَوَائِجِي ...).

۵۰ . باب (خ ل) .

۵۱ . یا کریم ، لا حول ولا قوّة إلا بالله العلی العظیم (خ ل) .

# علوم حديث

الفوائد الرجالية

از مؤلفى ناشناخته



---

## الفوائد الرجالية

از مؤلفى ناشناخته

---

تحقيق: محمدحسين مولوى

### تمهيد

يُعدُّ علم الرجال من أهم العلوم الإسلامية التي عنى بها الفقهاء المسلمون منذ العصور الإسلامية الأولى وإلى زماننا هذا، وقد صنّفوا في هذا المجال مصنّفات مطوّلة تارة ومختصرة تارة اخرى .

إنّ علم الرجال له أهمية خاصة فإنّه به يتمّ استعلام ما في الاخبار الشريفة المنقولة عن النبي (ص) وآله (ع)، حيث لا يمكن الاطمئنان إلى صدور تلك الروايات ونسبتها للنبي وآله صلوات الله عليهم إلا بهذا العلم، كما تتوقّف على هذا العلم معرفة وتمييز الخبر الصحيح عن المزيف .

إنّ حال هذا العلم بالنسبة إلى فقه أهل البيت عليهم السلام كحال الاصول بالنسبة إلى الاجتهاد . فلا يستغني المجتهد عن علم الرجال في استنباط الحكم الشرعيّ، لأنّ الاخبار الشريفة المروية عنهم لا تخلو عن احتمال اختلاق بعضها، الامر الذي يدعو إلى تحقّق الحاجة لهذا العلم المتكفّل لتمييز الصحيح من السقيم .

و بين يديك -عزيزي القارئ- رسالة قد اشتملت على فوائد رجالية قيّمة،



قد عثرنا عليها من بين عدد كبير من المخطوطات النفيسة التي حواها تراثنا الإسلامي الكبير .

وقد جرت عادة المحققين أن يتعرفوا على اسم الكتاب ثم يتأكدوا من صحة نسبه إلى مؤلفه، إلا أننا في هذه الرسالة لم نتوصل إلى معرفة مصنفها، فهي قد وردت ضمن مجموعة مختلفة، لم يُذكر فيها اسم مؤلفها، والذي يُحتمل قوياً أن أستاذ المؤلف هو المولى علي كني الطهراني- صاحب كتاب «توضيح المقال»- على أمل أن نصل فيما بعد لمعرفة شخص المؤلف إن شاء الله تعالى .

على أن النسخة الحاضرة تحمل الرقم (٤٢١٦/٣) في مكتبة آية الله المرعشي، ولم يذكر اسم الناسخ أو تاريخ الانتهاء .

و«الفوائد الرجالية» هذه قد اشتملت على جملة مقدمات :

١- المقدمة الأولى : في تعريف علم الرجال و موضوعه و فائدته .

تنبيهان :

التنبيه الأول : في الفرق بين علم الرجال و علم الدراية .

التنبيه الثاني : في الفحص عن احوال رجال ادعى الشيخ عمل الطائفة بما روه .

و قد رد في هذه الرسالة على الحشوية و الاخبارية و المنكرين لحجية اخبار الاحاد بدعوى قطعية الاحكام بالكتاب و السنة ... .

٢- المقدمة الثانية : في وجه الرجوع إلى علم الرجال، و هل هو من باب اتباع الفتوى او قبول الشهادة او تلقي الرواية بالقبول او غير ذلك .

٣- المقدمة الثالثة : في كيفية الرجوع إلى كتب الرجال .

٤- المقدمة الرابعة : في اسباب التميز .

٥- المقدمة الخامسة : فيما يتعلق بمعرفة رجال السند قدحاً و مدحاً، و قد

اشتملت على فصول :

الأول: في بيان الالفاظ المستعملة في المدح على التوثيق .

الثاني: في اسباب الضعف .

الثالث: في جملة الفاظ لا يترتب عليها قبول الرواية ولا ردّها .

وفي نهاية المطاف أقدم خالص الشكر والدعاء للإخوة في قسم «ميراث حديث شيعه» التابع لمؤسسة دارالحديث، حيث وضعوا الإمكانيات اللازمة التي سهّلت لي تحقيق هذه الرسالة، واخصّ بالذكر الزميل المحقق الشيخ علي صدرائي خوئي الذي لمستُ فيه حرصاً متناهياً على إحياء تراثنا الشيعي الكبير الذي وصل إلينا من اسلافنا صانعي الحضارة الإسلامية .

نسال الله تعالى ان يعمّ النفع بهذه الرسالة، إنّه وليّ التوفيق .

محمد حسين مولوي

٣٠ صفر ١٤١٩

### مصادر التحقيق

- ١- «بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار» لمحمد باقر بن محمد تقي المجلسي (١١٠) جزء، الطبعة الثانية مؤسسة الوفاء-بيروت-لبنان.
- ٢- «توضيح المقال» لمولى علي كني الطهراني المطبوع مع «منتهى المقال في احوال الرجال» طبعة حجرية- سنة ١٢٦٧.
- ٣- «جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام» لمحمد حسين بن باقر بن عبدالرحيم النجفي، ٤٣ جزء تحقيق و تعليق عباس القوجاني- الطبعة السابعة- دار إحياء التراث العربي- بيروت.
- ٤- «ذكرى الشيعة» لأبي عبدالله محمد بن مكي العاملي المعروف بـ«الشهيد الاول» طبعة حجرية.
- ٥- «رجال ابن داود» لتقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي- نشر مطبعة جامعة طهران سنة ١٣٤٢- تصحيح السيد كاظم الموسوي المياموي.
- ٦- «الرعاية في علم الدارية» لزين الدين علي بن أحمد الجبعي العاملي المعروف بـ«الشهيد الثاني»، إخراج و تعليق و تحقيق عبدالحسين محمد علي البقال- منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي (قده)- الطبعة الاولى سنة ١٤٠٨ هـ.
- ٧- «رجال الكشي» = «اختيار معرفة الرجال» لأبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي المعروف بـ«شيخ الطائفة» تصحيح و تعليق و تقديم حسن المصطفوي- نشر دانشكده الهيأت و معارف اسلامي- إيران- مشهد.
- ٨- «الرواشح السماوية في شرح احاديث الإمامية» لمير محمد باقر الحسيني

- الداماد- منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي- إيران- قم ١٤٠٥ هـ .
- ٩- «غاية المراد في شرح نكت الإرشاد» لمحمد بن مكي العاملي المعروف بـ«الشهيد الأول» صدر منه جزءان تحقيق رضا المختاري-نشر مكتب الإعلام الإسلامي .
- ١٠- «غوالي اللآلئ العزیزة في الأحاديث الدينية» لمحمد بن علي بن إبراهيم الاحساني المعروف بـ«ابن أبي جمهور» تحقيق آقا مجتبی العراقي-تقديم آية الله المرعشي (قده)- ٤ مجلدات- مطبعة سيد الشهداء- إيران- قم .
- ١١- «الفصول الغروية في الاصول الفقهية» لمحمد حسين بن عبدالرحيم الطهراني الحائري- طبعة حجرية- مطبعة نمونة- إيران- قم .
- ١٢- «القواعد والفوائد» لابي عبدالله محمد بن مكي العاملي المعروف بـ«الشهيد الأول»-تحقيق عبدالهادي الحكيم-منشورات مكتبة المفيد- إيران- قم .
- ١٣- «القوانين المحكمة في الاصول» للميرزا ابي القاسم القمي- (مجلدين) طبعة حجرية .
- ١٤- «مجمع البحرين» لفخر الدين الطريحي-تحقيق احمد الحسيني (٦ اجزاء)-نشر مؤسسة الوفاء-لبنان-بيروت .
- ١٥- «مسالك الافهام إلى تنقيح شرائع الإسلام» لزين الدين بن علي العاملي المعروف بـ«الشهيد الثاني» تحقيق و نشر مؤسسة المعارف الإسلامية (٩ اجزاء)-ايران- قم .
- ١٦- «مشرق الشمسین» لمحمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي المعروف بـ«الشيخ بهاء الدين»-نشر مكتبة بصيرتي-إيران- قم .
- ١٧- «المصباح المنير في غريب الشرح الكبير» لاحمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي- تصحيح محمد محيي الدين عبدالحميد- طبعة مصر سنة ١٣٤٧ .

- ١٨- «المعتبر في شرح المختصر» لنجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن المعروف بـ«المحقق الحلي» مجلدين- نشر مؤسسة سيد الشهداء- قم.
- ١٩- «متهى المقال في احوال الرجال» لمحمد بن إسماعيل المازندراني المعروف بـ«أبي علي الحائري» تحقيق مؤسسة آل بيت عليهم السلام لإحياء التراث- إيران- قم.
- ٢٠- «الكافي» لأبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني- تصحيح و تعليق علي أكبر الغفاري (٨ أجزاء)- نشر دار الاضواء- لبنان- بيروت.
- ٢١- «كشف اللثام» لبهاء الدين محمد بن الحسن بن محمد الأصفهاني المعروف بـ«الفاضل الهندي»- مجلدين- نشر مؤسسة فراهاني سنة ١٣٩١- طهران.
- ٢٢- «هداية المحدثين إلى طريقة المحمدين» لمحمد أمين بن محمد علي الكاظمي- تحقيق مهدي رجائي- منشورات مكتبة آية الله المرعشي- إيران- قم.
- ٢٣- «الوافي» لمحمد محسن المشتهر بـ«الفيض الكاشاني» ١٧ مجلداً- تحقيق ضياء الدين الحسيني «العلامة»- منشورات مكتبة أمير المؤمنين (ع) العامة سنة ١٤٠٦- إيران- اصفهان.
- ٢٤- «وسائل الشيعة» لمحمد بن الحسن الحرّ العاملي- ٣٠ مجلداً- تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث- إيران- قم.

بفتح **ب** لله الرحمن الرحيم وعليه السلام

المجده رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين كالمسح باليد من الدون الا يوم

وَعَبْدٌ فَمِنْهُمَا مَنْ نَافَعَةٌ فِي تَوْضِيحِ الْمَعَالِي فِي عِلْمِ الرِّجَالِ وَفَوَائِدِهِ وَاجْتِزَاجِ أَيْدِيهِ فِي مَعْنَى الْمَعَالِي فِي  
 أَحْوَالِ الرِّجَالِ وَهِيَ مَعْدَمَاتُ الْمُقَدِّمَاتِ وَالْوَلِيِّ فِي تَعْرِيفِ عِلْمِ الرِّجَالِ وَمَوْضُوعِهِ وَفَاؤَدَتِهِ وَأَمَّا  
 التَّلَامُ فِي الدُّوَلِ فَقَدْ يَعْرِفُ بَابَهُ مَا وَضَعَ لِشَخْصٍ رِوَاةَ الْحَدِيثِ زَائِمًا وَوَصَفًا مَدْحًا وَقَدَحًا وَبَعْثًا  
 الْوَضْعَ كَيُزَعَنَ النَّاسُ وَعِلْمَ الْحَدِيثِ إِذَا كَانَ مُشْتَمِدًا عَلَى بَيَانِ أَحْوَالِ جَدِّهِ مِنَ الرِّوَاةِ وَتَحْقِيقًا فِي  
 عِلْمِهِ بِالِشَّمْلِ عَلَى الرِّمِيِّ بِالْجِهَالَةِ فَقَدْ يَجْرَعُ كَمَا كَانَ الرَّادِي مُجْمُولًا لِبَلِّهِمْ وَشَبَّهَ مِنْ مَقَامِهِ نَدَا الْفَنِّ  
 وَمَسَائِلَهُ وَلَا يَشْتَمِدُ التَّعْرِيفَ لِأَحْقَاقِهِ بَيَانِ الذَّاتِ وَالْمَدْحِ وَالْقَدْحِ وَرِثِيَّتِهَا لَيْسَ يَتَحَقَّقُ فِي  
 الْمَعْرُوضِ وَأَعْتَدَ عَنْهُ بِحَوْلِهِ فِي الْقَدْحِ نَظْرًا إِلَى إِشْرَاقِهَا فِي الْغَايَةِ وَلَيْسَ لَيْسَ أَنَّ الْقَدْحَ وَالْمُضَيَّفَ  
 بَيَانًا عَلَى الْعِلْمِ بِنَفْسِهِ مِمَّنْ الرُّكُونِ إِلَى الْخَبْرِ وَالَّذِي يُخَيَّلُ بِالْبَالِ أَنْ يَقَالَ أَنَّ الْوَضْعَ لِعَرْضِ اللَّارِجِيَّةِ  
 مَرْتَبَ حَصُولِ ذَلِكَ الْعَرْضِ فِي مَجْمَعِ الْبُرُوبِ الْمَوْضُوعِ فَالْحِجَّتُ لِأَجْلِ التَّمْيِيزِ مِنَ الْمَدْحِ وَالْمَقْدُوحِ  
 وَقَدْ يُؤَدَّرُ إِلَى الْبَصْرِ بِوَضْعِ نَائِلِ أَوْفَى الرُّصْفَيْنِ إِذْ لَا يُؤَدِّي شَيْئًا مِنْهَا إِلَّا أَنْ يَتَمَيَّزَ قَوَاعِدُ الْأَحْوَالِ  
 لِأَسْبَابِ وَبِلَيْتِيَّةِ الدَّلِيلِ أَوْ دَلَالَتِهِ وَكَيْزِيَّةِ بِيَتَوَقَّفُ فِي الْمَعَالِي وَهِيَ لِلدَّعْوَى بِإِلْتِزَامِ بِلِ تَقْدِيرِ دَعْوَى النِّظَرِ الْأَعْيُنِ  
 الدَّلِيلِيَّةِ وَاشْتِقَاقِ الدَّلَالَةِ مَا يَحْتَمِلُ بَادِي الرِّمِيِّ وَبِلَيْتِيَّةِ أَوْ دَلَالَتِهِ أَوْ إِيرَاحِ الْحُصْمِ وَبِلَاكَ الْقِيَاسِ وَبِلَا  
 هُوَ فِي كَرُونِ وَضْعِ الْوَعْلَمِ لِلْفُظْرِ بَعْدَ الرُّصْفَيْنِ مَعَهُ وَمَنْ يَعْلَمُ شَمُولَ الْحَدِيثِ بِبَيَانِ أَحْوَالِ الشُّرَكَاءِ فِي

أنتهزهم العدالة فلعده لا جبر اخذ الرواية عن الرازي دون حاجة الى التثبت وخصيص امارات  
 عوزت الوثوق اولئك المراد بالعدالة مجرد ظهور الخبز عن الكذب ولو في حضور رواية متحقق  
 العلم بها كما هو مبين في حكاية تفسير العدالة بالخبر عن الكذب عن عبد المسيح طه ما تقدم  
 عن الفوائد من حديث نسبة بين الصحيح باصطلاحهم وبين ما علم به من الاخبار عموماً وجملاً  
 يذهب عليكن ان توصيف الحديث بالصححة عن وجه الاطلاق وان دل على الوثوق لصحة  
 عن المعصوم المالك ان توصيف حديث شخص من الابدان على الوثوق لصحة ومطلق رواية  
 واحاديثه وانما هي اصطلاح المتأخرين فلكان الصحيح عندهم والظن هو ما كان يجمع سلسلة  
 سنداً امامياً مدوياً بالتوثيق مع تصديق السند الى المعصوم لكن الظاهر ان المراد توثيق  
 الرازي دون حضور الرواية لما اعدوا عن التصريح بتوثيقه الى الصحيح الحديث فيقر في نظر  
 ان المراد الدعا بان الحديث موثوق به مع الكوت عن الرازي فليس بعد من العبارة  
 المزبورة الا احتمال الحديث على شرط القول وانما كونه خبر عدل فله

بسم الله الرحمن الرحيم  
وبه ثقفتي وعليه التكلان

الحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين ، ولعنة الله على  
اعدائهم من الآن إلى يوم الدين  
وبعد فهذه كلمات نافعة في توضيح المقال في علم الرجال ، و فوائد وافية مما يحتاج إليه  
في متهى المقال في احوال الرجال ، وهي مقدمات :

### المقدمة الاولى : في تعريف علم الرجال وموضوعه وفائدته

أما الكلام في الاول فقد يعرف به أنه ما وضع لتشخيص رواة الحديث ذاتاً ووصفاً، مدحاً  
وقدحاً<sup>١</sup>، وباعتبار الوضع يحترز عن التاريخ وعلم الحديث إذا كان مشتملاً على بيان  
احوال جملة من الرواة .

واعترض في عكسه بما يشتمل على الرمي بالجهالة ، فقد يصرح بكون الراوي  
مجهولاً بل مهملاً ، ومثله من مقاصد هذا الفن ومسائله ، ولا يشمله التعريف ،  
لاختصاصه ببيان الذات والمدح والقدح ، وشيء منهما ليس بمتحقق في المفروض .  
واعترض عنه بدخوله في القدح ، نظراً إلى اشتراكهما في الغاية ، وليس بشيء فإن

١ . انظر : توضيح المقال ، ص ٣ ، طبعة حجرية .



القدح والتضعيف يُنيان على العلم بصفة تمنع من الركون إلى الخبر .  
والذي يختلج بالبسال ان يقال : إنّ الوضع لغرض لايوجب ترتّب حصول ذلك الغرض في جميع ابواب الموضوع ، فالبحث لاجل التمييز بين المدوح والمقدوح ، وقد يؤدّي إلى التصريح بوصف ثالث او نفي الوصفين ، إذ لا يؤدّي شيئاً منهما ، كما انّ تمهيد قواعد الاصول لإثبات دليّة الدليل او دلالاته ، وكثيراً ما يتوقف في المقال ويبقى الإجمال ، بل قد يؤدّي النظر إلى عدم الدليّة وانتفاء الدلالة مما يحتمل بادئ الرأي دليّته او دلالاته او يراه الخصم دليلاً كالقياس واشباهه ، فلا ضير في كون وضع هذا العلم للظفر بأحد الوصفين مع عدمه .

ومنه يعلم شمول الحدّ لبيان المشترك بين المقدوحين والمدوحين والموقّفين او المُختلّفين وإن لم يفد شيء من المميّزات تميّز بعضهم عن بعض ذاتاً ، فتدبّر .  
ومن العجب ما وقع من بعض الاعاظم من التحرّز بالوضع ايضاً عن علم الكلام قال : «انّ يُخصّص الرواة بغير الائمة عليهم السلام ، ولذا رووا عن آبائهم ، وفي كثير من الاخبار إطلاق المحدث عليهم ، وهو بمعنى الراوي كما هو ظاهر هذه الاخبار وغيرها»<sup>٢</sup> .  
ويقرب من هذا ما صدر عن الشهيد في شرح البداية في الباب الثالث في شرائط تحمّل الحديث من أنّه لا يشترط البلوغ ، قال : «فيصحّ تحمّل مَنْ دونه على الاصحّ ، وقد اتفق الناس على رواية جماعة من الصحابة عن النبيّ صلّى الله عليه وآله قبل البلوغ كالحسنين عليهما السلام»<sup>٣</sup> .

اقول : علوم الائمة عليهم السلام مأخوذة عن النبيّ صلّى الله عليه وآله ، وبيانهم قد يكون مشتقلاً على الحكاية ، وتلك الحكاية من حيث إنّها صادرة عن المعصوم ليس بحديث اصطلاحاً ، ولا روايتهم رواية اصطلاحية ، وليسوا برواة اصطلاحاً ، وإن صدقت الرواية لغة فإنّ الظاهر كون الحديث في الاصطلاح عبارة عمّا يحكي قول المعصوم عليه السلام او ما بحكمه ، والسند عبارة عن الطريق إلى المعصوم ، والصادر من المعصوم عليه

٢ . توضيح المقال ، ص ٣

٣ . الرعاية في علم الدراية ، ص ٢٢١-٢٢٣

السلام هو متن الحديث .

قال الشهيد: «المتن: ما اكتنف الصلب من الحيوان، وبه شبه المتن من الأرض، ومُتَن الشيء: قوي متنه، ومنه جبل مَتِين، فمتن كل شيء هو ما يتقوم به ذلك الشيء ويتقوى به، كما أن الإنسان يتقوم بالظهر ويتقوى به، فمتن الحديث لفظ الحديث الذي يتقوم به المعنى، وهو مقول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا فِي مَعْنَاهُ والسند: طريق المتن، وهو جملة مَنْ رواه من قولهم: فلان سند، أي معتمد. فسمي الطريق سندا، لاعتماد العلماء في صحة الحديث وضعفه عليه»<sup>٤</sup> انتهى .

وهذا - كما ترى - ينادي بأن النظر في علم الرجال وبعض أبواب علم الدراية هو السند، بالمعنى الذي صرح به الشهيد طاب ثراه .

وبالجملة: الحديث إنما يطلق على مجموع الحاكي والمحكي باعتبار أنه قول المعصوم أو فعله أو تقريره، وكما لا يطلق على أوّل السند باعتبار الحكاية عن الوسط، كذلك لا يطلق اصطلاحاً على ما انتهى إليه السند، الذي هو متن الحديث وإن اشتمل على الحكاية وصدق عليها الرواية لغّة، كما أن قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا فِي مَعْنَاهُ متن الحديث وإن اشتمل على الحكاية عن جبرائيل، والاستشهاد بإطلاق المحدث اضعف تماماً، حيث إن المحدث في مناقبهم إنما هو بالفتح، والمراد تحديث الملائكة لهم .

فعليك ببصائر الدرجات في هذا المقام تظفر على أخبار صريحة فيما ذكرنا، وهي وإن لم تناف الكسر فيما تحمله إلا أن الظاهر وحدة السياق، مع أن الأخبار يكشف بعضها عن بعض .

والتمثيل الصادر عن الشهيد رحمه الله لعلّه بالنظر إلى العامة، فإنه طاب ثراه كثيراً ما يتعرض لما يناسب طريقتهم، بل يحكي من مصطلحاتهم بعض ما لا يوافق مصطلحنا . وقد يُعرف به<sup>٥</sup> أنه العلم بأحوال رواة الخبر الواحد، ذاتاً ووصفاً، مدحاً وقدحاً، وما في حكمهما<sup>٥</sup> والأحوال تشمل اختصاص بعض الرواية عن بعض وبرواية شخص عنه،

٤ . الرعاية، ص ٥٢-٥٣

٥ . انظر: توضيح المقال، ص ٣، الطبعة الحجرية .

والاشترك في الصنعة والبلد والعلم والطائفة واتحاد الطبقة والملازمة وقرب العهد، وامثال ذلك مما يذكر في مقام تمييز المشتركات وتعيين الطبقات .

ومن زعم أن علم تمييز المشتركات مغاير لعلم الرجال، وأنه خارج بإضافة الاحوال إلى الرواة، إذ التمييز ليس من احوالهم، فقد اخطأ. كيف وجل أسباب التمييز أو كلها موجودة في كلماتهم؟ مضافاً إلى تعرضهم لتمييز جملة من الرجال المختلف فيهم، كمحمد بن إسماعيل المتكرر في طريق الكليني وأبي بصير ومحمد بن سنان وأضرابهم حتى صنف فيهم ما صنف، وايضاً كتاب المشتركات للكاظمي طاب ثراه، وغيره، معدود من أهم كتب الرجال كتعليق المولى البهبهاني، وقد ادرجهما الشيخ أبو علي في منتهى المقال .

والتقييد بالواحد لإخراج المتواتر، زعماً عدم الحاجة في المتواتر إلى تعرض رواته، وهو فاسد والتقييد محال، إذ البحث عن رواته - كالخبر المحفوف بالقرائن العلمية وإن لم يحتاج إليه بعد التواتر وحصول القطع - يُعدّ من علم الرجال، ومجرد عدم الحاجة لا يوجب الخروج عن العلم، مع أن احوال المخبرين وصفاتهم في المتواتر من القرائن الداخلة التي لاتنافي صدق التواتر كما زبر في محله، فربّ خبر متواتر لا يكون علمياً إلا بعد ملاحظة احوال المخبرين، وكثيراً ماتختلف المتواترات بحسب المخبرين كثرة وقلة، بسبب شدة الوثوق بأقوالهم .

وقد يقال: إن في جعل الذات من الاحوال ما لا يخفى .

اقول: الظاهر من التفصيل أن المراد بقولهم: ذاتاً ما يقابل المدح والقدر وما في حكمهما من الرمي بالجهالة أو الإهمال، فعلى هذا يشمل الاحوال التي لها مدخل في تشخيص الاعيان، مثل بيان الميلاد وتاريخ الوفاة، وكونه أخاً أو اباً أو ولداً لفلان، وكونه من بني فلان أو من بلد فلان أو من علماء فنّ خاص، وغير ذلك مما له دخل في تمييز المشتركات .

وقد يعرف به أنه ما يبحث فيه عن احوال الراوي من حيث اتصافه بشرائط قبول الخبر وعدمه<sup>٦</sup> .

٦ . انظر: توضيح المقال، حاشية ص ٣

وقد يعرف بـ«أنه ما وضع لمعرفة الحديث المعتبر عن غيره»<sup>٧</sup>. ويرد النقص بذكر بعض المرجّحات المذكورة في باب الترجيح، مثل موافقة الكتاب ومخالفة العامة والشهرة وما يقابلها، فإنّ البحث عنها - من حيث إنها ميزان صدق الخبر وكذبه - موضوع للتمييز بين الراجح المعتبر عن غيره.

والذبّ عنه أنّ الاظهر كون الخبرين المتعارضين دليلين معتبرين، وأنّ الرجوع إلى المرجّحات لاجل تقديم احد الدليلين، وبيان ذلك في الاصول فليراجع.

### تنبيهان :

الأوّل : الفرق بين هذا العلم وبين علم الدراية : أنّ هذا العلم في بيان احوال الاشخاص المخصوصين من الرواة، ولذا يقال : إنّ حدّه من العلوم ليس كما ينبغي، إذ العلوم الحقيقيّة يستفاد منها قواعد كليّة وليس منها إدراكات الحواس الجزئية، وعلم الدراية علم يبحث فيه عن احوال سند الخبر ومنته وكيفية تحمّله وآداب نقله، كما عرفه الشهيد رحمه الله في البداية بأنّه «علم يُبحث فيه عن متن الحديث وطرقه من صحيحها وسقيمها وعليلها وما يحتاج إليه ليعرف المقبول والمردود»<sup>٨</sup>.

وبالجملّة البحث في علم الدراية متعلّق بالمفاهيم الكلية كقولهم : إنّ الخبر الصحيح ما اتصل سنده إلى المعصوم عليه السلام بنقل العدل الإمامي عن مثله في جميع الطبقات، وعلم الرجال يتعلّق بحثه بالمصاديق، مثل أنّ الحديث الفلاني صحيح أم لا، وأشخاص سنده إمامي أم لا، عدل أم لا، غاية الأمر أفراد اشخاص الرواة وبيان حالاتهم بكتاب معهود وباب موعود.

ومن هنا اتّضح أنّ موضوع هذا العلم هؤلاء الاشخاص الذين وقعوا في أسانيد رواياتنا من حيث إنهم يروون تلك الاحاديث.

الثاني : أنّ الفحص عن احوال رجال ادّعى الشيخ رحمه الله عمل الطائفة بما رووا من

٧ . انظر : توضيح المقال، ص ٤

٨ . الرعاية، ص ٤٥

بني فضال ووطاطريان واضرابهم، ليس بحثاً عن أحوال الراوي من حيث كونه واقعاً في سند الاحاديث وإن كان ترتب عليه ذلك بالآخرة، بل من حيث إنهم وقعوا معقداً للإجماع، فيبحث عن أحوالهم تحصيلاً للعلم بما اعتبر في معقد الإجماع ليلحق غيرهم بهم، فتدبر جداً.

وأما الكلام في الفائدة فمطلقها كل ثمرة ترتبت على استعلام ما في الاخبار الشريفة الماثورة عن أهل البيت عليهم السلام، فهي مرتبة على هذا العلم، حيث إن الركون إلى ما يصح أن ينسب إليهم لا يتيسر إلا بهذا العلم، وتميز الصحيح عن المزيّف موقوف عليه، وقد أشرنا سابقاً أنّ ملاحظة السند ربّما كان له مزيد دخل في التواتر.

وبالجملة حال هذا العلم بالإضافة إلى فقه أهل البيت عليهم السلام - أصلاً أو فرعاً أو فرع أصل أو أصل فرع - كحال الأصول بالنسبة إلى الاجتهاد، فكما أنّ كل ثمرة تترتب على الاجتهاد فهي مرتبة على علم الأصول، وكذلك كل ثمرة ترتبت على تعلم ما صدر عن أهل البيت عليهم السلام فهي مرتبة على هذا العلم.

وأما الثمرة الخاصّة - أعني مدخلة هذا العلم في الاجتهاد وتوقّفه عليه في الجملة لا يعني عنه غيره - فواضحة لمن تفتن إلى أنّ الاخبار المروية عنهم مطلقة، بل الواصلة وإن كانت مدوّنة لا تخلو عن احتمال اختلاق بعضها وهو - بعد العلم باشمالها في الصدر الأوّل على الاخبار المكذوبة، وعدم الاطمئنان بخلوص ما في أيدينا عنها بمجرد اهتمام الرواة الثقات من اصحابنا شكر الله مساعيهم الجميلة - كاف في تحقّق الحاجة وعدم الغنية عن هذا العلم المتكفّل لتمييز الغث من السمين بغيره، وناهيك في هذا الباب ملاحظة الاخبار الدالة على ذلك في باب علاج التعارض وغيره

ففي النبوي: «ستكثر بعدي القالة عليّ»<sup>٩</sup>.

والجعفري: «إن لكلّ رجل منّا رجلاً يكذب علينا»<sup>١٠</sup>.

وفي الآخر عنه: «إنّا أهل بيت صادقون لا نخلو عن كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا

٩. نقله المحقق في «المعتبر»، ج ١، ص ٢٩-٣٠ ولم اعثر عليه في المصادر الحديثية.

١٠. نقله المحقق في «المعتبر»، ج ١، ص ٢٩، ولم اعثر عليه في المصادر الحديثية.

بكذبه»<sup>١١</sup>.

وفي الآخر: «إن المغيرة بن سعيد دس في كتب اصحاب أبي احاديث لم يحدث بها أبي، فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنة نبينا»<sup>١٢</sup>.

وقد عرض يونس كتباً على أبي الحسن الرضا عليه السلام فانكر منها احاديث كثيرة ان تكون من اصحاب أبي عبدالله قال: إن أبا الخطاب كذب على أبي عبدالله، لعن الله أبا الخطاب، وكذلك اصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الاحاديث إلى يومنا هذا في كتب اصحاب أبي عبدالله، فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن.

وفي جملة من الاخبار العلاجية: أن ماخالف القرآن، وفي بعضها: ماخالفه وخالف السنة، إلى آخره. وفي آخر الأمر بضرب مخالفه وجه الجدار، وفيها أيضاً الأمر بالرجوع إلى العدل والأورع والأفقه<sup>١٣</sup>.

والناقد البصير يعرف أن غير هذا العلم لا يغني عنه في كفالة هذا الخطب بوجه أبدأ. ثم إن المعروف - بل لا ظنّ خلافاً يعتدّ بقوله - عدُّ هذا العلم بخصوصه مما يتوقف عليه الاجتهاد، وقد تسالموا على ذلك في كتبهم الاصولية وبنوا عليه في كتبهم الفقهية.

ومن التزم بخلاف ذلك أو يلزمه جماعة على اختلاف مشاربهم:

منهم: الحشوية الذين فرطوا وانقادوا لكل خير، وغفلوا عمّا تحته من التناقض.

نعم إن كان من مذهبهم التزام الترجيح عند التعارض بالعدالة والاعدلية ونحوهما - دون التخيير أو الطرح أو الترجيح بغير ما ذكر مما يعرف بغير هذا العلم - لزمهم القول بالاعتصار حيثئذ.

ومنهم: المنكرون لحجية اخبار الآحاد بدعوى قطعية الاحكام بالكتاب والسنة القطعية المستفيضة أو المتواترة والإجماع أو غير ذلك مما لا دخل لهذا العلم فيه، كالسيد وابن إدريس وأضرابهما.

١١. رجال الكشي، ص ١٠٨، الرقم: ١٧٤

١٢. رجال الكشي، ص ٢٢٤، الرقم: ٤٠١

١٣. وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١٠٦ وما بعدها، باب وجوه الجمع بين الاحاديث المختلفة.

ومنهم: المدعون لقطعية الصدور في الاخبار المدونة في كتب اصحابنا أو خصوص الاربعة، بزعم استفادته من امور ذكروها، ومحصلها القطع باخذ ما فيها عن الاصول المعتمدة التي عليها المعول إليها المرجع، المعروفة في اعصار الائمة عليهم السلام كما زعمه بعض الضعفاء من الاخبارية، وبعضهم راعى بعض الإنصاف وادعى قطعية الحكم باعتبار ما في الكتب الاربعة بقرينة شهادة مصنفها الثقات، ومن خلط بين الطريقتين فجمع في الحكاية بين الطائفتين فقد خبط واضحاً إلا أن يكون ذلك على سبيل التنزيل .

ومنهم: المكتفون بتصحيح الغير قياساً له - خصوصاً إذا كان المصحح من اهل الرجال بصيراً به كصاحبى المنتقى والتعليقة وامثالهما - على اقوال علماء الرجال شهادة كانت أو رواية أو امانة للظن .

وقد يدعى العلم بحصول ذلك من اكثر العلماء في كتبهم الفقهية وغيرها، وهي بعيدة جداً والاكتماء به في حال الاضطرار كفقد كتب هذا الفن في سفر ونحوه، فليس على خلاف المشهور .

ومنهم: من فصل بين صورة التعارض فالتوقف، وبين غيرها فالغنية، حكاها بعض الاعاظم<sup>١٤</sup> واحتمل تفصيلاً آخر، ففرق بين موافقة الشهرة ولو محكية ببعض الاخبار، أو اختصاص المرجحات بأحد المتعارضين منهما، فلاحاجة، وبين ما عداهما فالتوقف .

قال دام عمره: «ولعل عليه عمل بعض أو جماعة وإن لم أقف على من اختاره أو حكاها عن واحد»<sup>١٥</sup> انتهى .

أقول: لا غناء بشيء من المسالك عن الاطلاع بأحوال رجال الاسانيد اما مقالة الحشوية والخبارية فلا ينبغي بناء المقال عليها . وأما دعوى انفتاح باب العلم فلا تتمشى إلا من التبهرّ البارع في هذا العلم، إذا المفتح لذلك الباب هو البصيرة التامة وسبر الاسانيد فيما يدعى قطعيته من الاخبار والسنة .

وأما القول بحجية الاخبار الصحيحة أو الموثوق بها فلا محيص لهم عن إحراز

١٤ . هو الشيخ علي الكني الطهراني رحمه الله في توضيح المقال، ص ٥، ولم يذكر القائل بهذا التفصيل .

١٥ . توضيح المقال، ص ٥

الوصفين في مقام الاستدلال بما في أيدينا، وهو في عهدة كفاية هذا المضمار . وأوضح منه توقّف حصول الظنّ والثوق والاطمئنان على ملاحظة جميع أماراتها إن لم يكن عمدها فيها الظنّ بكون الراوي متحرّزاً عن الكذب ضابطاً مصنّواً عن النسيان . وغيره فخالف المشهور في الأخيرة .

وربّما يُحتمل احتمالان آخران : التفصيل بين صورة وجود الشهرة محقّقة أو محكية في خصوص بعض الاخبار أو اختصاص الراجحة منها بجانب وبين غيره فيقتصر في الاقتصار على الأخير .

قيل : ولعلّ عليه عمل بعض أو جماعة ، وإن لم أقف على من اختاره أو حكاه عن واحد ، انتهى .

اقول : اما الحشوية والابخارية فنحن في غنية عن بيان فساد مذاهبهم بما حررنا في الاصول ، فقد انتهى الكلام ثمة إلى ابتناء الامر على كفاية ما علم حجّيته من خصوص اخبار صحيحة أو مطلق الموثقات من الاخبار في دفع محظور الخروج من الدين والمخالفة القطعية بالرجوع إلى الاصول التعبدية .

وانت خبير بأنّ تحقيق موضوع الحجّة - وثبت تلك الصغرى بأنّ جلّ الاخبار بحيث تكون كافية في جلّ الأبواب والمسائل المحتاج إليها صحيحة السند أو موثوق بها على وجه اقتضى الدليل حجّيته - في عهدة كفاية هذا الفنّ دون غيره ، بل الإنصاف أنّ هذا الشأن مقصور على المتبحرين المتوغّلين في هذا العلم .

ولايتوهم أنّ من يرى حجّية الظنّ مطلقاً في غنية عن ذلك العلم ، لعدم انحصار سبب حصول الظنّ في ملاحظة احوال الرواة ، بل عمدة أسبابه الشهرة بين الاصحاب فتوى أو رواية ، مع أنّ تصحيح الغير سيما إذا توافق عليه جملة من العلماء الاعلام لايقصر عن فحص المجتهد بل قوة الظنّ فيه ، وذلك لأنّ مجرد تعميم الحجّية إلى أسباب الظنّ لا يقتضي جواز الاقتصار على ملاحظة بعض أسبابه ، بل لا بدّ له من تتبّع جميع مظانّه واستقصاء أسبابه وأماراته ، وتصحيح الغير وإن كان من جملة تلك إلا أنّه لا يفي باستقرار الظنّ غالباً مع عدم اليأس عن المعارض وملاحظة وقوع الخطأ من العلماء طاب



ثراهم الذي يشهد به اختلافهم في تصحيح بعض الروايات والخطا ليس بامون عليهم، ومع قيام ذلك الاحتمال لا تحصل قوة الظن إلا بعد فحصه وبذل الوسع في التحري عن حال الرواة وسائر الامارات .

وناهيك في هذا الباب ما وقع في وصية الفاضل في آخر شرح القواعد إلى علماء الدين وإخوانه المجتهدين قال رحمه الله في جملة كلام له : «ولا يستندوا في تصحيح الطرق والتضعيف - والترجيح لبعضها عن بعض والتضعيف - إلى ما يوجد في بعض كتب الفروع من غير سبر السند برجاله والبحث عن كل رجل وحقيقة حاله، فإنه إهمال وعن الحق أغفال»<sup>١٦</sup>.

وقال الشهيد رحمه الله في شرح البداية في الباب الثاني في من تقبل روايته ومن يردّه - بعد كلام - : «نعم يجب على المتكلم في ذلك الثبوت في نظره وجرحه، لثلاً يقدر في بريء غير مجروح بما ظنّه جرحاً فيجرح سليماً ويسمُ بريئاً بسمةٍ سوء تُبقي عليه الدهر عارها، فقد اخطأ في ذلك غير واحد فطعنوا في اكابر من الرواة استناداً إلى طعن ورد فيهم له محمل، أو لا يثبت عنهم بطريق صحيح .

ومن أراد الوقوف على حقيقة الحال فليطالع كتاب الكشي رحمه الله في الرجال . وقد كفانا السلف الصالح من العلماء بهذا الشأن مؤونة الجرح والتعديل غالباً في كتبهم التي صنّفوها في الضعفاء كابن الغضائري، أو فيهما معا كالنجاشي والشيخ أبي جعفر الطوسي والسيد جمال الدين أحمد بن طاوس والعلامة جمال الدين المطهر الحلبي والشيخ تقي بن داود، وغيرهم .

ولكن ينبغي للماهر في هذه الصناعة، ومن وهبه الله تعالى أحسن بضاعة، تدبر ما ذكره ومراعاة ما قرره، فلعنه يظفر بكثير مما أهملوه، ويطلع على توجيهه في المدح والقدح قد اغفلوه، كما اطلعنا عليه كثيراً، ونبّهنا عليه في مواضع كثيرة وضعناها على كتب القوم خصوصاً مع تعارض الاخبار في الجرح والقدح، فإنه وقع لكثير من اكابر

الرواة، وقد أودعه الكشّي في كتابه من غير ترجيح، وتكلّم من بعده في ذلك واختلفوا في ترجيح أيّهما على الآخر اختلافاً كثيراً، فلا ينبغي لمن قدر على البحث تقليدهم في ذلك، بل ينفق مما آتاه الله فلكلّ مجتهد نصيب، فإنّ طريق الجمع بينهما ملتبس على كثير حسب اختلاف طرقه وأصوله في العمل بالأخبار الصحيحة والحسنة والموثقة. إلى أن قال طاب ثراه: «وكثيراً ما يتفق لهم التعديل بما لا يصلح تعديلاً، كما يعرفه من يطالع كتبهم سيّما خلاصة الأقوال»<sup>١٧</sup>.

وقال في آخر الباب الرابع: «ومن المهم معرفة طبقات الرواة، وفائدته الأيمن من تداخل المشتبهين، وإمكان الأطلاع على تبيين التدليس، والوقوف على حقيقة المراد من العنونة. ومن المهم أيضاً معرفة مواليدهم ووفاتهم، فبمعرفة هاتين يحصل الأيمن من دعوى المدّعي اللقّاء. أي لقاء المروي عنه. والحال أنّه كاذب في دعواه وأمره في اللقّاء ليس كذلك. وكم فتح الله علينا بواسطة معرفة ذلك بالعلم بكذب أخبار شائعة بين أهل العلم فضلاً عن غيرهم، حتّى كادت تبلغ مرتبة الاستفاضة، لو ذكرناها لطلال الخطب»<sup>١٨</sup>.

١٧. الرعاية، ص ١٧٦-١٨٠

١٨. الرعاية، ص ٣٨٦-٣٨٧

## المقدّمة الثانية : في وجه الرجوع إلى علماء الرجال

هل هو من باب اتباع الفتوى ، أو قبول الشهادة ، أو تلقّي الرواية بالقبول أو غير ذلك؟ ينبغي تمهيد مقدّمة في بيان الفرق بين الأمور المزبورة :

قال الشهيد طاب ثراه في القواعد في : «الفرق بين الحكم والفتوى مع أنّ كلاً منها إخبار عن حكم الله يلزم المكلف اعتقاده من حيث الجملة : إنّ الفتوى مجرد إخبار عن الله بأنّ حكمه في هذه القضية كذا ، والحكم إطلاق أو إلزام في المسائل الاجتهادية وغيرها مع تقارب المدارك فيها ممّا يتنازع فيه الخصمان لمصالح المعاش ، فبالإنشاء تخرج الفتوى لأنّها إخبار<sup>١٩</sup> - وقال في موضع آخر في بيان الفرق بين الرواية والشهادة - : الشهادة والرواية تشتركان في الجزم ، وتفردان في أنّ المخبر عنه إن كان امراً عاماً لا يختصّ بمعيّن فهو الرواية كقوله عليه السلام : «الشفعة فيما لا يقسم»<sup>٢٠</sup> فإنّه شامل لجميع الخلق إلى يوم القيامة ، وإن كان لمعيّن فهو الشهادة كقوله عند الحاكم : أشهد بكذا لفلان .

قال طاب ثراه : وقد يقع لبس بينهما في صور<sup>٢١</sup> فأخذ في عدّها ، وعدّها منها رؤية الهلال المترجم عندالحاكم ، وقوىّ فيهما اعتبار التعدّد والمقوم والقاسم ، والمخبر عن الركعات والأشواط ، والمخبر بالطهارة والنجاسة ، والمخبر عن دخول الوقت ، والمخبر عن القبلة ، والخارص - ثمّ قال - : وأمّا قبول الواحد في الهدية ودخول دار الغير فليس هو رواية ، إذ هو حكم خاصّ لمحكوم عليه خاص ، بل هو شهادة لكن اكتفى فيها بالواحد عملاً بالقرائن المفيدة للقطع ، ولهذا قبل وإن كان صيباً .

ومنه إخبار المرأة في إهداء العروس إلى زوجها .

ولو قيل : إنّ هذه الأمور قسم ثالث خارج عن الشهادة والرواية وإن كان مشبهاً

١٩ . القواعد والفوائد ، ج ١ ، ص ٣٢٠

٢٠ . غوالي اللّثالي ، ج ٣ ، ص ٦٧٥ ، ح ٢

٢١ . القواعد والفوائد ، ج ١ ، ص ٢٤٧-٢٤٨

للرواية كان قوياً وليس إخباراً، ولهذا لا يسمّى المخبر عن فعله شاهداً ولا راوياً مع قبول قوله وحده كقوله: «هذا مذكى» أو «ميتة» لما في يده، وقول الوكيل: «بعت» أو «أنا وكيل» أو «هذا ملكي».

ولا يرد على الفرق أنّ من الشهادات ما يتضمّن العموم كالوقف العام، والنسب المتّصل إلى يوم القيامة، وكون الأرض مفتوحة عنوة أو صلحاً.

ومن الروايات ما يتضمّن حكماً خاصاً كتزويج الصلوات بأوقاتها المخصوصة، لأنّ العموم هناك عارض، وفي الحقيقة التعيين هو المقصود بالذات، فإنّها شهادة على الواقف، وهو شخص واحد، وليس العموم من لوازم الوقف، وكذا النسب المشهود عليه إلحاق معيّن بمعيّن ولعموم طراً عليه، وأمّا أوقات الصلوات وإن كانت متّحدة بحسب كلّ صلاة إلا أنّها شرع عام على جميع المكلفين<sup>٢٢</sup> انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه الشريف. ولا يخفى أنّ منشا اللبس هو الفارق الذي ذكره من اعتبار العموم والخصوص، فما من عامٍ إلا وله جهة خصوص، وكذلك ما من خاصٍ إلا وله جهة عموم، كما في الشهادة بملكيّة مال معيّن لشخص معيّن، فإنّه يشمل العموم بالإضافة إلى نفيه عن غيره، والظاهر أنّ الإشكال ناشئ عن الخلط بين معنى الرواية لغة واصطلاحاً، فشبهة شمولها لموارد صدق الشهادة باعتبار معناها اللغويّ، والظاهر أنّها بهذا الاعتبار أعمّ من الشهادة، والتي تقابلها الرواية اصطلاحاً.

قال المحقّق القميّ رحمه الله بعد نقل كلام الشهيد: «ولا يخفى على المتأمّل في كلامه ما فيه من المسامحة في البيان، واشتباه ماهو المقصود من الرواية والشهادة، ووجه التفرقة بينهما وحكمهما. فإنّ من يقول بأنّ الواحد يكفي في الرواية دون الشهادة، إنّ أراد بالرواية الخبر المصطلح الذي هو واحد من أدلّة الفقه بناءً على حجّية خبر الواحد لا مطلق الخبر المقابل للإنشاء، فهو لا يتمّ، لأنّه لا معنى حينئذ للتفريعات التي ذكروها من رؤية الهلال والترجم وغيرهما بما ذكروه، ولا لجعل التزكية رواية بهذا المعنى مطلقاً،

كما لا يخفى .

وإن قيل : إن المراد مقابلة الشهادة بسائر أفراد الخبر ، والغرض من الرواية هو سائر أفراد الخبر ، فيشمل الخبر المصطلح وغيره أيضاً .

ففيه أنه لا معنى حينئذ لاشتراط كون المخبر عنه في الخبر عاماً وفي الشهادة خاصاً ، إذ قد يكون المخبر عنه في الخبر خاصاً مع كونه غير شهادة ، كإخبار زيد بمجيء ولده من السفر مثلاً ، مع أن أكثر الروايات إخبار عن سماع خاص أو رؤية خاصة ، فإن قول الراوي : قال النبي (ص) أو الإمام كذا ، إخبار عن جزئي حقيقي .

وإن اعتبر نفس إلزام الحق في الشهادة فلا وجه لتخصيص الفرق بالتخصيص والتعميم ، كما يظهر منه رحمه الله في أول كلامه ، ولا لتخصيص الحق بالمخلوق في الشهادة ، كما يظهر من أواسط كلامه طاب ثراه ، إذ قد تكون الشهادة في حق الله تعالى كالشهادة على شرب الخمر لإجراء الحدّ ، وجعله رحمه الله الامور المذكورة أخيراً قسماً ثالثاً - أيضاً - ينافي إرادة المعنى الأعم أيضاً .

والظاهر أن مرادهم من الرواية هنا مطلق الخبر غير الشهادة ، لا الخبر المصطلح .  
فالتقرير الواضح حينئذ أن يقال : إن كلّ خبر يسمع فيه الواحد إلا الشهادة ، وهو إخبار جازم عن حق لازم للغير عن غير الحاكم<sup>٢٣</sup> .

وقال طاب ثراه : «إنه يمكن توجيه كلامه طاب ثراه حيث قال : وينفردان في أن المخبر عنه»<sup>٢٤</sup> بأن المراد أن العموم إنما يوجد في الرواية دون الشهادة لا أن المخبر عنه في الرواية دائماً يكون عاماً ، ويلزمه أن الشهادة دائماً مخصوصة ، وهو كذلك ، ومراده بيان أحد المميزات لا الجميع حتى يرد أن بينهما فرقاً آخر وهو أن الشهادة إخبار بحق لازم للغير البتة انتهى ما اردنا إيراده .

واقول : الظاهر أن شيئاً من الالفاظ الثلاثة لم يبق على معناه اللغوي وإنما اختص في

٢٣ . قوانين الأصول ، ص ٤٦٥-٤٦٦

٢٤ . قوانين الأصول ، ص ٤٦٧

العرف أو الاصطلاح به بعض أفراده أو ما يناسبه .

أما الفتوى فالظاهر أنه بمعنى الخبر، ففي المجمع قوله: «فَاسْتَفْتَهُمْ»<sup>٢٥</sup> أي سَلَّهْمُ واستخبرهم، من اسْتَفْتَيْتَهُ: سألته أن يفتي: قوله: «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»<sup>٢٦</sup> أي لاتسأل «وَيَسْتَفْتُونَكَ»<sup>٢٧</sup> في الكلاله<sup>٢٨</sup>: أي يطلبون منك الفتيا. والفتيا بالياء وضَمّ الفاء، والفتوى بالواو وفتح الفاء: ما أفتى به الفقيه .

يقال: استفتيتُ الفقيه في مسألة فافتاني، وَفَاتُوا إِلَى الفقيه استفتيتُ: إذا ارتفعوا إليه في الفتيا، وافتاني في المسألة: بين حكمها، والمجمع الفتاوي بكسر الواو، وقيل: ويجوز الفتح<sup>٢٩</sup> وقد عرفها بعض الاصحاب بأنها إخبار عن الله تعالى بأن حكمه في هذه القضية كذا.

وأما الرواية فالظاهر أنه بمعنى الحكاية، ففي المجمع: «وفي المصباح»<sup>٣٠</sup> روى البعير الماء - من باب رمى-: حمله فهو رواية، ثم أُطلقت الرواية على كل دابة يستقى الماء عليها، ومنه قيل: رويت الحديث رواية: حملته، ورويته الحديث تروية: حملته على روايته . والرواية في الاصطلاح العلمي: الخبر المنتهي بطريق النقل من ناقل إلى ناقل حتى ينتهي إلى المنقول عنه من النبي (ص) أو الإمام على مراتبه من المتواتر أو المستفيض<sup>٣١</sup>.

وأما الشهادة فهي بمعنى الحضور أو العلم، ففي المجمع: «وشهدت على الشيء: أطلعت عليه وعايته فانا شاهد، والجمع أشهاد وشهود. وشهدتُ العيد: أدركته، وشاهدتهُ مثل عايته، وشهدتُ المجلس: حضرته. وقولهم: الشاهد يرى مالايرى الغائب، أي الحاضر يعلم ما لا يعلمه الغائب، وهو شاهد في بلده، أي حاضر. وشهد

٢٥ . النساء(٤) / ١٧٦

٢٦ . الصافات(٣٧) / ١١

٢٧ . الكهف(١٨) / ٢٢

٢٨ . في الكلاله لم ترد في «مجمع البحرين» ولعلها من زيادات المصنّف رحمه الله .

٢٩ . مجمع البحرين، ج ١، ص ٣٢٥-٣٢٦

٣٠ . المصباح المنير، ص ٢٩٩

٣١ . مجمع البحرين، ج ١، ص ١٩٩، روا.

بكذا يتعدى بالباء، لأنه بمعنى اخبر، وأشهد ان لا إله إلا الله يتعدى بنفسه، لأنه بمعنى أعلم، وقد تستعمل «أشهد» في القسم نحو: أشهد بالله لقد كان كذا، أي أقسم، فالشهادة خبر قاطع والمعنى واضح<sup>٣٢</sup>.

وفي الصحاح: «الشهادة خبر قاطع، أشهد بكذا أي أحلف، والمشاهدة المعاينة، وشهده شهوداً: حضره فهو شاهد، وقوم شهود أي حضور، والمشهد محضر الناس»<sup>٣٣</sup> انتهى.

وفي كتاب الشهادات من الجواهر: «وهي لغة الحضور، ومنه قوله تعالى «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشُّهُرَ»<sup>٣٤</sup> أو العلم الذي عبر بعضهم عنه بالإخبار عن اليقين. وشرعاً إخبار جازم عن حق لازم للغير واقع من غير حاكم. قال في آخر كلامه: - والاولى إيكال الفرق بينهما - يعني الشهادة وغيرها من الأخبار - إلى العرف»<sup>٣٥</sup> انتهى.

أقول: الذي يترجح في النظر القاصر - ولعل كلمات أهل اللغة والفقهاء والاصوليين مطابقة عليه، يجده المتبع المتأمل - أنّ الرواية لغة أعم من الشهادة لغة، عرفاً واصطلاحاً. وأمّا الرواية اصطلاحاً فهي عبارة عن حكاية ما يتعلّق بأمر الدين أصلاً وفرعاً، موضوعاً أو حكماً، اقتضائياً أو وضعياً.

وبالجمله ما يتعلّق به التبليغ ممّا يرتبط بأمر المعاد أو تكميل المعاش، فهي شاملة للأخبار الواردة عن أهل العصمة في الآداب والطب وأمثال ذلك.

والشهادة عبارة عن حكاية الجزئيات الخارجية من الامور التكوينية والعادية التي تترتب عليها الاحكام، لانفس الاحكام الجزئية التي تتبعها الموضوعات الصرفة الخارجية فضلاً عن الاحكام الكلية أو الموضوعات المستنبطة، ومن هنا وقع الإشكال في صحّة الشهادة على الاحكام الشرعية من غير ذكر السبب واعتبر في صحتها وجوازها ذكر السبب.

٣٢. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٨١-٨٢، شهد.

٣٣. الصحاح، ج ٢، ص ٤٩٤، شهد.

٣٤. البقرة (٢/١٨٥)

٣٥. الجواهر، ج ٤١، ص ٨٧.

وعبر عنه بعض الاعلام بأن الاحكام لا يجوز جعلها متعلقة للشهادة، فلا تسمع الشهادة بالحرمة الابدية مثلاً من غير ذكر السبب من رضاع او مصاهرة. ويتفرع عليه أنه لورثب الشاهد الشهادة على نفس الاحكام فليس بصحيح، ولو سلم فإنما هو باعتبار ما يتضمن من الامور العادية الخارجية التي تستعقب تلك الاحكام.

وبالجملمة الشهادة بيان امر خارجي من حيث إنه يترتب عليه حكم شرعي، وهذا المعنى اخص من المعنى اللغوي، وهو معنى عرفي. والظاهر أن المعنى الاصطلاحي كما سمعت آنفاً اخص من ذلك ايضاً. وعلى هذا فلا يبقى لبس بين مصداقي اللفظين بالنظر إلى خصوص المصطلحين، فلو حكى الراوي فعلاً عادياً عن المعصوم، فهو باعتبار دلالة على جوازه رواية، وباعتبار أنه يترتب عليه حكم شرعي من الملكية والسلطنة واليد فهو شهادة، وباعتباره في نفسه خارج عنهما داخل في موضوع الرواية بالمعنى اللغوي. إذا عرفت هذا فاعلم أنهم بنوا اعتبار التعدد في المزكى وعدمه على كون التزكية شهادة او رواية.

قال الشهيد رحمه الله في شرح البداية: «وفي الاكتفاء بتزكية الواحد العدل في الرواية قول مشهود لنا ومخالفينا، كما يكتفى بالواحد في اصل الرواية، وهذه التزكية فرع الرواية، فكما لا يعتبر العدد في الاصل، فكذا في الفرع، وذهب بعضهم إلى اعتبار الاثنين كما في الجرح والتعديل في الشهادات»<sup>٣٦</sup> انتهى، فتأمل.

قال المحقق القمي رحمه الله: «واختلفوا في أن الواحد هل يكفي في التزكية او لا بد من التعدد على قولين، وبنى كثير منهم ذلك على أن التزكية رواية او شهادة، فعلى الأوّل يكفي دون الثاني»<sup>٣٧</sup>.

وقال -بعد ذلك في جملة كلام له-: «فلا بد حينئذ من ملاحظة أدلة حجية خبر الواحد، هل تقيد حجية الخبر المصطلح او مطلق خبر الواحد؟ وقد عرفت أن آية النفر»<sup>٣٨</sup>

٣٦. الرعاية، ص ١٩٣

٣٧. القوانين، ص ٤٦٤

٣٨. التوبة (٩) / ١٢٢



ظاهرة في الفتوى، غاية دخول الخبر المصطلح فيه أيضاً، وأمّا غيرهما فلا، وأمّا آية النبأ<sup>٣٩</sup> فهو وإن كان أعمّ من ذلك، لكنه ينافي ما ذكره من اشتراط عموم الخبر عنه في الخبر، فإنّه أعمّ من ذلك، بل حكاية الوليد التي هي شأن نزول الآية واقعة خاصة، وهي بالشهادة أشبه.

وكيف كان فالشهادة داخلة، ولذلك استدلّ الفقهاء في ردّ شهادة الفاسق والمخالف بهذه الآية.

وحينئذ فلا دلالة فيها على قبول الواحد، إذ مقتضاها لا بدّ أن يكون إن كان عادلاً لا يجب التوقّف من حيث يحصل الصدق، بل يجوز العمل به حينئذ في الجملة، وإن كان من جهة كونه أحد شرطي السنّة، وذلك لا يفيد إلا جواز العمل في الجملة، لا خصوص العمل إذا كان واحداً مطلقاً كما هو المطلق، وإرادة المعنيين معاً بالنسبة إلى الشهادة وغير الشهادة استعمال للفظ في المعنيين: الحقيقيّ والمجازي، وهو باطل كما حقّقناه سابقاً.

وجعل الاصل والظاهر من الآية العمل بالواحد، والقول بأنّ الشهادة مخرج بالدليل -مع كون الآية واردة فيما هو من باب الشهادة على ما هو شأن نزول الآية- محلّ إشكال، سيّما وهو مستلزم لتخصيص المنطوق بالخبر أيضاً، لأنّ الظنّ الحاصل بالثبّت لا يفيد في الشهادة.

وأما الإجماع فهو ظاهر في الخبر المصطلح.

وأما الدليل الخامس فهو لا يفيد الاعتماد على الواحد من جهة أنّه خبر الواحد، بل لأنّه ظنّ، ولا مناص عن الظنّ عند انسداد باب العلم.

فالحقّ والتحقيق أنّ هذا البناء باطل، إذ ليس ذلك من باب الخبر المصطلح، ولادليل على كفاية الواحد بالخصوص في غير الشهادة من أقسام الخبر، ولا دليل على كونه من باب الشهادة، لعدم صدق تعريفها عليه عند التأمل. فإنّ المراد من التزكية ليس إثبات حقّ لازم للمخلوق أو للخالق، وإفادته لذلك بالأخرة بعد العمل بالرواية بسبب التعديل

مشترك الورد في الخبر والشهادة، مع أنّ العلم معتبر في الشهادة غالباً، بخلاف ما نحن فيه، لاستحالة العلم بالعدالة عادة.

سلمنا أنّه شهادة، لكن لا دليل على وجوب التعدّد في مطلق الشهادة، قال بعض الاصحاب: قد اعتبر الواحد في بعض الموارد، بل اعتبروا المرأة الواحدة أيضاً في بعض الاحيان، ولا دليل على عدم كون التزكية ممّا يُقبل فيه الواحد.

فالاولى ان يقال: إنّ ذلك من باب الظنون الاجتهاديّة المرجوع إليها عند انسداد باب العلم، وليس من باب الشهادة ولا الرواية المصطلحة<sup>٤٠</sup> انتهى.

ولقد اجاد طاب ثراه فيما افاد، وسياتي إن شاء الله بعض ما تبقى فيه من الإشكالات.

إذا تمهّد ذلك فلنرجع إلى اصل المرام، فنقول: إخبار علماء الرجال بما يفيد تشخيص

ذوات الرواة ببيان الاسامي والكنى والالقب والانساب وغيرها، وصفاتهم ببيان أوصاف المدح والقدح وغيرهما، هل هو من باب العمل بالشهادة لتشمله أدلتها وعموم اعتبار البيّنة أو مطلق الشهادة وإن كان بشاهد واحد في واجد كما عن دراية الشهيد<sup>٤١</sup> حكايته عن بعض، ولعله بالنظر إلى عبارته المتقدّمة، وعليه فمنسوب إلى قول مشهور لنا ومخالفينا، واختار هذا صاحب المعالم وبعض من تبعه. أو من باب قبول مطلق النبا والرواية، فيشمله دليلها كما عن صريح جماعة. أو من باب الرجوع إلى اهل الخبرة بناءً على مغايرته لوجه الشهادة ومنه قبل، ولم أقف على قائله بل على حكايته في الكتب، وإتّما حكي عن بعض الفضلاء.

أو من باب الظنون الاجتهاديّة المعتمدة مطلقاً أو بعد انسداد باب العلم لأربابها ومن كان عارياً عن طرقها، فيكون إخبار علماء الرجال بما يقولون إخباراً عمّا اختاروه باجتهاداتهم، نظير الفتوى في الاحكام، ورجوع من عداهم إليهم من قبيل التقليد للعامي، وحيثنذ تشمله أدلّة التقليد وحجج صحّة رجوع العامي إلى العالم من الادلّة الخاصّة، أو انسداد باب العلم وما هو في مرتبه ممّا يثبت اعتباره بدليل قطعيّ.

٤٠. القوانين، ص ٤٦٦-٤٦٧

٤١. انظر: الرعاية، ص ١٩٣

أو من باب الرجوع إلى أمارات الظن وأسبابه، فتكون الحجّة في الحقيقة هي الظنون الحاصلة للراجعين باجتهاداتهم من أقوال العلماء وسائر القرائن، إمّا لاعتبار الظن في خصوص المقام، أو لاستلزامه الظنّ بالفروع الفقهية أو طرقها أو لإيجابها الوثوق بالخبر، فيكون بمنزلة التبيّن فيه، فيكون الحجّة في الحقيقة هو الخبر أو الوثوق مطلقاً بناءً على حجّة مطلق الوثوق؟

احتمالات، أقربها الأخير ثمّ ما قبله، وما عدهما ضعيف جداً.

أمّا الشهادة فلاّن من تتبّع الكتب الرجاليّة وتأمّل في كيفة رجوع الفقهاء إليها يعلم جزماً أنّ ذلك ليس منهم، بناءً على عنوان الأخذ بالشهادة التي اعتبروا فيها شرائط كثيرة، لم يلتزموا هنا بشيء منها من العدالة والعدد والمشافهة دون المكاتبه والأصالة دون الفرع وفرع الفرع مع الإسناد أو الإرسال عن الأصل، وكونها عن حسّ دون الحدس، وجزم دون الظنّ.

والقول بأنّ الشهادة وإن اعتبر فيها القطع إلاّ أنّه خرج عن تلك الكلّية موارد:

منها: التزكية فيجوز الشهادة على العدالة استناداً إلى حسّ ظاهر وأمارات ظنيّة وأمور حدسية قريبة من الحسيّة وإن لم تكن عن جزم، ولاضيرّ أن تكون أقوال العلماء في تزكيتهم الرواة من هذا القبيل، والرجوع إليهم على ذلك الوجه ليس باولى من القول بأنّ تلك الأقوال والمكاتبات أيضاً من الامارات المطلقة التي توجب للراجعين ظناً بالعدالة، والعبرة بحصول الظنّ لهم دون المزكي، ولذا يرفعون اليد عن التزكية بأمارات موهنة. ولو كانت من باب الشهادة لما جاز رفع اليد عنها، إذ لا يصلح غير الحجّة لمعارضة الحجّة التعبدية الشرعية.

وبالجملة اعتبار شرائط النية أو مطلق الشهادة فيمن يرجع إليه من المعدلين والمزكين والجرحين ممّا يقطع بفساده، مع أنّ ما استجمع الشرائط غير كافٍ في تميّز المقبول من المردود ممّا في أيدينا لندرته جداً، فيبقى مسيس الحاجة إلى الرجوع حتّى ينتهي السبر إلى آخر الأشخاص. والقصر على تزكية من علم عدالته أو ثبت عدالته بتزكية عدلين، يوجب إهمال أكثر الأخبار المعتبرة كما لا يخفى، ومع إهمال الظنّيات يبقى الكلام في

اعتبارها وإن كانت شهادة غير مستجمعة للشرائط .

وأما الرواية فلأننا نرى السلف قدس الله تعالى ارواحهم -بتباعد مسالكهم وتباين آرائهم في القول بحجية الخبر واعتبار شرائطها- من صرح منهم بأن الواحد منه لا يفيد علماً ولا عملاً، ومن لا يرى اعتبارها في الموضوعات ما لم تكن دعوى خالية عن المعارض أو المخبر عنه داخلاً تحت يده، ومن احتمل قبوله في الموضوعات في وجهه على تأمل منه فيه، ومن اشترط الإيمان والعدالة والضببط وغيرها مما ذكره في آداب التحمل والاداء وصور الاجازة والقراءة متساملين على الرجوع إلى الكتب الرجالية متوافقين في الاخذ بكل ما فيها، مما له دلالة أو إشعار بحسن حال الراوي أو إزرء به، كما يظهر من الالفاظ المتداولة بينهم في المدح والقدح، وبالأخبار الضعيفة المروية في شان ثلثة من الرواة، منوطاً ذلك كله بالظن وقوته، غير متوقفين فيما أفاد منها الظن ولا في رد ما يقصر عنه كتضعيف ابن الغضائري، أو عارضه امور ظنية مما لا يعهد منهم طرح الاصول التعبدية لاجلها؛ ولا مقتصرين على كون المزكي والجرح عدلاً تثبت عدالته بتزكية عدلين؛ ولا ملتزمين بتبين بين تام فيما كان المخبر فاسقاً أو غير معلوم العدالة كتيبتهم فيه في سائر الموارد، ولا مشترطين لإيمانه، فيتلقون مقالة ابن فضال وابن عقدة بالقبول، ولا على كون خبرهم عن امور حسية أو قريية منها أو منتهية إليها، بل يقولون على ما علموا صدوره عن اجتهادات وترجيحات ظنية ولو تبعاً لمن لم يدرك المزكي والمجروح ولم يعاشره بخلطة، وشيء من ذلك لا يجتمع مع القول بكون اعتبار اقوال العلماء الرجال بعنوان الرواية وحجية الخبر .

وأما حكاية أهل الخبرة فمع مجهولية القائل لا يخفى ما فيها من مشاركته لأخويه في بعض ما مرّ، مثل كونه مقصوراً على الامور الحسية والعادية دون الاجتهادية وغير ذلك . ولقد أجاد بعض الاعاظم في دفعه به أنه وإن كان معتضداً بالرجوع إليهم في كثير من المقامات، مثل معرفة العيب واختلاف قيمة المعيب والصحيح، ومعالجة الامراض في الإنسان بل مطلق الحيوان، وفي معرفة الساعات والاوقات الصالحة عن غيرها إلى غير ذلك، حتى أنه يمكن دعوى السيرة بل الإجماع عليه، وفيهما الحجة . كما حكى دعواهما

عن قائله ايضاً إلا أنه ليس بذلك ، للتصريح من الجميع أو الجماعة باعتبار التعدد في الأوليين ، لكونهما من الشهادة ، وكون الرجوع في الاخيرين ونظائرهما بل في الأوليين مع تعذر إقامة الشهادة الشرعية ، كتقويم الخنزير مثلاً ، من جهة قاعدة الانسداد ورفع الخوف على الترك الموجب لحرمته ، أو لتحقق الصدق العرفي الذي هو المناط والمعيار في كثير من موارد الرجوع إليهم ، كما في المسافة بل القيمة بل العيب وغير ذلك<sup>٤٢</sup> انتهى .

وذكر دام عمره في مقام آخر أن جملة مما صدر عن علماء الرجال من باب الشهادة ، وهو أكثر ما في كلمات المتقدمين كعلي بن الحسن بن فضال والفضل بن شاذان ونحوهما ، وجملة منه من باب الفتوى والإخبار عن المختار بالاجتهاد في فحوى كلمات المتقدمين والقرائن الخارجية .

قال : « من تتبّع كتب الرجال لاسيما التعليقة ومنتهى المقال يعلم أنّ الأمر كما ذكرناه ، فإنّ فيهما توثيق كثير ومدح آخرين كتضعيف جماعة بالاجتهاد والاستدلال ، واستظهر في منتهى المقال في الفائدة الأخيرة - ممّا التقطه من فوائد التعليقة - كون تعديلهم من اجتهادهم أو من باب الرواية وتوصيف الأكثر بالأوصاف المزبورة بالنقل عن النجاشي والشيخ والكشي والغضائري وغيرهم ، وهو الغالب في الخلاصة والإيضاح والتقد ونحوها ، وفي جماعة كثيرة ايضاً من معاصريهم أو قريبي العصر إليهم بالشهادة .

ومنه يظهر أنّ إطلاق كون الجميع من باب الشهادة كما ترى ، كإطلاق كونه من النبيا والرواية في مقابل الشهادة وإن أسند إلى الشهرة مع التأمل في صحة الإسناد بهذا المعنى المقابل لما اخترناه ، إذ الموجود في كلمات الأكثر كفاية تعديل وتضعيف الواحد ، ولادلالة في ذلك على ما ذكر ، فإنّا نكتفي بالواحد فلعلّ ، بل هو الظاهر من كلمات جمعٍ وصریح آخرين كون وجهه الاكتفاء بحصول الظنّ لانسداد باب العلم والعلمي ، لوضوح عدم حصوله من أقوالهم وعدم الغنى بما هو من شهاداتهم ، مع مامرّ في المنع عن كفاية الكتب عنها .

قال في الفصول - بعد إسناد الاكتفاء بالواحد إلى المشهور، واعتبار التعدد إلى قائل مجهول - «ومرجع النزاع إلى أن تزكية الراوي، هل هي من باب الشهادة أو من باب الرواية أو بناؤها على الظنون الاجتهادية؟ فمن اعتبر فيها التعدد جعلها من القسم الأول، ومن لم يعتبر فيها التعدد جعلها من القسمين الأخيرين»<sup>٤٣</sup> انتهى .

ويؤيد ذلك ما مرّ عن التعليقة من ركون الأصحاب إلى توثيق وتضعيف ابن فضال، بل أخذ الجميع منه وكذا عن ابن عقدة، وهما على خلاف المذهب لأتقيل شهادتهما بالإجماع وظهور الكتاب المفيد لكون الشاهد ممن نرضى به ولا نرضى بمخالف المذهب إلا في مقام الإلجاء والضرورة بحكم القتل، وكونه على وصف العدل الظاهر ولو بانصراف الإطلاق إلى العدل بالمعنى الأخصّ المعتبر فيه الإيمان، وكذلك السنّة، وكذلك روايتهما لاشتراط الإيمان والعدالة بالمعنى الأخصّ، كما هو الظاهر منهما في أدلة اعتبارها حتى محكي الإجماع عن الشيخ .

وتوجيه قبولهم، بأن شرط العدالة بالمعنى الأعمّ ليس هنا باوّلَى ما ذكرناه، مضافاً إلى أن مقتضى كونه من النبا عدم قبول المرسل منه، وقد عرفت أن أكثر ما في الخلاصة ونظائرها من هذا القبيل كما أن مقتضاه عدم قبول ما كان بالاجتهاد في حق المجتهدين، بل الاكتفاء بالواحد في مطلق الجرح والتعديل بصدق النبا في مطلقها .

ودفع هذا الإلزام بقيام الدليل في غير المقام على اعتبار التعدد مدفوع، لشموله للمقام حيث كان التوثيق ونحوه بالشهادة كما ذكرناه .

وأما تخيل توجيه مقالة المشهور بكون الاكتفاء من جهة الشهادة، وأنه يكفي فيها الواحد في المقام أو مطلقاً إلا فيما نصّ فيه على التعدد، فيدفعه ما فرغنا عنه في القضاء من ثبوت العموم على اعتبار العدد في الشهادة مطلقاً، وقلنا: إن ظاهرهم كونه من المسلّمات فليس أو لا يصحّ إلا ما ذكرنا، لأنّه الذي يجامع الاكتفاء بالواحد عدلاً كان أو غيره، بقول كان توصيفه أو بكتب، بقطع آخر أو بظنّ إلى غير ذلك، ممّا ينافي الطريقتين

دون المختار .

نعم يشكل عليه حيث كان التوصيف بطريق الشهادة القولية، إذ مقتضى عموم اعتبار التعدد فيها اعتباره في المقام، فيلزم التفصيل .

ويمكن دفعه :

أولاً بأنه خارج عن مفروض البحث الذي هو المراجعة إلى كتب الرجال .

وثانياً بالزام التخصيص العموم المزبور، لظهور الإجماع المركب في كفاية الواحد وحصول الظن المكتفى به للانسداد في الغالب، ولذا لا يجب تحصيل العلم مع إمكانه، فمثله العلمي .

وثالثاً بالتزام التفصيل بعد ما اقتضاه الدليل، والامر سهل بعد ندور الفرض، انتهى .

اقول : وانت خير بسلامة ما اخترنا عن أمثال هذا الإشكال أيضاً، فتدبر .

وأما التقليد فلازمه التخيير بين القولين المخالفين كما في محمد بن سنان وغيره، وجواز تقليد الميت ابتداءً، وجواز تقليد من لا يقصر عن الرجوع إليه إياه، وربما يؤدي نظره إلى خلاف من يريد أتباعه، زعماً كونه ابصر واعلم شركائه بنحو أحسن وأتقن .

والتزام أمثال هذه الأمور ودعوى انطباقه مع ذلك على الطريقة المستمرة في كيفية الرجوع كما ترى، مع ما ترى من قصور أدلة التقليد عن شموله للمقام والتفصي عن التمسك بأية السؤال بعد ما يقال في بيان عدم شموله للمجتهد : إنه ظاهر في سؤال الجاهل الذي تقصر يده عما بلغ العالم إياه لا الظان، فتدبر .

وحيث تبين ضعف ما عدا الوجه الأخير، فعليه هل يكون اعتبار الظن من جهة كونه محصلاً للوثوق برواة الاخبار، فيكون محصلاً لموضوع الحجّة وهو الموثوق به أو رواية الثقة، أو من جهة اعتبار الظن في خصوص المسألة- اعني علم الرجال- أو لاعتباره في الطريق، أو من جهة اعتباره في نفس الاحكام الفقهية، نظراً إلى استلزام الظن فيه الظن فيها ولو بحسب الغلبة، فإن الظن بوثاقة الراوي من أسباب الظن بالحكم المطابق لما يكون في حديث رفع سنده ذلك الراوي، فالاول يستلزم الثاني ما لم يعارضه معارض ؟

وجوه : اقواها الأخير، فإن مستند القائلين بحجّة الظن الخاص واعتبار الخبر الموثوق

به من الكتاب والسنة وغيرهما لا يُثبت إلا حجية خبر العادل أو الثقة، أعني مَنْ يكون موثقاً به، والظن لا يثبت العدالة الواقعية التي هي المعتبرة في الموضوع الواقعي، ومجرد الوثوق بالخبر لا يحرز كون الراوي ثقة.

ومن هنا قالوا: عموم العلة في الاخبار مقصور على شخص ثقة ولا يتعدى إلى كل ما يوثق به، مع أن الإنصاف أن الاخبار لا تنصرف إلى مَنْ يوثق به مع جهالة شخصه، كيف وجُلّ أخبار ذلك الباب من قبيل ما دلّ على الأمر بالرجوع إلى زكريا بن آدم، والتعدّي بكونه ثقة مأموناً في الدين والدنيا ينصرف إلى مثله لا إلى كل ما يوثق به وإن جهل شخصه، فهل ترى دعوى ظهوره فيما يسمع من وراء الجدار ونظن ظناً غالباً بأنه الرجل الفلاني الموثوق به المأمون في دينه ودنياه.

ولا يبعد المنع عن ظهوره في مثل المفروض وإن قلنا بشمول العلة لكل موثق به، فيكون من أدلة اعتبار مطلق الظن، فتدبر جداً.

وأما البناء على اعتبار الظن في خصوص المقام فموقوف على جريان قاعدة الانسداد في خصوص المسألة، ودون تماميتها على هذا الوجه خرط القتاد، حيث لا تكليف في المقام حتى يقال ببقائه وانسداد باب العلم به، إذ الحكايات وبيان صفات الرجال ليست من مقولة الاحكام والتكاليف، على أن في رفع اليد عن جميع الظنون الرجالية والإعراض عن امارات الظن لا يستلزم خروجاً عن الدين أو مخالفة قطعية إذا بُني على العمل بالظن في الفروع الفقهية. وإعمال الظن فيما نحن فيه ليس مغنياً عنه فيها بخلاف العكس، فقد يحصل للمكلف ظنون كثيرة من الإخبارات المستفيضة وأقاويل الفقهاء العظام والشهرة بينهم إذا عمل بها المكلف يندفع به محذور الخروج عن الدين، ولا يبقى معه مجال لدعوى المخالفة القطعية إلا لمن يدعيها مع إعمال الظنون الرجالية أيضاً.

وقبح العدول عن القوي إلى الضعيف إنما يتم إذا كان العادل في صدد تحصيل ما كان ذلك القوي وهذا الضعيف طريقاً إليه، وأما مع انتفاء القبح عن الإعراض عن ذلك الأمر الأصلي المفروض كونه ذا مقدمة فلا قبح في رفع اليد عن القوي والضعيف كليهما.

وبالجملة حال الظنون الرجالية - كحال الظنون اللغوية - ليس المطابق للواقع منها أمراً



تتم مراعاته إلا من جهة الاهتمام على التكاليف الواقعية، وليس فيها خصوصية ملحوظة لذاتها ليقال: إنها مرددة بين جميع الاحتمالات فلا بد من إحرازها ظناً بعد تعذر إحرازها قطعاً، حيث إن القطعي فيها ليس مغلوباً فضلاً عن غيره.

وأما البناء على حجبة الظن في الطريق فشيء من أدلته غير جارٍ فيما نحن فيه، فإن مقتضى جلها أو كلها اعتبار الظن بتعيين المعتبر عن غيره، وتشخيص الحجة المجعولة عن غيرها، فكلما حصل ظن بأن المجمعول من الطرق المحتملة للحجبة جعلاً أو تقريراً هو الطريق الفلاني من قول الثقة أو ظاهر الكتاب مثلاً، كان ذلك الظن معتبراً. وهذا لا يفيد إلا بعد تشخيص ذات ذلك الطريق المجمعول وشخصه في الخارج، فلو شك فيما يحتمل كونه كتاباً كما في بعض ما يحتمل كونه كتاباً منسوخاً قراءته فلا يجدي ذلك الظن الذي ثبت اعتباره في تشخيص أصل الحجة عن غيرها.

وبالجمله في كون شيء كتاباً أو خبراً مروياً عن الثقة أو كون الراوي ثقة وامثال ذلك شبهة في الموضوع الصرف، والذي ينفع اعتبار الظن في الطريق فيه هو الموضوع الكلّي، وغاية ما يسلم أفاد من أدلته هو اعتبار الظن المتعلق بتعيين ذلك الموضوع الكلّي وتشخيصه من بين كل ما يحتمل فيه ذلك، وأين ذلك من اعتبار الظن في تشخيص مصاديق ذلك الموضوع الكلّي؟

ومن الواضح افتقار اعتبار الظن فيه إلى دليل آخر وراء ما ذكره في هذا المبحث أيضاً بمثل ما ذكر في ذلك المقام بين.

والقول بأننا نعلم إجمالاً بأننا مكلفون عقلاً بالعمل بأقوال رجال مأمونين على الدين والدنيا واشخاصهم غير متميزة عن كل ما يشاركهم في الاسم - فهم مرددون بين جماعة منهم دالة أسماؤهم بين علماء الرجال ومسطورة في كتبهم، ولا سبيل إلى تشخيصهم إلا بالظن، فلا بد من العمل به والالتزام بالمخالفة القطعية والإعراض عن أخبار جماعة ثبتت حجبة أقوالهم - فيه وضوح المنع عن حجبة قول من علم وثاقته ولم يعلم شخصه، فإن القدر الثابت على فرض تسليمه اعتبار قول شخص علم وثاقته وشخصه.

وأما وجوب العمل بقول كل من كان موثقاً به في نفس الأمر بحيث يجب التفحص

عن شخصه مقدّمة لذلك الواجب فدون إثباته خرط القتاد، وهو أوّل شيء يتوجّه إليه المنع، كيف ولم يلتزم بمثله في شيء من الموارد ولا احتمله أحد من الأصحاب، مع أنّ ذلك ليس تكليفاً نفسياً! فتدبّر.

### تذنيب في اعتبار التفسير وذكر السبب والجرح والتعديل وعدمه

لا يخفى أنّ ما ذكره أصحاب كتب الرجال جلّها بل كلّها من أمارات الوثوق يختلف باختلافها واختلاف الأسباب سيما مع ملاحظة اختلافهم في أسباب الجرح والتعديل، فالحرّي في مقام تعارض أقوالهم التحريّ في استعمال رأي المعدّل والجرح، لم التحريّ في أسبابهما؟ فمطلقهما يستلزمهما إلا أنّ قوّة الظنّ إنّما تستقرّ بعد ملاحظة السبب والعلم بماخذه، فمن هنا يتّجه ان يقال: لافرق بين القدح والمدح في عدم اشتراط السبب ولزوم التحريّ عن أسبابهما، وادخل شيء في ذلك ملاحظة رأي القادح والمداح، ومثله التحريّ عن الأسباب في حقّ الأشخاص.

قال شيخنا الشهيد طاب ثراه في شرح البداية: «التعديل مقبول من غير ذكر سبب على المذهب المشهور، لأنّ أسبابه يصعب ذكرها، فإنّ ذلك يُحوج المعدّل إلى ان يقول: لم يفعل كذا، لم يرتكب كذا، فعل كذا وكذا؟ وذلك شاقّ جداً.

وأما الجرح فلا يقبل إلا مفسراً، مبيّناً السبب الموجب له، لاختلاف الناس فيما يوجهه، فإنّ بعضهم يجعل الكبيرة القادحة مأثوفاً عليها في القرآن بالنار، وبعضهم يُعمّ التوعّد، وآخرون يُعمّون المتوعّد فيه بالكتاب والسنة، وبعضهم يجعلون جميع الذنوب كباثر، وصغر الذنب وكبره عندهم إضافي، إلى غير ذلك من الاختلاف.

فربّما أطلق بينهم القدح بشيء بناءً على امر اعتقده جرحاً، وليس بجرح في نفس الأمر أو في اعتقاد الآخر، فلا بدّ من بيان سببه لينظر فيه أهو جرح أم لا، وقد اتفق لكثير من العلماء جرح بعض، فلما استفسر ذكر ما يصلح جارحاً.

قيل لبعضهم: لم تركت حديث فلان؟ فقال: رأيت يركض على بردون.

ومثل آخر عن رجل من الرواة فقال: ما اصنع بحديثه، ذُكر يوماً عند حماد فامتخط حماد.

ويشكل بأن ذلك آتٍ في باب التعديل، لأن الجرح كما تختلف أسبابه، كذلك التعديل يتبعه في ذلك، لأن العدالة تتوقف على اجتناب الكبائر مثلاً، فربما لم يعد المعدل بعض الذنوب كبائر، ولم يقدح عنده فعلها في العدالة، فزكى مرتكبه بالعدالة، وهو فاسق عند الآخر بناء على كونه مرتكباً لكبيرة عنده.

ومن ثم ذهب بعضهم إلى اعتبار التفصيل فيهما، ومن نظر إلى صعوبة التفصيل ونحوه اكتفى بالإطلاق فيهما.

أما التفصيل باختلاف الجرح والتعديل في ذلك فليس بذلك الوجه. نعم لو علم اتفاق مذهب الجراح والمعتبر - بكسر الباء - وهو طالب الجرح والتعديل، ليعمل بالحديث أو يتركه في الأسباب الموجبة للجرح بأن يكون اجتهادهما فيما به يحصل الجرح والتعديل واحداً، أو أحدهما مقلداً للآخر، أو كلاهما مقلداً لمجتهد واحد، أتجه الاكتفاء بالإطلاق في الجرح كالعدالة، وهذا التفصيل هو الأقوى فيهما.

واعلم أنه يرد على المذهب المشهور من اعتبار التفسير في الجرح إشكال مشهور، من حيث إن اعتماد الناس اليوم في الجرح والتعديل على الكتب المصنفة فيهما وقَلما يتعرضون فيها لبيان السبب، بل يقتصرون على قولهم: فلان ضعيف ونحوه، فاشتراط بيان السبب يُفضي إلى تعطيل ذلك وسد باب الجرح في الأغلب.

وأجيب بأن ما أطلقه الجارحون في كتبهم من غير بيان سببه وإن لم يقتض الجرح على مذهب من يعتبر التفسير، لكن يوجب الريبة القوية في الجرح كذلك، المفضية إلى ترك الحديث الذي يرويه، فيتوقف عن قبول حديثه إلى أن تثبت العدالة أو يثبت زوال موجب الجرح، ومتى انزاحت عنه تلك الريبة بحثنا عن حاله بحثاً أو جب الثقة بعدالته، فقبلنا روايته - ولم نتوقف - أو عدمها<sup>٤٤</sup> انتهى كلامه.

## المقدمة الثالثة في كيفية الرجوع إلى كتب الرجال

اعلم أنّ أكثر كتب هذا العلم مرتبة على ثلاثة أبواب، وبعضها بزيادة مقدّمة وخاتمة يذكر فيها فوائد، فالباب الأوّل في الاسامي، والثاني في الكنى، والثالث في اللقب.

ويذكرون في باب الاسماء أبواباً أو فصولاً على عدد الحروف الهجائية وترتيبها، فيكتبون باب الالف وباب الباء وباب التاء وهكذا، ويتعرّضون في كلّ باب لجميع من صدر اسمه بحرف ذلك الباب على ترتيب حروف الهجاء أيضاً بالنسبة إلى الحرف الثاني والثالث والرابع، وإيضاً المكبّر مقدّم على المصغّر كالحسن والحسين وعمر وعمير، بل كلّ ما فيه زيادة حرف أو حركة مؤخّر عمّا ليس فيه كالحارثة وعمارة عن حارث وعمّار.

ثمّ إنّ هذا إذا اختلفت الاسماء المصدّرة بحرف الباب ولو في حرف واحد إمّا في الثاني أو الثالث وهكذا، وأمّا إذا اتفقت في الجميع كما في المشتركات المتّفق فيها عدّة الخاصّ في اسم واحد. فالمدار بإعمال نحو ما سمعت على أسماء الآباء، فمن أول حرف اسم أبيه مقدّم على أوّل اسم أب غيره يقدّم على الآخر وإن تأخّر ثاني حروف اسم أبيه عن ثاني بل ثالث بل رابع اسم أب باسم غيره، مثلاً يقدّم آدم بن إسحاق على آدم بن عبدالله، لأنّ أوّل إسحاق مقدّم على أوّل عبدالله وإن تأخّر ثاني إسحاق عن ثاني عبدالله، ومع اتّفاق أوائل أسماء الآباء يراعى ثوانيتها، ومع الاتّفاق فيها أيضاً يراعى ما ذكر في ثالثها. ولو اشتركت أسماء الآباء أيضاً كأوائل أسماء الأولاد روعي ما ذكر في أسماء الاجداد، وكذا يتصاعد إلى اسامي الآباء الاجداد على النحو المزبور. ولو كان الاشتراك في الجمع أو لم يكن اسامي اجداد الجميع أو البعض مذكورة يراعى ما ذكر فيما ذكر لهم من اللقب والكنى، سواء كان في مقابل اللقب أو الكنية واحدهما في الآخر كما في أحمد بن علي العلوي وأحمد بن علي الاسدي، أو كان في مقابله الاسم كما في محمد بن خالد الطيالسي ومحمد بن خالد بن عبدالرحمن، إذ الابن غير ملحوظ في الترتيب فالمقابلة بين الطيالسي وعبدالرحمن إلى غير ذلك.

وقد يكون نظر الترتيب في الكنى بينها وبين الألقاب أو الأسماء إلى ما أضيف إليه الأب بإسقاطه عن الملاحظة كما هو الغالب، بل على الإطلاق في المصدرة بـ«ابن»، فيقدم أحمد بن عبد الله الأصفهاني على أحمد بن عبد الله بن أمية، مع أنّ الباء مقدّم على الصاد، فيظهر أنّه لم يلاحظ المضاف في الترتيب إلا أنّ مثل ذلك نادر لا يوجب تشويشاً للراجع، وإن كان أطراد الأمر على القاعدة المتقدّمة أولى.

بقي شيء آخر وهو أنّ مقتضى القاعدة تقدّم ما صدر بالابن على ما صدر بالأب، لتقدّم النون على الواو والياء، وكذا تقديم ما صدر بالاخت على ما صدر بالاخ، لتقدّم التاء على الحرفين، والموجود فيها العكس، ولعلّ وجهه مراعاة جانب الأبوة مع أنّ التصدير بها هو الأصل والغالب في الكنى، ومع ذلك لم يكن الحرفان من لوازم المصدر بالابوة لقلبيهما في حالة النصب إلى الالف المقدّم على الجميع وإن ندر أو لم يتحقّق ذكره بهذه الحالة مضافاً إلى الحرفين، بل الحروف أقيمت عندهم مقام الإعراب، فكأنما خرجت بذلك عن جوهر الكلمة وبيعض ما ذكر الاعتذار عن تقديم الاخ على الأخت. هذا إذا لم يفرد للنساء باب على حدة وإلّا كما صنعه في منتهى المقال فما صدر بالأُمّ أو الأخت موضعه الباب المنفرد لهنّ.

### المقدّمة الرابعة في أسباب التميّز :

والضابط فيه ما يختصّ قطعاً أو ظناً ببعض المشتركين في الاسم أو الكنية أو اللقب، ومرجعه بعد الاختصاص الاسميّ إلى الاختصاص المستفاد من المميّزات إلى الاختصاص الحقيقي .

منها : اتّحاد العشيرة والقبيلة .

ومنها : التلمذ وكثرة المصاحبة .

ومنها : كون الراوي أو مع المروي عنه من أهل علم كالكلام مثلاً والرواية قد أوفى مشكلاته .

ومنها : كونه أو مع المروي عنه من خواصّهم وكثيري المعرفة بحقّهم والرواية فيما

لا يتحمّلها غير أمثالهم .

ومنها : ان يقال في حقّ بعضهم : إنّه كثّر الرواية أو كثير الرواية عن المرويّ عنه سيّما إذا

انضمّ إليه القول في حقّ الآخرين بقلّتها وفرض الاشتراك في كثير من الروايات .

ومنها : ان يقال في حقّ بعضهم : إنّه روى خطب الامير عليه السلام أو قضاياه أو خطب

النكاح مثلاً فكانت الرواية فيها .

ومنها : كون الرواية موصولة إلى الامير أو النبي صلى الله عليه وآله وكان بعضهم من

العامة كالسكوني والنوفلي .

ومنها : كون الراوي المشترك مرجعاً لأهل بلد و كان الراوي منهم .

ومنها : كون الراوي من جباية الصدقات والزكوات والرواية في كيفيّتها .

ومنها : اضطراب الرواية ، وقد قيل في حقّ بعضهم : إنّه مضطرب الرواية .

ومنها : كون بعضهم من أهل صنعة أو حرفة وكان الراوي عنه أو الذي يروي هو عنه

مشاركاً له في تلك الحرفة ، ويتقوّى ذلك بكون الرواية فيما يتعلّق بتلك الصنعة .

ومنها : اختصاص بعضهم برواية كتاب خاصّ من أصل أو نواذر أو كثرة الرواية عنه ، و

كانت الرواية مروية عنه .

ومنها : رواية شخص مخصوص أو إكثار الرواية عن بعض المشتركين أو روايته عن شخص

مخصوصاً أو إكثار الرواية عنه، وكان اللاحق في السند أو الباني على المشترك في سلسلة السند ذلك الشخص الراوي والمروي عنه المعلومين أو المكثرين للرواية عنه، من غير شق بين إحراز ذلك بملاحظة كثرة الرواية في مقامات، أو يقول بعض العلماء في حق المعلوم: إنه يروي عن فلان، أو في حق فلان: إنه يروي عن ذلك الشخص.

ومنها: أن يكون بعض المشتركين ممن يعتقد بعلم وورع شخص معلوم واقع في السند، ولا يرى ذلك سائر المشاركين أو يرى خلافه فيتقوى الظن، أو يقال ذلك في حق الراوي المعلوم بالنسبة إلى بعض المشتركين.

ومنها: كون الراوي المعلوم بالنسبة إلى بعض المشتركين أو هو بالنسبة إلى المروي عنه الواقع في السند، بحيث يتفق منهما مراسلات و مكاتبات في حوائجهم من أمر دينهم أو دنياهم، وكان بينهما ملاقة بنزول أحدهما في منزل الآخر.

ومنها: كون أحد المشتركين أظهر وأشهر فينصرف إليه إطلاق اللفظ المشترك حيث إن النادر يحتاج إلى أن ينبّه عليه كإحمد بن محمد وأبي بصير والبنظي، المنصرف إلى الأشعري القمي وإلى أحمد بن محمد وليث البخري الراوي، وحيث كان الأشهر ممن يقطع بهم إرادته، ففى انصراف اللفظ إلى الأشهر بعده ثم الأشهر هكذا فيه وجهان.

ومنها: اشتهاار الأب والجدّ فينصرف الإطلاق إليه فينوي الولد الواقع في السند.

ومنها: تعيين الطبقة، فإنه أهم وأصعب شيء وأفيد شيء في الباب، ويشمله اتحاد الزمان بحيث كان زمان صلاحية الرواية والمروي عنه متقارباً في زمان لا يبعد الملاقة والسؤال، فلو اتحد الزمان ولكن كان الراوي صغيراً جداً فيبعد كونه هو الراوي، وإنما يظن كونه الأكبر منه المشارك فيه أو الأقدر على حفظ الرواية.

## المقدّمة الخامسة فيما يتعلّق بمعرفة رجال السند مدحاً وقدحاً

وفيهما فصول:

الأوّل: في بيان جملة الفاظ مستعملة عندهم في المدح على التوثيق بمعناه الأخصّ أو الأعمّ أم لا. وبالجملة في أسباب المدح والقوة وما له دخل في القبول أو الترجيح.

الثاني: في أسباب الضعف.

الثالث: في جملة الفاظ لا يترتب عليها قبول الرواية ولا ردّها.

الفصل الأوّل: في أسباب المدح، والفاظه بكثرتها على أقسام

منها: ما يستفاد منه مدح الراوي وحسن حاله مطابقةً وحسن روايته التزاماً كعدل وثقة وخيرٍ ودينٍ.

ومنها: عكسه، كصحيح الحديث، وثقة في الحديث على وجه، وصدوق، وشيخ الإجازة، واجمعوا على تصحيح ما يصحّ عنه أو تصديقه وأقواله بالفقه.

وكلّ منهما إمّا يبلغ المدح المستفاد منه حدّ التوثيق أم لا، ثمّ كلّ منهما إمّا يتضمّن الدلالة على اعتقاد الحقّ أو خلافه أم لا.

وهذه اثنا عشر قسمًا، وربّما يضمّ إلى بعض منها ما له دخل في قوة المتن، كفقيهه، ورئيس العلماء، وفهيم، وحافظ، وله ذهن وقاد وطبع نقّاد. كما أنّه قد يذكر ما ليس له دخل في السند ولا في المتن كقارئ وشاعر ومنشئ.

وكيف كان فالالفاظ الدالّة على المدح كثيرة جدًّا. منها قولهم: اجتمعت العصاة على تصحيح ما يصحّ عنه، وفيه مدح بليغ كثير ربّما يركن به إلى رواية وقع المدوح به في سندها وبه يترجّح على معارضها.

وعن فوائد المولى البهبهاني طاب ثراه: «وعندي أنّ رواية هؤلاء إذا صحّت إليهم لا تقصر عن أكثر الصحاح»<sup>٤٥</sup>.



وفي منتهى المقال: «الإنصاف أنّ مثل هذا الصحيح ليس في القوة كسائر الصحاح، بل وأضعف من كثير من الحسان بوهن الإجماع المزبور إذ لمن نقف على موافق له إلى زمان العلامة طاب ثراه عدا النجاشي، وهو منه بعنوان النقل عن الكشي»<sup>٤٦</sup> - انتهى .  
 والتعليل بوهن الإجماع دالّ على قوة الدلالة وسيجيء إن شاء الله أنّ جُلاً من الأصحاب رضوان الله عليهم تلقّاه بالقبول، ثم إنّ العبارة المزبورة مع ما يقرب منها لا تخلو من شوب إجمال وإشكال .

وتفصيل المقال: أنّ المقصود منها إمّا اتفاق العصابة على تصديق المدوح بها في الحكم بصحة الروايات التي رواها ورأها صحيحة، فمعقد الإجماع تصويبه فيما صوّبه وصحّ عنه، أي لديه .

وإمّا اتفاقهم على صحة روايته فهي بمنزلة صحيح الحديث، بمعنى كونه بنفسه فحسب ثقة في الحديث متحرراً عن الكذب أو على صحة روايته الصادرة عنه، فلا بدّ أن يكون الحديث الواقع بينه وبين المرويّ عنه صحيحاً، فهذا الحديث كما لا يحتمل اختلاقه من المدوح كذلك لا يحتمل اختلاقه من المرويّ عنه، أو على صحة الرواية التي وقع المدوح في سندها بمعنى صحة الرواية بقول مطلق أو على كون المدوح ثقة فتكون بمنزلة قولنا: ثقة .

وأمّا على كون المرويّ عنه أيضاً ثقة فتكون بمنزلة قولنا: ثقة لا يروي إلا عن ثقة .

وأمّا على وثاقة جميع السند فهي بمنزلة قولنا: رجال سند الحديث ثقات .

ووجه ضبط المحتملات أنّها إمّا مسوقة لبيان تصحيحهم ما صحّحه المدوح والإقرار بما أقرّ به، أو لبيان حسن روايته أو لحسن الرواية المتقومة به وئمن يروي هو عنه، أو لحسن الرواية بقول مطلق، أو كناية عن وثاقة المدوح أو وثاقة من روى عنه أيضاً أو وثاقة جميع رجال السند . فباعتبار كلّ من المعاني المتقدمة كناية عن الوثيقات الثلاثة، وترتقي إلى سبعة، ثلاثة أو أربعة منها معدودة في كتب القوم رضوان الله عليهم :

أحدها: أنّ المقصود من العبارة المزبورة بيان اتفاق العصابة على تصديق المدوح بها في الحكم بصحة الروايات التي رواها ورأها صحيحة، فمعقد الإجماع حيثنّ تصويبه فيما تلقّاه

٤٦ . منتهى المقال، ج ١، ص ٥٧-٥٨، نقله بإيجاز .

بالقبول وصحّ لديه، فيقال: إنّه صحيح عنه، ويحكم بصحّته على لسانه.

قال دام علاه في توضيح المقال: «ولا يخفى أنّ الموجود عن الكشّي في حقّ بعض المذكورين غير العبارة المذكورة، مثلاً في الفضيل: أنّه منّ أجمعت العصابة على تصديقه والإقرار له بالفقه، والمغايرة والثمرة ظاهرة»<sup>٤٧</sup>.

أقول: وسيجيء في المحكيّ عن ابن داود طاب ثراه أنّه قال في السّنة الأوائل: أجمعوا على تصديقهم وإنفاذ قولهم والانقياد لهم في الفقه، وفي الأواسط: أجمعوا على تصحيح ما يصحّ عنهم وأقرّوا لهم بالفقه، وفي الدرجة الثالثة: أجمعوا على تصديقهم وثقتهم وفضلهم. وقريب منها يأتي من خطّ مولانا وشيخنا الاستاذ طاب ثراه.

وكيف كان فهذه الدعوى بعيدة عن الاعتبار جدّاً، إذ لم يعهد منهم التحرّي عن كون الرواية متلقّاة بالقبول لدى من وقع من أصحاب الإجماع واحداً في سنده، وأنما يحكم بصحّتها ورجحانها بمجرد انتهاء سندها إليه.

ودعوى أنّ ظاهر الرواية والتحديث القبول، وظاهر المشايخ أنّهم لا يروون إلا ما يروونه صحيحاً، قاضية بأنّ موضوع الكلام هي الروايات المضبوطة، فيرجع المعنى حيثذ إلى المعنى الأخير.

ثانيها: أنّ المقصود دعوى الإجماع على صحّة الحديث من جهة المدوح، فلا يتوقّف من جهته، وهذا يحتمل معنيين متقاربين:

أحدهما: تصحيح الحديث، فتكون العبارة بمنزلة صحيح الحديث.

ثانيهما: توثيق المدوح، فيكون بمنزلة ثقة كناية عن الملزوم بذكر اللازم، وليس فيه وجه تعرّض لحال الرواية بالإضافة إلى من بعد المدوح، فإن وثق من عده أو صحّح السند ولو بغير التوثيق بالنسبة إلى غيره عدّ الحديث صحيحاً ويحكم بصحّته ووجوب قبوله، كما هو شأن الصحيح عند القدماء.

وحاصل العبارة حيثذ أنّفقت العصابة على عدّ الروايات التي انتهت إلى المدوح

صحيحة، أي صحّت إليه ومنه إلى المعصوم عليه السلام صحيحة من غير تأمل من جهته .  
وبما أشرنا إليه من تقارب الوجوهين وإمكان إرجاع كلّ منهما إلى الآخر - مع احتمالهما  
في كلمات الاصحاح في بيان احتمالات العبارة - ينقدح ما في توضيح المقال من عدّهما  
وجهين .

وقال في بيان الأول: «حكاه في منتهى المقال عن أستاذه صاحب الرياض وعن بعض  
أفاضل عصره مصرحاً بأن ليس لهما ثالث»<sup>٤٨</sup> .

وبعد ذكر الثاني «أسنده في الفوائد إلى قائل غير معلوم، وفي الفصول حكاية إسناده  
إلى الأكثر عن قائل، واختاره بعض أفاضل عصرنا في رسالته المسماة بـ«لبّ اللباب»<sup>٤٩</sup>  
وآدعى إجماع العصابة عليه»<sup>٥٠</sup> فإنّ نفى تثليث القائل والإسناد إلى قائل غير معلوم وإلى  
الأكثر، ودعوى إجماع العصابة في مرحلة واحدة بما يُقضى منه العجب، ومجرد تغيير  
العبارة والالفاظ مع التوافق في المعنى والثمرة لاتفي بتجويز مثل ذلك، فتدبّر .

وكيف كان فهذا المعنى مع غمض العين عن خصوص المحتملين هو القدر المتيقّن من  
العبارة، إذ مع عدم إرادته أيضاً لا يبقى لها مفاد ولالدعوى الإجماع مورد كما لا يخفى، فهو  
بالإضافة إلى المحتملات الآتية قدر متيقّن، وهو الذي يساعده الاعتبار، ويقرب من الاذهان  
خصوصاً بعد ما يأتي إن شاء الله من بيان بعدّ المحتملات الآتية، ولعلّه تجتمع سائر العبارات  
المسوقة في هذا المضمار، فإنّ الظاهر من تضاعفها أنّ الاصحاح رضوا برواية هؤلاء  
لكونهم ضابطين متحرّزين عن الكذب وإن اتّصف بعضهم بفساد العقيدة أو لم تثبت عدالته .  
والتحقيق أنّ العبارة المسطورة وما قاربها مسوقة لبيان قبول الرواية التي انتهت إلى واحد  
من هؤلاء المدوحين بها على وجه جمعيّ، ويلزم منه الاعتداد بحالهم والظنّ بوثاقهم دون

٤٨ . توضيح المقال، ص ٤١

٤٩ . هذا البعض هو محمد جعفر الاسترآبادي المتوفّي في ١٢٦٣ من تلامذة سيّد علي الطباطبائي البهبهاني  
صاحب الرياض . انظر «لبّ اللباب» الورقة ٩٠، مخطوط برقم ٤٠٢٣ في مكتبة آية الله المرعشي،  
وهذه الرسالة هي الآن بأيدينا قيد التحقيق، وستصدر قريباً إن شاء الله تعالى .

٥٠ . توضيح المقال، ص ٤١

عدالتهم نظراً إلى بعد اتفاقهم على قبول رواية من لا ثقة به مع اختلاف مشاربهم وتباعد مسالكهم ورميهم كثيراً من الاعاظم بالضعف وأتهمهم غير واحد بفساد العقيدة لاسيما القميين، خصوصاً بعد ما حكي من استثناء الصدوق وشيخيه رحمهم الله روايات جماعة عن أخرى، كرواية محمد بن عيسى من كتب يونس، ورواية محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن يحيى أو عن أبي عبدالله الراوي، ويتقوى ذلك لو كان المراد نقل الاتفاق على صحة جميع الروايات التي رووها.

وفي فوائد منتهى المقال: «يمكن أن يقال: يبعد أن لا يكون رجل ثقة ومع ذلك تنفق العصابة على تصحيح جميع مارواه، سيما بعد ملاحظة دعوى الشيخ الاتفاق على اعتبار العدالة لقبول الخبر، وربما يظهر ذلك من الرجال أيضاً وخصوصاً مع مشاهدة أن كثيراً من الاعاظم الثقات لم يتفقوا على تصحيح حديث، وسيجيء في عبدالله سنان ما يؤكد، نعم لا يحصل بكونه ثقة إمامياً بل الاعم كما لا يخفى»<sup>٥١</sup> انتهى.

ثالثها: أن يكون المراد تصحيح الرواية من حيث قيامها بالممدوح ومن روى عنه، بمعنى الحكم بصحة الرواية بينهما، فتكون صحيحة من جهتهما، بالغة من الصحة مرتبة لا يتوقف فيها من جهتهما، لا يتخص عن حالهما، فيكون الممدوح صحيح الحديث بالغا فيها لا يروي إلا ما يراه صحيحاً، وما يراه صحيحاً فهو صحيح، وإن جعلت العبارة كناية عن الوثاقة فهي بمنزلة ثقة لا يروي إلا عن ثقة.

وفي منتهى المقال: «وربما يتوهم بعض من إجماع العصابة وثاقة من روى عنه هؤلاء، وفساده ظاهر. نعم يمكن أن يفهم منه اعتداد ما بالنسبة إليه»<sup>٥٢</sup> انتهى.

أقول: كذلك هذا الاحتمال بعيد في الغاية، كيف ولو كان الأمر بهذه المثابة لكان من يروي عنه أصحاب الإجماع أولى بالتنصيص بالمدح، فإنه البعيد عن الأذهان، فكان اللازم التصريح بأن من أسباب مدح الراوي وتوفيقه أن يروي عنه أحد من أصحاب الإجماع ولم يعهد مثله فيما اظن، وما ذكره طاب ثراه من الاعتداد لعله مبني على استبعاد رواية أمثالهم

٥١. منتهى المقال، ج ١، ص ٥١

٥٢. منتهى المقال، ج ١، ص ٥٢

عن ضعيف، فإنّ الغالب أنّ مشايخ المعروفين من المشايخ محلّ اعتماد.

رابعها: ان يكون المراد صحّة الرواية التي وقع المدح في سندها بقول مطلق، ولا يتمّ ذلك إلاّ بملاحظة جميع الطبقات فكان الإجماع على صحّة الروايات المتعيّنة في الخارج، وهذا الوجه أيضاً يحتمل التكنية عن تمام رجال السند.

وعن الفصول أنّه «ربّما قيل بأنّها تدلّ على وثاقة الرجال الذين بعده أيضاً»<sup>٥٣</sup>.

اقول: لا تظهر ثمرة في اختلاف الوجّهين وإن كان الأخير بعيداً خصوصاً مع ما ذكرنا في حقّ بعضهم إلاّ أن يكون المراد مجرد الوثوق في الصدق والتحرّز عن الكذب. وكيف كان فهذا المعنى وإن كان بعيداً عن تحقق الاتفاق عليه - كما سيجيء إن شاء الله - إلاّ أنّه الظاهر من العبارة وما ساوقها.

وفي فوائده منتهى المقال: «المشهور أنّ المراد صحّة ما رواه حيث تصحّ الرواية، فلا يلاحظ ما بعده إلى المعصوم عليه السلام وإن كان فيه ضعف، وهذا هو الظاهر من العبارة. و قال: الظاهر هو ما اختاره الأستاذ طاب ثراه، وعزاه إلى المشهور، وصرّح بعض أجلاء العصر بأنّ عليه الشهرة، بل نسب ذلك المحقّق الداماد إلى الاصحاح مؤذناً بدعوى الإجماع حيث قال في الرواشح: هؤلاء على اعتبار الاقوال المختلفة في تعيينهم واحد وعشرون أو اثنان وعشرون رجلاً، ومراسيلهم ومرافيعهم ومقاطيعهم ومسانيدهم إلى من يسمّون من غير المعروفين معدودة عند الاصحاح من الصحاح من غير اكتراث منهم، لعدم صدق حدّ الصحيح - على ما قد علمته - عليها»<sup>٥٤</sup>.

وقال مثل ذلك في أوائل الوافي إلاّ أنّه لم ينسب ذلك إلى الاصحاح بل إلى المتأخّرين<sup>٥٥</sup>.

وقال نحو ذلك في مشرق الشمسيين<sup>٥٦</sup>.

وقال محمد أمين الكاظمي: المراد بهذه العبارة أنّه إذا صحّ السند إلى الرجل فالحديث

٥٣. الفصول الغروية، ص ٣٠٣

٥٤. الرواشح السماوية، ص ٤٧

٥٥. الوافي في شرح الكافي، المجلد ١، ص ٢٧

٥٦. مشرق الشمسيين، ص ٢٦٩-٢٧٠

صحيح، فلا ينظر إلى من بعده ولا يُسال عنه، ومن هنا صحَّح العلامة وابن داود و البهائيّ والسيد محمد رواية أبان بن عثمان مع أنّه ناسي، ولتكن هذه الصحّة يراد بها ما ثبت نقله عن الائمة المعصومين عليهم الصلاة والسلام وإن كان الراوي غير إمامي، انتهى فتأمل .

وقال الشهيد رحمه الله في نكت الإرشاد في كتاب البيع بعد ذكر رواية عن الحسن بن محبوب، عن خالد بن حريز، عن أبي الربيع الشامي هكذا: وقال الكشي: أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عن الحسن بن محبوب. قلت: في هذا التوثيق لأبي الربيع الشامي<sup>٥٧</sup> انتهى، فتأمل .

ووصف الشارح في المسالك في بحث الارتداد خبراً فيه الحسن بن محبوب عن غير واحد بالصحّة<sup>٥٨</sup> وما ذلك إلا لذلك كما صرّح به في موضع آخر منه، وعقله في مشرق الشمسين<sup>٥٩</sup> وغيره، وذهب إلى ما قلناه أيضاً العلامة المجلسي طاب ثراه على ما نقل، ونسبه إلى جماعة من المحقّقين منهم والده المقدّس التقي طاب ثراه .

ويأتي في حمزة بن حمدان ما يرشد إليه، واستدلّ في الفوائد النجفيّة على صحّة خبر ضعيف بأنّ في سنده عبد الله بن المغيرة، وهو ممن أجمعت العصابة ...، وفي موضع آخر مثله، ثمّ قال على ما فهمه الشيخ البهائيّ وقبله الشهيد وقبلهما العلامة في المختلف من تلك العبارة.

والسيد الاستاذ بعد حكمه بذلك وسلوكه في كثير من مصنفاته كذلك بالغ في الإنكار وقال: بل المراد دعوى الإجماع على صدق الجماعة وصحة ما ترويه إذا لم يكن في السند من يتوقّف فيه، فإذا قال أحد الجماعة: حدّثني فلان يكون الإجماع منعقد على صدق دعواه، وإذا كان فلان ضعيفاً أو غير معروف لا يجديده ذلك نفعاً، وذهب إلى ما ذهب إليه بعض أفاضل العصر، وليس لهما ثالث .

وسائر أساتيدنا على ما ذهب إليه الاستاذ، وأدعى السيد الاستاذ أنّه لم يعثر على عمل

٥٧. غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ج ٢، ص ٤١

٥٨. مسالك الأفهام، ج ٢، ص ٥٨

٥٩. مشرق الشمسين، ص ٢٧٠

فقيه بخير ضعيف، محتجاً بأن في سندها أحد الجماعة، وإذا وقفت على ما تلوناه عليك عرفت أنّ كلامه سلّمه الله تعالى ليس على حقيقته، على أنّ من لم يعمل يجاب عنه بنحو ما اجاب الاستاذ عن قده الشيخ فيما صحّ عن هؤلاء بالإرسال.

والإنصاف أنّ مثل هذا الصحيح ليس في القوّة كسائر الصحاح، بل واضعف من كثير من الحسان، لا لما فهمه السيد الاستاذ، إذ لا يكاد يفهم من تلك العبارة ابداً، ومن المعلوم أنّ صدق الرجل غير تصحيح ما يصحّ عنه، بل تعيين الإجماع المزبور إذ لم نقف على من وافق الكشي إلى زمن العلامة أو ما قاربه، وذكروا في كلام النجاشي من المتقدمين بعنوان النقل عن الكشي إلا أنّ غير واحد من علمائنا منهم الشيخ البهائي طاب ثراه صرّح بأنّ من الامور الموجبة لعدّ الحديث من الصحيح عند القدماء وجوده في اصل معروف الانتساب إلى أحد الجماعة الذين اجمعوا على تصحيح ما يصحّ عنه، فتدبّر، لكن هذا الإجماع لم يثبت وجوب اتّباعه، لكونه مجرد فاق، ولعلّ ما ذكرناه هو الداعي للسيد الاستاذ لحمل الكلام المزبور على خلاف معناه المعروف المشهور، فتأمّل<sup>٦٠</sup> انتهى.

والذي يختلج بالبال أنّ الظاهر من غير واحد تلقّي الإجماع المزبور بالقبول، كما أنّ التأمل من غير واحد منهم في ذلك، والتحري عن احوال الرجال المزبورين كغيرهم، والاعتماد على ما علم من احوالهم من الخارج ممّا لا يقابل بالإنكار، مع أنّ الإجماع المذكور توهم اقتضى كون الروايات المزبورة بأسرها مجتمعة عليها أمر بالأخذ بها ونفي الردّ عنها ومعارضتها لو كان شاذّاً نادراً أمر بتركها، والتزام مثله بعيد غاية غير معهود أصلاً.

وقال سلّمه الله تعالى في توضيح المقال: «ناقل الإجماع المزبور فهو الكشي على ما هو المعروف، وربّما ينقل عن غيره كما في فضالة بن أيوب حيث قال: قلت: بعض اصحابي إنه من اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصحّ عنهم وتصديقهم.

وربّما يشاركه في النقل المزبور غيره كالنجاشي والعلامة لا بطريق النقل عنه وكالشيخ في العدة وغيرها مرة بالتعبير المزبور وآخر بقوله: إنّ الطائفة عملت بما رواه فلان كما ذكر

ذلك في عبدالله بن بكير وقد يشاركه فيما ذكر في خصوص طائفة من روايات أحد الجماعة المذكورة كبعض كتبه وكمراسيله في ابن أبي عمير فقد شاركه الشيخ .

و في أوائل الذكرى<sup>٦١</sup> : أن الأصحاب أجمعوا على قبول مراسيله ، وعن النجاشي : أن أصحابنا يسكنون إلى مراسيله ، إلى غير ذلك .

فعم المشاركة بتقوى الاعتماد على الإجماع المزبور حيث لم يكن التخصيص مشعراً بنفيه في غيره ، وكذا فيضعف الاعتماد لمكان التعارض فيلتبس الترجيح أو يتوقف ، وليس منه التخصيص بالمراسيل ، بل هو موجب لقوته في غيره .

هذا ولا يخفى أن الموجود عن الكشي في حق بعض المذكورين غير العبارة المزبورة في الفضيل مثلاً : أنه ممن أجمعت العصابة على تصديقه والإقرار له بالفقه ، والمغايرة والشمرة ظاهرة ، إذ هنا لاستنفاد الوثيقة أو الصحة فيمن روى عنه هؤلاء كظهور المغايرة والشمرة بين عبارة الكشي المتقدمة وبين قولهم : عملت الطائفة بما روى فلان<sup>٦٢</sup> .

ثم أقول : لما كان الأصل في الرجوع إلى علماء الرجال تحصيل الظن بصدق الرواية والثوق بصدوره فلا مانع من الرجوع إلى هذا الإجماع ، بل هو من أقوى الامارات في الباب ، ولما كان وجب في الرجوع إليه في حق من لم يتفق على ذكره من الدليل . وعلى هذا فلا فرق بين العبارات المتحققة في المقام بما في عبارة الكشي وابن داود وغيرهما في حق من ذكروا وغيرهم . ومن هنا لايهمنا البحث عن تعيين من وافق الكشي والأفلا يبعد نسبة هذا إلى ابن داود أيضاً .

البحث الثالث : في تعداد الجماعة . وهذا وإن لم يكن مما يتعلّق به الغرض من هذه المقدمات إلا أن في كيفية البيان هنا ما له نفع في البحث السابق ، وفيه الإشارة إلى اختلاف العبارات ، فنقول : من ظفرنا على ذكر الإجماع المزبور ابن داود ، قال رحمه الله : «فصل : أجمعت العصابة على ثمانية عشر رجلاً فلم يختلفوا في تعظيمهم ، غير أنهم يتفاوتون ،

٦١ . الذكرى ، ص ٤

٦٢ . توضيح المقال ، ص ٤٢



وهم ثلاث درج :

الدرجة العليا لستة منهم من اصحاب ابي جعفر ، اجمعوا على تصديقهم وإنفاذ قولهم والانتقاد لهم في الفقه ، وهم زرارة بن اعين ومعروف بن خربوذ وبريد بن معاوية و ابو بصير ليث بن البخترى ، الفضيل بن يسار ، محمد بن المسلم الطائفي .

الدرجة الوسطى : فيها ستة اجمعوا على تصحيح ما يصح عنهم وقرأوا لهم بالفقه ، وهم من اصحاب ابي عبدالله : يونس بن عبدالرحمن ، صفوان بن يحيى بياح السابري ، محمد بن ابي عمير ، عبدالله بن المغيرة ، الحسن بن محبوب ، احمد بن محمد بن ابي نصر .

الدرجة الثالثة : فيها ستة اجمعوا على تصديقهم وثقتهم وفضلهم ، وهم : جميل بن درآج ، عبدالله بن مسكان ، و عبد الله بن بكير ، حماد بن عيسى ، حماد بن عثمان ، ابان بن عثمان ، واقفهم جميل بن درآج<sup>٦٣</sup> .

اقول : وفي حاشية ذلك الكتاب معلقاً على يونس بن عبدالرحمن : ذكر في الفصل السابق أنه لم يرو عن ابي عبدالله بين الصفا والمروة<sup>٦٤</sup> ، قيل : ثقة ، ومعلقاً على ابن ابي عمير في كونه من اصحاب الصادق عليه السلام نظر وإن اثبته المصنف في الاسامي .

وهكذا الكليني ولاسبيل لنا إلى تصريح الكليني القول في الحسن بن محبوب واحمد بن محمد بن ابي نصر ، فإن المصنف عدّهما من اصحاب الكاظم والرضا عليهما السلام ، وظاهر بحر العلوم في نظمه الجزم بالنسبة وإن اجمل الحكاية كما في نظم غيره ووجدت بخط شيخنا الاستاذ دام علاه تسمية الفقهاء من اصحاب ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام .

قال الكشي : « اجمعت العصابة على تصديق هؤلاء الاولين من اصحاب ابي جعفر و ابي عبدالله (ع) وانتقادوا لهم بالفقه فقالوا : افقه الاولين ستة : زرارة ومعروف بن خربوذ وبريد و ابو بصير الاسدي والفضيل بن يسار و محمد بن مسلم الطائفي ، قالوا : وافقه الستة زرارة . وقال بعضهم مكان ابو بصير الاسدي : ابو بصير المرادي ، وهو ليث البخترى<sup>٦٥</sup> »

٦٣ . رجال ابن داود ، ص ٣٨٤-٣٨٥

٦٤ . انظر : رجال ابن داود ، ص ٣٨١

٦٥ . رجال الكشي ، ص ٢٣٨ ، الرقم ٤٣١

«تسمية الفقهاء من اصحاب ابي عبدالله(ع): اجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ من هؤلاء وتصديقهم لما يقولون، وأقرّوا لهم بالفقه، من دون اولئك الستة الذين عددناهم وسمّيناهم، وهم ستة نفر: جميل بن دراج وعبدالله بن مسكان وعبدالله بن بكير وحمّاد بن عيسى وحمّاد بن عثمان وابان بن عثمان، قالوا: وزعم ابو الحسن الفقيه - وهو ثعلبة بن ميمون- أنّ ألقه هؤلاء جميل بن درّاج، وهم أحداث اصحاب ابي عبدالله»<sup>٦٦</sup>.

«تسمية الفقهاء من اصحاب ابي إبراهيم وابي الحسن الرضا: اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصحّ عن هؤلاء وتصديقهم، وأقرّوا لهم بالفقه والعلم، وهم ستة نفر آخر دون الستة نفر الذين ذكرناهم في اصحاب ابي عبدالله منهم: يونس بن عبدالرحمن وصفوان بن يحيى بيّاع السابري ومحمد بن ابي عمير وعبدالله بن المغيرة والحسن بن محبوب واحمد بن محمد بن ابي نصر.

وقال بعضهم مكان الحسن بن محبوب: الحسن بن علي بن فضّال او فضالة بن أيوب.  
وقال بعضهم مكان فضالة: عثمان بن عيسى، واقفه هؤلاء يونس بن عبدالرحمن و صفوان بن يحيى»<sup>٦٧</sup> انتهى.

وانت إذا تأملت هذه العبارات تعرف أنّ شيئاً منها لا يخلو عن مدح بليغ واف كاف على الطريقة المشار إليها سابقاً، بل جلّ العبارات لا يقصر شيء منها عن العبارة المصدر بها البحث، ولذلك جعلوا المدار عليها مع أنّ هذه العبارات بأسرها متداولة بين أيديهم.  
ثم لا يخفى أنّ الذين لم يتفقوا على ذكره من هؤلاء الجماعة ممن ذكر بدلاً أو ذكر مكانه بدل لم يتحقّق بعد تحقّق الإجماع على قوله وحديثه، فالرجوع إلى الإجماع بالنسبة إليهم لا يجدي إلّا على الطريقة المشار إليها، وهو مع ذلك فالامر في غيرهم اتقن، فتدبّر.

تذنيب: «حكى عن الشيخ رحمه الله في العدة وفي غيرها أيضاً أنّه أسند العمل بروايات بعض إلى الطائفة، وادّعى إجماع الإمامية على العمل بروايات آخرين مثل السكوني وحفص بن غياث وغياث بن كلوب ونوح بن دراج ومن مائلهم من العامة مثل طلحة بن زيد وغيره،

٦٦. رجال الكشي، ص ٣٧٥، الرقم ٧٠٥

٦٧. رجال الكشي، ص ٥٥٦، الرقم ١٠٥٠

وكذا مثل عبدالله بن بكير وسماعة بن مهران وبني فضال والطاطيرين وعمار الساباطي وعلي بن ابي حمزة وعثمان بن عيسى من غير العامة .

قال في الفوائد بعد عدّهم : «فإنّ جميع هؤلاء نقل الشيخ عمل الطائفة بما رووه ، ثمّ حكى عن المحقّق الشيخ محمد أنّه قال : قال شيخنا ابو جعفر رحمه الله في مواضع من كتبه : إنّ الإمامية مجمعة على العمل برواية السكوني وعمار ومن مثلهما من الثقات . وحكى من المحقّق المزبور أيضاً أنّه قال : الإجماع على العمل بروايتهم لا يقتضي التوثيق كما هو واضح . قال : اقول : يبعد ان لا يكون ثقة على قياس ما ذكر في قولهم : اجمعت العصابة .

قلت : الاحتمالات السابقة في اجمعت العصابة جارية في المقام ، بل بعض ما فيه من الاقوال كاستفادة وثاقة من قيل في حقّه على ما سمعت من بعد نفيه في الفوائد ، لكن المتيقّن منه ، بل لعله الظاهر من العبارة ومنهم ، مجرد البناء على قبول روايتهم من جهتهم لا مطلقاً ، وعلى ما في الفوائد مجرد وثاقهم لا وثاقة غيرهم من يروون عنه مع احتمال البناء على قبول روايتهم مطلقاً ، فلا يلاحظ من بعدهم في السند كما أنّه المراد من قولهم : يسكنون إلى مراسيله واجمعوا على قبولها ، ولعلّ من الأوّل دعوى الشهيد الثاني إطباق أصحابنا عدا ابن داود على الحكم بصحة حديث محمد بن إسماعيل النيسابوري ، هذا كلّ في دعوى الإجماع والاتفاق على التصحيح أو العمل ، واما دعوى الشهرة على أحدهما فهي تعتبر كالاولى ام لا؟ الاظهر الأوّل .

أمّا على حجية الشهرة للنصّ أو لقاعدة الانسداد فظاهر ، وكذا على اعتبارها في تعيين الطريق .

وأمّا على عدم البناء عليها في الاحكام وفي التعيين المزبور فالظاهر الاعتبار هنا ايضاً ، لما بيّناه في تمة المقدّمة .

إذا عرفت هذا فالشهرة إمّا متحقّقة او محكيّة ، والاولى تعلم بمراجعة الكتب الاستدلالية مع زيادة التتبع بها او بملاحظة كتب الرجال او الدراية او الحديث او غير ذلك .

ومن ذلك ما في فوائد المولى البهبهاني حيث قال : «اعلم أنّ المشهور يحكمون بصحة حديث أحمد بن محمد المذكور ، يعني أحمد بن محمد بن يحيى ، وكذا أحمد بن محمد بن

الحسن بن الوليد والحسين بن الحسن بن إبان، إذا لم يكن في سنده من يُتأمل في شأنه. قلت: ومنه يظهر أنّ الحكم بصحة حديث هؤلاء ليس إلا لبيان توثيقهم أو لمجرد الاعتماد عليهم، لاصحة رواياتهم بحيث يستغني من يلاحظ احوال من يروون عنه، كما فيما مرّ. وهذه الشهرة حكاها غيره أيضاً وإن كان في نقله كفاية، وقد نقل اقوالاً في بيان مستند المشهور، فمن قائل: إنه حكم العلامة بالصحة، وعن جماعة أنّهم مشايخ الإجازة، وهم نقات لا يحتاجون إلى التوثيق نصّاً، وعن أخرى أنّ مشايخ الإجازة لا يضرّ مجهوليتهم، لأنّ حديثهم من الاصول المعلومة، وذكرهم لمجرد اتصال السند أو للتبرك. قلت: لا يخفى ضعف الجميع، حيث لا تعتبر في اعتبار الشهرة متصلة أو مرجحة ثبوت مدرّكها لم يكن لنا حاجة إلى تطويل الكلام في إثبات مدرّك صحيح لها كما لم يحتج إلى إثبات مدرّك الإجماع كما مرّ، انتهى.

ومنها قولهم: صحيح الحديث، ولأريب في إفادته مدح الراوي في روايته مدحاً كاملاً، بل في نفسه أيضاً كما مرّ، وهل يفيد وثاقته وعدالته أيضاً أم لا؟ عدّه الشهيد في شرح البداية من الالفاظ الصريحة في التعديل، وعلّقه بأنّه يقتضي كونه ثقة ضابطاً، وفيه زيادة تزكية<sup>٦٨</sup> انتهى كلامه رفع مقامه.

وفي فوائد منتهى المقال قولهم: «صحيح الحديث هو ما وثقوا بكونه من المعصوم (ع) أعمّ من أن يكون الراوي ثقة أولاً، لامارات آخر يقطعون أو يظنون بها صدورّه عنه (ع) ثمّ إنّ بين صحيحهم والمعولّ به عندهم لعلّه عموم من وجه، وبينهما عند المتأخّرين أيضاً عموم من وجه. وبما ذكرنا ظهر فساد ما توهم بعض من أنّ قول مشايخ الرجال: صحيح الحديث، تعديل، نعم هو مدح<sup>٦٩</sup>.

اقول: هذا الاحتمال بعيد جداً فضلاً عن احتمال إفادته توثيق من أدى عنه من ورد في حقّه وتعديله أيضاً، بل لا يدلّ على مدح المرويّ عنه حتّى في روايته.

وتوهم إرادة أنّ ما يضاف أو يسند إليه من الاحاديث فهو صحيح، فاسدٌ، فإنّ الصحة

٦٨. توضيح المقال، ص ٤٢-٤٣

٦٩. منتهى المقال، ج ١، ص ٥٨-٦٢

في العبارة المزبورة صفة الحديث الصادر عن المدوح ولم يصدر عنه إلا مجرد رواية عمن قبله، وليس الأمر فيما نحن فيه بمشابة الأمر في الإجماع على تصحيح ما يصح عنه، فإنه في مقام بيان الحديث المروي من المعصوم على ما ذكرنا في سرفهم المشهور، بخلاف ما نحن فيه، فإن مقتضى القرينة الحالية، وسياق الكلام بيان حالة الراوي، فلا يدل إلا على صحة روايته الصادرة عنه.

فغاية ما يستفاد منه في حق الراوي أنه لا يكذب في حديثه عامداً ولا سهو فيه غالباً، وأما أنه عدل فلا، سواء صدرت الكلمة عن القدماء أو المتأخرين. أما على الأوّل فلأن المراد بصحة الحديث كونه موثقاً بصدوره أعم من أن يكون منشأ وثوقهم كون الراوي من الثقات أو أمارات آخر كما تقدّم عن الفوائد.

وهذا المعنى لا يستلزم عدالة الراوي بوجه من الوجوه، ولا ينافي ذلك اشتراطهم العدالة، فلعله لأجل أخذ الرواية عن الراوي من دون حاجة إلى التثبت وتحصيل أمارات تورث الوثوق، أو لأن المراد بالعدالة مجرد ظهور التحرّز عن الكذب ولو في خصوص رواية فيختصّ العمل بها على ما هو ببالي من حكاية تفسير العدالة بالتحرّز عن الكذب عن عدّة الشيخ طاب ثراه ما تقدّم عن الفوائد من جعل النسبة بين الصحيح باصطلاحهم وبين ما عملوا به من الأخبار عموماً من وجه.

ولا يذهب عليك أن توصيف الحديث بالصحة على وجه الإطلاق وإن دلّ على الوثوق بصدوره عن المعصوم عليه السلام، إلا أن توصيف حديث شخص خاص لا يدلّ على الوثوق بصدور مطلق رواياته وأحاديثه.

وأما على اصطلاح المتأخرين فلأن الصحيح عندهم وإن كان هو ما كان جميع سلسلة سندها إماميين ممدوحين بالوثوق، مع اتصال السند إلى المعصوم عليه السلام، لكن الظاهر أنه لو كان المراد توثيق الراوي دون خصوص الرواية لما عدلوا عن التصريح بتوثيقه إلى تصحيح الحديث.

فيقوى في النظر أن المراد الإشعار بأن الحديث موثق به مع السكوت عن حال الراوي، فلا يستفاد من العبارة المزبورة إلا اشتغال الحديث على شرائط القبول، وأما كونه خبر عدل فلا.

# اجازات

إجازات المحقق الكرکي (م ۹۴۰ق)

زندگی نامه خودنوشت

آقا بزرگ تهرانی (م ۱۳۸۹ق)



---

## إجازات المحقق الكركي

محمد حسون

---

### تمهيد

الحمد لله على آلائه، والشكر على نعمائه. والصلاة والسلام على خاتم الانبياء محمد وآله الطيبين الطاهرين، الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا.

وبعد، سنوات مرت عليّ، وأنا مشغولٌ بالبحث عن مؤلفات المحقق الكركي، وتهيئة نسخها الخطيّة، ثم تحقيقها بشكل تدريجيّ كلّما سنحت لي الفرصة بذلك.

ومن اجل أن يكون عملي هذا متكاملًا، شرعت بكتابة حياة هذا العالم الجليل: الشخصية، والعلمية، والسياسية. مستفيدًا من تحقيقي لكافة رسائله وحواشيه.

وعند مطالعتي لكلّ مصنفاته، وجدت له عدّة آراء وفوائد، لم يُفردا في رسالة مستقلة، كأرائه الكلامية، والاصولية، والرجالية. وفوائده عن بعض المصنّفات، والاشعار، واللغات فصيحها وعميها. فعزمتُ -ومن الله التوفيق - على جمع هذه الآراء والفوائد، وإلحاقها بترجمته.



وقبل عدة أيام أخبرني الأخ الكريم سماحة حجّة الإسلام الشيخ علي صدرائي خوئي عن عزمهم على إصدار موسوعة تراثية حديثة تحت عنوان (ميراث حديث شيعه) تعنى بشؤون الحديث متناً وسنداً وكيفية تحمّله وآداب تعلّمه، واقترح عليّ نشر بعض ما كتبت له لحد الآن في هذا المجال والمتعلّق بالمحقّق الكرّكيّ، فاجبت طلبه بنشر هذه المقالة المتواضعة المتعلّقة بإجازات المحقّق الكرّكيّ.

وقبل البدء بسرد الإجازات التي حصل عليها الكرّكيّ من مشايخه، والإجازات التي منحها للمجازين منه، لا بدّ من الوقوف عند عدّة نقاط نسلمّ الضوء من خلالها على دور الكرّكيّ في هذا العلم، وعلى ماهية وطبيعة هذه الإجازات.

### الأولى

الإجازة: هي إحدى الطرق السبعة لتحمل الحديث: السماع، القراءة، الإجازة، المناولة، الكتابة، الإعلام، الوجادة. أو الثمانية، بإضافة الوصية لها.<sup>١</sup>

والكرّكيّ لم يقتصر على طريق واحد في تحمّله للحديث، وهو الإجازة، بل تعدّاه إلى طريقين أعلى منها مرتبةً هما: السماع، والقراءة. وسلك أيضاً طريقاً أقلّ منها مرتبة، وهو المناولة.

وقد أشار إلى ذلك في عدّة موارد من إجازاته:

منها: ما ذكره في إجازته الثانية لإبراهيم الخانيساريّ، الصادرة له في مدينة النجف الأشرف في الخامس والعشرين من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٢٤ هـ، والموجودة على ظهر النسخة الخطية لكتاب «كشف الغمّة في معرفة الأئمة» المحفوظة في مكتبة مدرسة النمازي في مدينة خوي في إيران برقم

١ . انظر: الوجيزة في الدراية للشيخ البهائيّ، المطبوعة في نشرة «تراثنا»، العدد ٣٢-٣٣، ص ٤٣٠

١٦١، حيث قال :

فأما روايتي لذلك عن اصحابنا فإتّما هي بالإجازة، وأما عن مشايخ أهل السنّة بالقراءة لبعض المكمّلة بالمناولة، وبالسّماع لبعض، وبالإجازة لبعض، فقرات بعض «صحيح البخاري». ومنها: ما ذكره في إجازته لاحمد بن محمد بن خاتون العامليّ ولولديه نعمة الله عليّ وزين الدين جعفر، الصادرة لهم في مدينة النجف الأشرف في الخامس عشر من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٣١ هـ، والموجودة في «أعيان الشيعة»، حيث قال :

وأجزت له أن يروي عنيّ جميع ما يجوز لي وعنيّ روايته من معقول ومقول على اختلاف أنواعهما وتعدّد أنحائهما ما صنّفه علماؤنا الماضون ومشايخنا الصالحون ... وفرتُ بالأخذ عنهم بالسّماع والقراءة والمناولة والإجازة.<sup>٢</sup>

وقال في مكان آخر منها :

وقد أخذتُ من علماء العامّة كثيراً من مشاهير كتبهم، ففي الفقه ... فبعض هذه بالقراءة، وبعضها بالسّماع، وبعضها بالإجازة، وربما كان في بعض مع الإجازة مناولة.<sup>٣</sup> ومنها: ما ذكره في إجازته لعلي بن عبد العالي الميسيّ ولولده إبراهيم، الصادرة لهما في مدينة بغداد، في الحادي والعشرين من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٣٤ هـ، والموجودة في «بحار الأنوار»، حيث قال :

وثبت لي حقّ الاتّصال بهم بأنواع الرواية: السّماع، والقراءة، والمناولة، والإجازة.<sup>٤</sup>

٢. أعيان الشيعة ٣: ١٣٧

٣. أعيان الشيعة ٣: ١٣٨-١٣٩

٤. بحار الأنوار ١٠٥: ٤٠

## الثانية

عند مراجعتنا للإجازات التي حصل عليها الكركي، وتلك التي منحها للآخرين، نلاحظ نقطة هامة وهي تعدد طرقه وكثرتها. فهو في الوقت الذي يحصل فيه على إجازة من أستاذه وشيخه علي بن هلال الجزائري، نراه يطلب الإجازة من أحد المجازين من الجزائري، وهو إبراهيم بن الحسن الوراق (الدرّاق). علماً بأن الإجازتين صدرتا منهما له في وقت واحد، وهو شهر رمضان سنة ٩٠٩ هـ أي قبل هجرته إلى مدينة النجف الأشرف.

وفي الحادي عشر من شهر ذي الحجة سنة ٩٠٠ هـ أي قبل هجرته إلى عواصم البلدان الإسلامية: دمشق، مصر، بيت المقدس، مكة المكرمة - استجاز الشيخ محمد بن علي بن خاتون العاملي<sup>٦</sup> فاجازه بإجازة مفصلة، تدلّ على كمال الكركي ووصوله في ذلك الوقت إلى مرتبة عالية من العلم والاجتهاد، لكنّه طلب ذلك لتكثير طرقه وأسانيده، والذي يراجع ديباجة هذه الإجازة يلاحظ ذلك بدقّة.

وقد أشار الكركي إلى تعدد طرقه في الرواية في عدد من إجازاته: منها: في إجازته لبابا شيخ علي، الصادرة له في مدينة النجف الأشرف، في الحادي عشر من شهر صفر سنة ٩٢٨ هـ، والموجودة في «بحار الأنوار»، حيث قال:

والاسانيد التي لي المتّصلة بائمة الهدى ومصايح الدجى لا تكاد تنهاى، وقد تكفّل ببيانها عدّة من الأصول المصنّفة في الحديث وكتب الرجال.<sup>٧</sup>

٥. بحار الأنوار ١٠٥: ٢٨؛ وروضات الجنّات ٤: ٣٥٧؛ الذريعة ١: ١٣٣/٦٢١ و ٢٢٢/١١٦٦؛ طبقات اعلام الشيعة

(إحياء الدائر من القرن العاشر): ٣، ١٦٩

٦. بحار الأنوار ١٠٥: ٢٠؛ الذريعة ١: ١٤١/٦٦٧؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٢١٦

٧. بحار الأنوار ١٠٥: ٥٨

ومنها: في إجازته للقاضي صفى الدين عيسى، الصادرة له في مدينة أصفهان، في التاسع من شهر رمضان سنة ٩٣٧هـ، والموجودة في «بحار الأنوار» حيث قال:

وبالجملة فما أرويه من طرق أضحابنا - رضوان الله عليهم - لانهاية له؛ لأنني أروي جميع ما صنّفه ورواه علماؤنا الماضون وسلفنا الصالحون من عصر أشياخنا إلى عصر أئمتنا - صلوات الله وسلامه عليهم -، وكثير من أسانيد ذلك موجود في مواضع معدّة له مثبت في مظانّه.<sup>٨</sup>

### الثالثة

لم يقتصر الكركيّ في حصوله على إجازات الرواية على علماء الخاصّة، بل استجاز علماء العامّة أيضاً، وذلك عند سفره إلى عواصم البلدان الإسلاميّة في مطلع القرن العاشر الهجريّ، وقد أشار إلى ذلك في عدد من إجازاته:

منها: ما ذكره في إجازته الثانية لإبراهيم الخانيساريّ، والتي مرّ الكلام عنها حيث قال:

وأما كتب أهل السنّة في الفقه والحديث، فإني أروي الكثير منها عن مشايخنا - رضوان الله عليهم -، وعن مشايخ أهل السنّة، خصوصاً الصحاح الستة، وخصوصاً الجامع الصحيح للبخاريّ، وصحيح أبي الحسن بن الحجّاج القشيريّ النيسابوريّ.

ومنها: ما ذكره في إجازته لأحمد بن محمّد بن خاتون العامليّ ولولديه نعمة الله عليّ وزين الدين جعفر، والتي مرّ الكلام عنها أيضاً، حيث قال:

وقد اخذت من علماء العامة كثيراً من مشاهير كتبهم، ففي الفقه مثل المنهاج للشيخ الإمام محيي الدين النواوي، ومثل الحاوي الصغير للإمام عبد الغفار القزويني، ومثل الشرحين الكبير والصغير على الوجيز للشيخ المحقق الإمام عبد الكريم القزويني، وغير ذلك. وفي الحديث ...

ومنها: ما ذكره في إجازته لعلي بن عبد العالي الميسي ولولده إبراهيم، والتي مرّ الكلام عنها، حيث قال:

وقد رويت عن رجال العامة وعلمائهم بالشام، مثل «الجامع الصحيح للبخاري» و«صحيح مسلم بن الحجاج النيسابوري»، و«سنن أبي داود السجستاني» و«جامع الترمذي وابن ماجه وابن حبان والنسائي» و... .

#### الرابعة

عند الوقوف على اماكن صدور هذه الإجازات، نلاحظ أنها تحتل مساحة جغرافية واسعة في العالم الإسلامي، فهي توزع على مدنٍ تفصل بينها آلاف الكيلومترات، كجبل عامل، ومكة المكرمة، ومصر، ودمشق، وبيت المقدس، والنجف الأشرف، وبغداد، وقم، واصفهان، وكاشان، وهرات.

علماً بأن بعض هذه الإجازات لم نقف لحدّ الآن على اماكن صدورها، ولا على تاريخها.

وهذا إن دلّ على شيء، إنّما يدلّ على علوّهمة المحقق الكرّكي وسعيه الحثيث والمتواصل في طلب العلم، حيث قضى أربعين عاماً من عمره المبارك في رحلة متواصلة، متجولاً في العواصم العلميّة آنذاك، بعيداً عن وطنه واهله، مهاجراً في سبيل الله تعالى.

## الخامسة

على الرغم من تبني المتواصل لهذه الإجازات، وبأمل الحصول على صورها الكاملة للاستعانة بها في دراسة حياة هذا العالم الجليل، إذ أن كل واحدة منها تفتح أمامنا أبواباً جديدة لمعرفة حياته. فتاريخ كل إجازة، ومكان صدورها، وما فيها من أسماء للمؤلفات والأعلام ومعلومات أخرى، تعيننا في الوقوف أكثر فاكثراً على حياته العلمية والسياسية. على الرغم من ذلك كله لم استطع الحصول إلا على أقل من نصف هذه الإجازات، فقد أحصيت له ثماني وثلاثين إجازة ثبتت نسبتها له، وعشرت على صور خمس عشرة منها فقط، ولازلت جاداً في البحث والتنقيب عن بقية الإجازات، عسى أن يوفقنا الله تعالى للوقوف عليها.

## السادسة

في أثناء البحث عن هذه الإجازات، ودراسة كل واحدة منها، وقفت على بعض الأخطاء والالتباسات التي وقع فيها بعض العلماء المتقدمين، وعدد من المؤلفين المعاصرين.

وقد تربت آثار كثيرة على بعض هذه الالتباسات، فعند نسبة إجازة معينة للمحقق الكركي - وهي ليست له في الواقع - تُنسب إليه كافة المعلومات الواردة فيها، كالمؤلفات والمشايع والطرق والأسانيد. فنسب للكركي ما ليس له من المؤلفات، وجعل تلميذاً ومستجيزاً لمن لم يره ولم يجتمع به طيلة حياته، ونسب له التواجد والدراسة في مدن لم يرها ولو مرة واحدة في عمره. وكان بودي أن أتعرض لهذه الالتباسات هنا، وأبين بطلانها، وأردّها، مستدلاً على ذلك كله بأدلة قطعية، إلا أن بناء هذه المقالة على الاختصار منعي من ذلك، وإني أحيل القارئ الكريم لمعرفة كتابنا الذي نحن بصدد إكماله والذي يتناول كل جوانب حياة المحقق الكركي، وفقنا الله لإتمامه وطبعه سريعاً.

الجده مسبح العطا، وسبل الغظا، ومولى العجا، وكاتب السبا،  
والضرا، وباعث كاشف الابهة، وباصب الاوصيا، ومجيز افكار العلماء،  
الى ملكوت السماء، والصلاة والسلام على حسب ابه وصفوته، وخاصة  
ذوالقعدة محمد بن عبد الله بن عبد المطلب سيد المرسلين وآله الاطهار  
صباح الظلم، وبياض الكرم، وببسط يدان الاغ في الله الشيخ  
الاسكندر بن ابي القاسم السدوسي المشهور بالمتن، صاحب  
الفضائل، حاوي محاسن الاخلاق، والشمائل، تدبر في كنهه  
نذات الله جهما، وجاهدا، باذل جهده في كشاف المعاني  
واصل كد لا يام با حياء الليالي، برؤات الحق والدين ابا اسحق  
ابراهيم بن المرحوم المبرور المنج المجبور بن الدين الحسن بن علي  
ابن المرحوم المبرور جمال الدين بن يعقوب يوسف النخعي بن ربي  
ما صهبا، احله الله من مراتب الطالبا، اعلاها، وبلغه من درجات  
المجد والجلال اشرفها، وكنها، وجعل كذره وجده مقبولاً لديه، وانار  
ساعية في كسب العلوم نوراً يسع من يديه يوم كبد كل نفس ما عملت من  
خير محضاً، وما عملت من سوء، لود لو ان بيننا وبينه امد ابعدا، قد صعب  
هذا الضعيف الكاتب بحكم سندی، ومولاي، امير المؤمنين، وامام المتقين  
وحجة الله على الخلق اجمعين، باب مدينة علم المصطفى، وقدوة اهل الكفاة  
وسيد ذوي القنوة، والوفاء، صلوات الله عليه وعلى آله، الذين سما  
صنوان، ونما في الحسب والشرف كزسى زكيات، واولادها الموصوفين  
وفريتها الطاهرات مدة طويلة من الزمان مشغولاً بالمطالعة والمذاكرة، و  
المراجعة في العلوم الدينية والفنون الشرعية حتى بلغ من اماله اقصى ما استطاع  
من صفوات المعالي، واجلها، واسماها، فسمع علي بن ابي حمزة جمع من الفضلاء

صفحه اول اجازة محقق كركي به ابراهيم خوانساري

وبينهم من لا يريد من كتابه عن مما كتبه من فوائدها في مختلف الشريعة وغيره مما قيل  
 كتاب مؤيد مطلق من فرضه وطا عليه الوقوف على الحدود والمعلوم لطرق الرواية والشرايط  
 المعروفة بين أهل الرواية مستثنى عليه البراءة من الغلط والتخفيف بانواعه اعليه لانه لا يفتن  
 في جميع احواله ويوجب الاتقان باليد الى المهاجر فحقاً بعد هذا امرت لمن استاز

وكتبه هـ ما عرفت العبد الفقير الى الله تعالى علي بن محمد  
 كطابة صاحب مدرسة كركي حجازي الا انه لم يسمع اليه غير ذلك  
 بالمراد مدرس النور علم منزهة الصلوة والسلام  
 حامدا لله معاه ومصلياً على رسوله محمد وآله الطاهرين

الحمد لله به اصورة ما كتبه في الفقه الصغيف من الاجازات كتاب السجح الاجل  
 الفاضل الكاشف المصريح بما فيه غلاها واجوز ان يكون فيها قبله من الغلط  
 فسفي معارضتها باصل اللجان معارضة معتبره تصير موثوقاً بما فيها عليها ولا  
 رب عدي في استحقاق المشار اليه لذلك وانه اهل له وقد جردت له الاذن في  
 الرواية بلا تقصير واطلقت له اجازة عوداً على يد روضت عليه مراعاة ما وجبت  
 مراعاة في ذلك بين اهل الاثر فليرو كما شاءوا واجب موقفاً للشريعة وكذا العقد  
 على الله تعالى على عبد الله سلف فاشان حماد الله من طوارق الحدثنان في مائة عشر  
 حكاية الاخر سنة سبع وثلثمائة مصلحاً على رسوله محمد وآله

صلى



## الإجازات التي حصل عليها

١) إجازة إبراهيم بن الحسن الورّاق (الدّرّاق)<sup>١</sup>، التي صدرت له في شهر رمضان سنة ٩٠٩هـ، في جبل عامل، قبل هجرته إلى مدينة النجف الأشرف.

وهو من علماء أوائل القرن العاشر، كان عالماً، فقيهاً، نبياً. يروي عن الشيخ عليّ بن هلال الجزائريّ، ويروي عنه عدد من الاعلام منهم إبراهيم القطيفيّ، وعليّ بن جعفر بن أبي سميطة.<sup>٢</sup>

٢) إجازة أبي يحيى زكريا الانصاريّ ت ٩٢٦هـ.<sup>٣</sup>

ذكره في إجازته للقاضي صفيّ الدين عيسى ضمن مشايخه<sup>٤</sup>، وفي إجازته الثانية لإبراهيم الخانيساريّ قائلاً: وبالإجازة لبعض فقرات «صحيح مسلم» على عدة منهم: الشيخ الأجلّ العلامة أبو يحيى زكريا الانصاريّ، وناولني مجموعته مناقلة مقرونة

١ . اختلفت المصادر في ضبط هذا اللقب: ففي الرياض والروضات والاعيان «الورّاق» وفي الدرعية والطبقات ومورد من الرياض «الدّرّاق»، وفي ثلاثة موارد من البحار «الدّرّاق»، وفي نسخة من الرياض «الزبراق».

٢ . بحار الانوار ١٠٥: ٨٧، ٩٤ و ١٧٤؛ رياض العلماء ١: ١٥؛ روضات الجنات ١: ٢٦؛ ٣٥٧؛ اعيان الشيعة ٢: ١٢٧؛ الدرعية ١: ١٣٣/٦٢١، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٣، ١٦٩.

٣ . طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٦١؛ الهجرة العامليّة: ١٢٢؛ الاعلام للزركلي ٣

بالإجازة وأخبرني أنه يرويه عن جمع من العلماء .

(٣) إجازة عبد الرحمن بن الابانة الانصاري<sup>٥</sup> .

ذكره في إجازته الثانية لإبراهيم الخانيساري<sup>٦</sup> قائلاً:

وأما «صحيح مسلم» فإني قرأت بعضه على الشيخ العلامة الرحلة عبد الرحمن بن الابانة الانصاري، بمصر في ثاني عشري من شعبان من سنة خمس وتسعمائة، وناولني باقيه مناقلة مقرونة بالإجازة .

(٤) إجازة علاء الدين البصري<sup>٧</sup> .

ذكره في إجازته الثانية لإبراهيم الخانيساري<sup>٨</sup> قائلاً:

وسمعت [أي «صحيح مسلم»] [إلا مواضع بدمشق بالجامع الاموي على العلامة الشيخ علاء الدين البصري، واجازني روايته ورواية جميع مروياته . وكذا سمعت عليه معظم مسند الفقيه الرئيس الاعظم محمد بن إدريس الشافعي<sup>٩</sup> المطلبي<sup>٦</sup> .

(٥) إجازة علي بن هلال الجزائري، الصادرة له في الخامس عشر من شهر رمضان سنة ٩٠٩ هـ، في جبل عامل، أي قبل هجرته إلى مدينة النجف الاشرف .

وهو من علماء اوائل القرن العاشر، كان فاضلاً، جليلاً، فقيهاً، متكلماً . جزائري المولد، عراقي الاصل، عاملي الهجرة .

يروى عن عدد من الاعلام منهم: أحمد بن فهد الحلبي، وحسن بن العشرة، وابن مطر .

ويروي عنه جماعة منهم: محمد بن أبي جمهور الاحسائي، وعز الدين الأملي، وإبراهيم بن الحسن الوراق، ومعز الدين سلطان ملك محمد بن سلطان حسين الاصفهاني .

ويروي عنه الكركي تارة بدون واسطة، واخرى بواسطة شيخه إبراهيم بن الحسن الوراق .

٥ . رياض العلماء ٣: ٤٤٩-٤٥٠

٦ . رياض العلماء ٤: ٤٥٠

وهو من أجلّ أسيّاخه ، ذكره واثى عليه كثيرأ في عدد من مؤلفاته وجملة من إجازاته .<sup>٧</sup>

٦) إجازة كمال الدين أبي المعالي محمد بن الأمير ناصر الدين محمد بن أبي بكر بن علي بن أيوب ، المعروف بابن أبي الشريف المقدسيّ المصريّ الشافعيّ ، ت ٩٠٦ هـ .<sup>٨</sup>  
ذكره الكركي في إجازته للقاضي صفّيّ الدين عيسى ضمن مشايخه<sup>٩</sup> ، وفي كتابه «نفحات اللاهوت» قائلاً:

وقرات على العلامة كمال الدين ابن أبي الشريف ببيت المقدس نيماً وأربعين حديثاً ، أخرجهما الحافظ ابن حجر العسقلانيّ المراغي ساكن الطيبة المشرفة ، وفيها مارواه باسناده هكذا : «متعتان كانتا على عهد رسول الله وبقينا على عهد أبي بكر حتى جاء رجل فحكم براهي» .<sup>١٠</sup>

٧) إجازة محمد بن علي بن خاتون العامليّ ، الصادرة له في الحادي عشر من شهر ذي الحجة سنة ٩٠٠ هـ ، في جبل عامل ، قبل هجرته إلى عواصم البلدان الإسلاميّة . وهو من اعلام أواخر القرن التاسع ، وأدرك أوائل القرن العاشر . كان عالماً جليلاً ، فقيهاً عارفاً .

وهذه الإجازة كبيرة ، أدرج فيها إجازتي العلامة الحلبي وولده فخر المحققين للسيد مهتأ بن سنان العلوي .<sup>١١</sup>

٧ . الرسالة الخراجيّة (رسائل المحقّق الكركي) ١ : ٢٨٥ ؛ أمل الأمل : ١ / ١٢٢ / ١٢٩ و ٢ / ٢١ / ٢٣٣ ؛ بحار الأنوار ١٠٥ : ٢٨ و ٧٠ ؛ رياض العلماء ٤ : ٢٨٠-٢٨٣ ؛ تعليقة أمل الأمل : ٥٨ ؛ روضات الجنات ٤ : ٣٥٦-٣٦٠ ؛ خاتمة مستدرك الوسائل ٣ : ٤٣٤ ؛ الذريعة ١ : ٢٢٢ / ١١٦٦ و ٨ / ٦٩ / ٢٣٨ ؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) : ١٦١ و ١٦٩ و ٢١٤ ؛ الضياء اللامع : ١٠١

٨ . طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) : ١٦١ ؛ الهجرة العامليّة : ١٢٢ ، شذرات الذهب : ٢٩ ؛ الاعلام للزركلي ٧ : ٥٣

٩ . بحار الأنوار ١٠٥ : ٦٩

١٠ . نفحات اللاهوت : ١٠١

١١ . بحار الأنوار ١٠٥ : ٢٠ ؛ رياض العلماء ٣ : ٤٤٢ ؛ تعليقة أمل الأمل : ٥٨ ؛ الذريعة ١ : ١٤١ / ٦٦٧ و ١٤٤ / ٦٧٨ و ٢٤٤ / ١٢٨٩ ؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) : ١٢ و ٢١٦

## الإجازات التي منحها

(١) إجازاته لإبراهيم بن علي الخانيساري، وهي ثلاث إجازات كتبها له على ظهر كتاب «كشف الغمة في معرفة الأئمة»

الأولى: صغيرة، كتبها في مدينة النجف الأشرف في الحادي والعشرين من شهر رجب سنة ٩٢٣هـ.

الثانية: مفصلة، كتبها في مدينة النجف الأشرف أيضاً في الخامس والعشرين من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٢٤هـ.

الثالثة: صغيرة، كتبها في مدينة كاشان في الثامن عشر من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٣٧هـ.

والنسخة الخطية لهذا الكتاب - كشف الغمة - موجودة الآن في مكتبة مدرسة النمازي في مدينة خوي، تحت رقم ١٦١ وقد تفضل علينا بتصوير هذه الإجازات الأخ الكريم سماحة حجة الإسلام الشيخ علي صدرائي خوئي، فله درّه وعليه أجره. ١٢

(٢) إجازته لأحمد بن أبي جامع العاملي، الصادرة له في مدينة النجف الأشرف، في السابع عشر من شهر رجب سنة ٩٢٨هـ، والموجودة في «بحار الأنوار» و«أعيان الشيعة».

١٢ . رياض العلماء: ١: ٢٦، ٣: ٤٤٣، ٤: ٤٤٨، ماضي النجف وحاضرها ٣: ٢٤٢، الدررمة: ١: ٢١٢/١١١٢، طبقات

كتبها له بعد مهاجرة المجاز من بلاده إلى النجف الأشرف وقراءته عليه بعض المؤلفات برهة من الزمان. ١٣

(٣) إجازته لآحمد بن محمد بن خاتون العاملي ولولديه نعمة الله عليّ وزين الدين جعفر، الصادرة لهم في مدينة النجف الأشرف، في الخامس عشر من شهر جمادى الأولى سنة ٩٣١هـ، مبسوطه، وموجودة بكاملها في أعيان الشيعة. ١٤

(٤) إجازته لآحمد بن معين الدين الخانيساري، مختصرة، كتبها له في مدينة كاشان في التاسع من شهر رجب سنة ٩٣٧هـ، على ظهر كتاب «الفصول المختارة من العيون والمحاسن» للشيخ المفيد، بعد قراءته عليه هذا الكتاب. ١٥

(٥) إجازته لزين الدين بابا شيخ عليّ بن كمال الدين مير حبيب الله بن سلطان محمد الجزرداني، متوسطة، كتبها له في مدينة النجف الأشرف في الحادي عشر من شهر صفر سنة ٩٢٨هـ، موجوده في «بحار الأنوار». ١٦

(٦) إجازته لتلميذه باختيار، كتبها له بعد قراءته عليه «الرسالة الجعفرية». وفي النسخة الخطية لهذه الرسالة المحفوظة في مكتبة الفاضل الخوانساري من مدينة خوانسار تحت رقم ١٧ والمذكورة في فهرسها ١ / ١٨ توجد عبارتان تدلّان على قراءة باختيار هذه الرسالة على المحقق الكركي.

(٧) إجازته لتلميذه جابر بن عبد الله العاملي. ١٧

(٨) إجازته لتلميذه أبي المجد الحسن بن تركي العزيمي، متوسطة. ١٨

١٣. أمل الآمل: ١؛ بحار الأنوار: ١٠٥؛ ٦٤؛ رياض العلماء: ١؛ ٣٠؛ ٣؛ ٤٤٢؛ الحالي والعاقل: ٣٧؛ أعيان

الشيعة: ٣؛ ٧٨؛ الذريعة: ٢١٢/١١١٣؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٠

١٤. أمل الآمل: ١؛ ٣٥؛ تعليقة أمل الآمل: ٧٢؛ رياض العلماء: ١؛ ٦١؛ ٣؛ ٤٤٣؛ أعيان الشيعة: ٣؛ ١٣٧؛ الذريعة

١؛ ٢١٣/١١١٤؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٥٨ و ٥٨

١٥. الذريعة: ١؛ ٢١٣/١١١٥ و ١٠٦/٥٥٤؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٢

١٦. بحار الأنوار: ١٠٥؛ ٥٨؛ أعيان الشيعة: ٣؛ ٥٢٧؛ الذريعة: ١؛ ٣١٣/١١١٦؛ طبقات اعلام الشيعة (إحياء

الدائر من القرن العاشر): ٢٦ و ٤٦

١٧. طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٣٥

١٨. أعيان الشيعة: ٥؛ ٣٣؛ الذريعة: ١؛ ٣١٣/١١١٧

(٩) إجازته لتلميذه تاج الدين حسن بن غياث الدين عبد الحميد الأستراباديّ الجرجانيّ، كتبها في مدينة النجف الأشرف في سنة ٩٢٢ هـ بعد قراءته عليه كتاب «شرائع الإسلام» للمحقق الحلبيّ. ١٩

(١٠) إجازته لصهره وتلميذه السيّد حسن الكركيّ والد السيّد حسين المجتهد المعروف بالمفتي. ٢٠

(١١) إجازته لتلميذه وجامع فتاواه حسين بن عدار. ٢١

(١٢) إجازته لعزّ الدين حسين بن شمس الدين محمّد الحرّ العامليّ، مبسوطه، كتبها له في مدينة دمشق، في السادس عشر من شهر رمضان سنة ٩٠٣ هـ، موجودة في «بحار الأنوار». ٢٢

(١٣) إجازته لكمال الدين درويش محمّد بن حسن العامليّ النطنزيّ الأصفهانيّ، مختصرة، كتبها له في مدينة أصفهان سنة ٩٣٩ هـ، على ظهر دعاء الصباح، موجودة من «بحار الأنوار». ٢٣

(١٤) إجازته لتلميذه زين الدين بن عليّ الفقعيّ العامليّ، على ما يظهر من إجازة الشيخ محيي الدين أحمد بن تاج الدين للمولي محمود بن محمّد بن عليّ الجيلانيّ. ٢٤

(١٥) إجازته لتلميذه عبدالعليّ بن أحمد الأستراباديّ، متوسطة، كتبها له في مدينة النجف الأشرف، في السادس عشر من شهر رمضان سنة ٩٢٩ هـ، موجودة في «بحار الأنوار». ٢٥

١٩. الذريعة: ١: ٨٧، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٤٨ و ١٧٠

٢٠. طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٥٧

٢١. جعله الطهرانيّ في الطبقات «عدار» بالذال المعجمة، وفي باقي المصادر التي شاهدها «عدار» بالذال المهملة. انظر: اعيان الشيعة: ٦: ٨٩، الذريعة: ١: ١٨٦/٩٦٧ و ١٦ و ١٠٣/١٢٣، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٦٨

٢٢. بحار الأنوار: ١٠٥: ٥٤، كشف الحجب والامتنار: ١٠، الذريعة: ١: ٢١٤/١١٩، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٦٣

٢٣. أمل الأمل: ١: ١٤١، بحار الأنوار: ١٠٥: ٨٤، رياض العلماء: ٢: ٢٧١ و ٣: ٤٤٢، اعيان الشيعة: ٦: ٣٩٥، ماضي النجف وحاضرها: ٣: ٢٤٢، الذريعة: ١: ١١٤/١١٢٠

٢٤. أمل الأمل: ١: ٩١، رياض العلماء: ٢: ٣٨٦ و ٣: ٤٤٢، اعيان الشيعة: ٧: ١٠٨

٢٥. بحار الأنوار: ١٠٥: ٦٤، كشف الحجب والامتنار: ١٢، الذريعة: ١: ٢١٤/١١٢١

(١٦) إجازته لولده عبدالعالي، كما يظهر من إجازة المولى محمد تقي المجلسي للمحقق الآقا حسين الخوانساري الاصفهاني. ٢٦

(١٧) إجازته لتلميذه عبد العباس بن عمارة الجزائري. ٢٧

(١٨) إجازته لتلميذه ضياء الدين عبدالعلي بن نور الدين علي الاسترابادي، كتبها له في مدينة النجف الأشرف في الثامن من شهر جمادى الأولى سنة ٩٢٩ هـ. ، بعد قراءته عليه «إرشاد الاذهان» للعلامة الحلبيّ والجزء الاوّل من كتاب «شرائع الإسلام» للمحقق الحلبيّ.

توجد هذه الإجازة - كما يقول الطهراني - على ظهر نسخة خطيّة لـ «الإرشاد» محفوظة في مدرسة محمدباقر السبزواريّ في مدينة مشهد المقدّسة. ٢٨

(١٩) إجازته للمولى عبد الله بن شهاب الدين حسين اليزديّ، ٩٨١ هـ، وهو صاحب كتاب «الدرّة السنيّة في شرح الرسالة الالفية»، والذي ينقل فيه كثيراً عن شيخه الكركي. ٢٩

(٢٠) إجازته لتلميذه عطاء الله الأمليّ، كما ذكره الحسين بن قمر بن حيدر الكركيّ المجاز من السيّد حسين الكركيّ الموسويّ المفتي. ٣٠

(٢١) إجازته لتلميذه عليّ بن أحمد بن محمد بن هلال الكركيّ، المعروف بعليّ بن هلال الكركيّ، وعليّ بن المنشار، ت ٩٨٤ هـ، كتبها له في مدينة النجف الأشرف في الثامن عشر من شهر شعبان سنة ٩٣٤ هـ، موجودة على ظهر نسخة خطيّة لكتاب «إرشاد الاذهان» للعلامة الحلبيّ في المكتبة المرعشيّة بمدينة قم المقدّسة برقم ٣٤٠٠، مذكورة في

٢٦ . رياض العلماء ٣: ١٣١، الذريعة: ١/١٦٣: ٨٠٩، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) ١٢٣:

٢٧ . امل الأمل ٢: ١٤٩، رياض العلماء ١: ١٠٢/٣: ١٣٤، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) ٣٦: ١٢٤:

٢٨ . طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٢٤-١٢٥

٢٩ . الذريعة ٨: ٩٨/٣٧٢، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٣٥

٣٠ . اعيان الشيعة ٨: ١٤٥، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٣٩

فهرس مخطوطاتها (٩ / ١٨٤). ٣١

(٢٢) إجازته لتلميذه المفسر المعروف علي بن الحسن الزواري، كتبها له في هراة، في السادس من جمادى الأولى سنة ٩٣٩هـ، بعد قراءته عليه كتاب «الأربعين حديثاً» للشهيد الأوّل. ٣٢

(٢٣) إجازته لتلميذه نورالدين أبي القاسم علي بن عبدالصمد بن شمس الدين محمد الجبعي العاملي، عم الشيخ البهائي، كتبها له في مدينة النجف الأشرف على ظهر نسخة «الرسالة الجعفرية»، في الخامس من شهر رجب سنة ٩٣٥هـ، نقل صورتها المولى الأفندي في «الرياض» والسيد محسن الأمين في «الأعيان». ٣٣

(٢٤) إجازته لسعيه علي بن عبد العالي الميستي ٩٣٨هـ ولولده إبراهيم، كتبها لهما في مدينة بغداد، في الحادي والعشرين من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٣٤هـ، موجودة في «بحار الأنوار». ٣٤

(٢٥) إجازته للقاضي صفي الدين عيسى، الصادرة له في مدينة أصفهان، في التاسع من شهر رمضان سنة ٩٣٧هـ، مفصلة، موجودة في «بحار الأنوار». ٣٥

(٢٦) إجازته للسيد فخر الدين بن أشرف الحسيني الأسترابادي، وفي المكتبة المرعشية العامة في مدينة قم المقدسة نسخة خطية لكتاب «شرائع الإسلام» للمحقق الحلّي برقم ٤٠٧، مذكورة في فهرسها ٧/٢، كتبها الأسترابادي وقرأها على الكركي، فكتب آخرها

٣١. تاريخ عالم آراء عباسي: ١، ١٥٤، بحار الأنوار ١٠٥: ٨٢-٨٣، رياض العلماء ٣: ٤٤٢؛ ٤: ٢٨٣-٢٨٥، أعيان الشيعة ٨: ٣٦٩، الذريعة: ٢١٥/١١٢٤

٣٢. طبقات خلفاء واصحاب ائمة: ٤١٢، أعيان الشيعة ٨: ١٨٦ و ٣٦٨، مستدركات أعيان الشيعة ٥: ٣١٣، الذريعة: ٤: ٧٥/٣١٠، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١٣٦ و ١٥٢

٣٣. رياض العلماء ٤: ١١٥، أعيان الشيعة ٨: ٢٦٢، الذريعة: ١: ٢١٥/١٢٢

٣٤. أمل الأمل: ١٢١/١٢٩، بحار الأنوار ١٠٨: ٤٠، رياض العلماء ٣: ٤٤١ و ٤٤٢؛ ٤: ١١٦-١٢٢، كشف

الحجب والامتنار: ١٤، مستدرک الوسائل (الخاتمة ٣: ٤٣٠)، الذريعة: ١: ٢١٥/١١٢٣

٣٥. الذريعة: ١: ٢١٥/١١٢٥



- بلاغ القراءه في الخامس عشر من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٢٣ هـ. ٣٦
- (٢٧) إجازته لتلميذه شرف الدين قاسم بن عذافة، كتبها له في التاسع من شهر جمادى الآخرة سنة ٩٣٢ هـ، على ظهر نسخة من كتاب «شرائع الإسلام» للمحقق الحلبي، وقد رأى الطهراني هذه النسخة في خزانة كتب السيد مهدي آل حيدر الكاظمي. ٣٧
- (٢٨) إجازته لتلميذه محمد بن ابي طالب الاسترآبادي الموسوي الحسيني، كتبها له في مدينة النجف الأشرف، في السابع عشر من شهر ربيع الأول سنة ٩٢٥ هـ، اوردها بتمامها السيد حبيب الله الشريف الكاشاني في كتابه «لباب الالقباب في معرفة احوال الرجال». ٣٨
- (٢٩) إجازته لتلميذه شمس الدين محمد بن الحسن بن علي الكاشاني، كتبها له في سنة ٩٣٧ هـ بعد قراءته عليه عدداً من مصنفاته منها «الرسالة الجعفرية». ٣٩
- (٣٠) إجازته لتلميذه السيد محمد مهدي بن محسن الرضوي المشهدي، كتبها له في مدينة قم المقدسة في الحادي عشر من شهر ذي الحجة سنة ٩٣٧ هـ، موجودة في «بحار الانوار». ٤٠
- (٣١) إجازته لتلميذه ونائبه في بلدة يزديحي بن حسين بن عشيرة البحراني اليزدي، المعروف بالشيخ يحيى المفتي، كتبها له في سنة ٩٣٢ هـ. ٤١

٣٦. تراجم الرجال: ٤٣٣/١٨٠٤

٣٧. الذريعة: ١/٢١٥/١١٢٦، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر) ١٣٢ و ١٥٧ و ١٨٥
٣٨. لباب الالقباب: ٣٨. وانظر رياض العلماء: ٤٤٢: ٤٤٢، اعيان الشيعة: ٩: ٦٣، الذريعة: ١٣: ١٧٤ و ٢١:
- ١٤٠/٤٣٢٦، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٢٠٥-٢٠٦
٣٩. طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٥٦: ٢٣١
٤٠. وقائع السنين والاعوام: ٤٦٢، بحار الانوار: ١٠٥: ٨١، الذريعة: ١/٢١٥/١١٢٧، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ٢٠٠ و ٢٥٩-٢٦٠
٤١. رياض العلماء: ٥: ٣٤٣، اعيان الشيعة: ١٠: ٢٨٩، مصنفى المقال: ٥٠٠: ١، الذريعة: ١/٩٥/٤٥٧ و ١٠:
- ١٠٣/٢١٨، طبقات اعلام الشيعة (إحياء الدائر من القرن العاشر): ١١٨ و ١٣١ و ١٤٩ و ٢٧٤

## إجازة محمد بن علي بن خاتون للمحقق الكركي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل شريعة الإسلام سبباً للسعادة الأبدية، والخلاص من الشقاوة السرمدية، والصلاة والسلام على رسول الملك العلام، محمد النبي وآله الاماجد الكرام، ما اثار فجر وطلع ظلام.

وبعد، فإن العلم لا يخفى شرفه وسموه ومقداره، ولما كانت الرواية هي اكبر الوصله إليه والسبيل إليه. وكان ممن تسنم أعلى ذراه، واحاط بصريحه وفحواه، وهو اهل أن يؤخذ منه، ويتقل عنه، ذلك الشيخ الفاضل، والعالم العامل، والرئيس الكامل، زين الإسلام، الشيخ زين الدين علي، ولد الشيخ الورع، التقي النقي، الزاهد العابد، عز الدين حسين بن عبد العالي - أعلى الله شأنه وصانه عمّا شأنه -.

لكنه امر عبده الاصغر محمد بن علي بن محمد بن خاتون بإجازة ما وصل إلي من كلام العلماء، ورواية ما نقلته عن الفضلاء، فلم ازل أقدم رجلاً وأوخر أخرى، سمعاً وطاعة لامره، وعلماً بأنني كنفقة في بحره، فتجاسرت على امتثال الواجب من أمره، مع علمي بأنني كنا قل التمر إلي هجر، وقلت على قدر وسعي وطاقتي:

إني قد اجزت له ما اجاز لي الشيخ الزاهد العابد، والخبر الكامل، الشيخ جمال الدين ابن الحاج علي، عن شيخه الشيخ زين الدين بن الحسام، عن السيد الحسين النسيب السيد حسن بن نجم الدين، عن الشيخ فخر الدين بن الشيخ جمال الدين بن المطهر. وعميد الدين، عن الشيخ جمال الدين بن المطهر، وهذه صورتها:

يقول العبد الفقير إلى الله تعالى حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي: قد اجزت للمولى السيد الحسين النسيب المعظم المرتضى، سعد الاشراف، مفخر آل عبد مناف، نجم الملة والحق والدين، مهناً بن سنان العلوي الحسيني - ادام الله إفضاله واعز إقباله وبلغ في الدارين آماله وختم بالصالحات اعماله - أن يروي جميع ما صنفته من الكتب في العلوم

العقلية والنقلية، وجميع ما اصنّفه وأمليه في مستقبل الزمان بتوفيق الله تعالى ذلك .  
 واجزت له - ادام الله ايامه - ان يروي عني جميع ما روته واجيز لي روايته، في جميع  
 العلوم العقلية والنقلية . وكذلك اجزت له ان يروي عني جميع ما صنّفته وروته واجيز لي  
 روايته، وثبت عنده روايتي له من جميع المصنّفات والروايات .

وكتب العبد الفقير إلى الله حسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلي - اعانه الله  
 على طاعته ووقفه للخير وملازمته - في شهر المحرم سنة عشرين و سبعمائة بالحلّة والحمد  
 لله وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين، فمن ذلك :

#### كتب الفقه والاحاديث والرجال

«قواعد الاحكام» مجلدين، «تحرير الاحكام الشرعية» اربع مجلّدات، «مختلف  
 الشيعة» سبع مجلّدات، «مختصر تلخيص المرام» مجلّد، «إرشاد الاذهان» مجلّد، «متهى  
 المطلب» خرج منه العبادات سبع مجلّدات، «تذكرة الفقهاء» خرج منه إلى النكاح اربع  
 عشرة مجلّدأ، «تبصرة المتعلمين في احكام الدين» مجلّد، «نهاية الاحكام في معرفة  
 الاحكام» خرج منه الطهارة والصلاة مجلّد، «مدارك الاحكام» خرج منه الطهارة مجلّد،  
 «تسيك الاذهان إلى احكام الإيمان» مجلّد، «استقصاء الاعتبار في معاني الاخبار»، «تنقيح  
 قواعد الدين الماخوذ عن الرئيس»، «الدر والمرجان في الاحاديث الصحاح والحسان»،  
 «خلاصة الاقوال في معرفة الرجال» مجلّد، «تهذيب النفس في معرفة المذاهب الخمس» .

#### كتب أصول الفقه

«متهى الوصول إلى علمي الكلام والأصول» مجلّد، «نهاية الوصول إلى علم  
 الاصول» اربع مجلّدات، «نهج الوصول إلى علم الاصول» مجلّد، «غاية الوصول وايضاح  
 السبل في شرح مختصر منتهى السؤال والامل في علم الاصول والجدل وهو شرح أصول  
 ابن الحاجب» مجلّد، «تهذيب الوصول إلى علم الاصول» مجلّد صغير، «مبادئ الوصول  
 إلى علم الاصول مجلّد صغير .

#### كتب أصول الدين

«منهاج اليقين في أصول الدين» مجلّد، «معارج الفهم إلى شرح النظم» مجلّد،

«الابحاث المفيدة في تحقيق العقيدة» مجلد، مختصر «مناهج الهداية ومعراج الدراية» مجلد، «انوار الملوكوت في شرح الياقوت» مجلد، «نظم البراهين في أصول الدين» مجلد، «مختصر كتاب نهاية المرام في علم الكلام» خرج منه أربع مجلدات، «نهج المسترشدين في أصول الدين» مجلد، «كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد» مجلد، «مقصد الواصلين في اصول الدين» مجلد، «كشف الفوائد في شرح قواعد العقائد»، «تسليك النفس إلى حضرة القدس» مجلد.

#### كتب النحو

«المطالب العلية في علم العربية» مجلد، كتاب «بسط الكافية» مجلد، «الدر المكنون في شرح القانون»، «المقاصد الوافية لفوائد القانون والكافية» مجلد، «كاشف الاستار في شرح كشف الاسرار».

#### كتب المعقول

«الاسرار الخفية في العلوم العقلية» مجلد، «القواعد والمقاصد» مجلد صغير، «القواعد الجليلة في شرح الرسالة الشمسية» مجلد، «تحرير الابحاث في معرفة العلوم الثلاث» مجلد، «نهج العرفان في علم الميزان» مجلد، «بسط الإشارات» مجلد، «المحاكمات بين شرآح الإشارات» ثلاث مجلدات، «الإشارات إلى معنى الإشارات» مجلد، «كشف الخفاء من «الشفاء» خرج منه مجلدات، «النور المشرق في علم المنطق»، «التعليم الثاني» عدة مجلدات خرج منه بعضهما، «إيضاح المعضلات من شرح الإشارات» مجلد، «كشف التلبيس وبيان سير الرئيس» مجلد، «كشف المشكلات من كتاب التلويحات».

وقد اجزت للشيخ زين الدين عليّ - أعلى الله شأنه - المذكور ابن الشيخ عزّالدين بن عبدالعالي ما اجازه لي الشيخ جمال الدين الحاج عليّ المذكور أولاً، بطريقه المذكور في هذا الفصل ايضاً، وهذه صورته :

فصل: نذكر فيه كلام ولد الشيخ جمال الدين المسمّى بفخر الدين محمّد، وجوابه في المسائل التي اجاب عنها بخطه من غير زيادة ونقصان :

لله الحمد، تأمل العبد الفقير إلى الله تعالى محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر، المسائل التي افادها مولانا السيد المعظم، العلامة الاعظم، اشرف الطالبين، مفخر العلويين، الحائز للحظ الاوفى من فضائل الاخلاق، الفائز بالسهم المعلى من طيب الاعراق، افضل علماء الآفاق، اعلم الفضلاء على الإطلاق، نجم الدين مهنا بن سنان الحسيني- ادام الله ايامه-، فوجدتها صادرة عن نفس قدسية، وفكرة نورانية، وفيض إلهي، وتأييد رباني، راكبا فيها طريقة التحقيق، سالكا فيها مسالك التدقيق.

فكتبت عليها ما خطر بفكري الفاتر، وذهني القاصر، فإن طابق المراد فالحمد لله على السداد، وإلا فهو أول من ستر العوار، وجب العثار، وإنه على شيم أجداده الطاهرين، وسنن أولياء الله المقربين، والتجاوز عن خطأ الخاطئين من شيم الحلم، واصلاح الفاسد من فوائد العلم، وهو دامت سلامته متصفاً بالكمال، وحائز من الدنيا والآخرة الرئاستين، وجمع بين العلم والعمل، فهو من اهل زمانه الافضل.

وقد اجزت له أيضاً أن يروي عني جميع مصنفاتي ومؤلفاتي ومقروأتي، فليروها لمن شاء واحب.

واجزت له أيضاً أن يروي جميع مصنفات والدي عني عنه، وجميع ما صنّفه قدامه علمائنا بطريق اسنادي إليهم، وجميع مصنفات الإمام الاعظم افضل المحققين خواجه نصير الملة والحق والدين الطوسي- قدس الله روحه- عن والدي عنه، وجميع مصنفات افضل المتأخرين فخر الدين الرازي عني، عن والدي، عن نجم الدين دبيران، عن اثير الدين الأبهري، عنه.

واجزت للشيخ الاعظم الاكمل الانبل، الشيخ زين الدين علي المذكور- ادام الله تعالى ايامه، واعاد على العالمين وعلى الملوك الاصغر محمد بن خاتون بركة انفاسه- ما اجازه الشيخ جمال الدين بن المطهر للسيد مهنا بن سنان المذكور، وهذه صورته:

يقول العبد الفقير إلى الله تعالى حسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي: لما كان امتثال امر من تجب طاعته، وتحرم مخالفته، وتفرض مودته، من الامور اللازمة، والفروض المحتومة، وحصل ذلك في الخدمة والحضرة العلوية، التي جعل الله تعالى

مؤدّتهم اجر رسالة نبينا محمد - صلى الله عليه وآله - وسبباً لحصول النجاة يوم الحساب ، وعلة موجبة لاستحقاق الثواب ، والخلاص من يوم العقاب ، من جهة سيّدنا الكبير الحسيب النسيب النقيب ، المعظم المرتضى ، مفخر آل طه ويس ، جامع كمال العلم والعمل ، المتّصف بصفة الوقار والحلم ، نجم الملة والدين مهتاً بن سنان بن عبد الوهاب الحسيني أحسن الله إليه ، وافاض من بركاته عليه ، بالإجازة والجواب عن أسئلة معلومة عنده على وجه الدراية ، قصد بذلك تشريف عبده بلذيذ الخطاب من عنده ، فسارع العبد إلى إجابة ما طلبه ، وامثال ما أوجهه ، فقال :

قد استخرت الله تعالى وأجزت له اعزّ الله إفضاله ، وأدام إقباله ، جميع مصنّفاي ورواياتي وإجازاتي ومنقولاتي ، ومادرسه من كتب أصحابنا السابقين - رضوان الله عليهم أجمعين - ، بإسنادي المتّصل إليهم - رحمة الله عليهم - خصوصاً كتب الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان عني ، وعن والدي ، وعن الشيخ نجم الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد ، وعن السيّد جمال الدين أحمد بن طاووس الحسيني ، وعن الشيخ يحيى بن محمد بن يحيى بن الفرج السوروي ، عن الشيخ الحسين هبة الله بن رطبة ، عن المفيد أبي علي الحسن بن أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي ، عن والده ، عن الشيخ المفيد . وعن والدي ، والشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد ، وجمال الدين أحمد بن طاووس ، وغيرهم ، عن السيّد فخّار بن محمد بن فخّار العلوي الموسوي ، عن الفقيه شاذان بن جبرئيل القمي ، عن الشيخ أبي عبد الله الدورستاني ، عن الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان .

وأجزت له رواية كتب شيخنا أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - قدّس الله روحه - بهذه الطرق وبغيرها عني عن والدي ، وعن الشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد ، والسيّد جمال الدين أحمد بن طاووس ، جميعاً عن السيّد أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلوي الحسيني ، عن السعيد الفقيه برهان الدين محمد بن محمد بن علي الهمداني العروضي نزيل الري ، عن السيّد فضل الله بن علي بن الحسين الراوندي ، عن عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن محمد الحسيني ، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي

- قدّس الله روحه و نورّ ضريحه..

وأما كتب السيّد المرتضى - قدّس الله روحه و نورّ ضريحه - فقد اجزت له روايتهما عني بهذا الإسناد وغيره، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي - رحمه الله - عنه .

وعن والدي، والشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد، والسيّد جمال الدين أحمد بن طاووس، عن يحيى بن محمّد بن الفرج السورايّ، عن الحسن بن رطبة، عن المفيد أبي علي، عن والده أبي جعفر الطوسي، عن السيّد المرتضى .

وعن والدي، والشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد، والسيّد جمال الدين أحمد بن طاووس، جميعاً عن السيّد فخار بن معد بن فخار الموسويّ، عن الفقيه شاذان بن جبرئيل القميّ، عن السيّد أحمد بن محمّد الموسويّ، عن ابن قدامة، عن الشريف المرتضى - قدّس الله روحه..

وقد اجزت له - أدام الله أيامه - بهذه الطرق جميع تصانيف من تضمّنته الطرق المذكورة فيها ومن غيرها، واجزت له أن يروي عني جميع الأحاديث المنقولة عن أهل البيت - عليهم السّلام - المذكورة بالاسانيد في كتب علمائنا، كـ «التّهذيب» و «الاستبصار» وغيرهما من مصنّفات الشيخ أبي جعفر الطوسيّ، وكتب الشيخ أبي جعفر محمّد بن بابويه، وكتاب الكلينيّ تصنيف محمّد بن يعقوب الكلينيّ المسمّى بـ «الكافي»، وهو خمسون كتاباً، بالاسانيد المذكورة في هذه الكتب، كلّ رواية برجالها على مدّتها، بإسناده عن أبي جعفر الطوسيّ، عن رجاله المذكورين في كتبه .

وإسنادي إلى أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه عني، عن والدي، وعن الشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد، وجمال الدين أحمد بن طاووس، جميعاً عن السيّد فخار بن معد بن فخار، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه، عن رجاله المتّصلة إلى الأئمّة عليهم السّلام .

وأما «الكافي» للشيخ محمّد بن يعقوب الكلينيّ، مروية أحاديثه المذكورة فيه المتّصلة بالأئمّة - عليهم السّلام - عني، عن والدي والشيخ أبي القاسم جعفر بن سعيد، وجمال الدين أحمد بن طاووس، وغيرهم، بإسنادهم المذكور إلى الشيخ محمّد بن محمّد بن

النعمان، عن أبي القاسم جعفر بن قولويه، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن رجاله المذكورة فيه في كل حديث عن الأئمة - عليهم السلام - .  
وكتب حسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي في ذي الحجة سنة تسع عشرة وسبعمئة .

وهذه الإجازة عن الشيخ جمال الدين أحمد بن الحاج علي، عن شيخه زين الدين جعفر بن الحسام، عن السيد حسن بن نجم الدين، عن السيد عميد الدين وفخر الدين وضياء الدين، عن الشيخ جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر .  
وأجزت للشيخ زين الدين علي المذكور أولاً إجازة صدرت عن الشيخ الأوحده الأكمل الأنيل، الشيخ جمال الدين أحمد بن فهد للشيخ شمس الدين المشهور بالحولاني، صورتها :

قرأ علي المولى الشيخ الفقيه، العالم العلامة، الورع المحقق، افتخار العلماء، مرجع الفضلاء، بقیة الصالحين، زين الحاج والمعتمرين، شمس الملة والحق والدين، محمد بن محمد بن الحسن الحولاني العاملي - أدام ظلّه وعمت بركته - البعض الذي خرج من كتاب الموجز الحاوي، قراءة مهذبة مرضية تدل على فضله، وتعرب عن جودة قريحته ونبله، وسأل في أثناء قراءته عما أشكل عليه في مسائله، فبينت له ذلك بياناً شافياً، وأوضحت له إيضاحاً كافياً . واخذه اخذ فهم لما يلقي إليه، وضابط لما يوعى عليه، وأجزت له روايته عني .

وأجزت له أيضاً أن يروي عني كتاب «المهذب» و«المقنعة» . وأن يروي عني جميع ما صنفته وقراته وأجزت لي، فليرو ذلك لمن شاء وأحب، فهو أهل لذلك .  
وكتب الفقير إلى الله تعالى أحمد بن محمد بن فهد - عفا الله عنه - في تاسع عشر ذي الحجة الحرام، خاتمة سنة خمس وعشرين وثمانمائة هلالية هجرية - والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلّم تسليمًا - .  
هذه صورة خطه :

وكتب أضعف عباد الله محمد بن علي بن محمد بن محمد بن خاتون، في حادي



عشر ذي الحجة، من شهور سنة تسعمائة هلالية هجرية. وكتب من خطه أفقر عباد الله الحسين بن حيدر الحسيني الكركي - عفا عنه -.

نقل هذه الإجازة من خط نقل من خطه، اضعف عباد الله واحوجهم إلى شفاعة رسوله وآله الطاهرين، إبراهيم بن محمد بن علي بن احمد الحرفوشي العاملي الكركي، - غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين -.<sup>٤٢</sup>

### إجازة علي بن هلال الجزائري للمحقق الكركي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتقد بتدقيق نظر العقول من الحيرة والضلال، المرشد برحمته إلى سبيل الصواب في المعاش والمآل، الهادي إلي نهج الصواب، العاصم من الزيغ والاضطراب، على ما منح من التوفيق إلى الصواب، بتدقيق نظر العقول وتنزيل محكمات الكتاب، ووعد الناظرين في هذين من ذوي الالباب، بدار البقاء وبنعيم الثواب، وعصم بالنظر الصحيح فيهما من الغواية وبه ارشد إلى سبيل الهداية، المجيز برحمته لعباده الاخذ بطريق الرواية، وجعله سبيلاً إلى الحق والدراية، ونهجاً يعرف به ما جاءت به الرسل المكرمون، وما بلغت عنهم الائمة المعصومون، لما في الرواية من التسهيل على الطالبين، وإزاحة العلل عن المكلفين، ليصلوا إلى الحق بأسهل سبل «لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل».<sup>٤٣</sup>

والصلاة على أشرف المرسلين، وخاتم النبيين، محمد المصطفى وآله الطاهرين. وبعد، فإن حكمة الله العظيم، ولطفه العميم، اقتضت شرع التكليف بالاحكام الشرعية، وان تكلف بها العقلاء من كل البرية، ليصلوا له صلواً بامتثال ذلك السيادة الابدية والسعادة السرمدية.

٤٢ . بحار الانوار ١٠٥: ٢٠٠-٢٧

٤٣ . النساء ١٦٥: ٢

ولما استحال ذلك بدون تعريف من يريده من البرية، اقتضت حكمته بعث الرسل؛ لتعريف الإسلام، وتبليغ الاحكام، بما لم تدركه عقولهم من معرفة الحلال والحرام، واقتضت حكمته الإلهية بقاء الشريعة المحمدية الدائمة بدوام البرية، ولا سبيل إلى ذلك بدون نقل الاحكام من الثقات المرضيين من السلف إلى الباقيين الآتين بعدهم من الخلف، حتّ سبحانه في كتابه العزيز، والذكر الحسن الوجيز، الذي لا ياتي به الباطل من بين يديه ولا من خلفه، فقال عز وجل من قائل: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَكَيْتَبُرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» .<sup>٤٤</sup>

ولما كان معرفة الاحكام الشرعية، ونقل الآثار النبوية، تعلم في الطبقة الاولى تارة بالقول مشافهة، وتارة بالإفتاء، وتارة بعمل من يجب الاقتداء به وأخرى بتقريره، إلى غير ذلك من طرقه، وكان الطريق إلى معرفتها بعد ذلك للمشايع والرواة طرق:

منها: القراءة على الشيخ .

ومنها: سماع القراءة عليه .

ومنها: مكاتبتة .

ومنها: إجازته من عدل إلى عدل إلى المصنّف بالرواية عنه .

ورواية الاخبار كذلك إلى المؤلف لها بالرواية عنه، واسنادها بالطريق الذي ذكره من صحيح، وموثق، وحسن، وغير ذلك . فما خلا عن معارض وجب العمل به، وكذا إذا خلا عن معارض راجح أو مساوٍ، وإن حصل المعارض المساوي فمع الضرورة التخير إن تعذر التكرار أو أدى إلى الحرج، وفي غير ذلك الوقف أو التخير، كما حقّق في أصول الفقه .

ولما اقتضت الحكم الإلهية، والبراهين العقلية القطعية، والادلة الصحيحة النقلية، بأن العلم اشرف من جميع المقتنيات، واعظم نفعاً من جميع المدخرات، كان من الواجب على ذوي العقول من كلّ ذي عقل سديد ورأي رشيد، وعقل سليم، وطبع مستقيم، ان

يصرف العناية الكلية بحسب الطاقة البشرية، ان يبدل كلَّ الهمة في تحصيله وتعلمه وتعليمه؛ لينال بذلك اشرف المنازل الشريفة عند رب العالمين، ويجاور بسببه في دار البقاء الانبياء والمرسلين، وليفوز بالعرز الدائم في دار السعادة الابدية، ويحظى بشواب الدار السرمديّة.

وكان بتوفيق الله العظيم، وفضل منحه الجسيم، من طلاب هذه الإفادة، والراغبين في نيل هذه السعادة، الشيخ العالم العامل، الفاضل الكامل، المؤيد بالنفس الزكية، والاخلاق المرضية، من منحه الله العظيم بالعقل السليم، والنظر الصائب، والحدس الشاقب، المولى الشيخ زين الدين عليّ، أعلى الله مجده، ابن الشيخ عزّ الدين حسين ابن الشيخ زين الدين عليّ بن عبد العالي. التمس من المملوك إجازة، ولم أكن لذلك أهلاً، لولا خلوّ الزمان من أهل الفضل والكمال؛ قلّة البضاعة، وقصور باعي في هذه الصناعة، فانشدت عند ذلك ما قاله المعلّى وقد مدحه بعض الفضلاء:

لعمراً أيبك ما نُسب المعلّى      إلى كرم وفي الدنيا وسيمُ  
ولكنّ البلاد إذا اقتشعرتُ      وصوح<sup>٤٥</sup> نبتها رعيّ الهشيم<sup>٤٦</sup>

ولكنّي لم أجد المنع جميلاً، ولا إلى ترك الإجابة سبيلاً؛ لتحريم منع العلم عن الطالبين، ووجوب بذله لاهله المستحقّين، فاجبت ما التمس بالسمع والطاعة، مع قصور باعي في الصناعة، وقلّة ما معي من البضاعة، واجزتُ له - أدام الله أيامه وفضائله وأسبغ عليه نعمه وفواضله، ومدّله في العمر السعيد، ومتّعته بالعيش الرغيد، ورفع ذكره في الخافقين، وبلغه الله بمنّه سعادة الدارين، إنّه خير موفّق ومعين - أن يروي عنيّ، وعن شيوخه المولى الشيخ الأعظم العالم العامل، الفاضل الكامل، الشيخ عزّ الدين حسن بن

٤٥ . تصوّح البقل: إذا يبس اعلاه وفيه ندوة. انظر: الصحاح ١: ٣٨٤ «صوح».

٤٦ . في اصل الإجازة لم ترد كلمة «الهشيم»، وورد بدلها كلمة «الكلاب»، وهو خطأ واضح. انظر: لسان العرب ٢:

٥١٩ «صوح».

والهشيم من النبات: اليابس المتكسّر، والشجرة البالية ياخذها الحاطب كيف يشاء. انظر: الصحاح ٥: ٢٥٨ «هشم».

يوسف الشهرير بابن العشرة .

وعن شيخي المولى الإمام الأعظم البارز على أقرانه في زمانه ، ذي النفس القدسيّة ، والاخلاق المرضيّة ، الشيخ عزّ الدين حسن ابن الشيخ عزّ الدين حسين ، الشهرير بابن مطر .

وعن شيخي المولى الإمام الاجل الأعظم ، الأفضل الاكمل الاعلم ، علامة علماء الإسلام ، وخالصة فضلاء الزمان في زمانه ، المبرز على أقرانه ، أبي العباس جمال الملة والحقّ والدينا والدين احمد بن فهد - تغمده الله بسوابغ رحمته ، واسكنه بأعلى منازل جتّه - كتاب «قواعد الاحكام في معرفة الحلال والحرام» ، من تصانيف الشيخ المولى الإمام الأعظم ، الأفضل الاكمل الاعلم ، الشيخ جمال الملة والحقّ والدينا والدين ، الشيخ الإمام سديد الدين يوسف بن المطهر ، عن والده ، عن ولده الشيخ فخر الدين .

وأجزت له ما أجزلي روايته عن المولى الإمام الأعظم ، أفضل العلماء المحققين ، ورئيس الفضلاء المدققين ، صاحب النفس القدسيّة ، والاخلاق النبويّة ، جامع الكمالات النفسانيّة ، وحاوي الفضائل السنيّة الإنسانيّة ، مولانا شمس الملة والحقّ والدينا والدين ، محمّد بن مكّي ، الشهرير بالشهيد ، - قدّس الله روحه ونورّ ضريحه - عنه ، عن شيخه فخر الدين محمّد ابن الشيخ جمال الدين الحسن بن المطهر ، جميع ما صنّفه في المعقول والمنقول ، والفروع والاصول ، وجميع مجازاته في الفقه والحديث والتفسير ، وغيرها من العلوم ، وجميع ما يثبت عنده أنّه من مصنّفاته ومجازاته ومقرّآته عنه ، بالاسانيد التي ذكرها أنّها له ، وعن كلّ شيخ له بطريقه إليه ، كما ذكره في كتاب «الرجال» عنه عن ذلك الشيخ .

وأجزت له ان يروي عني بهذا الطريق جميع مصنّفات المولى الإمام الأعظم ، العامل الفاضل المحقق المدقق الكامل ، الشيخ أبي القاسم نجم الدين جعفر بن سعيد ، من جميع العلوم العقليّة والنقليّة والفروعيّة والادبيّة والأصوليّة ، عنه .

وأجزت له ان يروي عني بالطريق المذكور جميع مصنّفات المولى الإمام الأعظم ، الشيخ أبي جعفر محمّد بن الحسن بن علي الطوسي - قدّس الله روحه ونورّ ضريحه

واسكنه بفضل في أعلى منازل جنته - جميع ما ألقه في العلوم العقلية والنقلية من الفقه والتفسير والحديث .

واجزت له أن يروي عني بهذا الطريق جميع مصنفات المولى الإمام الأعظم الاجل الافضل الاكمل ، شيخ مشايخ الشيعة ، ومفتي الشريعة ، علامة الزمان ، و خلاصة نوع الانسان ، أستاذ الخلائق ، ومستخرج الدقائق ، العالم العامل المحقق ، والبحر الزاخر المدقق ، افضل علماء الإسلام ، وحجة الله على الانام ، ابي عبدالله المفيد محمد بن محمد بن النعمان - تغمده الله سبحانه برحمته واسكنه في أعلى منازل جنته - عنه .

واجزت له أن يروي عني بهذا الطريق جميع مصنفات المولى الإمام ، الاكمل الاعظم ، السيد ابي القاسم علي بن الحسين المرتضى - رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات النعيم مأواه - عنه .

واجزت له أن يروي عني بهذا الطريق جميع مصنفات الشيخ الصدوق الحافظ ابي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي ، عن الشيخ المفيد ، عنه .

واجزت له بهذا الطريق ايضاً أن يروي جميع مرويات الشيخ الإمام الأعظم الشيخ العالم الحافظ ابي جعفر محمد بن يعقوب الكليني ، عن المفيد ، عن ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ، عنه .

وبهذا الطريق اجزت له أن يروي جميع ما تضمنته كتاب «الكافي» عن شيوخه باسانيدهم المتصلة المرضية المنتهية إلى ائمة الهدى ، ومصاييح الدجى ، والعروة الوثقى ، بالاسانيد التي رووها عن آباؤهم المعصومين ، كابر عن كابر ، حتى اتصل ذلك النقل بالنبي - صلى الله عليه وآله وسلم - .

وقد اشتمل على بيان هذه الطرق كتب كثيرة للأصحاب ، افضلها كتاب «فهرست الرجال المصنفين» ، وكتاب «فهرست النجاشي» .

وأما أحوال الرجال وتعديل الرواة ، فالتكفل بذلك كتب الرجال ، وهي كثيرة ، وهذا على سبيل التفصيل .

وأما معرفة الصحيح ، والموثق ، والحسن ، وغير ذلك على سبيل الإجمال ، فقد تضمنه

كتب كثيرة .

منها: كتاب «مختلف الشيعة في معرفة الشريعة»، للشيخ جمال الدين بن المطهر - قدس الله روحه ونور ضريحه - .

ومنها: كتاب «تذكرة الاحكام»<sup>٤٧</sup> في معرفة الحلال والحرام، له ايضاً .

ومنها: كتاب «متهى المطلب»، له ايضاً .

ومنها: كتاب «الرائع»، للمقداد .

ومنها: كتاب «من لا يحضره الفقيه» .

وامثال ذلك من الشروح، فإن في هذه الكتب بلغة كافية، وجملة شافية، يستغنى بها عن معرفة كتب الرجال، خصوصاً ما تضمنته كتاب «من لا يحضره الفقيه» لابن بابويه - قدس الله روحه ونور ضريحه واسكنه في اعلى منازل الابرار مع نبيه والائمة الاطهار، صلوات الله عليه وعليهم اجمعين - .

واجزت له ان يروي بالطريق المذكور كل ما ثبت عنده من كتب مشايخ الشيعة على العموم في جميع العلوم .

واجزت له ان يروي عنّي بهذا الطريق جميع مارواه جمال الدين بطريقه إلى المولى السيد محيي الدين بن محمد بن عبد الله بن زهرة، عن الفقيه رشيد الدين محمد بن شهر آشوب المازندراني .

وجميع ما يثبت عنده أنه صنّفه في المعقول والمنقول، والفروع والاصول، وغيرها .  
وجميع مارواه وألفه من الآثار عن النبي - صلى الله عليه وآله - وعن الائمة الاطهار - صلوات الله عليهم اجمعين - .

واجزت له ان يروي جميع ما صنّفه وألفه الشيخ شمس الدين محمد بن إدريس،  
وجميع مصنّفات الشيخ الإمام الاعظم سلار بن عبدالعزيز - رحمة الله عليه - .

واجزت له ان يروي عن فخر الدين محمد ابن الشيخ جمال الدين بن مطهر جميع ما

٤٧ . كذا، والصحيح «تذكرة الفقهاء»، كما سمّاه بذلك مؤلفه في مقدمته للكتاب .

يثبت عنده أنه أجيّز له روايته بالطرق التي ذكرها أنها عن والده - قدّس الله روحه - في جميع العلوم، من طرق الإمامية كانت أو من طرق غيرهم، على حدّ ما يذكره محتاطاً لي وله .

وكتبَ العبد الفقير إلى رحمة ربّه الغنيّ عليّ بن هلال الجزائريّ مولداً العراقيّ أصلاً ومحتداً، يوم الثلاثاء منتصف شهر رمضان من شهر سنة تسع وتسعمائة، والحمد لله وحده وصلى الله على سيّدنا محمد المصطفى وآله الطاهرين .

كذا بخطّ شيخنا السعيد الشهيد الشيخ زين الدين - رحمه الله - على ظهر قواعده، تحت إجازة شيخه الشيخ عليّ الميسريّ له ولولديه .<sup>٤٨</sup>

### إجازة المحقّق الكركميّ لحسين بن محمد الحرّ العامليّ

بسم الله الرحمن الرحيم

أمّا بعد حمد الله على سوابغ الانعام، والصلاة على رسوله محمد سيّد الانام، وآله البررة الكرام .

فقد استخرتُ الله سبحانه - ومنه الخير - واجزت للشيخ الجليل، الفاضل القدوة النبيل، ذي النفس المباركة، والاخلاق اليمونة، المخلص لله في اعماله، المتوجّه إليه سبحانه متقرباً في اقواله وافعاله «ما اضر احدكم شيئاً إلّا ظهر على صفحات وجهه وفتلات لسانه»، سيّدنا العلامة عزّ الملة والدين حسين ابن المرحوم الشيخ الجليل شمس الدين محمد، الحرّ لقباً، ابن المرحوم الشيخ الجليل شمس الدين محمد بن مكّي، أعلى الله تعالى في تحصيل المعالي همته، وابقظ للاكتحال بمراد الكمال بصيرته، حين التمس منّي ذلك وإن تقاعدت عن ذلك همّتي، جريباً على العهد القديم، ونسجاً على المنوال السالف استرشاحاً من خيره العميم، أن يروي عنّي جميع ما اثبتته له في هذه الاوراق، لمن شاء

وأحبّ، كما شاء وأحبّ، مراعيّاً لشرائط الرواية المعتبرة عند أهلها، مقتصرّاً على (أخبرنا) و (أبانا)، وإن جوّز بعض المحدثين غير ذلك أو منع .

فمن ذلك جميع ما صنّفه، وآلفه، وقراه، وسمعه، ورواه شيخنا الأعظم، فقيه المذهب في زمانه، جمال الدين أبو العباس أحمد بن فهد الحلبيّ - قدس الله روحه وبلّ بيماء الرضوان ضريحه - عني عن عدّة من أشياخنا، أجلّهم وأعلمهم، وأحقّهم بالذكر وأقدمهم، شيخنا العلامة الفهامة الرئيس، سلطان العلماء، لسان المتكلّمين والحكماء، محيي دارس العلوم، مرّبيّ ذوي الفضائل والفهوم، رحلة الطالبين، رضي الحقّ والدين، أبي جعفر عليّ بن هلال الجزائريّ، لازالت سحائب الرضوان تغلّظ على نفسه النفيسة مدى الدهر، وروائع علمه الشريف وفضله الباهر المنيف تفوح متعطرّة حتى الحشر، عن شيخه الإمام جمال الدين المذكور، بلا واسطة .

وهذا الطريق أجلّ ما يتيسّر في هذا الزمان من الطرق وأجلى، فإنّا لم ندرك مجتهداً ولا مقلداً يروي عن مجتهد، إلّا ما كان من شيخنا المذكور رفع الله ذكره، فله المنة والحمد، حيث لم يتخلّل الإسناد من ليس متصفاً بهذه الصفة، فإذن هذا الطريق هو عدتنا في جميع روايتنا بأصنافها في جميع العلوم على اختلافها .

ومن ذلك جميع ما صنّفه الشيخ الجليل الرئيس، الفائق بتحقيقاته على جميع المتقدّمين، المنقطعة على آثار أنفاسه أنفاس العلماء الراسخين، مهذب المذهب، فقيه أهل البيت في زمانه، المشهود له بالسعادة، والمختوم له بالشهادة، شمس الحقّ والدين أبي عبد الله محمد بن مكّي، سقى الله ضريحه صوب الغمام، وحفّه بملائكته الكرام، فقهاً وحديثاً وأصولاً وغيرها، منظوماً ومثوراً، بالإسناد المتصل بشيخنا العلامة جمال الدين، عن شيخه الإمام زين الدين علي بن الحسن بن الخازن الحائريّ، والشيخ الجليل ضياء الدين ولد المصنّف، كلاهما جميعاً عن الإمام شمس الدين المصنّف المذكور بلا واسطة .

ومن ذلك جميع مصنّفات الشيخ الإمام السعيد فخر الدين أبي طالب محمد بن الحسن بن المطهر الحلبيّ - روح الله روحه - بالإسناد عن الشيخ جمال الدين المذكور، عن شيخه الإمام، علامة العلماء، ظهير الدين علي بن عبد الحميد النيليّ، عن شيخه الإمام



فخر الدين بلاواسطة .

وله أن يروي بهذا الإسناد جميع مصنفات الشيخ الإمام ، والبحر القمقام ، استاد الخلاق ، ومستخرج الدقائق ، جمال الملة والحق والدين ، أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبيّ - طهر الله رسمه - بالإسناد عن ولده الإمام فخر الدين ، عنه بلاواسطة .

وبهذا الإسناد جميع مصنفات الشيخ الإمام ، اوحد الفضلاء المحققين ، نجم الملة والحق والدين ، أبي القاسم جعفر بن سعيد الحلبيّ - جعله الله تعالى في الرفيق الاعلى - عن الشيخ الإمام جمال الدين ، عن الإمام نجم الدين بلاواسطة .

وله أن يروي بهذا الإسناد جميع مصنفات الشيخ الإمام العلامة المتفتن ، نجيب الدين أبي زكريا يحيى بن سعيد - قدس الله سره - عن الإمام المتبحر جمال الدين المذكور ، عنه بلاواسطة .

وبهذا الإسناد مصنفات ومؤلفات السيد السعيد الطاهر الاوحد جمال الدين احمد بن طاووس الحسيني - طاب رسمه - عن الإمام جمال الدين المذكور ، عنه .

وله أن يروي جميع ما صنّفه وآلفه الإمام الفاضل الاوحد الكامل ، الجامع بين شتات العلوم ، الشيخ الفقيه ، حبر المذهب ، ابو عبد الله محمد بن إدريس الحلبيّ العجليّ - رفع الله في اعلى عليين مكانه - بالإسناد إلى الشيخ الإمام المحقق نجم الدين أبي القاسم ، عن شيخه الإمام نجيب الدين محمد بن نما ، عن شيخه الإمام الفقيه محمد بن إدريس بلاواسطة .

وله أن يروي جميع مصنفات الشيخ الإمام ، رئيس الانام ، شيخ الإسلام في الآفاق ، معتمد العلماء على الإطلاق ، مؤسس المذهب ، شيخنا الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي ، لا اغب ضريحه الطاهر غيث غمامه ، بالإسناد المتصل بالشيخ الإمام جمال الدين ، عن والده الإمام سديد الدين ، عن الشيخ الإمام يحيى بن محمد بن يحيى بن أبي الفرج السورايي ، عن الفقيه الحسين بن هبة بن رطبة ، عن المفيد أبي علي الحسن ابن الشيخ الإمام محمد بن الحسن ، عن والده بلاواسطة .

وبطريق اخرى بالإسناد عن الإمام سديد الدين ، عن السيد أحمد بن يوسف بن احمد

بن العريضي العلوي الحسنّي، عن برهان الدين محمد بن محمد بن علي الحمدانيّ القروينيّ نزيل الريّ، عن السيّد فضل الله بن عليّ الحسنّي الراونديّ، عن عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسينيّ، عن الشيخ أبي جعفر الطوسيّ.

ويطريق أخرى بالإسناد عن الإمام سديد الدين، عن السيّد فخار بن معد بن فخار العلويّ الموسويّ، عن الشيخ شاذان بن جبرئيل القميّ، عن الشيخ أبي القاسم العماد الطبريّ، عن المفيد أبي عليّ الحسن بن محمد بن الحسن الطوسيّ، عن والده الشيخ أبي جعفر.

وله أن يروي جميع مصنّفات الشيخ الإمام الجليل شيخ الطائفة محمد بن محمد بن النعمان المفيد- نور الله رمسه- بالطرق الثابتة المتصلة بشيخنا الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسيّ، عن شيخه المفيد- رحمه الله- بلا واسطة.

وبالإسناد عن الشيخ أبي جعفر، جميع مصنّفات السيّد السعيد، الاجلّ الطاهر النقيب الاوحد، ذي المجددين، الشريف المرتضى- رضي الله عنه وارضاه- عنه بلا واسطة. وبهذا الإسناد مصنّفات ومؤلفات وروايات الشيخ الإمام الثقة الصدوق المحدث أبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ، عن الشيخ أبي جعفر، عن شيخه المفيد، عن الصدوق الحافظ محمد بن بابويه.

وليرو متصلاً بهذا الإسناد إلى الحافظ محمد بن بابويه، قال: حدّثنا محمد بن بكران النقّاش، قال: حدّثنا أحمد بن محمد الهمدانيّ، مولى بني هاشم، قال: حدّثني عبيد بن حمدون الرّوآسيّ، قال: حدّثنا نصر بن حسن، عن أبيه، عن عمرو بن شعر، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه أمير المؤمنين وسيّد الوصيين عليّ بن أبي طالب- صلوات الله وسلامه عليه وعليهم- قال: «شكوت إلى رسول الله ديناً كان عليّ، فقال: يا عليّ، قل: اللهم اغتني بحلالك عن حرامك، واغنتني بفضلك عن سواك. فلو كان عليك مثل صبير ديناً قضاه الله عنك».

وصبير: جبل باليمن، ليس باليمن جبل اجلّ ولا اعظم منه.

والطرق كثيرة، وشعبها جمّة، ولكن في هذا القدر- مع قصور الزمان وضيق الحال- بلاغ كاف، وبيان شاف، فليرو الشيخ عزّ الدين المذكور- أيده الله في أموره كلّها وسدّده

وهده إلى ما فيه رضاه وأرشدته - جميع ذلك لمن شاء وأحب، محتاطاً لي وله في الرواية على الشرائط المعتبرة بين أهل العلم، فإنه أهل لذلك، وأنا أبرا إليه من الغلط والتصحيح والتحريف، وفقه الله وإيانا لمراضيه.

وكتبَ العبد الفقير إلى كرم الله الغنيّ عليّ بن عبد العالي، بدمشق، سادس عشر شهر رمضان المعظم قدره، عام ثلاث وتسعمائة، حامداً لله على آلائه، مصلياً على رسوله محمد المصطفى وآله السادة الشرفاء ومسلماً.

أقول: وأنا قد نقلته من خطه - روح الله روحه - ٤٩.

### إجازة المحقق الكركي لمحمد بن أبي طالب الاسترابادي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، وسلام على عباده الذين اصطفى، خصوصاً على حبيبه محمد وآله أهل الشرف والوفاء.

وبعد، فإن المولى الأجلّ، الأعلم الأعظم العالم العامل الكامل، أوحد العلماء في الزمان، قدوة الفضلاء المحققين في الأيام، الشيخ شمس الدين أبا عبد الله محمد بن أبي طالب الاسترابادي - أدام الله تعالى بركات علومه بين الأنام إلى يوم القيامة بمحمد وآله البررة الكرام -.

قد تشرف هذا السعيد الضعيف بمخالطته من مدة مديدة، وفي خلال ذلك جرت المذاكرة معه لكثير من المباحث الدينية والمسائل الشرعية، وأكثر ذلك بالسمع لقراءة غيره من الفضلاء.

فمما سمعته عليّ هذا الكتاب، وهو إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، من مصنفات مولانا وشيخنا، شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت - عليهم السلام - بحر العلوم، جمال

الدين ابي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبيّ - قدس الله روحه الطاهرة - من أوله إلى آخره، في مجالس معدودة قراءة تَضَمَّت تنقيح كثير من مباحث الكتاب، وبيان جملة من النكات .

وقد استخرتُ الله وأجبتُ ملتسمه في اثبات هذه الكلمات، معترفاً إليه بما أنا عليه من القصور والتقصير، معترفاً بأنه أجلّ من أن يكتب مثلي لمثله .

فأجزت له - أدام الله تعالىه - رواية الكتاب المذكور، وكذا باقي مصنّفات مصنّفه ومروياته من مقروآت ومسموعات ومجازات عني، بالاسانيد التي لي إليه على تشعبها، والحوالة في تعيينها على مظانّها .

وكذا اجزت له رواية جميع ما يجوز لي وعنه روايته في جميع أصناف العلوم، وما أملاه قلم العجز والتقصير من كتاب ورسالة، وغيرهما من القيود والفوائد والخواشي . وأطلقت له الإذن في إفادة ذلك الطالبين والسائلين، فليرو ذلك كما شاء وأحبّ .

وأنا العبد الفقير عليّ بن عبد العالي، بالمشهد المقدّس الغرويّ - على مشرفه الصلاة والسّلام -، في سابع شهر ربيع الأوّل من سنة خمس وعشرين وتسعمائة، حامداً، مصلياً على رسوله محمّد وآله .<sup>٥٠</sup>

### إجازة المحقق الكركي لبابا شيخ عليّ الجوزدانيّ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كما هو اهله، والصلاة والسّلام على حبيبه محمّد وآله الطاهرين . وبعد، فإنّ الشيخ الفاضل، العالم العامل الكامل، العلامة عمدة الفضلاء والنبلاء، حاوي أنواع الفضائل، زين الملة والدين، بابا شيخ عليّ ابن الشيخ الاجلّ، العالم العامل الكامل، كمال الملة والدين پير حبيب الله ابن المرحوم المبرور سلطان محمّد الجوزدانيّ

-بلغه الله من درجات الكمال اعلاها، واولاه من مراتب المجد صفاياها وبلغه من آماله اقصى متهاها- رحل إلى المشهد المقدس الغروي- على مشرفه الصلاة والسلام- لتحصيل العلوم الدينية، واكتساب حلية الانتظام في سلك العالمين باعباء العلوم الشرعية.

فاختلط بهذا الكاتب الضعيف مدة من الزمان، وبرهه من الأيام، ظهر فيها جميل اخلاقه، وحسن مزاياه، ومزيد فضله، وكمال استعداده.

وسمع عليّ كتاب «إرشاد الاذهان إلى احكام الإيمان»، من اوله إلى آخره، من مصنفات مولانا وسيدنا وشيخنا، شيخ الإسلام، ملك العلماء الاعلام، بحر العلوم، مفتي فرق الانام، جمال الدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي، رفعه الله تعالى في جنانه، واجزل على نفسه الطاهرة سايب رضوانه سماعاً معتبراً مهذباً، في جمع من العلماء ومحفل غاص بالفضلاء، تبين في خلال ذلك مزيد فضله وجوده فهمة وثقوب ذهنه.

وقد اجزت له رواية الكتاب المذكور عني، عن شيخي الإمام العالم الرباني زين الدين عليّ بن هلال- قدس الله روحه- عن شيخه الإمام الزاهد العابد جمال الدين أبي العباس أحمد بن فهد الحلي- طيب الله مضجعه- عن شيخه العالم الفاضل السعيد الفقيه عليّ بن الحازن الحائري، عن شيخنا الإمام العالم المحقق المدقق علامة المتقدمين والمتأخرين الفائز بالسعادة والشهادة شمس الدين أبي عبدالله محمد بن مكّي- قدس الله روحه الطاهرة- عن شيخيه الإمامين العالمين الفقيهين فخر الدين أبي طالب محمد بن المطهر، والسيد الاجل عميد الدين عبدالمطلب بن الاعرج الحسيني طيب الله مضجعهما، عن شيخهما الإمام البحر مصنف الكتاب بلا واسطة.

وكذلك اجزت له ان يروي عني جميع ما يجوز لي وعني روايته من معقول ومنقول، وفروع وأصول، محافظاً على شروط النقل عند أولي الفضل، متحلياً بحلية الاحتياط، التي هي طريق النجاة، ومفتاح السعادة، من طرق ذلك كله.

وبالاسانيد التي لي المتصلة بائمة الهدى، ومصاييح الدجى، لاتكاد تنهاى، وقد تكفل ببيانها عدة من الأصول المصنفة في الحديث وكتب الرجال، فإذا علم اتصالي

بمصنّفها فقد حصل له اتصال الإسناد . وبالطريق الذي ذكرناه يحصل له جملة أصولها ، ثمّ تشعّب على ما هو مذكور في مظانّه ، مبين في محاله . فليأخذ ذلك محتاطاً ، وليروه كما شاء لمن شاء .

واسأله ان لا يخليني من دعواته في خلواته وجلواته ، وعقيب صلواته - بلّغهُ الله تعالى سعادة الدارين ، و حباه بما يحظيه عنده في المنزّلين بمحمّد وآله الاطهار الاخيار - .  
وكتّب هذه الاحرف بيده الفانية الجانية علي بن عبد العالي ، بالمشهد المقدّس الغروي - على مشرفه الصلاة والسّلام - حامداً لله ، مصلياً على رسوله محمّد وآله ، مسلماً لاحدى عشرة خلت من شهر صفر الخير ، في سنة ثمان وعشرين وتسعمائة ، احسن الله تقضيها .<sup>٥١</sup>

### إجازة المحقق الكركي لاحمد بن أبي جامع العامليّ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ، وسلامه على عباده الذين اصطفى ، خصوصاً على محمّد وآله ذوي الفتوة والوفاء .

أما بعد ، فإنّ الولد الصالح الفاضل الكامل التقيّ النقيّ الأريحيّ ، قدوة الفضلاء في الزمان ، الشيخ جمال الدين أحمد ابن الشيخ الصالح الشهير بابن أبي جامع العامليّ - أدام الله توفيقه وتسديده ، وأجزل من كلّ عارفة حظّه ومزيده - ورد إلينا إلى المشهد المقدّس الغرويّ على مشرفه الصلاة والسّلام ، وانتظم في سلك المجاورين بتلك البقعة المقدّسة برهة من الزمان .

وفي خلال ذلك قرأ على هذا الضعيف الكاتب لهذه الاحرف الرسالة المشهورة بـ «الالفية في فقه الصلاة الواجبة» ، من مصنّفات شيخنا الاعظم ، شيخ الطائفة المحقّقة في

زمانه، علامة المتقدمين، وعلم المتأخرين، خاتمة المجتهدين، شمس الملة والحق والدين ابي عبد الله محمد بن مكي - قدس الله روحه الطاهرة الزكية، وافاض على تربته المراحل القدسية - من أولها إلى آخرها، مع نبذة من الحواشي التي جرى بها قلم هذا الضعيف في خلال مذاكرة بعض الطلبة، قراءة شهدت بفضله، وأذنت بنبهه وجودة استعداده .

وقد اجزت له روايتها، ورواية غيرها من مصنفات مؤلفها بالاسانيد التي لي إليه، الثابتة لي من مشايخي الذين أخذت عنهم واستفدت من أنفاسهم، أجلهم شيخنا الاعظم شيخ الإسلام فقيه أهل البيت في زمانه، الشيخ زين الملة والحق والدين، ابوالحسن علي بن هلال - قدس الله لطيفه - بحق روايته عن شيخه الإمام شيخ الإسلام، جمال الدين ابي العباس أحمد بن فهد - قدس الله رمسه - بحق روايته عن شيخه العالم الكامل العلامة، الشيخ زين الدين ابي الحسن علي بن الخازن الحائري - طيب الله مضجعه - عن المصنف بلا واسطة .

وهذا الإسناد ينتهي إلى كبراء مشايخ الإمامية - رضوان الله عليهم - ويتنوع أنواعاً كثيرة، ويتشعب شعباً متفرقة، ويتصل بأئمة الهدى ومصايح الدجي، صلوات الله وسلامه عليهم، وفي جميع المراتب هو طريق الرواية عن كل من وقع فيه من المشايخ بجميع مصنفاته، ولذلك مظنة ومعدن فليطلب منهما .

واجزت له أن يروي عني كل ما صدر عني من مصنف ومؤلف، خصوصاً ما برز من كتاب «شرح القواعد»، فليرو ذلك كما شاء وأحب محتاطاً .

وكتب هذه الاحرف الفقير إلى الله تعالى علي بن عبدالعالي، بالمشهد المطهر الغروي - على مشرقه الصلاة والسلام - في تاريخ شهر جمادى الآخرة من سنة ثمان وعشرين وتسعمائة، حامداً مصلياً مسلماً .

ثم كتبت الشيخ علي الكركي المشار إليه بقوله: حيث اقتضى الحال ذكر إسناد من الاسانيد التي لهذا الكتاب إلى أئمة الهدى ومصايح الدجي - صلوات الله وسلامه عليهم - فأقول:

أخذت علوم الشرع عن جمع من مشايخنا الماضين، وسلفنا الصالحين، أجلهم

شيخنا الإمام، شيخ الإسلام، زين الدين عليّ بن هلال - قدس الله روحه ونور ضريحه - بحق روايته عن شيخه الاجلّ، الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، جمال الدين ابي العباس احمد بن فهد الحلبيّ - قدس الله روحه الطاهرة - بحق روايته عن الشيخ الاجلّ العالم العلامة، زين الدين عليّ بن الحازن الحائريّ - طيب الله مضجعه - بحق روايته عن الشيخ الاجلّ شيخ الإسلام، وفقه اهل البيت صدقاً، افضل المتقدمين والمتأخرين، شمس الملة والحق والدين ابي عبدالله محمد بن مكّي - قدس الله روحه الطاهرة، وجمع بينه وبين ائمته في الآخرة -.

وهو اخذ عن جمع كثير من الاشياخ، اجلهم الشيخان الاجلانّ الفقهاء الاوحدان، قدوة اهل الإسلام فخر الملة والحق والدين، محمد بن المطهر، وعميد الملة والدين عبد المطلب بن الاعرج الحسينيّ - قدس الله روحيهما ونور ضريحهما -.

واعظم اشياخهما، بل اشياخ جميع اهل عصرهما على الإطلاق، الشيخ الإمام الاوحد بحر العلوم، مفتي فرق الانام محيي دارس الرسوم، جمال الدين ابو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبيّ، رفع الله قدره في عليين، ورزقه مرافقة النبيّين والصدّقين والشهداء والصالحين .

وانتشار اشياخ هذا الشيخ، وتعدّد الذين روى عنهم، وبلوغهم حدّاً ينبو عن الحصر، امر واضح كالشمس في رابعة النهار، إلا أنّ أوحدهم واعلمهم بفقهِ اهل البيت، الشيخ الاجلّ الإمام، شيخ الإسلام، فقيه اهل عصره، ووحيد اوانه، نجم الملة والدين ابي القاسم جعفر بن سعيد - قدس الله روحه الطاهرة -.

واعلم مشايخه بفقهِ اهل البيت، الشيخ الفقيه السعيد الاوحد، محمد بن نما الحلبيّ .  
واجل اشياخه الشيخ الإمام العالم المحقق، قدوة المتأخرين، فخر الدين محمد بن إدريس الحلبيّ العجليّ - برّد الله مضجعه -.

وقد اخذ عن الشيخ الاجلّ الفقيه السعيد عربيّ بن مسافر العباديّ، واخذ هو عن الشيخ السعيد العالم إلياس بن هشام الحائريّ، واخذ هو عن الشيخ الاجلّ الفقيه السعيد الاوحد المفيد ابي عليّ ابن الشيخ الإمام شيخ الإسلام حقاً، قدوة هذا المذهب، عمدة



الطائفة المحققة، أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، وأخذ هو عن والده - قدس الله أرواحهم ورفع درجاتهم -.

وطرق الشيخ - قدس الله لطيفه إلى أئمة الهدى - تنبو عن الحصر، وقد تكفل ببيان معظمها: «التهذيب» و«الاستبصار» و«الفهرست» و«كتاب الرجال».

وقد اشتهر عند الخاص والعام أن أجل مشايخه الشيخ الأوحى، رئيس الإمامية في زمانه بغير مدافع، محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفيد - قدس الله روحه الطاهرة - . ومن أجل مشايخه الشيخ الأجلّ الفقيه السعيد أبو القاسم جعفر بن قولويه، والشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن بابويه القمي - قدس الله روحيهما -.

واعظم الأسيخ في تلك الطبقة الشيخ الأجلّ، جامع أحاديث أهل البيت، محمد بن يعقوب الكليني، صاحب كتاب «الكافي» في الحديث، الذي لم يعمل للأصحاب مثله، وهو يروي عن لايتناهي من رجال أهل البيت، منهم: الفقيه الأجلّ علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، وهو يروي عن أبيه إبراهيم بن هاشم، وهو من رجال يونس بن عبد الرحمن، ويقال: إنه لقي الإمام الهمام علي بن موسى الرضا - عليه السلام -.

وبالجملّة فالطرق كثيرة، والأسانيد متشعبة، فمتى صحّ عنده طريق، وثبت أن لي به رواية، هو مسلط على روايته، ماذون له في نقله إلى من شاء، ماخوذ عليه شروط الرواية المعروفة عند أهل الأثر، مراعيّاً في الألفاظ في الأداء ما هو المعتمد عند المحققين من أهل علم دراية الحديث، وفقه الله وإيانا لما يحب ويرضى .

وكتب هذه الأحرف الفقير إلى الله تعالى علي بن عبد العالي، لثلاث عشرة ليلة بقيت من شهر رجب، من سنة ثمان وعشرين وتسعمائة، حامداً مصلياً على رسول محمد وآله مسلماً. ٥٢

## إجازة المحقق الكركي لعبد العليّ بن أحمد الاسترباديّ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله باريّ النّسم، ومجزل القسم، ومفيض الجود والكرم، والصلاة والسّلام على النبيّ الأميّ المبعوث إلى العرب والعجم، المنعوت بأحسن الصفات والشيم، محمّد وآله الاطهار الاخير، مصاييح الظلم، وبتابع الحكم .  
وبعد، فإنّ الشيخ الاجلّ، العالم العامل، الفاضل الكامل، قدوة الفضلاء، زبدة العلماء الاتقياء، الاخ في الله، المرتضى في الاخوة، جمال الملة والحقّ والدين، عبد العليّ ابن المرحوم المبرور المتوّجّ والمجور الشيخ نورالدين أحمد ابن المرحوم المتوّجّ سعد الدين محمّد الاسترباديّ - أدام الله تعالى بركات علومه بين الانام، ورفع قدره الشريف إلى اعلى مقام، بمحمّد وآله البررة الكرام - صحب هذا الفقير الكاتب مدّة من الزمان ببلدة استرabad - حماها الله عن الشرّ والفساد، وجعلها بلد إسلام وإيمان إلى يوم المعاد - ثمّ رحل إلى المشهد المقدّس والحرم الاقدس، مهبط النور الإلهي، ومعدن الفيض القدسي، حرم امير المؤمنين وسيدّ الوصيين، بالغري - على مشرفه افضل الصلاة والسّلام، واكمل التحية والاکرام - وفاز بمجاورة تلك الاعتاب الطاهرة برهة من الزمان، وكان في خلال ذلك كله مشغولاً بالخوض في علم الشريعة المطهّرة، فقرأ من بعض الكتب الفقهيّة شيئاً يسيراً، وسمع بقراءة غيره جملة كثيرة .

فمما سمعه كتاب «إرشاد الاذهان إلى احكام الإيمان»، من مصنّفات شيخنا الشيخ الإمام، شيخ مشايخ الإسلام، بحر العلوم، محيي ما درس من معاهد الشريعة الغراء، جمال الملة والحقّ والدين، ابي منصور الحسن ابن الشيخ الإمام الفقيه السعيد سديد الدين يوسف بن المطهر الحلبيّ - قدّس الله روحه الطاهرة، ورفع درجته في درجات الآخرة - من أوله إلى آخره، وكان الخوض في حلّ أوائل الكتاب على وجه الكشف والتنقيح .  
وكذا سمع ما كتبه من الحواشي المشتملة على النكت والفوائد، سمعاً معتبراً منقحاً مهذباً .

وسمع أيضاً بقراءة غيره الجزء الأول من كتاب «شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام»، من مصنفات الشيخ الإمام شيخ الإسلام، محقق المسائل، مهذب الدلائل، فقيه أهل البيت في زمانه، نجم الملة والحق والدين، أبي القاسم جعفر بن سعيد الحلبي - قدس الله سره، ورفع في الدارين قدره، وأعلى ذكره - وسمع أيضاً غير ذلك.

وقد استخرت الله تعالى، واجزت له أن يروي جميع ما للرواية فيه مدخل، مما يجوز لي وعتي روايته، من معقول ومنقول، وفروع وأصول، وفقه وتفسير، رواية عامة في العلوم الإسلامية، والمصنفات المعتبرة العلمية، مشروطاً عليه رعاية ما يجب رعايته في الإجازة من الأمور المعتبرة عند علماء الحديث، أخذاً عليه تحري جادة الاحتياط الموصلة إلى سواء الصراط، باسانيده المتصلة بالمصنفين، والمنتبهة إلى النبي وآله الائمة المعصومين - صلوات الله عليه وعليهم أجمعين -.

فمن ذلك جميع مصنفات الشيخ الفقيه السعيد، الزاهد العابد، قدوة المتأخرين، جمال الملة والدين، أبي العباس أحمد بن فهد الحلبي - قدس الله روحه، ونور ضريحه - بحق روايتي لها عن شيعي الشيخ الإمام، علامة العلماء الاعلام، زين الدين أبي الحسن علي بن هلال الجزائري - قدس الله لطفه، والحقه بنبية وائتمه، صلوات الله وسلامه عليه وعليهم أجمعين - بروايته لها عن المصنف بلا واسطة.

ومن ذلك جميع مصنفات شيخنا الإمام الاجل السعيد، شيخ الإسلام، ملك المحققين، علامة المتقدمين والمتأخرين، الفائز بالسعادة والشهادة، شمس الدين أبي عبد الله محمد بن مكي - رفع الله درجته في عِلين، والحقه بالنبي والائمة المعصومين، عليهم السلام - بالاسناد إلى ابن فهد، بروايته لها عن الشيخ الاجل الفقيه زين الدين أبي الحسن علي بن الخازن الحائري - تغمده الله برضوانه، وفسح له في جنانه - بروايته لها عن المصنف بلا واسطة.

ومن ذلك جميع مصنفات الشيخين الإمامين، الفقيهين، السعيدين، الاوحدين، الاكاملين: فخر الدين أبي طالب محمد بن المطهر، وعميد الدين عبد المطلب بن الأعرج الحسيني - قدس الله روحيهما، ونور مرقديهما - بالاسناد إلى شيخنا الإمام السعيد،

برويته عنهما بلاواسطة .

ومن ذلك جميع مصنفات شيخنا الشيخ الأجلّ الأوحّد، بحر العلوم، مفتي فرق الإسلام، علم المتقدمين والمتأخرين، جمال الملة والدين، أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر - سقى الله ضريحه صوب العهاد، وحشره مع نبيه وأئمة الأمجاد - بالاسناد إلى الشيخين الإمامين: فخر الدين، وعميد الدين، برويتهما عن الإمام المصنف بلاواسطة .

ومن ذلك جميع مصنفات الشيخ الإمام السعيد المحقق، شيخ الإسلام، نجم الملة والدين، أبي القاسم جعفر بن سعيد - نور الله مرقده - بالاسناد المتقدم إلى الإمام جمال الدين بن المطهر، عن شيخه المصنف بلاواسطة .

ومن ذلك جميع مصنفات السيّد الإمامين، السعيدين، الزاهدين، العابدين: رضي الدين أبي القاسم علي، وجمال الدين أبي الفضائل أحمد، ابني طاووس الحسيني - أنار الله مرقدهما - بالاسناد المتقدم إلى الإمام جمال الدين عنهما .

وبهذا الإسناد جميع مصنفات الإمام سديد الدين يوسف بن المطهر، برواية ولده الإمام جمال الدين عنه بلاواسطة .

وبالاسناد إلى الجماعة المذكورين - أعني السيّدين ابني طاووس، والشيخين ابني سعيد، والفقهاء الأجلّ سديد الدين - جميع مصنفات الشيخ الإمام الفقيه السعيد نجيب الدين أبي إبراهيم محمد بن غما الحلبي، بحق روايتهم عنه بلاواسطة .

وعن ابن غما جميع مصنفات الشيخ الفقيه الإمام الحبر المحقق فخر الدين أبي عبد الله محمد بن إدريس الحلبي - رضي الله عنه وأرضاه - بلاواسطة .

ومن ذلك جميع مصنفات الشيخ الإمام، عماد المذهب، شيخ الطائفة المحققة، أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - رفع الله درجته في عليين - بالاسناد المتقدم إلى ابن إدريس، بحق روايته عن الشيخ الفقيه عربي بن مسافر العبادي، عن إلياس بن هشام الحائري، عن الشيخ الأجلّ السعيد المفيد أبي علي ابن الشيخ أبي جعفر، عن والده .

وبطريق آخر بالاسناد إلى الفقيه سديد الدين يوسف بن المطهر، عن الشيخ يحيى بن

محمد بن يحيى بن أبي الفرج السورائي، عن الفقيه الحسين بن هبة الله بن رطبة، عن المفيد أبي علي الحسن ابن الشيخ الإمام محمد بن الحسن الطوسي، عن والده.

وبطريق آخر بالإسناد إلى سديد الدين يوسف، عن السيد أحمد بن يوسف بن أحمد بن العريضي العلوي الحسيني، عن برهان الدين محمد بن محمد بن علي الحمداني القزويني نزيل الري، عن السيد فضل الله بن علي الحسيني الراوندي، عن عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار ابن معبد الحسيني، عن الشيخ الإمام أبي جعفر الطوسي.

وبهذا الإسناد جميع مصنفات الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت في زمانه، محمد بن محمد بن نعمان المفيد - قدس الله لطيفه - عن الشيخ أبي جعفر الطوسي عنه، وعن الشيخ أبي جعفر، جميع مصنفات السيد الإمام السعيد المرتضى علم الهدى ذي المجدين أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي الملقب بالمرتضى، رواية عن السيد - قدس الله روحه - وبالإسناد عن الشيخ المفيد، عن الشيخ الفقيه الصدوق محمد بن علي بن بابويه جميع مصنفاته.

وبالإسناد جميع مصنفات الشيخ المحدث الثقة الحافظ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، عن الشيخ المفيد، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عنه. واجزت له أن يروي عني جميع ما ألفته وأنشأته من المؤلفات الفقهية وغيرها، وأذنت له أن يعمل بما صح عنده وثبت ترجيحي إياه وقولي به في المسائل الشرعية، وأن ينقله إلى طالبه، مراعيًا فيه الشرائط المقررة المعتبرة بين أهل الصناعة، وأن يفيد ويدرس ويوجب بالثبات والبيان عما وضع عليه صحته من ذلك، ركوناً إلى ديانته وأمانته، فليرو ذلك كله.

وكذا كل ما يجوز لي روايته مما تضمنته الأشياء المتكفلة ببيان مروياتي، بحيث إنه إذا صح لديه ولو بان يجد بخطي تعيين طريق من طريق، أو تعيين شيء من مروياتي، فهو مسلط على روايته له في نقله على حسب مشيئته لمن شاء متى شاء، مع المحافظة على الشرائط والمراعاة لجادة الاحتياط.

وأوصيه ونفسي بتقوى الله سبحانه، ومراقبته في السر والعلن، والمداومة على ما

يُحظي عنده، ويوجب الزلفى لديه، وأسأله أن يذكرني في مشاهدته، وإن لا يخليني من صالح دعواته في خلواته وجلواته وأعقاب صلواته، وفقنا الله وإياه لما يحب ويرضى، والهمنا سلوك الطريقة المثلى .

وكتَبَ هذه الأحرف بيده الفانية الجانية عليّ بن عبد العالي -تاب الله عليه توبةً نصوحاً- بالمشهد المقدس الغروي، على مشرفه الصلاة والسلام، في سادس عشر من شهر رمضان المعظم قدره، من سنة تسع وعشرين وتسعمائة، حامداً لله على آياته، مصلياً على رسوله محمد المصطفى وآله الطاهرين .

نقلت هذه الاجازة من خط مجيزها -نفعنا الله به- .

وكتَبَ إبراهيم بن محمد بن علي بن أحمد الحرفوشي العاملي الكركي -غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين- .<sup>٥٣</sup>

### إجازة المحقق الكركي لأحمد بن محمد بن خاتون العاملي ولولديه نعمة الله عليّ وزين الدين جعفر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، حمداً كثيراً كما هو أهله ومستحقه، والصلاة والسلام على نبيه وحبيبه وخيرته من خلقه محمد وآله الطاهرين .

وبعد، فإن الأخ في الله المرتضى للأخوة، الشيخ العالم الفاضل الكامل، بقية العلماء ومرجع الفضلاء، جامع الكمالات، حاوي محاسن الصفات، بركة المسلمين، عمدة المحصلين، ملاذ الطالبين، جمال الملة والدين أبي عبد الله أحمد بن محمد، الشهير بابن خاتون العاملي -آدم الله تعالى أيام الخلف الكريم، وتعمد براحمة السلف البر الرحيم- .

التمس من هذا الضعيف، كاتب هذه الأحرف بيده الجانية، عليّ بن عبد العالي

- تجاوز الله عن ذنوبه، وأسبل ستره الضافي على سيئاته وعبوبه- أن اجيزه مع ولديه السعيدين النجيين، المؤيدين من الله سبحانه بكمال عنايته : الشيخ نعمة الله عليّ، والشيخ زين الدين جعفر -ابقاهما الله بقاءً جميلاً في ظلّ والدهما، لا زال ظلّه ظليلاً- برواية جميع ما يجوز لي وعني روايته، بما للرواية فيه مدخل، من معقول ومنقول، خصوصاً ما أملاه خاطري الفاتر على قلم العجز والتقصير من مؤلف اقتفيت به أثر من تقدمني، ومصنّف حاولت فيه سلوك من سبقني، على ما انا فيه من قصور الهمة، وسكون الفكرة، وفقر العزيمة، وتباعد الرواية، وكثرة الشواغل، ومضادة الزمان .  
فلم اجد بدأ من مقابلة التماسه بالإجابة؛ لأمور عديدة توجب عليّ ذلك وإن كنت حرّاً بان لا اقل .

فاستخرتُ الله تعالى واجزتُ له ان يروي عنيّ جميع ما يجوز لي وعنيّ روايته، من معقول ومنقول، على اختلاف أنواعهما وتعدّد انحائهما، بما صنّفه علماؤنا الماضون، ومشايخنا الصالحون، وغير ذلك من مصنّفات العلماء ومؤلفات الفضلاء على اختلافها وتكرّرها، بالاسانيد التي لي إلى مصنّفها، الحاصلة لي من اشياخ عصري، الذين تردّت إلى مجالسهم، وتيمّنتُ ببركة انفاسهم، وفزت بالاخذ عنهم بالسماع والقراءة والمناولة والإجازة .

وقد تضمّن هذه الاسانيد، وتكفل ببيان جملتها ما كتبه لي الاشياخ بخطوطهم، وما كتبه بما افرد بعضهم لبيان مشيخته، وما اودع في مواضع اخرى هي مظانّه ومعادنه .  
وكذا اجزتُ له رواية ما انشاه خاطري الفاتر من المؤلفات على نزارتها، فمن ذلك ما خرج من «شرح قواعد الاحكام»، ثم عدّد مؤلفاته، ثم قال : فليرو ذلك كما شاء واحبّ، متى شاء واحبّ، لمن شاء واحبّ، مرخصاً له في ذلك، ماذوناً له فيه، مشروطاً بما اشترطه اهل صناعة الحديث في ابواب الرواية، ماخوذاً عليه في ذلك تحرّي الاصول التي يرجع إليها، ويعوّل في مطلوبه عليها، متحرّزاً من الغلط والتصحيف المفوّت للغرض .  
وكذا اطلقتُ الإذن والترخيص في الإجازة لولديه السعيدين النجيين المذكورين سابقاً، مشترطاً فيه ما اشترطته آنفاً .

ومّا لا يكاد يخفي أنّ مصنفات المشاهير من علمائنا -رضوان الله عليهم- مثل مصنفات شيخنا الإمام الاوحد، علم المتأخرين، علامة المتقدمين، ورأس المحققين، ورئيس المدققين، شمس الحقّ والدين أبي عبدالله محمد بن مكّي الملقّب بالشهيد -قدس الله روحه الطاهرة-.

وشيخه الإمامين السعيدين الاوحدين: فخر الدين أبي طالب محمد بن الحسن بن المطهر، وعميد الدين أبي عبدالله عبد المطلب بن الاعرج الحسيني -رضي الله عنهما-.  
وشيخ الكلّ، الإمام الاجلّ، شيخ الإسلام قاطبة، فقيه أهل البيت في زمانه، بحر العلوم، مفتي الفرق، جمال الدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر -قدس الله روحه ونور ضريحه-.

وشيخه الإمام، السعيد الاوحد المحقّق، شيخ الإسلام، مقتدى الانام، نجم الدين أبي القاسم جعفر ابن سعيد، وابن عمّه الشيخ الإمام الفقيه الاوحد، نجيب الدين يحيى بن سعيد -نور الله مرقدهما-.

ومعاصريهما السيّدين السعيدين، الزاهدين العابدين الاوحدين: صاحب المناقب والكرامات رضي الحقّ والدين أبي القاسم عليّ، ومنيع الفضائل والكمالات جمال الدين أحمد ابني طاووس الحسينيّ -طيب الله مضجعهما-.

والشيخ الإمام الاجلّ الاوحد، المحقّق المدقّق، علامة المتأخرين، شمس الدين أبي عبدالله محمد بن إدريس الحلبيّ -طيب الله مضجعه-.

وشيخ الكلّ في الكلّ، رئيس فقهاء هذه الطائفة، ومرجع علماء الفرقة الناجية، الشيخ الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسيّ، قدّس الله روحه الطاهرة الزكية، وافاض على تربته المراحم الربانية-.

وعميد الطائفة ومرجعها -الشيخ الإمام السعيد الاوحد، محمد بن محمد بن نعمان المفيد- سقى الله ضريحه صوب العهاد-.

والسيّدين الإمامين، الاجلّين الاوحدين الاعظمين: الشريف المرتضى علم الهدى ذي المجدين أبي القاسم عليّ، والرضيّ المرضيّ أبي الحسن محمد، ابني السيّد الاجلّ



النجيب ابي احمد الحسيني الموسوي.

والائمة المعروفين بفقهاء حلب، والشيخين المعروفين بالشاميين، والامامين الاجلين الاقدمين المقدمين السابقين الصدوقين: ابي عبدالله محمد، ووالده علي بن الحسين بن بابويه القمي.

والشيخ الاجل السعيد الرحلة، الحافظ الناقد الجهد، محمد بن يعقوب الكليني. ومن جرى مجرى هؤلاء - رضوان الله عليهم اجمعين - قد اشترك في روايتها بالاسانيد إلى مصنفها اكثر من تأخر عنه، ومن المشاركين في ذلك هذا الضعيف.

وحيث وكلنا معرفة اسانيدنا إلى الرجوع إلى مظانها، فلنذكر الإسناد إلى شيخ الطائفة المحقق ابي جعفر الطوسي، واختصاصه بالذكر لكمال جلالته بين الاصحاب، حتى يكاد يكون مركز دائرتهم وخريد قلاذتهم، ولأن الاسانيد إلى رجال الإسناد تحصل منه لتسببها عنه، واسانيد من قبل الشيخ - قدس الله روحه - تحصل حيثئذ بملاحظة ما اودع في كتبه كـ «التهذيب» و«الاستبصار» و«الفهرست» و«كتاب الرجال»، وتنتهي إلى ائمة الهدى ومصايح الدجى - صلوات الله عليهم اجمعين - فنقول:

قد روينا جميع مصنفات وروايات الشيخ المشار إليه عن جماعة، اجلهم مولانا وسيدنا، وشيخنا الاجل الاعلم، شيخ الإسلام، زين الدين ابو الحسن علي بن هلال الجزائري - رفع الله قدره في العالمين وجزاه عنا خير جزاء المحسنين - بحق إجازتي منه بجميع ذلك، اتى بها جماعة افضلهم الشيخ الإمام، افضل المتأخرين، وأورع الزاهدين، جمال الدين ابو العباس احمد بن فهد الحلبي، إجازة إن لم يكن فوقها.

اتى بجميعها شيخي الإمام المحقق، نظام الدين ابو القاسم علي بن عبد الحميد النيلي، وشيخي المدقق، علامة المتكلمين علي بن عبد الجليل النيلي قالوا: اتى بها المولى الإمام، فخر المحققين، وعلامة المدققين أبو طالب محمد ابن الإمام السعيد جمال الدين ابي منصور الحسن بن مطهر الحلبي - طيب الله مضاجعهم واناير مراقدهم -.

ح وبالاسناد المتقدم ذكره إلى ابن فهد، اتى بجميعها الشيخ الاجل القدوة، زين الدين ابو الحسن علي ابن المرحوم المقدس الحسن بن محمد، الخازن بالخاطر - على مشرفه

الصلاة والسلام- إجازة أتى بذلك المولى الأجلّ الإمام شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت في زمانه، مجموعة الفضائل، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن مكّي، عن شيخه العلامة فخر المحققين.

ح وبهذا الإسناد يرويها شيخنا الشهيد عن جماعة، أجلهم المولى الإمام المرتضى، عميد الحقّ والدين أبي عبد الله بن عبد المطلبّ بن الاعرج الحسيني. ومنهم العلامة ملك الأدباء، عين الفضلاء، رضي الدين أبو الحسن علي بن المزيدي.

ومنهم الشيخ الأجلّ السعيد، زين الدين أبو الحسن علي بن طراد المطار باذي. ومنهم العلامة ملك العلماء، المحقق الحبر البحر، قطب الملة والدين، محمد بن محمد البويهّي شارح الشمسية والمطالع في المنطق. جميعهم عن الإمام الأعلام، تاج الشريعة ركن الإسلام، جمال الدين الحسن بن المطهر.

قال الأوّل: قرأتُ «التهذيب» على والدي الإمام المذكور مرتين: أحدهما بالمشهد المقدّس الغرويّ على مشرفه الصلاة والسلام، والأخرى بطريق الحجاز، وحصل الفراغ منه وختمه في مسجد الله الحرام. وبقية المصنّفات من أبي المذكور رويتها بالإجازة مع قراءة بعضها.

وأما الباقيون فيروونها بالإجازة إن لم يكن فوقها من طرق الرواية له. قال العلامة جمال الدين: أتى بجميع ذلك والدي الإمام العلامة سديد الدين يوسف بن المطهر، عن الشيخ يحيى بن محمد بن يحيى بن أبي الفرج السورائي، عن الفقيه حسين بن هبة الله بن رطبة، عن المفيد أبي عليّ ابن الشيخ الإمام محمد بن الحسن الطوسي - قدس الله روحه وأرواحهم أجمعين -.

ح وعن الإمام سديد الدين يوسف، عن السيّد فخار بن معدّ العلويّ الموسوي، عن الشيخ شاذان بن جبرئيل القميّ، عن الشيخ أبي القاسم العماد الطبري، عن المفيد أبي عليّ، عن والده الإمام محمد بن الحسن الطوسي.

ح وعن الإمام سديد الدين يوسف ، عن السيد أحمد بن يوسف بن العريضي العلوي الحسيني ، عن برهان الدين محمد بن محمد بن علي الحمداني القزويني نزيل الري ، عن السيد فضل الله بن علي الحسيني الراوندي ، عن عماد الدين أبي الصمصام ذ الفقار بن معبد الحسيني ، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي ، واعلا هذه الأول .

ح وبالإسناد المتقدم إلى شيخنا الشهيد بواسطة عمّن ذكر له إسناده سابقاً إلى الإمام العلامة جمال الدين الحسن بن المطهر — إلا الأخير ، اعني القطب ، فلإني قد أشك في مشاركته في الإسناد المتصل بالإمام سديد الدين — عن جماعة منهم : سديد الدين المذكور .

ومنهم الإمام المحقق نجم الدين جعفر بن سعيد .

ومنهم السيد نجيب الدين يحيى بن سعيد ، ابن عم أبي القاسم صاحب الجامع وغيره .

ومنهم السيدان الزاهدان العابدان : رضي الدين أبو القاسم علي ، وجمال الدين أبو الفضائل أحمد ابنا طاووس الحسينيان .

كلهم عن الشيخ الفقيه السعيد ، نجيب الدين أبي إبراهيم محمد بن نما الحلبي الربعي . والسيد السعيد العلامة إمام الأدباء والنسب والفقهاء ، شمس الدين أبي علي فخار بن معد الموسوي ، كليهما عن الشيخ الإمام ملك العلماء المحققين الحبر الفقيه ، فخر الدين أبي عبد الله محمد بن إدريس الحلبي العجلي الربعي ، بحق روايته عن عربي بن مسافر العبادي ، عن إلياس بن هشام الحائري ، عن المفيد أبي علي ابن الشيخ أبي جعفر الطوسي .

ح واعلا من ذلك بالإسناد إلى ابن إدريس ، عن الشيخ الإمام جمال الدين هبة الله بن رطبة السورائي ، عن الشيخ المفيد أبي علي ، عن والده الإمام أبي جعفر الطوسي .

ح وبالإسناد إلى شيخنا الشهيد ، بحق روايته لها عن الشيخ جلال الدين أبي محمد الحسن بن نما ، عن الشيخ يحيى بن سعيد ، عن السيد السعيد الإمام المرتضى العلامة الرئيس محيي الدين أبي حامد محمد بن زهرة الحسيني الإسحاق ، عن الشيخ الإمام

السعيد رشيد الدين أبي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني صاحب كتاب «المناقب»، عن جماعة:

منهم أبو الفضل الداعي.

ومنهم السيد الإمام ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن علي الحسيني.

ومنهم الشيخ أبو الفتوح أحمد بن علي الرازي.

ومنهم الشيخ الإمام أبو عبد الله محمد، وأخوه أبو الحسن علي أبنا علي بن عبد الصمد النيسابوري.

ومنهم الإمام أبو علي محمد بن الفضل الطبرسي.

كلهم عن الشيخين الإمامين: أبي علي الحسن، وأبي الوفاء عبد الجبار المقرئ، كليهما عن الشيخ أبي جعفر الطوسي - رضي الله عنهم أجمعين وأرضاهم -.

وكذا لا يخفى أن مشاهير المصنفات في الفنون، مثل «الكشاف» للزمخشري في تفسير القرآن العزيز، و«التيسير» و«الشاطبية» في علم القراءة، و«الصحاح» في اللغة، ونحو هذه مما ثبت لي حق روايته، المشار إليه مع غلبه السعيدين مسلطون على روايتها عني، على حسب روايتي إياها باسانيدها.

وقد أخذت عن علماء العامة كثيراً من مشاهير كتبهم:

ففي الفقه مثل «المنهاج» للشيخ الإمام محيي الدين النواوي، ومثل «الخواوي الصغير» للإمام عبد الغفار القزويني، ومثل «الشرحين الكبير والصغير على الوجيز» للشيخ المحقق الإمام عبد الكريم القزويني وغير ذلك.

وفي الحديث مثل «الصحيحين» للإمامين الحافظين الناقلين البخاري ومسلم، وغيرهما من الصحاح، ومثل «المصابيح» للبغوي، و«مسند الشافعي» و«مسند أحمد بن حنبل».

وفي التفسير مثل «معالم التنزيل» للبغوي أيضاً، و«تفسير العلامة القرطبي»، و«تفسير القاضي البيضاوي» وغير ذلك.

فبعض هذه بالقراءة، وبعضها بالسماع، وبعضها بالاجازة، وربما كان في بعض مع

الاجازة مناولة .

واسانيد هذه موجودة في متون الإجازات التي لي من اشياخ أهل السنّة، وبعضها مكتوبة بخطي وعليها تصحيح من اخذت عنه منهم بخطه .

فليرو الشيخ جمال الدين المشار إليه وولده السعيدان ذلك كله، موقّفين مسدّدين .  
واوصيهم ونفسي أولاً بتقوى الله بالسّرّ والعلن، وتحريّ رضاه في الاقوال والافعال، وان لا ينسوني من صالح دعواتهم في خلواتهم وجلواتهم .

وكَتَبَ ذلك بيده الفانية الفقير إلى رحمة الله تعالى المستغفر من ذنوبه، عليّ بن عبدالعالي، بالمشهد المقدّس الغروي - على مشرفه الصلاة والسّلام، والتحيّة والاكرام- في خامس عشر من شهر جمادي الأولى، من سنة احدى وثلاثين وتسعمائة من الهجرة النبويّة، على من نسبت إليه أفضل الصلوات، واكمل التحيّات، وآله الطاهرين المعصومين، حامداً لله، مصلياً على رسوله محمّد وآله مسلماً. ٥٤

إجازة المحقّق الكركيّ لعليّ بن عبد العالي الميسيّ، ولولده إبراهيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمداً يستوجب من نعمه اسبغها، ومن قسمه اوفرها، ومن عناياته اجلها، ومن الطافه اشملها، ومن هبته اكملها؛ ويكسب في دار البقاء من الدرجات العلى اعلاها مكاناً، واسناها محلاً، واشرفها قدراً، واعظمها منزلة . ويقرب لديه زلفى، ويحظي عنده بما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر .

والصلاة والسّلام على النبيّ الاميّ، الذي اختصّه ذوالجلال بمدحه «ثُمَّ دَتَى قَدَلْكَى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» ٥٥، وميزه بفضله «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» ٥٦،

٥٤ . اعيان الشيعة ٣: ١٣٧-١٣٩

٥٥ . النجم ٥٣: ٨-٩

٥٦ . النجم ٥٣: ٤-٣

وبعته بالدين القويم، الموصل إلى النعيم المقيم إلى العالمين، بشيراً ونذيراً وداعياً إلى الله بأذنه وسراجاً منيراً، وعلى آله الطاهرين الغرّ الميامين، اساطين الدين، ومشارع اليقين.

وبعد، فإنّ الكتاب الكريم الصادر عن سيّدنا الشيخ الاجل، العالم العامل، الفاضل الكامل، علامة العلماء، ومرجع الفضلاء، جامع الكمالات النفسانية، حاوي محاسن الصفات الكاملة العلية، متسنّم ذروة المعالي بفضائله الباهرة، تمتطي صهوات المجد بمناقبه السنية الزاهرة، زين الملة والحقّ والدين، ابي القاسم عليّ ابن المرحوم المبرور المقدّس المتوّجّ المحبور، الشيخ الاجل، العالم الكامل، تاج الحقّ والدين عبد العالّيّ العامليّ الميسيّ، ادام الله تعالى ميامن انفاسه الزاكية بين الانام، واعاد على المسلمين من بركات علومه السامية إلى يوم القيام، بمحمّد وآله الاطهار الابرار - صلى الله عليهم اجمعين - مصابيح الظلام، ومجاديح الانعام، وحفظة الشرائع والاحكام. ورد على هذا الضعيف المعترف على نفسه بالعجز والتقصير، كاتب هذه الاحرف بيده الفانية، فقابله بمزيد الاعظام والاكرام، ووقاه ما يجب له من التوقير والاحترام.

وحيث تضمّن الاستجازة على القانون المقرّر بين اهل الصناعات العلمية، من العقلية والنقلية، لما ثبت لي حقّ روايته من اصنافها، على تفاوتها واختلافها، إجازة عامّة لنجله الاسعد، الفاضل الاوحد، ظهير الدين ابي اسحاق إبراهيم - ابقاه الله تعالى في ظلّ والده الجليل دهرأ طويلاً -.

وقد استفيد من المكتوب الشريف، استدعاء نحو ذلك لنفسه النفيسة. وعلوّ مقامه - ادام الله تعالى بقاءه - وإن كان صارفاً عن الإجابة، إلا أنّ وجوب متابعة من امر منع من المخالفة.

فاستخرتُ الله واجزت له - ادام الله إيامه، ولنجله الاسعد، اقرّ الله عينه ببقائه - لفظاً وكتابة، صريحاً لاكناية، رواية كلّ ما يجوز لي وعني روايته من العلوم الإسلامية، بما للرواية فيه مدخل، معقولها ومنقولها، مثل الاصولين، والفقه، والحديث، والتفسير، واللغة، والنحو، والتصريف، وسائر العلوم الادبية التي ثبت لي حقّ روايتها عن كبراء اشياخ العصر، الذين جلستُ في مجالسهم، واستفدتُ من انفسهم، واخذت عنهم،

وثبت لي حقّ الاتصال بهم بأنواع الرواية: السماع، والقراءة، والمناولة، والاجازة. وكذلك اجزتُ رواية ما صنفته وألفته على نزارته وقلّته، فمن ذلك ما خرج من «شرح قواعد الاحكام» في خمس مجلدات تخميناً، ومن ذلك كتاب «النفحات» - اعاد الله تعالى من بركاته - ومن ذلك «الرسالة الجعفرية»، و«الرسالة الخراجية»، و«الرسالة الرضائية»، و«رسالة الجمعة»، وغير ذلك من الرسائل.

ومن ذلك ما خرج من حواشي كتاب «مختلف الشيعة»، ومن حواشي كتاب «شرائع الإسلام»، وحواشي كتاب «إرشاد الأذهان»، وغيرها.

واذنتُ لهما في العمل بما استقرّ عليه رأيي في الفتوى، وتبيّن عندي صحّة مدركه، ونقل ذلك إلى مَنْ شاء. واستقبل الله سبحانه العشرة، واسأله العفو عن الزلة. فليروا ذلك كما شاء واحبّاً، متى شاء واحبّاً، مع مراعاة الشرائط لذلك، المعروفة عند اهل الأثر.

وينبغي الإشارة إلى تفصيل شيء مما أرويه؛ اقتداءً بالسلف:

فمن ذلك جميع مصنّفات ومرويات الشيخ الاجلّ الفقيه السعيد الزاهد العابد، القدوة الفرد الاوحد، جمال الملة والدين، ابي العباس احمد بن فهد الحلبيّ - قدس الله روحه الطاهرة - فإنّي اروي ذلك عن عدّة من الاشياخ، اجلّهم شيخنا الشيخ الإمام شيخ الإسلام، جامع المعقول والمنقول، زين الدين ابي الحسن عليّ بن هلال الجزائريّ - أحلّه الله تعالى محلّ الرضوان، ورفع قدره الرفيع في اعلى درجات الجنّات، وجزاه عنّا خير مايجزي به ذوي الإحسان - بحقّ روايته عن الشيخ المشار إليه، قراءة وإجازة، لفظاً ومشافهة بلاواسطة.

ومنه جميع مصنّفات شيخنا الإمام شيخ الإسلام، فقيه اهل البيت في زمانه، ملك العلماء، علم الفقهاء، قدوة المحقّقين والمدقّقين، افضل المتقدّمين والمتأخرين، شمس الملة والحقّ والدين، ابي عبدالله محمد بن مكّيّ، مستكمل صنوف السعادة، حائز درجة الشهادة - قدس الله روحه الطاهرة الزاكية، وافاض على مرقدّه المرحم الربانية -.

وكذا جميع روايته ومقروّاته ومسموعاته ومجازاته، على كثرتها وسعة بسطها،

بعدهً أسانيد، أحدها الإسناد المقدم إلى الشيخ جمال الدين أحمد بن فهد، بحق روايته عن الشيخ الاجل الفقيه السعيد، زين الدين أبي الحسن علي بن الخازن - بالحرم المقدس الحائري صلوات الله وسلامه على مشرقه - رحمه الله ورضي عنه بحق روايته عن شيخنا الإمام السعيد الشهيد - قدس الله روحه - قراءة وإجازة، فإنه أحد تلامذته، وقد رأيت خطه له بالإجازة خصوصاً وعموماً.

ومنه جميع مصنفات الشيخ الإمام الاجل، العلامة على التحقيق والتدقيق، مهذب الدلائل، منقح المسائل، فخر الملة والحق والدين، أبي طالب محمد بن المطهر - قدس الله روحه ونور ضريحه - وجميع مقرواته ومسموعاته وسائر مروياته، بالإسناد المقدم إلى شيخنا السعيد الشهيد، عنه بلا واسطة.

ويروها عالياً الشيخ الفقيه جمال الدين أحمد بن فهد، عن شيخه الاجل المحقق نظام الملة والدين أبي القاسم علي بن عبد الحميد النيلي - قدس الله روحه - عن شيخه الإمام الاجل الفقيه الإمام فخر الدين بلا واسطة، ويروي شيخنا الإمام الشهيد عن شيخه الإمام الاجل الفقيه السعيد المحقق عميد الدين أبي عبد الله عبد المطلب بن الاعرج الحسيني - قدس الله نفسه وطهر ربه - جميع مصنفاته ومروياته.

ومنه جميع ما صنّفه وألفه وقرأه وسمعه وثبت له حق روايته شيخنا الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، مفتي الفرق، بحر العلوم، أوحد الدهر، شيخ الشيعة بلا مدافع، جمال الملة والحق والدين، أبو منصور الحسن ابن الشيخ الاجل الفقيه السعيد شيخ الإسلام، سديد الدين أبي يعقوب يوسف بن المطهر الحلبي - أحله الله تعالى من رياض القدس محلاً سنياً، وبواه في مواطن الجلال والأنس مكاناً علياً - بالأسانيد المتقدمة إلى الشيخين الإمامين الفقيهين فخر الدين محمد بن المطهر، وعميد الدين عبد المطلب بن الاعرج، عن الإمام جمال الدين بلا واسطة.

ويروها أيضاً شيخنا الإمام السعيد الشهيد، عن جماعة:

منهم الشيخ الإمام العلامة، ملك الأدباء، رضي الدين أبو الحسن علي ابن المزيدي.  
ومنهم الشيخ الإمام الفقيه المحقق زين الدين أبو الحسن علي بن طراد المطار آبادي.



ومنهم السيد السعيد النسابة، جامع الفضائل والمآثر، تاج الدين ابو عبدالله محمد بن معية الحسيني.

ومنهم السيد العالم الكامل ابو طالب احمد بن زهرة الحلبي الحسيني.

ومنهم سلطان العلماء وملك الفضلاء، بر التحقيق وطوده، قطب الدين محمد بن محمد الرازي البويهري، شارح «الرسالة الشمسية» و«المطالع في المنطق» - قدس الله ارواحهم أجمعين - عن الإمام جمال الدين بلا واسطة.

ومن ذلك مصنفات ومرويات الشيخ الإمام شيخ الإسلام، فقيه اهل البيت في زمانه، ناهج سبل التحقيق والتدقيق في العلوم الشرعية، نجم الملة والحق والدين، ابي القاسم جعفر بن سعيد الحلبي - سقى الله ضريحه صوب الغواصي - بالاسانيد المتقدمة إلى الشيخ الإمام جمال الدين، عنه.

ويروها الشيخان رضي الدين وزين الدين، عن الشيخ الإمام العلامة صفي الدين محمد بن سعيد، عن الإمام نجم الدين أيضاً.

ويروها الشيخ السعيد زين الدين، عن الشيخ الإمام سلطان الادباء تقي الدين الحسن بن داود، عن الإمام نجم الدين أيضاً.

ويروها أيضاً شيخنا السعيد الشهيد عالياً، عن الشيخ الإمام الخطيب البليغ جلال الدين محمد ابن الشيخ السعيد ملك الادباء والخطباء، شمس الدين محمد بن الكوفي الهاشمي الحارثي، عن الشيخ الإمام نجم الدين بلا واسطة.

ومنه جميع مصنفات ومرويات الشيخ السعيد العلامة، اوجد العلماء المحققين، نجيب الدين ابي زكريا يحيى بن سعيد، صاحب «جامع الشرائع» - قدس الله روحه - بالاسناد المتقدم إلى الإمام جمال الدين عنه.

ومنه جميع مصنفات ومرويات السيدين السعديين الزاهدين العابدين الامامين العالمين رضي الملة والدين ابي القاسم، وجمال الملة والدين ابي الفضائل احمد ابني طاووس الحسينيين - سقى الله تربتهما الشريفة صوب الغواصي - بالاسناد عن الإمام جمال الدين عنهما.

وبالاسناد عن الشيخ جمال الدين، جميع مصنفات والده الإمام سديد الدين، عنه  
- طيب الله مضجعهما -.

وبالاسناد إلى ابني طاووس، ونجم الدين ونجيب الدين ابني سعيد، وسديد الدين بن  
المطهر، جميع مصنفات ومرويات الشيخ الفقيه، قدوة العلماء، نجيب الدين أبي إبراهيم  
محمد بن غما الحلبي الربيعي - قدس الله روحه - . وجميع مصنفات ومرويات السيد سعيد  
الاجل العلامة، إمام الادباء، مرجع النسآب والفقهاء، شمس الدين أبي علي فخار بن  
معد الموسوي - رحمه الله ورضي عنه - .

ومن ذلك مصنفات الشيخ الإمام السيد الفقيه الخبر، فخر الدين أبي عبدالله محمد  
بن إدريس الحلبي الربيعي - قدس الله روحه - وبالاسناد إلى الفقيه نجيب الدين بن غما،  
والسيد سعيد فخار بن معد، عنه .

ومنه مصنفات الشيخ الاجل السيد شاذان بن جبرئيل القمي، نزيل مهبط الوحي  
ودار هجرة رسول الله - صلى الله عليه وآله - وبالاسناد إلى ابن غما، والسيد فخار، عن  
الشيخ السيد أبي عبدالله محمد بن جعفر المشهدي - قدس الله ارواحهم اجمعين - .  
ومن ذلك جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت،  
رئيس الطائفة المحقة، مربّي العلماء والفقهاء، ومؤسس مباني القواعد الفقهية، ناهج  
مناهج المباحث الشرعية، أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - رفع الله قدره في عليين  
والحقه بنبيه وائمة الطاهرين - بالاسناد المتقدم إلى ابن إدريس، بحق روايته عن عربي بن  
مسافر العبادي، عن الفقيه السيد إلياس بن هشام الحائري، عن الشيخ السيد الجليل  
المفيد أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي، عن والده .

ويروها شيخنا الإمام السيد الشهيد، عن الشيخ الإمام السيد جلال الدين أبي  
محمد الحسن بن غما، عن الشيخ الإمام نجيب الدين يحيى بن سعيد، عن السيد الإمام  
المرتضى السيد العلامة محيي الدين أبي حامد محمد بن زهرة الحسيني الحلبي  
الإسحافي - نور الله مضجعه - عن الشيخ الإمام السيد رشيد الدين أبي جعفر محمد بن  
علي بن شهر آشوب المازندراني، صاحب كتاب «المناقب» وغيره، عن أبي الفضل

الداعي والسيد الإمام ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي الحسيني، والشيخ السعيد أبي الفتح أحمد بن علي الرازي، والشيخ الإمام أبي عبدالله محمد، وأخيه أبي الحسن عليّ ابني عليّ بن عبدالصمد النيسابوري، وأبي عليّ محمد بن الفضل الطبرسي، جميعاً عن الشيخين الجليلين أبي عليّ الحسن المفيد، وأبي الوفاء عبدالجبار المقرئ، كليهما عن الشيخ أبي جعفر الطوسي.

ويروها الشيخ السعيد محمد بن إدريس، عن الشيخ الإمام جمال الدين هبة الله بن رطبة السورواوي، عن الشيخ المفيد أبي عليّ، عن والده الإمام أبي جعفر - قدس الله أرواحهم أجمعين -.

ومنه مصنّفات الشيخ الإمام شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت - عليهم السلام - أبي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الملقّب بالمفيد - رضي الله عنه وأرضاه - بالاسناد المتقدّمة إلى الشيخ الإمام أبي جعفر الطوسي، بحق روايته عنه بلا واسطة.

ومنه مصنّفات السيد الشريف السعيد، الإمام الأجل المرتضى، علم الهدى، ذي المجدين أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي - قدس الله روحه الطاهرة - بالاسناد إلى الشيخ أبي جعفر، عنه.

ومنه مصنّفات السيد الشريف الإمام العلامة، ملك الادباء، علامة العلماء، أبي الحسن محمد بن الحسين الموسوي، الملقّب بالرضي، جامع كتاب «نهج البلاغة»، من كلام أمير المؤمنين، وسيد الوصيين، وقائد الغر المحجلين، أبي الحسن علي بن أبي طالب عليه أفضل الصلوات وأكمل التحيات، بالاسناد المتقدّم إلى الشيخ السعيد محمد بن شهر آشوب، عن السيد الإمام أبي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسيني الروزي، عن الشيخ أبي عبدالله محمد بن علي الحلواني، عن السيد أبي الحسن الرضي - قدس الله روحه الطاهرة ورضي عنه وعنهم أجمعين -.

ومن ذلك مصنّفات الشيخ الإمام الفقيه السعيد المحدث الرحلة، إمام عصره، أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، الملقّب بالصدوق - قدس الله روحه - بالاسناد إلى الشيخ الإمام السعيد المفيد، بحق روايته عنه، وهو يروي عن والده جميع مصنّفات.

وأما مصنفات الشيخ الإمام الأجلّ السعيد أبي القاسم جعفر بن قولويه، فإنّ الشيخ الأجلّ المفيد يرويها عنه بلا واسطة.

ومن ذلك جميع مصنفات الشيخ السعيد الفقيه الحبر العلامة عزّالدين عبدالعزيز البرّاج - قدس الله روحه - بالإسناد المتقدّم إلى السيّد محيي الدين بن زهرة، عن الشريف عزّالدين أبي الحارث محمد بن الحسن العلويّ البغداديّ، عن الشيخ الإمام السعيد قطب الدين أبي الحسن الراونديّ، عن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الحلبيّ، عن القاضي عبدالعزيز بن البرّاج - رحمه الله ورضي عنه -.

ومن مصنفات الشيخ الإمام السعيد الفقيه، تقي الدين أبي الصلاح بن نجم الدين الحلبيّ، بالإسناد المتقدّم إلى السيّد السعيد محيي الدين بن زهرة، والسيّد فخار بن معدّ، عن الشيخ أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القميّ، عن الشيخ أبي محمد عبدالله بن عمر الطرابلسيّ، عن القاضي عبدالعزيز بن أبي كامل الطرابلسيّ، عن الشيخ أبي الصلاح - رحمه الله ورضي عنه -.

ومن ذلك جميع مصنفات الشيخ الإمام المحدث الرحلة، جامع أحاديث أهل البيت - عليهم السّلام - أبي جعفر محمد بن يعقوب الكلينيّ، صاحب كتاب «الكافي»، وهو الجامع الكبير لأحاديث أئمة الهدى، ومصايح الدجى - صلوات الله عليهم أجمعين - بالإسناد المتقدّم إلى ابن بابويه، عنه.

وبهذا الإسناد جميع مرويات أبي جعفر الكلينيّ، وجميع ما رواه مرفوعاً عن النبيّ والأئمة - عليهم السّلام - وكذا جميع ما رواه الشيخ الإمام أبو جعفر الطوسيّ في كتبه، وجميع ما رواه الشيخ الصدوق محمد بن بابويه وغيرهم من الأجلّاء، بالاسانيد التي أوردها، والطرق المثبتة في كتبهم، وهي كثيرة تنبو عن الحصر والعدّ.

ولنورد ممّا تزويده متصلاً من الأحاديث النبويّة - صلوات الله على الصّادق بها وسلامه وآله الطاهرين - حديثاً واحداً، تبركاً وتيمناً، وجرياً على النهج المسلوك بين السلف، بالاسانيد المتقدّمة إلى الإمام جمال الدين بن المطهر، عن والده سديد الدين علي بن نما، عن محمد بن إدريس، عن عربيّ بن مسافر، عن إلياس بن مسافر، عن المفيد أبي عليّ،

عن والده ابي جعفر الطوسي، عن المفيد محمد بن محمد بن نعمان، عن ابي جعفر بن بابويه، عن الشيخ ابي عبدالله الحسين بن محمد الرازي، قال:

حدثنا علي بن مهرويه القزويني، عن داود بن سليمان الغازي، عن الإمام الهمام ابي الحسن علي بن موسى الرضا - عليه السلام - عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه عن ابيه، السبط الشهيد ابي عبدالله الحسين، عن ابيه الهمام امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب - عليه السلام - عن النبي - صلى الله عليه وآله - وعليهم اجمعين - أنه قال:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَجَّ فِي النَّارِ».

وقد رويت عن رجال العامة وعلماهم بالشام ومصر في فنون العلوم شيئاً كثيراً، خصوصاً الأصول المشهورة في الحديث، مثل «الجامع الصحيح» للبخاري، و«صحيح مسلم بن الحجاج النيسابوري» و«سنن ابي داود السجستاني» و«جامع الترمذي» وابن ماجه وابن حبان والنسائي، ومثل «الموطأ» لمالك بن انس، و«مسند احمد» و«مسند الدار قطني» و«المستدرک علی الصحیحین» للحاكم ابي عبدالله النيسابوري، و«المصابيح» لابي الحسين البغوي، وغيرها.

وفي علم القراءات مثل «منظومة الشاطبي» ومشهورات مصنفات الشيخ الجزري صاحب «التقريب» وغيرها.

ورويت في التفسير، مثل كتاب «مجمع البيان» للشيخ الإمام امين الدين ثقة الاسلام ابي علي الفضل الطبرسي، من كبراء اصحابنا - قدس الله روحه - وكذا تفسيره المختصر والمتوسط، وكذا كتاب «الكشاف» لجار الله العلامة ابي القاسم محمود بن عمر الزمخشري، وتفسير القاضي البيضاوي وغيرها.

وفي علم اللغة مثل كتاب «الصحاح» لاسماعيل بن حماد الجوهري، وكتاب «الجمهرة» لابي بكر بن دريد الازدي، وكتاب «الغريبين» للهروي، وغير ذلك في سائر فنون العربية بانواعها، خصوصاً مشاهير الكتب المصنفة فيها.

وكذا سائر العلوم الإسلامية التي تصدى للبحث عنها وبيان مقاصدها علماء السلف والخلف، وقد تكفل ببيان طرقها وضبط أسانيد مواضع أخرى هي مظانها ومعادنها.

ولو تصدّيت لذكرها لطلال الخطب، فليرجع إليها في أماكنها، فقد أطلقت للمشار إليها الإذن في روايتها بالشرط المعبر عند أهل الأثر.

وكذا كلّ ما يصحّ لديهما - أسبغ الله نعمه عليهما - نسبته إليّ من رواية وتأليف، فإنّهما في سعة من روايته.

والتمس من مكارم سيّدنا الشيخ الجليل أن يجري على خاطره الخطير هذا الفقير الضعيف في أثناء دعواته المقبولة في خلواته وأعقاب صلواته، وأن يخصّ بالدعاء لي بحسن العاقبة وجميل الخاتمة، والتفضّل عليّ ببلوغ الأمانة التي أعدّها ذخراً لمعادي، ومؤنساً ليلة وحشتي ووحدي، إذا أفردت من أهلي وأحبّتي، ومبشراً برضاه سبحانه، وموصلاً إلى درجات دار القرار، ومرافقة محمّد وآله الأطهار - صلوات الله عليه وعليهم وسلامه يتوالي توالي الأعصار -.

وكتّب ذلك بيده الفانية الجانية الفقير إلى عفو الله وكرمه، المستغفر من ذنوبه وعيوبه، عليّ بن عبد العالي، بظاهر بغداد دار السّلام، لتسع بقين من شهر جمادى الآخرة، من سنة أربع وثلاثين وتسعمائة، حامداً لله تعالى على آلائه، ومصلياً على رسوله وحبّيه محمّد وآله الطاهرين المعصومين مسلماً. <sup>٥٧</sup>

### إجازة المحقق الكركي لعليّ بن أحمد بن محمّد بن هلال الكركي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حقّ حمده، والصلوة على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين. وبعد، فإنّ عمدة الصلحاء الاتقياء، والفضلاء النبلاء، المتوجّه بكلّيته إلى اكتساب الفضائل، زين الدين عليّ ابن الصالح التقيّ افتخار الصلحاء الحاج أحمد بن محمّد بن هلال - وفقه الله لما يحبّه ويرضاه، وبلغه من الكمالات ما يؤمله ويتمناه -.

ورد إلى الحرم المقدس الغرويّ - صلوات الله وسلامه على مشرفه - وأقام به مدة مديدة مغتنماً مجاورة أمير المؤمنين وسيد الوصيين، مقبلاً بقلبه على تحصيل العلوم الدينية. فقرأ عند الفقير إلى الله تعالى كتاب هذه الأحرف، بعض كتاب «إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان» في الفقه، من مصنفات سيدنا ومولانا، شيخ الإسلام، بحر العلوم، مفتي الفرق، جمال الملّة والحقّ والدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبيّ - قدس الله روحه الطاهرة -.

وقرأ جملة منه على من اعتمد على فضله وديانته من إخواني في الدين، باذن منّي له في ذلك.

وسمع عليّ بقراءة غيره جملة من الكتب الفقهية، مثل كتاب «شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام» من مصنفات الشيخ الإمام الاجلّ، شيخ الإسلام، علامة المتأخرين رئيس المحققين، كمال الملّة والحقّ والدين، أبي القاسم جعفر بن سعيد - قدس الله روحه الزكية - فإنه سمع معظم هذا الكتاب بقراءة أحد الاخوان الاجلاء الفضلاء، وحضر تقرير المسائل وتبيين الدلائل.

وسمع أيضاً بقراءة غيره بعض كتاب «النافع مختصر الشرائع».

وتتبع ما كتبه على الكتب الثلاثة من الفوائد والحواشي، فجمعها وأكثر مطالعتها ومراجعتها.

وسمع أيضاً بعض «الرسالة الجعفرية» في فقه الصلاة، إلاء هذا الفقير الضعيف.

وكذا سمع جملة من الرسالة المشهورة «بالألفية» في فقه الصلاة، من مصنفات شيخنا وسيدنا، الشيخ الإمام العلامة المحقق، علم المتأخرين، شمس الملّة والدين، أبي عبد الله محمد بن مكّيّ - قدس الله روحه ونور ضريحه - وماتيسر من الفوائد التي علقتها عليها قديماً.

وقد أجزت له رواية ذلك كله عني، ورواية ما يجوز لي وعني روايته بالاسانيد الثابتة لي إلى المشايخ المصنّفين:

فأما «الرسالة الالفية» فإنّي أروها مع مصنفات مصنفها عن الشيخ الاجلّ المعمر

الرحلة، شيخ الإسلام، ملحق الأحفاد بالأجداد، علامة المتأخرين، زين الدين أبي الحسن علي بن هلال - نور الله مضجعه، وطهر مرقده - عن شيخه الشيخ الأجل، الزاهد العابد، الفقيه الاوحد، أبي العباس جمال الدين أحمد بن فهد الحلبي، قدس الله لطفه . عن الشيخ السعيد الفقيه، الأجل النبيه، أبي الحسن زين الدين علي بن الخازن، رفع الله في محلّ القدس مكانه، عن الشيخ السعيد الشهيد - تغمده الله برضوانه - .

وبهذا الإسناد جميع مصنّفات الشيخ الإمام الاوحد، الحبر البحر، جمال الدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر، برواية شيخنا السعيد الشهيد لها عن شيخه الإمامين السعيدين الأجلين الفقيهين: فخر الدين أبي طالب محمد بن المطهر، وعميد الدين أبي عبدالله عبدالمطلب بن الاعرج الحسيني، عن الإمام المصنّف - قدس الله ارواحهم الطاهرة اجمعين - .

وبهذا الإسناد جميع مصنّفات الشيخ الإمام السعيد المحقق، شيخ الإسلام، كمال الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد - قدس الله روحه ونور ضريحه - بحق رواية الإمام جمال الدين لها .

واجزت له رواية ما صنّفته وآلفته، والعمل بما وضع نسبه إلي من الفتاوى، خصوصاً ما استقرّ عليه رأيي مما تضمنته المختصرات التي جرى بها قلبي، وشرح القواعد وغيرها، فليروها كما شاء واحب محتاطاً، وفقنا الله جميعاً لما يحب ويرضى .

وكتب ذلك بيده الفانية، الفقير الضعيف، المستغفر من ذنوبه، علي بن عبدالعالي، بالمشهد المقدس الغروي، على من فيه الصلاة والسلام والتحية والاكرام، لاثني عشرة بقية من شهر شعبان المبارك، سنة أربع وثلاثين وتسعمائة، حامداً لله على آله، مصلياً على رسوله محمد وآله الطاهرين<sup>٥٨</sup> .



## إجازة المحقق الكركي لعلي بن عبد الصمد الجبعي عم الشيخ البهائي

بسم الله الرحمن الرحيم

وبعد، فقد قرأ عليّ جملة من الرسالة الموسومة بـ«الجعفرية» في فقه الصلاة وسمع معظمها، الصالح الفاضل الشيخ نور الدين ابن الشيخ الفاضل عمدة الاخيار ضياء الدين عبد الصمد، ابن المرحوم المقدس، قدوة الاجلاء في العالمين، شمس الدين محمد الجبعي - ادام الله تعالى له التوفيق وسلك به الطريق -.

وقد اجزت له روايتها عني، ورخصته بالعمل بما تضمنته من الفتاوى التي استقر عليها رأيي وقوي عليها اعتمادا، فليروها كما شاء واحب موقفاً. وكتب هذه الاحرف بيده الفانية، مؤلفها الفقير إلى الله، علي بن عبد العالي، بالمشهد المقدس الغروي، في خامس شهر رجب سنة خمس وثلاثين وتسعمائة.<sup>٥٩</sup>

## إجازة المحقق الكركي لإبراهيم الخانيساري الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

انها أيده الله تعالى بتأييده وتوفيقه، سماعاً بقراءة هذا الضعيف المذنب الكاتب في النسخة التي قابلتها وصححتها على النسخة المقابلة بنسخة الاصل، وعليها خط شيخنا شيخ الإسلام إمام المذهب، جمال الدين ابي منصور الحسن بن المطهر - قدس الله روحه الطاهرة - . والنسخة المذكورة أولاً هي اصلي بهذا الكتاب الشريف، وقد اجزته بروايته ورواية جميع ما يجوز لي وعني روايته، فليرو ذلك موقفاً.

وكتب الفقير علي بن عبد العالي، حادي عشري رجب من سنة ثلاث وعشرين

وتسعمائة، بالمشهد المقدّس الغرويّ، على مشرفه الصلاة والسّلام حامداً مصلياً. ٦٠

### إجازة المحقق الكركي لإبراهيم الخانيساري الثانية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مسبغ العطاء، ومسبل الغطاء، وموّلّي النعماء، وكاشف الباساء والضراء،  
وباعث الانبياء، وناصب الاوصياء، ومجيز افكار العلماء إلى ملكوت السماء.

والصلاة والسّلام على حبيب الله وصفوته، وخاصته وخالصته، محمّد بن عبد الله بن  
عبدالمطلب سيّد بريته. وآله الاطهار، مصايح الظلم، وينايع الكرم.

وبعد، فإنّ الاخ في الله، الشيخ الصالح الفاضل الكامل، العلامة الرّحال المفتن، جامع  
شئات الفضائل، حاوي محاسن الاخلاق والشمائل، مذبذبه نفسه في ذات الله جهاداً  
وجلاداً، باذل جهده في اكتساب المعالي، واصل كدّ الايام بإحياء الليالي، برهان الحقّ  
والدين ابا اسحاق إبراهيم، ابن المرحوم المبرور المتوّج المحبور زين الدين ابي الحسن عليّ،  
ابن المرحوم المبرور جمال الدين ابي يعقوب يوسف الخانيساري الاصفهاني - أحله الله من  
مراتب الكمال اعلاها، وبلغه من درجات المجد والجلال اشرفها واسناها، وجعل كده  
وجده مقبولاً لديه، وانا مساعيه في كسب العلوم نوراً يسعى بين يديه (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ  
مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا)... ٦١

قد صحب هذا الضعيف الكاتب بحرم سيدي ومولاي أمير المؤمنين، وإمام المتّقين،  
وحجّة الله على الخلائق اجمعين، باب مدينة علم المصطفي، وقدوة أهل الكساء، وسيّد  
ذوي الفتوة والوفاء، صلوات الله عليه وعلى ابن عمه، اللّذين هما صنوان، وهما في  
الحسب والشرف كفرسي رهان، واولادهما المعصومين وذريتهما الطاهرين. مدّة طويلة  
من الزمان، مشغولاً بالمطالعة والمذاكرة والمراجعة في العلوم الدينيّة، والفنون الشرعيّة.

٦٠. كشف الغمّة، مخطوط، نسخة مدرسة النمازي في خوي، رقم ١٦١

حتى بلغ من آماله أقصاها، وامتطى من صهوات المعالي أجلها وأسماها.

فسمع عليّ بقراءة جمع من الفضلاء عدّة من مصنّفات علمائنا الماضين، وسلفنا الصالحين-بوآهم الله أعلى منازل الصديقين- سماعاً معتبراً لا يقصر عن القراءة، وقرا شيئاً يسيراً من المصنّفات.

وكان حقيقاً بصرف العناية إلى أحواله فوق ذلك، ولم يكن عدم قراءته بلفظه لعدم استحقاغه، ولا لقلّة عنايتي بأحواله، بل لأننا أصبحنا في دهر لو شرعنا في تعداد مساوئه لم نجد غاية نقف عندها، فإن نظرت إلى ما يجري به شغلك عن النظر في غيره، وإن نظرت في خلقه كان لك بذلك شغل شاغل، وإن تأملت أهله ومقاصدهم وما يجري على قلوبهم والستهم وما هو نصب أعينهم وقفت على أمر عظيم، يذهب أناة الحليم، ويعقم فكر الحكيم، فلا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

فأمّا ما قرأه عليّ فهو الرسالة الالفية في فرض الصلاة، من مصنّفات شيخنا الاعظم اعلم المتأخرين، السعيد الشهيد، شمس الحقّ والدين أبي عبدالله محمد بن مكّي- قدّس الله روحه الطاهرة- وبعض الكتاب الموسوم بـ«نفحات اللاهوت»- ممّا أملاه قلم هذا الضعيف- إلى الفصل الثاني، ومن أوّل «شرح الفسفة علم دراية الحديث» إلى المستخرجات، للحافظ زين الدين عبدالرحيم العراقي.

وأما مسموعاته: فالرسالة الموسومة بـ«الجعفرية» في فقه الصلاة- ممّا أملاه قلم هذا الضعيف- وعدّة من الرسائل، مثل رسالة «مناسك الحج» وغيرها.

وكتاب «النافع في الفقه» من أوّله إلى آخره، من مصنّفات شيخنا شيخ الإسلام، المحقّق نجم الدين أبي القاسم بن سعيد- قدّس الله روحه الزكية-.

وكتاب «الإرشاد في الفقه» من أوّله إلى آخره، من مصنّفات شيخنا شيخ الإسلام، علم المتأخرين، بحر العلوم، جمال الحقّ والدين، أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر- قدّس الله نفسه الطاهرة-.

وكتاب «قواعد الاحكام»، من أوّله إلى أثناء كتاب الحج، من مصنّفات شيخنا المشار إليه- قدّس الله لطيفه-.

وجميع كتاب «البيان في الفقه» من أوله إلى نهاية ماصدر عن مصنفه، أعني شيخنا السعيد الشهيد - قدس الله روحه - .

وكتاب «شرائع الإسلام» جميعه إلا قطعة من آخره من اثناء كتاب القضاء، من مصنفات شيخنا المحقق نجم الدين بن سعيد - قدس الله لطيفه - .

ونبذة من كتاب «مختلف الشيعة» من أوله، مصنف شيخنا شيخ الإسلام، جمال الحق والدين الحسن بن المطهر .

وقطعة من كتاب «تهذيب الوصول» له - رضي الله عنه وأرضاه - ونبذاً من كتب اخرى تضمنتها الاستجازة .

وسمع بقراءة هذا الضعيف، قراءة كان هو مقصوداً بها، من أول كتاب «كشف الغمة في معرفة الائمة» من مصنفات الاجل العالم بهاء الدين ابي الفتح علي بن موسى الاربلي - قدس الله روحه - إلى اثناء مناقب الإمام ابي جعفر محمد الباقر - صلوات الله عليه وسلامه - وهو باب ذكر ولده - عليه السلام - .

وكذا سمع جميع كتاب «مقتل الإمام المعصوم الشهيد المظلوم ابي عبد الله الحسين» صلوات الله عليه، بقراءة هذا الكاتب من أوله إلى آخره، بمشهده المقدس بالمجلس الخافل . وقد اجزت له رواية جميع ذلك، ورواية جميع ما يجوز لي وعني روايته بالاسانيد المعبرة التي لي في جميع اصناف العلوم على اختلاف اصنافها من الفقه، والحديث، والتفسير، والأصولين، والعربية باصنافها خصوصاً اللغة .

وسأذكر له إسناداً متصلاً بأشياخ المذهب الحق، متتهياً بائمة الهدى ومصايح الدجى - عليهم الصلاة والسلام - ليكون ذلك وسيلة له إلى استخراج اسانيد الشيوخ المذكورين في جملة هذا الإسناد، الذي هو الطريق إلى ذلك الشيخ في التسلسل على تحمّل الرواية لروياته بأنواعها، وما يروي عنه ومصنفاته جميعها .

ثم أشير بعد ذلك إلى بعض اسانيدي الثابتة لي في رواية كثير من الكتب المتداولة المشهورة التي تعم الحاجة إليها، والاشارة إلى رواية مثل «صحاح اللغة» و«الكشاف للعلامة» الزمخشري، ونحو ذلك، فاقول وبالله التوفيق :

قد ثبت لي الرواية الخاصة والعامّة بالقراءة والإجازة من شيخنا الإمام الاعلم الاعظم، شيخ الإسلام في عصره، زين الدين أبي الحسن علي بن هلال الجزائري - قدس الله روحه الطاهرة - وجزاه عنا أحسن الجزاء في الدنيا والآخرة .

واخبرني أنه استحقّ ذلك بحكم القراءة لبعض كتب المذهب، مع الإجازة العامّة من شيخه الإمام الزاهد العابد، الناسك الاوحد، قدوة الفضلاء والاتباء، جمال الدين أبي العباس أحمد بن فهد الحلبي - قدس الله لطيفه - .

بحقّ روايته عن شيخنا وشيخ جميع العلماء والمتأخّرين، مستخرج حقائق المسائل ونكات الدلائل، شمس الدين أبي عبدالله محمد بن مكّي، الملقّب بالشهيد - رفع الله قدره العالي في عليين - .

بحقّ روايته عن شيخه الاعظمين الاعلمين الاجلّين: السيّد عميد الملة والحقّ والدين أبي عبدالله عبدالمطلب بن الاعرج الحسيني - نور الله مرقده - والشيخ فخر الملة والدين أبي طالب محمد بن المطهر - قدس الله نفسه - .

بحقّ روايتهما عن اعظم علماء عصرهما، الإمام الحبر البحر، ركن الإسلام، مفتي الفرق، جمال الحقّ والدين، أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر - سقى الله ضريحه صوب العهد - عن أشهر مشايخه في العلوم الشرعيّة، الإمام السعيد، الفقيه الاعظم، نجم الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد الحلبيّ الأسديّ - قدس الله روحه - عن شيخه الشيخ الإمام، قدوة العلماء، نجيب الدين أبي إبراهيم محمد بن ثما الحلبيّ الربيعي، عن الشيخ الإمام العلامة، ملك العلماء، الحبر الفقيه، محمد بن إدريس الحلبيّ العجليّ، عن عربيّ بن مسافر العباديّ، عن إلياس بن هشام الحائريّ، عن المفيد أبي عليّ ابن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسيّ - قدس الله ارواحهم الطاهرة الزكيّة - عن الشيخ أبي جعفر - قدس الله تعالى روحه - .

وهذا الشيخ من أجلاء أسياننا ومشاهيرهم، وهو الذي جمع متفرّقات مباحث الفقه، ونقّح مسائلها ودلائلها، وحكم بين متناقضات روايات المذهب، ومن مصنّفاته :

كتاب «التهديب في أحاديث الاحكام» كتاب جليل واسع، ولي رواية تتصل باسانيدي

خاصة تنتهي بمصنفه .

ومنها : كتاب «الإستبصار في ما اختلف من الأخبار» وهو جليل في بابه .

وقد اشتملا من الاسانيد والطرق على ما فيه غنية وبلاغ .

ومنها : كتاب «المبسوط» وهو كتاب جليل جداً في فروع الاحكام .

وكتاب «الخلاف بين كافة الفقهاء» .

وهذه الكتب كالأصول في الفقه والحديث .

وهذا الشيخ -رفع الله في اعلى الجنان مكانه- يروي عن شيخه الإمام الاعلم ، شيخ

الإسلام ، فقيه المذهب ، محمد بن محمد بن نعمان المفيد -قدس الله روحه الطاهرة-

جميع مصنفاته ، وروايته عنه في «التهذيب» وغيره معلومة ، وهو يروي عن الشيخ السعيد

المحدث الجليل الصدوق محمد بن بابويه القمي -رضي الله عنه- جميع مصنفاته ، وهو

يروى عن جمع كثير من مشايخ الشيعة ورجالهم إلى أئمة الهدى ومصاييح الدجى

-عليهم الصلاة والسلام- . وقد أودع كثيراً من ذلك في كتابه المعروف بـ«من لا يحضره

الفقيه» .

أما مصنفات ومرويات الشيخ الحافظ الثقة أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني

-رضي الله عنه- فبالإسناد إلى الشيخ المفيد ، عن شيخه الإمام أبي القاسم جعفر بن

محمد بن قولويه عنه .

ويروي الشيخ الاجل أبو جعفر الطوسي عن الإمام السيد السعيد ، خلف أئمة

الهدى ، أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي ، الملقب بالمرتضى -قدس الله روحه-

جميع مصنفاته .

وكذا يروي الإمام الاعظم ، جمال الدين بن المطهر عن والده ، عن السيد السعيد

أحمد بن يوسف بن أحمد بن العريضي العلوي الحسيني ، عن البرهان محمد بن محمد

بن علي الحمداني القزويني ، عن السيد فضل الله بن علي الحسيني الراوندي ، عن

العماد أبي الصمصام بن معبد الحسيني ، عن النجاشي صاحب كتاب «الرجال» ، جميع

مصنفاته .

وقد تكفلت الكتب المسماة بالطرق إلى أئمة الهدى والعروة الوثقى المتصلة بنبى الرحمة - صلوات الله عليه وعليهم - فلا ضرورة إلى التويل بذكرها .

ومأرويه جميع مصنفات السيد السعيد، ملك الأدباء، علامة الفضلاء، محمد بن الحسين الموسوي، جامع «نهج البلاغة» من كلام الإمام الهمام أبي الحسن علي بن أبي طالب - عليه من الله أفضل الصلوات - وعلى ولده الجامع المؤلف أطايب التحيات .

وكذا مصنفات الشيخ السعيد، خليفة الشيخ الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي بالبلاد الشامية، عز الدين عبدالعزيز بن نحرير البراج - قدس الله روحه - .

وكذا مصنفات الشيخ السعيد، خليفة المرتضى، أبي الصلاح تقي الدين بن نجم الحلبي .

وكذا مصنفات الشيخ السعيد أبي الفتح الكراچكي، والشيخ السعيد محمد بن شهر آشوب المازندراني - قدس الله أرواحهم الطاهرة - .

وبالجملة فالرواية كثيرة، والطرق منتشرة، ومظان ذلك كافلة ببيانها .

ومأرويه في التفسير: تفسير الشيخ الإمام، شيخ الإسلام أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، المسمى «بالتبيان» . وكتاب الشيخ الأعظم، أمين الدين أبي الفضل الطبرسي، المسمى بـ«مجمع البيان» بل سائر مصنفاته . والتفسير الجليل الذي لم يكتب مثله، المسمى بـ«الكشاف عن حقائق التأويل» وتفسير القاضي الأجل عبد الله البيضاوي .

وفي اللغة كتاب «الصحيح» لإسماعيل بن حماد الجوهري، و«الجمهرة» لأبي بكر بن دريد الأزدي، و«الغريبين» للهرودي .

وفي القراءات كتاب «التيسير» والمنظومة الجليلة المعروفة بـ«الشاطبية» وضم النشر في القراءات .

وفي علم دراية الحديث «الالفة» وشرحها للعلامة زين الدين عبدالرحيم العراقي . وأما كتب أهل السنة في الفقه والحديث، فيأتي أروي الكثير منها عن مشايخنا - رضوان الله عليهم - وعن مشايخ أهل السنة، خصوصاً «الصحيح الستة» وخصوصاً «الجامع الصحيح» للبخاري، و«صحيح أبي الحسن بن الحجّاج القشيري النيسابوري» .

فأما روايتي لذلك عن أصحابنا فإنما هي بالإجازة، وأما عن مشايخ أهل السنة فبالقراءة لبعض المكملّة بالمناولة، وبالسماح لبعض، وبالإجازة لبعض، فقرأت بعض «صحيح البخاري» على عدة:

منهم: الشيخ الأجلّ العلامة، أبو يحيى زكريا الأنصاريّ، وناولني مجموعة مناولة مقرونة بالإجازة، واخبرني أنه يرويه عن جمع من العلماء، منهم: قدوة الحفاظ ومحقق الوقت أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر، قال:

أبانا به العفيف أبو محمد عبدالله بن محمد بن محمد بن سليمان النيسابوريّ، سماعاً لمعظمه، وإجازة لسائرهم، قال:

أبانا به الرضيّ أبو إبراهيم بن محمد الطبريّ، أبانا به أبو القاسم عبد الرحمن بن أبي حرقى، سماعاً إلا شيئاً يسيراً، قال:

أبانا به أبو الحسن عليّ بن حميد بن عمّار الطرابلسيّ، أبانا به أبو مكتوم عيسى بن الحافظ أبي ذرّ عبد بن أحمد الهرويّ، قال:

أبانا به أبي، قال: أبانا به أبو العباس أحمد بن أبي طالب ابن أبي النعم نعمّة بن حسن بن عليّ بن بيان الصالحيّ الحجّار، عرف بابن الشحنة، سماعاً لجميعه، قال أيضاً: وأبائنا به أم محمد ستّ الوزراء، وزيرة ابنة عمر بن أسعد بن المنجا التنوخية، سماعاً لجميعه إلا يسيراً مجبوراً بالإجازة، قالت:

أبانا به أبو عبدالله الحسين بن أبي بكر المبارك بن محمد بن يحيى الزبيديّ، سماعاً، قال:

أبانا به أبو الوقت عبد الأوّل بن عيسى بن شعبة الشجريّ الهرويّ، سماعاً عليه لجميعه، قال:

أخبرنا به أبو الحسن عبد الرحمن بن محمد بن المظفر بن داود الداوديّ، قال:

أبانا به أبو محمد عبدالله بن حمويه، أبانا أبو عبدالله محمد بن يوسف بن مطر بن

صالح بن بشر الغريّ، قال:

أبانا به مؤلفه الحافظ الناقد أبو عبدالله محمد بن إسماعيل البخاريّ.



وأما «صحيح مسلم» فإني قرأت بعضه على الشيخ العلامة الرحلة عبدالرحمن بن الإبانة الانصاريّ، بمصر في ثاني عشري من شعبان من سنة خمس وتسعمائة، وناولني باقيه مناقلة مقرونة بالإجازة. وله إسناد عال مشهور بالصحيح المذكور، وسمعتُه إلاً مواضع بدمشق بالجامع الامويّ على العلامة الشيخ علاء الدين البصرويّ، واجازني روايته ورواية جميع مروياته، وكذا سمعت عليه معظم مسند الفقيه الرئيس الاعظم محمّد بن إدريس الشافعيّ المطلبيّ.

وأما موطا الإمام العالم مالك بن انس، نزيل دار الهجرة المقدّسة، فإني ارويّه بعدة طرق عن اشيخ علماء الخاصّة والعامة، وكذا «مسند الإمام المحدث الجليل احمد بن حنبل» و«مسند ابي يعلى» و«سنن البيهقي» و«سنن الدار قطني» وغير ذلك من المصنّفات الكثيرة الشهيرة، وقد اشتمل عليها مواضع ومظانّ هي معانها، فليرجع إليها عند الحاجة.

وقد اذنتُ له ان يفيد الطالبين في الفنون المشار إليها، وان ينقل إليهم ما سمعه منّي وكتبه عنيّ، بعد تحقيقه وضبطه، وثقة قلبه به، وامنه من التحريف والتصحيف والصدور عن غير رؤية واستعداد.

واجزتُ له ان يروي كل ما صدر عنيّ من الفوائد، والحواشي، والرسائل، والمختصرات، والتعليقات على كتب الاصحاب. ويعتمد في العمل على ما حقّقته من المسائل بيّته من الدلائل، فيما صدر منّي ممّا كتبه على كتاب «قواعد الاحكام» و«مختلف الشيعة» وغيرهما.

فليرو ذلك كما شاء مؤيداً مطلقاً مفوضاً مشروطاً عليه الوقوف على الحدود المعلومة لطرق الرواية، والشرائط المقررة بين اهل الدراية، مستثنى عليه البراءة من الغلط والتصحيف، ماخوذاً عليه الاخذ بالاحتياط في جميع احواله وتجنّب الإلقاء باليد إلى المهالك، مرخصاً بعد هذا من شاء لمن شاء.

وكتّب هذه الاحرف العبد الفقير إلى الله تعالى، عليّ بن عبد العالي، بخطه، في خامس عشري شهر جمادي الآخرة، من سنة أربع وعشرين وتسعمائة، بالمشهد المقدّس

الغروي، على مشرفه الصلاة والسلام، حامداً لله تعالى، مصلياً على رسوله محمد وآله مسلماً. ٦٢

### إجازة المحقق الكركي لإبراهيم الخاينساري الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، هذه صورة ماكتبه هذا الفقير الضعيف من الإجازة لجناب الشيخ الأجلّ الفاضل الكامل، المصرح باسمه في خلالها، واجوز أن يكون فيها قليل من الغلط، فينبغي معارضتها باصل الإجازة، معارضه معتبرة، لتصير موثقاً بها معتمداً عليها. ولا ريب عندي في استحقاق المشار إليه لذلك، وأنه اهل له. وقد جدّدت له الإذن في الرواية لما تضمّنته، واطلقت له إجازته عوداً على بدء، وشرطت عليه مراعاة ما وجب مراعاته في ذلك بين اهل الاثر، فليروه كما شاء وأحبّ موقفاً. إن شاء الله تعالى. -  
وكتب الفقير إلى الله تعالى عليّ بن عبدالعالي ببلدة قاشان - حماها الله من طوارق الحدّثان - في ثامن عشر شهر جمادى الآخرة سنة سبع وثلاثين وتسعمائة، حامداً لله تعالى، مصلياً على رسوله محمد وآله مسلماً. ٦٣

### إجازة المحقق الكركي للقاضي صفّي الدين عيسى

بسم الله الرحمن الرحيم

كان القاضي صفّي الحقّ والدين عيسى، الذي كان صدرأ في أيام بعض سلاطين المخالفين، لم ازل اسمع مدائحه من اعيان السادات وغيرهم، المجاورين بالمشهدين المقدسين المطهّرين الغريين والحائرين - صلوات الله على مشرفهما - والقاطنين بالحلة السيفيّة، وعند ورود

٦٢ . كشف الغمّة ، مخطوط ، نسخة مدرسة النمازي في خوي ، رقم ١٦١

٦٣ . المصدر السابق .

إلى مجاورة تلك الاعتاب المقدّسة في سنة تسع وتسعمائة تخميناً أو قريباً من ذلك . وأنّه كان يراهم يعطيهم ويقضي حوائجهم ، ويجتهد في صلتهم ، ويدفع مطاعن أهل السنّة عنهم .

وأنّه كان كثير النظر في مناقب أئمة الهدى ، ومصابيح الدجى - صلوات الله وسلامه عليهم - وأنّه كان مصاحباً لكتاب «كشف الغمّة في مناقب الأئمة الطاهرين» من مصنّفات الشيخ الأجلّ السعيد عليّ بن عيسى الأربليّ . وأنّ أعداءه طعنوا عليه فيه بالرفض ، وتوصّلوا إلى قتله بهذا السبب ، سمعتُ ذلك من متعدّدين .

وقد استخرتُ الله تعالى وأجزت له - أدام الله معاليه - رواية الكتابين المذكورين كلاً ، ورواية جميع مصنّفات مصنفهما وروايته على كثرتها .

بل أجزتُ له رواية جميع ما روته عن مشايخي الذين أخذتُ عنهم ، وأكثرتُ التردّد إلى مجالس دروسهم ، والاستفادة من بركات انفسهم . وجميع العلماء الذين عاصرتهم وثبت لي حقّ الرواية عنهم ، من الخاصة والعامة ، في المعقول والمنقول ، والفروع والأصول ، وسائر الفنون الإسلاميّة ، من الاصولين ، والحديث ، والتفسير ، وغيرها ، والسماع والمناولة والإجازة خاصّها وعمّاها ، مراعيّاً في صيغة الاداء ما هو وظيفة كلّ واحد من الطرق المذكورة عند أهل هذه الصناعة ، متحرّياً استجماع شرائط الرواية جميعها ، محافظاً على طريقة الاحتياط الموصلة إلى سواء الصراط .

فممن قرأتُ عليه وأخذتُ عنه ، واتّصلتُ روايتي به ، ولازمتهُ دهرأ طويلاً وازمنة كثيرة ، وهو أجلّ أشياخي وأشهرهم ، وهو شيخ الشيعة الإماميّة في زماننا بغير منازع ، شيخنا الإمام السعيد ، علامة العلماء في المعقول والمنقول ، المعمر الاوحد ، الفاضل ، ملحق الاحفاد بالاجداد ، قدوة أهل العصر قاطبة ، زين الملة والحقّ والدين ، ابوالحسن عليّ بن هلال - قدّس الله نفسه الزكيّة ، وافاض على مرقدّه المرحم الربانيّة - .

قرأتُ عليه المنطق والأصول والفقه ، واستوعبت كتاب «قواعد الاحكام» قراءة عليه ، وكثيراً من كتاب «مختلف الشيعة في مسائل الشريعة» من مصنّفات شيخنا الإمام جمال الدين بن المطهر ، وجميع شرح «تهذيب الوصول إلى علم الاصول» وغير ذلك .

وله مصنفات في المنطق والكلام والأصول، اجازني رواية جميع ما يجوز له وعنه روايته في جميع العلوم الإسلامية، وكثيراً ما اقتصر على ذكره في أسانيدي مع كثرة مشايخي نظراً إلى جلالته وقدره وإسناده.

وأجلّ أشياخه الذين قرأ عليهم وأخذ منهم، وأفقههم وأزهدهم وأعبدتهم وأتقاهم، الشيخ الاجلّ الزاهد العابد الورع، العلامة جمال الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبيّ - قدس الله روحه الطاهرة ورفع محله في درجات الآخرة - من مصنفاته كتاب «المهذب شرح النافع في الفقه» في عدة مصنفات، روى لي عنه شيخنا مصنفاته ومروياته كلها.

فمنها: جميع مصنفات ومرويات شيخنا الإمام، شيخ الإسلام، علامة المتقدمين، ورئيس المتأخرين، حلال المشكلات، وكشاف المعضلات، صاحب التحقيقات الفائقة، والتدقيقات الرائقة، حبر العلماء، وعلم الفقهاء، شمس الملة والحق والدين، أبي عبد الله محمد بن مكّي، الملقب بالشهيد - رفع الله درجته في عليين، وحشره في زمرة الأئمة الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين - بحق رواية الشيخ جمال الدين أحمد بن فهد لها، عن شيخه الاجلّ الفقيه السعيد زين الدين عليّ ابن الاجلّ السعيد تاج الدين أبي الحسن عليّ بن الخازن الحائريّ، عنه، عن شيخنا السعيد الشهيد.

ولنا إلى شيخنا هذا عدة أسانيد أخرى، ولنا به مزيد اختصاص؛ لأنه شيخ أسلافنا، واختصاصهم به أمر مشهور، إلا أنّ هذا الإسناد أجلّها.

ومنها: جميع مصنفات ومرويات الشيخ الاجلّ، السعيد الاوحد، المحقق فخر الملة والدين أبي طالب محمد بن المطهر - قدس الله روحه، ونور ضريحه - برواية ابن فهد لها، عن شيخه الإمام العالم الفاضل الكامل العلامة ظهير الملة والدين عليّ بن يوسف بن عبد الجليل النيليّ، وعن شيخه الإمام الاعظم الفقيه الورع، السديد السعيد، نظام الدين عليّ بن عبد الحميد - رحمه الله ورضي عنهما -.

وبالإسناد إلى ابن فهد، عن ابن الخازن، عن شيخنا السعيد الشهيد، قدس الله سره، كلهم جميعاً عن الإمام فخر الدين قدس الله روحه.

ومنها: جميع مصنفات ومرويات السيد الاجلّ السعيد المرتضى المحقق الاوحد، العلامة عميد الدين ابي عبدالله عبدالمطلب بن الاعرج الحسيني- سقى الله حريمه صوب الغوادي- بالاسناد المتقدم إلى شيخنا الإمام السعيد الشهيد محمد بن مكيّ، عنه بلا واسطة .

ومنها: جميع مصنفات ومرويات الامام الحبر، الشيخ العلامة جمال الدين الحسن بن المطهر، بالاسانيد المتقدمة إلى العلامة ولده فخر الدين، والسيد المرتضى عميدالدين، كلاهما عنه بغير واسطة .

ويروها شيخنا السعيد الشهيد عن الإمام المحقق، جامع المعقول والمنقول، قطب الملة والحق والدين، ابي جعفر البويهّي الرازيّ، شارح «الشمسية» و«المطالع» في المنطق، عن الإمام جمال الدين بلا واسطة، فإنه من اجلّ تلامذته، ومن اعيان اصحابنا الإمامية- قدّس الله ارواحهم ورضي عنهم اجمعين.-.

ومنها: جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، فقيه اهل البيت، رئيس الإمامية في زمانه، محقق المطالب الفقيهية، منقح الدلائل الشرعية، نجم الملة والحق والدين، ابي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلّيّ، صاحب كتاب «الشرائع» و«المعتبر» وغيرهما- قدّس الله روحه الطاهرة، ورفع قدره في درجات الآخرة- بالاسانيد المتقدمة إلى الإمام جمال الدين، عنه بغير واسطة .

ويروها شيخنا الإمام السعيد الشهيد محمد بن مكي، عن الشيخ الاجلّ السعيد زين الدين عليّ ابن طرّاد، عن الشيخ الإمام سلطان الادباء والبلغاء، تاج المحدثين والفقهاء، تقيّ الدين الحسن بن داود، صاحب كتاب «الرجال» وغيره، عن شيخه المحقق نجم الدين جعفر بن سعيد المذكور بغير واسطة .

وبهذا الإسناد إلى الإمام تقيّ الدين الحسن بن داود المذكور، جميع مصنفاته ورواياته .  
ومنها: جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام الاجلّ الفقيه السعيد، سديد الملة والدين، يوسف بن المطهر- قدّس الله نفسه- بالاسانيد المتقدمة إلى ولده الإمام الاوحد جمال الدين، عنه بغير واسطة .

وبهذا الإسناد إلى الإمام جمال الدين جميع مصنّفات ومرويات المولى الأجلّ، الفرد الأوحد، سلطان العلماء المحقّقين، أعلم المتقدّمين، وسيّد المتأخّرين، نصير الملة والحقّ والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسيّ - أعلى الله مكانه في عليين، واحله من رياض القدس في مقام الآمنين - بحقّ روايته عنه بالقراءة وغيرها.

وبالاسانيد إلى الإمام جمال الدين جميع مصنّفات الإمام العلامة، نجم الدين الكاتب، عنه بلا واسطة.

وبالإسناد إليه أيضاً جميع ما صنّفه الإمام الأجلّ الأوحد، المحقّق العلامة كمال الملة والحقّ والدين ميثم البحرانيّ، شارح كتاب «نهج البلاغة» - قدّس الله نفسه، وطهر رسمه - عنه بغير واسطة.

وبالإسناد إليه رواية مصنّفات ومرويات الشيخ الإمام السعيد الأوحد، جامع المعقول والمنقول، نجيب الدين أبي زكريا يحيى بن سعيد، صاحب كتاب «الجامع» وكتاب «الجمع بين الأشياء والنظائر»، وغيرهما، عنه بغير واسطة.

وبالإسناد إليه أيضاً، رواية جميع مصنّفات ومرويات السيّد السنين الطاهرين، العالمين الفردين: جمال الدين أحمد، ورضي الدين علي، ابني طاووس الحسيني - سقى الله ضريحهما صوب الغمام عنهما، رحمهما الله تعالى -.

ومنها: جميع مصنّفات الشيخ الإمام المتبحّر، جامع المعقول والنقول، مستجمع فنون العلوم، عزّ الدين عبد الحميد بن أبي الحديد، شارح «نهج البلاغة» وصاحب «القوائد السبع» في مدح إمام البررة، ومبير الكفرة والفجرة، أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب صلوات الله وسلامه عليه، وأشرف تحياته - رحمه الله ورضى عنه - بالإسناد إلى الإمام جمال الدين، عن والده الأجلّ سديد الدين، عن ابن أبي الحديد.

ومنها: جميع مصنّفات ومرويات الشيخ السعيد السديد، الفقيه العالم محمد بن نما الحلّي - رحمه الله ورضى عنه - بالإسناد المتقدّم إلى المحقّق نجم الدين جعفر بن سعيد.

وبالإسناد المتقدّم إلى الإمام جمال الدين الحسن بن المطهر، عن والده سديد الدين يوسف، كلاهما عنه.

ومنها: جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام السعيد المحقق، حبر العلماء والفقهاء، فخر الملة والحق والدين، ابي عبدالله محمد بن إدريس الحلبي الربيعي - برّد الله مضجعه، وشكر له سعيه - بالاسانيد المتقدّمة إلى الشيخ الفقيه محمد بن نما، بحق روايته عنه بالقراءة وغيرها، فإنّه أسدّ تلامذته .

ومنها: جميع مصنفات ومرويات السيّد السعيد الاجلّ، العالم النسابة، فخار بن معدّ بن فخار الحلبي الموسوي - قدّس الله روحه - بالإسناد إلى الشيخ السعيد سديد الدين بن المطهر، عنه وعن السيّد فخار هذا جميع مصنفات ومرويات والده السيّد معدّ، عنه وعن السيّد معدّ جميع مصنفات ومرويات الشيخ الاجلّ السعيد شاذان بن جبرئيل القميّ، صاحب كتاب «إزاحة العلة في معرفة القبلة» الذي لم يعمل مثله، عنه .

ومنها: جميع مصنفات ومرويات الشيخ الاجلّ السعيد عبد العزيز بن تحرير البرّاج، خليفة الشيخ الاجلّ الاعظم، رئيس كافة المتأخرين من الإمامية محمد بن الحسن الطوسيّ، بالإسناد إلى الشيخ شاذان بن جبرئيل، عن الشيخ السعيد عبدالله بن عبدالواحد .

ومنها: جميع مصنفات ومرويات السيّد السعيد العالم، جمال الدين أحمد بن يوسف بن أحمد العريضيّ الحسنيّ - قدّس الله روحه الطاهرة - بالإسناد المتقدّم إلى الشيخ السعيد سديد الدين يوسف بن المطهر، عنه .

وبالإسناد عن جمال الدين أحمد المذكور جميع مصنفات ومرويات والده يوسف المذكور، ومرويات والده أحمد المذكور العريضيّ، عنه .

وبالإسناد إلى السيّد أحمد هذا جميع مصنفات ومرويات السعيد الاجلّ الأوحد، برهان الدين محمد بن محمد الحمدانيّ القزوينيّ نزيل الريّ، عنه .

وبالإسناد إلى برهان الدين هذا جميع مصنفات ومرويات الشيخ الاجلّ العالم الفقيه السعيد، سديد الدين الحمصيّ، عنه وكذا مصنفات ومرويات السيّد الاجلّ السعيد العالم، فضل الله بن علي الراونديّ الحسنيّ - رحمه الله ورضي عنه - بالإسناد إلى برهان الدين الحمدانيّ، عنه .

وبالإسناد إلى السيد فضل الله جميع مصنفات ومرويات السيد الأجلّ السعيد العالم، عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسيني - قدس الله روحه - .  
وبالإسناد إلى العماد أبي الصمصام جميع مصنفات ومرويات الشيخ السعيد العالم النجاشي، صاحب كتاب «الرجال» المشهور، عنه .

وأما مصنفات ومرويات الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، ملك العلماء، وإمام الفقهاء، وعماد المذهب، ورئيس أجلاء الفرقة المحقة الإمامية، وقدوتهم ومرجعهم بغير منازع، وفقهه أهل البيت، محمد بن الحسن الطوسي - أحله الله من الفردوس في الرفيع الأعلى، وبوآه من رياض القدس المحلّ الأسنى - فإنّي أروها بطرق متكرّرة لاتكاد تنهاى :  
منها : الطرق المتقدّمة المتصلة بالشيخ السعيد فخر الدين أبي عبد الله محمد بن إدريس الربيعي، بحق روايته عن شيخه الفقيه السعيد عربيّ بن مسافر العبادي، عن شيخه إلياس بن هشام الحائري .

وبالإسناد يرويها غالباً الشيخ السعيد سديد الدين يوسف بن المطهر، عن الشيخ السعيد نجيب الدين محمد السورايوي، عن الشيخ الفقيه [الحسين] بن هبة الله بن رطبة، كلاهما عن الشيخ الأجلّ السعيد المفيد أبي عليّ الحسن ابن الشيخ الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، عن والده الشيخ أبي جعفر - رضي الله عنه و عنهم أجمعين - .

وبهذا الإسناد إلى الشيخ أبي جعفر جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام، شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت، مربّي العلماء، ومحطّ رحال الفضلاء الأجلّاء، قانع المتدعين، محمد بن محمد بن النعمان، الملقّب بالمفيد - قدس الله روحه الطاهرة، ورفع قدره في درجات الآخرة - بحق روايته عنه بالقراءة وغيرها، فإنّه أعظم مشايخه وأشهرهم .

وبهذا الإسناد بعينه رواية جميع مصنفات ومرويات السيد الأجلّ الطاهر، شيخ أهل البيت وفقههم، وعلامة زمانه، الإمام الأوحد علم الهدى ذي المجددين أبي القاسم علي المرتضى، ابن النقيب الأجلّ الأعظم الشريف أبي أحمد الحسين الحسيني الموسوي - حشره الله مع آبائه الطاهرين المعصومين - بحق رواية الشيخ الإمام ابن جعفر



الطوسي عنه .

وبالإسناد إلى الشيخ أبي جعفر الطوسي رواية جميع مصنفات مرويات شيخه السعيد العالم المحدث ، أبي عبدالله الحسين بن عبيد الله الغضائري - قدس الله روحه - بروايته عنه .

وبالإسناد جميع مصنفات وروايات الشيخ العالم الفاضل أحمد بن عبدون ، المعروف بابن الحاشر ، برواية الشيخ الإمام أبي جعفر عنه .

ومنها مصنفات ومرويات الشيخ الإمام السعيد العالم ، أبي القاسم جعفر بن قولويه ، بالإسناد المتقدم إلى الإمام السعيد أبي عبدالله المفيد ، بروايته عنه - رضي الله عنهما - وارضاهما - .

وبهذا الإسناد رواية جميع مصنفات ومرويات الشيخ الجليل الحافظ المحدث الرحلة ، المصنف الكبير الثقة الصدوق أبي عبدالله محمد ابن الشيخ الإمام السعيد علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، صاحب كتاب «من لا يحضره الفقيه» - قدس الله روحه الطاهرة - بحق رواية الإمام أبي عبدالله المفيد عنه .

وبالإسناد إلى الشيخ الصدوق المذكور جميع مصنفات ومرويات والده المذكور ، ومن جملتها كتاب «الرسالة» المشهور ، بحق روايته عنه . قراءة وغيرها .

ومنها : جميع مصنفات ومرويات الشيخ الإمام السعيد ، الحافظ المحدث الثقة ، جامع احاديث أهل البيت - عليهم السلام - أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني ، صاحب الكتاب الكبير في الحديث المسمى بـ«الكافي» الذي لم يعمل مثله ، بالإسناد المتقدم إلى الشيخ الإمام أبي جعفر محمد بن قولويه ، بحق روايته عنه - قدس الله سرهما ، ورفع قدرهما - وقد جمع في هذا الكتاب من الاحاديث الشرعية والاسرار الدينية ما لا يوجد في غيره .

وهذا الشيخ يروي عمّن لا يتناهى كثرة من علماء أهل البيت - عليهم السلام - ورجالهم ومحدثيهم ، مثل علي بن إبراهيم ، وهو يروي عن أبيه ؛ ومثل محمد بن محبوب ، وهو يروي عن محمد بن أحمد العلوي ، عن السيد الأجل أبي الحسن علي ابن

الإمام أبي عبد الله المعصوم جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله وسلامه عليه - عن أخيه الإمام موسى الكاظم - عليه السلام - عن آبائه المعصومين .

وقد تضمن هذا الكتاب ، وكتاب «التهديب» للشيخ أبي جعفر الطوسي - قدس الله سره - وكتاب «من لا يحضره الفقيه» من الطرق إلى النبي والأئمة - عليهم السلام - على ما يربو على الوف .

ومن اجلاء علمائنا وفقهائنا ورؤسائهم فقهاء حلب ، وهم جمع كثير ، ومنهم فقهاء طرابلس ، ومنهم الشيخ الاجل السعيد ابو الفتح الكراچكي نزيل الرملة البيضاء ، ومنهم الشيخ الإمام السعيد جامع المعقول والمنقول ، امين الدين ابو الفضل الطبرسي ، صاحب المصنّفات الكثيرة ، منها التفاسير الثلاثة التي احدها التفسير الكبير المسمى بـ «مجمع البيان» .

فمن فقهاء حلب الشيخ الاجل الفقيه هبة الله بن حمزة ، صاحب الوسيلة ،<sup>٦٤</sup> وقد رويت جميع مصنّفات ومروياته بالاسانيد الكثيرة والطرق المتعدّدة ، فمنها الطرق المتعدّدة إلى الشيخ السعيد جمال الدين احمد بن فهد ، عن السيد السعيد العالم النسابة تاج الدين محمد بن معية العلوي الحسني ، عن شيخه السيد العالم الفاضل علي بن عبد الحميد بن فخار العلوي الحسيني الموسوي ، عن والده السيد عبد الحميد ، عن ابن حمزة .

ومنهم الشيخ السعيد العالم ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني ، صاحب «المناقب» وكتاب «المثالب» رويت جميع مصنّفات ومروياته بالإسناد إلى السيد السعيد عبد الحميد بن فخار ، بروايته عن السيد السعيد الفقيه الزاهد مجد الدين أبي القاسم علي بن العريضي ، عن ابن شهر آشوب - رحمهم الله ورضي عنهم اجمعين - .

ومما ارويّه بخصوصه كتاب «نهج البلاغة» من كلام مولى الثقلين امير المؤمنين ، وإمام المتقين ، وسيد الوصيين ، أبي الحسن المرتضى علي بن أبي طالب - صلوات الله وسلامه عليه وآله - جمع السيد الاجل الاوحد السعيد الطاهر ، رضي الدين أبي الحسن محمد بن

٦٤ . هكذا ورد ، والمعروف أنّ كتاب (الوسيلة إلى نيل الفضيلة) لمحمد بن علي الطوسي المشهدي ، المعروف بابن حمزة المشهدي .

الحسين الموسوي - قدس الله روحه الطاهرة - .

وكتاب «الصحيفة الكاملة» للإمام الهمام السجّاد زين العابدين ذي الثنات عليّ بن الحسين بن عليّ بن ابي طالب - صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين - .

وكتاب «كشاف حقائق التنزيل» لجار الله العلامة محمود بن عمر الزمخشريّ .

وكتاب «الصحاح في اللغة الشريفة العربيّة» للإمام إسماعيل بن حمّاد الجوهريّ .

وكتاب «جمهرة اللغة» للإمام الاوحد ابي بكر الحسن بن دريد الازديّ .

وكتاب المنظومة الموسومة بـ «حرز الاماني ووجه التهاني» المشتهرة بـ «الشاطبيّة» نظم

الشيخ الاجل ابي القاسم بن قرّة بن خلف الرعينيّ الشاطبيّ في القراءات السبع .

وكتاب «النشر ونويّة في القراءات العشر» للشيخ القارئ العلامة الجزريّ، وغير

ذلك من مشاهير الكتب في فنون العلوم .

وبالجملة فما ارويه من طرق اصحابنا - رضوان الله عليهم - لانهاية له ؛ لاني ارويه

جميع ما صنّفه ورواه علماؤنا الماضون وسلفنا الصالحون ، من عصر اشياخنا إلى عصر

اثننا - صلوات الله وسلامه عليهم - وكثير من اسانيد ذلك موجود في مواضع معدّة له ،

مثبت في مظانّه ، وقد اذنت للمشار إليه - ادام الله تعالى علوّ قدره - في التسلّط على

روايته ونقله إلى تلامذته محتاطاً لي وله ، مراعيّاً للشرائط المعترّبة في ذلك عند اهل فن

الحديث .

ولنورد حديثاً واحداً تماماً نرويّه متّصلاً تبركاً وتيمناً ، وجرباً على عادتهم الجليلة

الجميلة ، فنقول :

اخبرنا شيخنا العلامة ابو الحسن عليّ بن هلال بالإسناد المتقدّم إلى شيخنا الإمام ابي

عبدالله محمّد بن مكّيّ السعيد الشهيد ، قال : اخبرنا الشيخ الإمام السعيد فخر الدين

ابوطالب محمّد بن المطهر ، والسيد السعيد عميد الدين عبدالمطلب بن اعرج الحسينيّ ،

عن الإمام المتبحّر جمال الدين ابي منصور الحسن بن المطهر ، عن العلامة المحقّق نجم الدين

ابي القاسم جعفر بن سعيد ، عن الفقيه العلامة ابي عبدالله محمّد بن نما ، عن الشيخ

السعيد المتبحّر فخر الدين ابي عبدالله محمّد بن إدريس ، عن عربيّ بن مسافر العباديّ ،



حتى أواليه، ومن عدوه حتى أعاديه؟ فإشار له رسول الله - صلى الله عليه وآله - إلى علي - عليه السلام - فقال: ألا ترى هذا؟  
قال: بلى.

فقال: وليّ هذا وليّ الله فواله، وعدوّ هذا عدوّ الله فعاده، وال وليّ هذا ولو أنّه قاتل أبك وولّدك، وعاد عدوّه ولو أنّه أبوك أو ولده.

وأجزت له - رفع الله قدره - أن يروي عني جميع ما صنّفته وألّفته في العلوم التي شاركت فيها بعض أهلها، خصوصاً علم الفقه، فمن ذلك ما خرج من شرح كتاب «قواعد الأحكام» يزيد على ست مجلّدات، ومن ذلك المختصر الموسوم بـ «الجعفرية في فقه القدوة» ومن ذلك المختصر المتكفل ببيان صيغ العقود والإيقاعات، ومن ذلك كتاب «اللمع» الموسوم بـ «نفحات اللاهوت» ومن ذلك المختصر المتضمّن بيان أحوال الخراج.  
ومن ذلك حواشي كتاب «مختلف الشيعة» وحواشي كتاب «إرشاد الأذهان» وحواشي «النافع» و«الرسالة الالفيه»، وقد وقع في هذه الحواشي المذكورة من قلم ما أحوجت إلى كمال الاعتناء بتصحيحها.

وعده رسائل مثل «رسالة تحقيق حكم الجمعة في زمان الغيبة» ومثل «رسالة تحقيق جواز السجود على التربة الحسينية - على مشرفها الصلاة والسلام - بعد أن تشوى بالنار» وغير ذلك، مع ما أنا عليه من القصور والتقصير. وإن يفيد الطالبين ويجب المستفيدين - أمده الله تعالى بعنايته، وأيده برعايته، بمحمد وعترته -.

وأما كتب العامة ومصنّفاتهم، فإن أصحابنا لم يزالوا يتناقلونها ويروونها، ويبدلون في ذلك جهدهم، ويصرفون في هذا المطلب نفائس أوقاتهم لغرض صحيح ديني، فإن فيها من شواهد الحق ما يكون وسيلة إلى تزييفات الأباطيل ما لا يحصى كثرة. والحجة إذا قام الخصم بتشبيدها عظم موقعها في النفوس، فكانت أدعى إلى إسكات الخصوم والمنكرين للحق، ودفع تعلّلاتهم، ومع ذلك ففي الإحاطة بها فوائد أخرى جمّة.

وقد اتفق في الأزمنة السابقة بذل الجهد، واستفراغ الوسع مدة طويلة في تتبع مشاهير مصنّفاتهم في الفنون، خصوصاً العلوم النقلية من الفقه، والحديث وما يتبعه، والتفسير،

وما جرى مجراها كاللغة وفنون العربية، فثبت لي حق الرواية بالقراءة لجملة كثيرة من المصنّفات الجليلة المتعبّرة.

وكذا ثبت لي بحق الرواية لما لا يكاد يحصى ولا يحصر من مصنّفاتهم في العلوم الإسلامية، إجازة خاصة وعمامة من علمائنا - رضوان الله عليهم - ومن علمائهم الذين عاصرتهم وادركتُ زمانهم، وأخذتُ عنهم، وأكثرتُ الملازمة لهم والترددُ إليهم بدمشق، وبيت المقدس - شرفه الله وعظمه - وبمصر، ومكة - زادها الله شرفاً وتعظيماً - وصرفتُ في ذلك سنين متعدّدة، وأزمنة متطاولة، وجمعتُ أسانيد ذلك وأثبتته في مواضع، وكتبتُ مشيخة شيخنا الجليل أبي يحيى زكريا الأنصاري بمصر، وتبعتُ جملة من أسانيد شيخنا الجليل العلامة كمال الدين أبي عبد الله محمد بن أبي شريف المقدسي، فكتبتها، وخطه مكتوب على بعضها، وكذا خطُ زكريا مكتوب على مواضع من مشيخته التي سبق ذكرها.

فاجزتُ له - أدام الله تعالى رفعتَه - رواية جميع ذلك بالأسانيد، مضافاً إلى ما سبق تفصيله وإجماله، كما شاء وأحبّ، لمن شاء وأحبّ، متى شاء وأحبّ. مراعيّاً شرائط الرواية المقرّرة عند أهل الدراية، محتاطاً لي وله وشرطتُ عليه تصحيح النسخ، وترك الإقدام في مواضع وأوصيه بما أوصيت به بتقوى الله تعالى، وكمال مراقبته في السرّ والعلن، وأسأله أن لا ينساني في دعواته في خلواته وصلواته.

(هذا آخر صورة خطّه - عفا الله عنه - :)

وكتب ذلك بيده الفانية الفقير إلى عفو الله وكرمه، علي بن عبد العالي - تجاوز الله عن سيئاته - ببلدة أصفهان - حماها الله من الآفات - لتسع خلت من شهر رمضان المعظم قدره، سنة سبع وثلاثين وتسعمائة هجرية - أحسن الله خاتمتها - حامداً لله تعالى على آلائه، مصلياً على محمد سيّد الأنبياء وآله الطاهرين .

وقد نقل هذه الإجازة من خطّ، نقل من خطّ، نقل من خطّه الشريف - قدّس الله روحه، ونور ضريحه - أفرق عباد الله الغنيّ المغنيّ أبو عبد الله الحسين بن حيدر الكركي العامليّ - عاملهم الله بلطفه الخفيّ بالنبيّ والوصيّ وآلهما الاطهار الابرار - صباح يوم

الاثنين عشرين من شهر ربيع الأول، من شهور سنة الف واثنين من الهجرة النبوية - على مشرفها الصلاة والسلام -<sup>٦٥</sup>.

## إجازة المحقق الكركي محمد مهدي بن محسن الرضوي المشهدي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الهادي إلى صوب الصواب، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله أفضل من أوتي الحكمة وفصل الخطاب.

وبعد، فإن السيد السند الاوحد، شرف اولاد الرسول، خلاصة سلالة الزهراء البتول، نموذج اسلافه الطاهرين، نتيجة السادات المبجلين، ذي النسب الطاهر والحسب الفاخر، جامع الكمالات الانسية، صاحب النفس القدسية، الفاضل الكامل العلامة، شمس الملة والدين محمد، الملقب بما يشعر العلاقة بالمهدي، ابن المرحوم المبرور المتوج المحبور، شرف السادة والنقباء، قدوة الاجلاء الفضلاء الاتقياء، كمال السيادة والدين، محسن الرضوي المشهدي - قدس الله روح السلف، وادام ايام الخلف، ومنحه السعادة والاقبال، وخصه ببلوغ ذروة المجد والجلال -.

صحبني عند توجهي إلى خراسان في سنة ست وثلاثين وتسعمائة، وعند عودي متوجهاً إلى بلدة الإيمان قاشان - حماها الله من طوارق الحدثان - مدة قرأ علي في خلالها شيئاً يسيراً من كتاب «قواعد الاحكام» في علم الفقه، من مصنفات مولانا وسيدنا، شيخ الإسلام، مبيّن الحلال والحرام، مفتي الفرق، جامع اشتات العلوم، محيي ما اندرس من الرسوم، الحبر البحر العلامة، جمال الملة والحق والدين، ابي منصور الحسن، ابن الشيخ الامام الفقيه السعيد سعيد الدين ابي يعقوب يوسف بن علي بن المطهر الحلبي - قدس الله روحه الطاهرة، ورفع قدره في درجات الدار الآخرة -.

وقرأ عليّ أيضاً كتاب «النافع» مختصر «الشرائع» في الفقه، من مصنفات مولانا وسيدنا الشيخ الإمام السعيد، المحقق شيخ الإسلام، فقيه أهل البيت -عليهم السلام- في زمانه، إلى كتاب الحجّ، قراءة شهدت بفضله وكمال استعداده.

وقد استخرتُ الله تعالى واجزتُ له رواية جميع الكتابين المذكورين، ورواية غيرهما من مصنفات مصنفيهما في المعقول والمنقول، والفروع والأصول، بحقّ روايتي لذلك عن مشايخي الذين قرأت عليهم وأخذتُ عنهم، وثبت لي الاتصال بهم.

فمنهم، وهو أجلّهم، شيخنا الشيخ الاجلّ السعيد الاوحد، علامة العلماء المحققين، قدوة الفضلاء المدققين، زين الملة والحقّ والدين، أبو الحسن عليّ بن هلال الجزائري -قدّس الله روحه ونور ضريحه- عن عدّة من الاشياخ، أجلّهم الشيخ الاجلّ السعيد، العالم الكامل، جمال الدين أبو العباس أحمد بن فهد الحلّي -رفع الله قدره في عليين- عن جميع مشايخه، أحدهم الشيخ الفقيه السعيد الاجلّ زين الدين أبو الحسن عليّ بن الخازن الحائريّ، عن شيخ الإسلام، قدوة الانام، افضل المتقدمين والمتأخرين، شمس الملة والحقّ والدين أبي عبد الله محمّد بن مكّي -قدّس الله نفسه النفيسة- عن الشيخ السعيد الاوحد المحقق فخر الدين أبي طالب محمّد بن المطهر، والسيد السعيد الاجلّ عميد الدين عبدالمطلب بن الأعرج الحسيني -قدّس الله روحيهما- عن شيخنا الشيخ الإمام جمال الحقّ والدين الحسن بن المطهر.

وهذا بعينه هو الإسناد إلى العلامة المحقق نجم الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد، فإنّ الإمام جمال الدين يروي عنه بغير واسطة -رحمهم الله تعالى ورضي عنهم-.

واجزتُ له رواية جميع ما يجوز لي وعنتي روايته من سائر العلوم الإسلامية، التي ثبت لي روايتهما باصناف الرواية، بالاسانيد التي لي، وهي مبيّنة في مواضعها، مثبتة في معادنها، فليرو ذلك محتاطاً موثقاً مسدداً.

وأوصيه بتقوى الله تعالى، ومراقبته في السرّ والعلن، وان لا ينساني من دعواته عليّ



مرور الاوقات، وأن يراعي الامور المشتركة في الرواية عند اولي الدراية .  
 وكتب هذه الكلمات بيده الفانية ، علي بن عبد العالي -تجاوز الله عن سيئاته-  
 بمحروسة قم -جعلها الله تعالى دار إيمان وامان إلى يوم الدين- في حادي عشر شهر ذي  
 الحجة الحرام، سنة سبع وثلاثين وتسعمائة، حامداً لله تعالى، مصلياً على رسوله  
 محمد وآله الطاهرين مسلماً. ٦٦

### إجازة المحقق الكركي لدرويش محمد الاصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، قرأ علي هذا الدعاء والذي قبله، عمدة الفضلاء الاخيار الصلحاء الأبرار،  
 مولانا كمال الدين درویش محمد الاصفهاني -بلغه الله ذروة الاماني- قراءة تصحيح .  
 كتبه الفقير علي بن عبد العالي، في سنة تسع وثلاثين وتسعمائة، حامداً مصلياً. ٦٧

٦٦ . بحار الانوار ١٠٥ : ٨١ - ٨٣

٦٧ . بحار الانوار ١٠٥ : ٨٤

---

## زندگی نامه خودنوشت

### شیخ آقا بزرگ تهرانی

سیداحمد حسینی اشکوری

---

#### درآمد

علامه بزرگوار و پژوهشگر پر تلاش حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، از چهره های تحقیقی بسیار مشهوری است که با آثار گرانقدر خود خدمات شایانی به محققان و دانشمندان تقدیم داشته و سالهای پر برکت عمر خود را صرف معرفی آثار علما و فضیلتی اعصار مختلف اسلامی شیعی نموده است.

عالمی با تقوا و دانشمندی پرهیزکار، مورد اعتماد و ستایش همگان، با پیشینه ای ممتد در خدمت بزرگان علم و حدیث، چونان آخوند خراسانی و شیخ الشریعة اصفهانی و سید حسن صدر کاظمینی و حاج میرزا حسین نوری و میرزا محمد تهرانی، بزرگانی که هر کدام به سهم خود دارای شهرت فراوان و آثار علمی معروف و شاگردان و تربیت یافتگان برجسته بوده اند.

پیشینه علمی و تقوایی و تلاش تحقیقی مداوم علامه تهرانی، نظرها را

بسوی او جلب کرد و دانشمندان و طالبان علم از هر کوی و برزن برای اتصال سند روایتی خود به حضرات معصومین - علیهم السلام - از وی استجازه می نمودند و آن بزرگ مرد حدیث و روایت برای هر یک به فراخور حالش اجازه می نگاشت و آنها را بدین وسیله تشویق می نمود تا هر چه بیشتر و پربرتر از خوان نعمت آن بزرگواران توشه بردارند و خوشه چینند. تعداد اجازه های مطوّل و مختصری که این بزرگ مرد نوشته است، بنا به گفته دوستی با اطلاع، به چهار هزار اجازه می رسد.

در منابع بسیاری شرح حال و بیوگرافی این اسطوانه حدیث و بزرگترین شیخ اجازه معاصر به تفصیل آمده و او را با عبارات گوناگون ستوده و خدمات وی را برشمرده اند. اما مستندتر از تمامی نگارشها چیزی می تواند باشد که به قلم خود برشته تحریر درآورده و گوشه هایی از تاریخ زندگانش را بازگو کرده است، آنهم با جمله هایی کوتاه و بدور از مبالغه و خودستایی و خالی از هرگونه کزاف گویی.

قبل از چندی توفیق یافتم که تمامی آثار قلمی شیخ را که به خط خودش مانده، برای «مرکز احیاء میراث اسلامی» عکس برداری کنم. در این آثار گران سنگ دو مجموعه عربی دیدم که کسی آنها را یاد نکرده است، به نام «الکشکول» و «المجموعۃ التاریخیه» در مجموعه اول رساله ای بسیار مختصر در شرح حال خود از سال ولادت ۱۲۹۳ هـ. ق تا سال ۱۳۵۳ هـ. ق و در مجموعه دوم پراکنده هایی مربوط به تاریخ زندگیش آورده، و این نوشته ها برای شناخت رویدادهای خانوادگی و مراحل علمی و موقعیت اجتماعی وی دارای نکات ارزنده ایست که تا بحال دیگران بدانها دست نیافته اند.

این یادداشتها را بدانگونه که شیخ نوشته است بدون تغییر الفاظ و

جمله های آنها، در جزوه حاضر تدوین نموده و تقدیم خوانندگان گرامی می دارم. فقط در چند مورد که عبارتها کاستی هایی داشت بین دو قلاب [ ] تکمیل شده و بعضی الفاظ نامانوس در نگارش عربی، درپانویشت صفحه ها توضیح داده شده است.

قم: اول صفر ۱۴۱۹ هـ.ق

سید احمد حسینی اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

... در روز شنبه ۱۳۱۵ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۱۶ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۱۷ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۱۸ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۱۹ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۰ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۱ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۲ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۳ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۴ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۵ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۶ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۷ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۸ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۲۹ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۰ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۱ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۲ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۳ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۴ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۵ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۶ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۷ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۸ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۳۹ ...  
 ... در روز شنبه ۱۳۴۰ ...

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين .  
ويعد: يقول العبد المذنب المسيء محمد محسن المدعو بأقابرگ بن الحاج علي بن المولى  
محمد رضا بن الحاج محسن بن الحاج محمد بن المولى علي أكبر بن الحاج باقر<sup>١</sup>  
الطهراني، عفي عنه وعن والديه وآبائهما:

هذه جملة من التواريخ المرتبطة بهذا العبد، جمعتها بعد ما كانت متفرقة، في هذا  
اليوم وهو الاثنين السادس عشر من ذي القعدة الحرام سنة ثمان وثلاثين وثلاثمائة والـف  
(١٣٣٨)، ثم ألحقت بها بعض ما وجدت بعد التاريخ كما يظهر للناظر، فلاتغفل .

تاريخ تولد الاحقر بخط والدي المرحوم على ظهر كتاب «مفتاح الفلاح» ما صورته:  
تولد نور چشمى محمد محسن شب پنجشنبه يازدهم شهر ربيع الاول ١٢٩٣ . تاريخه  
«ابّ علي ظفر»، وقيل «المحسن ظهر»، وقيل «بناء العدل ظهر» (١٢٩٣) .

تاريخ ورودي في المكتب سنة ١٣٠٠ .

تاريخ معرفتي للحساب الهندي الرقومي قراءة وكتابة سنة ١٣٠٣ .

تاريخ تعلمي للعربية سنة ١٣٠٥ .

---

١ . وجدت هذه البطون الثلاثة [الاخيرة] المكتوبة في الهامش بخط جدي المولى محمد رضا المتوفى سنة  
١٢٧٥، ثم وجدتھا أيضاً بخط والد جدي - وهو الحاج محسن المذكور - كتبه على ظهر حق اليقين  
للمجلسي الذي اشتراه في رشت في سنة ١٢٢٤ . والنسخة في مكتبي العامة في النجف «منه» .

تاريخ تشرفي بزيارة ثامن الأئمة - وهي أول مسافرتي - تشرفت مع والدي ووالدتي في ذي القعدة الحرام سنة ١٣١٠ ، وتوقفنا بالمشهد الرضوي ثلاثة أشهر ، وكنت يومئذ أقرأ «المطول» ، فحضرت في باب القصر منه على المولى عبدالحق المدرس المشهور بالمشهد في مدرسة المستشار في الصحن في مدة مقامي هناك .

تاريخ تشرفي لزيارة العتبات بنفقة أخي المكرم مشهدي إبراهيم - المعروف اليوم بكربلائي محمد إبراهيم - مع عياله و شريكه في أواخر شوال سنة ١٣١٣ ، وكنا في كرمانشاه ليلة الجمعة التي فتك بالسلطان ناصر الدين شاه في يومها بمشهد عبدالعظيم عليه السلام ، ورجعت مع الأخ الكريم إلى طهران في صفر سنة ١٣١٤ .

و تشرفت إلى العتبات للتحصيل والإشتغال بعد فراغي عن السطوح في طهران عند السيد العلامة السيد عبدالكريم اللاهجي المدرس وغيره من المدرسين في ذلك العصر ، في عاشر جمادى الثانية سنة ١٣١٥ .

وردت النجف الأشرف - رزقنا الله الدفن بها - في يوم الأربعاء السابع عشر من شعبان سنة ١٣١٥ .

وزرت عرفة ماشياً مع شيخخي الأجل العلامة النوري في سنة الحج الأكبر الذي اتفق فيها النيروز والأضحى مع الجمعة سنة ١٣١٩ .

واستجزت منه - قدس سره - ، فاجازني في ثاني عشر شهر صفر سنة ١٣٢٠ ، وذلك قبل وفاته بما يقرب من خمسة أشهر ، لانه - طاب ثراه - توفي ليلة الأربعاء لثلاثة بقين من جمادى الآخرة سنة ١٣٢٠ ، ودفن في الأيوان الثالث عن يمين الداخل إلى الصحن المرتضوي من باب القبلة .

واستجزت عن شيخنا العلامة الفقيه الشيخ محمد طه بن الشيخ مهدي بن الشيخ محمد رضا بن الشيخ محمد بن الحاج نجف التبريزي النجفي المتوفى ليلة الأحد الثالث عشر من شوال سنة ١٣٢٣ ، وكانت الإجازة منه ليلة الجمعة لثلاث عشرة بقين من جمادى الأولى سنة ١٣٢٠ .

واستجزت عن شيخنا العلامة آية الله شيخ الشريعة الميرزا فتح الله بن الحاج محمد

جواد النمازي الشيرازي الاصفهاني النجفي في صبيحة يوم الجمعة تاسع شوال سنة ۱۳۲۰، وكتب لي إجازة كبيرة بخطه ضاعت عني مدة ثم وجدتها بحمد الله تعالى .

وإجازني في الشهر المذكور أيضاً الشيخ العلامة المؤسس المولى علي بن فتح الله النهاوندي النجفي المتوفى غرة ربيع الثاني سنة ۱۳۲۲ .

وإجازني أيضاً سيد مشايخي السيد العلامة الأورع جمال السالكين السيد مرتضى بن مهدي بن كرم الله الطوسي القمي الكشميري النجفي المتوفى بالكاظمية يوم وفاة الشيخ محمد طه، إجازني في ليلة الجمعة الخامس والعشرين من محرم سنة ۱۳۲۱ .

وإجازني آية الله الحاج ميرزا حسين بن خليل الطهراني النجفي - قدس سره - ، المتوفى بين الطلوعين يوم الجمعة عاشر شوال سنة ۱۳۲۶، وإجازته في سنة ۱۳۲۱ .

وإجازني الشيخ العلامة الفقيه علي بن الحسين الخيقاني النجفي المتوفى سنة ۱۳۳۴ عن شيخه و أستاذه العلامة الورع الحاج مولى علي ميرزا خليل في سنة ۱۳۳۰ .

وإجازني سيدي ومولاي العلامة المحدث الورع الجليل الحاج سيد محمد علي بن الحاج ميرزا محمد الشاه عبدالعظيمي النجفي المتوفى سنة ۱۳۳۴، وكانت إجازته في سابع عشر جمادى الثانية سنة ۱۳۲۹ .

وبعد ثلاثة أيام من هذه الإجازة إجازني شيخني ومولاي آية الله الخراساني الآخوند المولى محمد كاظم - طاب ثراه -، وبعد ستة أشهر توفي - طاب ثراه -.

وأيضاً إجازني في التاريخ المذكور الشيخ العلامة الجليل الميرزا محمد علي بن نصير الرشتي النجفي المتوفى سلخ محرم ۱۳۳۴ .

وكتب لي الإجازة الكبيرة سيدنا العلامة الأجل حجة الإسلام السيد حسن بن السيد هادي صدرالدين دام ظلّه، في سنة ۱۳۳۰ .

واستجزت أيضاً في هذه السنة عن السيد العلامة الجليل الحاج السيد أحمد بن إبراهيم الطهراني المعروف بالكربلائي المتوفى عصر الجمعة ۲۷ شوال سنة ۱۳۳۲ .

واستجزت أيضاً في آخر ذي الحجة من هذه السنة ۱۳۳۰ عن الشيخ العالم الجليل الشيخ موسى بن جعفر بن محمد باقر بن محمد كريم الحائري، عن أستاذه العلامة الحاج



میرزا محمد حسین الشهرستاني .

واستجزت أيضاً مدبجاً<sup>٢</sup> عن الشيخ المحدث الجليل الشيخ محمد صالح بن الشيخ احمد آل طعان القطيفي البحراني المتوفى بالخائر الشريف سنة ١٣٣٣ .

وكذا عن السيد العالم الفاضل الميرزا هادي بن السيد علي البجستاني تلميذ شيخنا آية الله الميرزا محمد تقي الشيرازي ، وكلتا الإجازتين<sup>٣</sup> في سنة ١٣٣٢ .

واستجزت أيضاً مدبجاً عن السيد العالم المتبحر السيد محمد علي هبة الدين [الشهرستاني] سنة ١٣٣٥ .

واستجزت عن السيد العلامة السيد أبو تراب الخوانساري النجفي سنة ١٣٣٩ ، وتوفي في جمادى الثانية سنة ١٣٤٦ .

واستجزت أيضاً عن العلامة السيد ناصر حسين بن السيد حامد حسين صاحب العباقت سنة ١٣٣٩ ، عن والده وعن المفتي مير [محمد] عباس [اللكهنوي] .

واستجزت أيضاً عن العلامة شيخ العراقيين الشيخ علي بن الشيخ محمد رضا بن الشيخ موسى بن جعفر كاشف الغطاء ، توفي غرة محرم سنة ١٣٥٠ .

\*.\*.\*

وتزوجت بمنصورة بنت الشيخ العالم الجليل الشيخ علي ابن العلامة الورع الحاج مولى علي رضا اليزدي القزويني أوائل ذي الحجة سنة ١٣٢٠ . توفيت أمها العلوية رباه بيبكم بالبواب في ثاني ربيع الثاني سنة ١٣٢٢ . وتوفيت جدتها سابع رجب سنة ١٣٢٧ .

وولد منها قرّة العين محمد باقر - جعله الله من العلماء العاملين - ليلة السبت السادس عشر من جمادى الأولى سنة ١٣٢٢ . توفي محمد الباقر وله أزيد من عشرين سنة ، وكانت وفاته في يوم الأحد السابع عشر من جمادى الأولى سنة ١٣٤٣ ودفن في الايوان المتصل بباب الفرج من صحن الإمامين الهمامين العسكريين - عليهما السلام - . غفر الله له ولوالديه ..

٢ . الإجازة المدبجة : ان يكتب كل من الشيخين إجازة الحديث للأخر ، فكل منهما مجيز ومجاز .

٣ . يشير بهذا إلى ان الإجازة بينه وبين السيد مدبجة أيضاً .

واسقطت ذكورا لسته اشهر في ١٢ ذي القعدة سنة ١٣٢٣ .  
 واسقطت اناثا لسبعة اشهر في ١٦ ذي القعدة سنة ١٣٢٤ .  
 ولدت رباب ١٩ ربيع الثاني سنة ١٣٢٦ . وماتت رباب ١٥ ربيع الثاني سنة ١٣٢٧ .  
 ولدت قره العين مريم في ثالث محرم الحرام سنة ١٣٢٨ .  
 ولدت طاهرة ثامن شهر رمضان سنة ١٣٣٠ في سامراء . وماتت بها ١٩ جمادى  
 الاولى سنة ١٣٣٢ .

ولدت قره العين مرضية في سادس محرم الحرام سنة ١٣٣٣ . وتزوجت بمرزا مهدي  
 بن الميرزا محمد الطهراني العسكري .

ولد محمد في ٢١ ربيع الاول سنة ١٣٣٦ بالكاظمية . ومات بعد اربعة ايام .  
 وتوفيت منصوره بالكاظمية ليلة الجمعة الخامس والعشرين من ربيع الثاني سنة  
 ١٣٣٦ ، ودفنت في الرواق الشريف قرب ايوان يدخل منه إلى الحرم من عند رأس الجواد  
 -عليه السلام- .

ثم تزوجت بالعلوية مريم بيكم بنت المرحوم المبرور السيد العالم السيد احمد بن  
 الميرزا محمد حسن الطباطبائي الدماوندي المسكن نزيل سامراء والمتوفى في شعبان سنة  
 ١٣٣٨ ودفن بصحن العباس -عليه السلام-، والزواج بها في الكاظمية ٢٧ جمادى  
 الاولى سنة ١٣٣٦ .

ولدت منها قره العين فاطمة الشريعة ليلة السبت تاسع جمادى الاولى سنة ١٣٣٨ .  
 وتوفيت يوم السبت ثامن شوال سنة ١٣٣٩ .

وولد منها قره العين ليلة الاحد يوم دحو الارض الخامس والعشرين من ذي القعدة  
 سنة ١٣٣٩ ، وسميته بعلي نقى -اعلى الله قدره وهداه رشده بحق سميته الهادي عليه  
 السلام- .

وولد منها قره العين الميرزا احمد سمي جده الامي في ليلة الثلاثاء ثامن ربيع الآخر  
 سنة ١٣٤١ -رزقه الله خير الدنيا والآخرة بحق سميته «ص»- .

وولد منها عبدالصاحب او محمد رضا في ثاني جمادى الثانية وتوفي بعد الاسبوع

في سنة ١٣٤٣ .

وولدت منها قرّة العين فاطمة في ليلة الجمعة العشرين من رجب سنة ١٣٤٤ .  
 وولد منها قرّة العين سمي جد أبيه محمد رضا في ليلة الأربعاء بعد ثلاث ساعات من  
 ليلة الأحد عشرين ذي القعدة وهي ليلة ولادة الإمام الثامن - عليه السلام - سنة ١٣٤٦ .  
 وولد منها قرّة العين الميرزا محمود - رزقه الله ووالده المقام المحمود - في يوم الخميس  
 وقت الغروب تاسع عشر رجب سنة ١٣٤٩ ، توفي في النجف ١٥ ذي القعدة سنة  
 ١٣٥٤ .

وولدت منها فاطمة المعصومة بعد مضي ستّ ساعات مضت من ليلة الأربعاء التاسع  
 أو العاشر من رجب سنة ١٣٥١ ، توفيت في ١٤ شعبان سنة ٥٣ .  
 ولد منها قرّة العين أبو القاسم محمد بعد ثلاث ساعات من نهار الأربعاء اليوم الأول  
 من الحوت السابع عشر من مهرماه الفرس ١٦ ذي القعدة سنة ١٣٥٣ - جعله الله من العلماء  
 العالمين - .

ولد قرّة العين محمد التقي عاشر صفر ١٣٥٥ - اللهم اجعله من المتقين - .  
 ولدت فاطمة البتول في عاشر جمادى الثانية سنة ١٣٥٨ .

\*.\*.\*

وكننت في النجف منذ ورتها إلى أن هاجرت منها مع العيال إلى سامراء ، ووردها  
 في تاسع عشر شعبان يوم الاثنين سنة ١٣٢٩ وفي هذه المدة تشرف من أرحامي إلى  
 العتبات جمع :

منهم عمّتي حكيمة ، تشرفت في شعبان سنة ١٣١٧ .  
 وتشرف الحاج سيد محمد تقي والسيد العالم آقا ريحان الله وأختي مولود مع زوجها  
 الشيخ باقر في شعبان سنة ١٣١٨ .  
 وتشرفت زوجة عمي بنت القاضي سنة ١٣١٩ مع آقا علي محمد بن الميرزا  
 محمود .

وتشرف ابن عمّتي محمد مهدي سنة ١٣٢٠ .

وتشرف الحاج الشيخ محمد ثانياً مع والده في شعبان سنة ۱۳۲۰ .

وتشرف عمي الحاج حبيب الله في ربيع المولود سنة ۱۳۲۴ . وتشرف أيضاً في

ذي العقدة سنة ۱۳۴۵ وفي رجب سنة ۱۳۵۲ .

وتشرفت والدتي العلوية الحاجية آسية بيكم بنت المرحوم المبرور الحاج سيد اسدالله

الحسيني العطار المتوفى سنة ۱۲۸۸ ، مع اختي طاهرة ومولود في شهر رمضان سنة

۱۳۲۴ق وكانت مجاورة لجدها إلى أن توفيت بمسجد الكوفة بمجرد ما وقعت في سفينة

نوح قرب الفجر من ليلة الاربعاء رابع جمادى الاولى سنة ۱۳۲۹ .

وتوفي والدي الحاج علي - طاب ثراه - في طهران في ثامن جمادى الاولى سنة

۱۳۲۴ ، وبعد سنة ونصف حمله اخي محمد إبراهيم إلى النجف ودفن بوادي السلام في

جنب قبر جدي الامي الحاج سيد اسد الله ، ودفنت بجنبهما خالتي الحاجية مرضية بيكم

يوم وفاتها بالنجف يوم الفطر سنة ۱۳۲۵ .

وأيضاً دفن بجنبهم ابن خالتي المذكورة الحاج ميرزا سيد حسن المتوفى بالنجف أيضاً

في النصف من شهر رمضان سنة ۱۳۲۸ وكان من العلماء اتقياء .

وتوفيت اختي طاهرة بيكم في طهران ليلة الاثنين ۲۷ صفر سنة ۱۳۲۶ .

وأختي شريفة بيكم توفيت في الاثنين ۱۱ رجب سنة ۱۳۲۸ .

وتوفيت خالتي الحاجية صديقة بيكم في ليلة القدر سنة ۱۳۲۷ .

وتوفيت عمتي حكيمة في ربيع الاول سنة ۱۳۲۸ .

وتوفي عباس قلي زوج عمتي ربابة في شهر الصيام سنة ۱۳۲۸ .



وكننت في سامراء منذ وردتها إلى يوم الثلاثاء الثاني عشر من جمادى الاولى سنة ۱۳۳۵

فخرجت منها خائفاً يترقب مع العيال والاطفال ونزلت جوار الإمامين الهمامين الكاظمين

وكننت بها يوم سقوط بغداد من يد العثمانيين وهو يوم الأحد السابع عشر من الشهر المذكور .

واتفق لي بالكاظمية فوت العيال وتجديد الفراش على ما ذكرت سابقاً .

وكننت مجاوراً لهما - عليهما السلام - إلى أن امرت بالرجوع إلى سامراء بعد انقطاع

الحرب العمومي فعدت إلى سامراء مع العيال في آخر ربيع الاول سنة ١٣٣٧ .  
 وكنت مدة مقامي بسامراء موظفاً من شيعي ومولاي آية الله في العالمين الميرزا محمد  
 تقي الشيرازي ، وقد أتى الخبر بوفاته - طاب ثراه وجعل الجنة مثواه - في ليلة الاربعاء الثالث  
 من ذي الحجة هذه السنة ، أعني سنة ١٣٣٨ . وإني اليوم مشغول بفاتحته وعزائه .  
 وأسأل الله أن يختار لي ما هو صلاح ديني ودينباي وآخرتي بحق محمد وآله  
 الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين - .

حرره الجاني آقا بزرگ الطهراني في ثامن ذي الحجة سنة ١٣٣٨ حامداً مصلياً شاكراً  
 لله بنعمه ذاكراً لآلائه لا مفاخرأ على غيره بل خائفاً عن كون تلك النعم استدراجاً ولا  
 مغروراً بما رزق من المجاورات بل عالماً بأن القرب الجسماني لا يبلغ رتبة التعلق الروحاني  
 والسعادة والكمال في الفوز بالثاني .

فكم من قريب يقاسي الظما وكم من بعيد حطبي بالورود  
 وايضاً:

وما الحب تكرار الزيارة دائماً ولكن على ما في القلوب المعول  
 اللهم ارزقني حقيقة التعلق بهم والتمسك بحبلهم والفوز بجوارهم ، بحقهم عليك يا  
 رب العالمين .



وأما ما برز من قلمي فعدة كتب ورسائل غير ما كتبته في الفقه والاصول من تقريرات  
 مشايخي في قرب مجلد محتاج إلى التهذيب ، ومن تأليفي :

«الذريعة إلى تصانيف الشيعة» ، مرتب على الحروف في ست مجلدات .  
 و«وفيات اعلام الشيعة بعد الالف من هجرة صاحب الشريعة» ، في أربع مجلدات ،  
 لكل مائة مجلد ، بترتيب الحروف : ١- البدور ، و٢- الكواكب ، و٣- النقباء ، و٤- السعداء .

و «هدية الرازي إلى المجدد الشيرازي» .

و«تعريف الانام في ترجمة المدينة والإسلام» .

و«مصنفى المقال في مصنفى الرجال» .

- و«ضياء المفازات في طرق مشايخ الإجازات» .  
 و«محصول مطلع البدور» .  
 و«الظلال الخصب في عوالي النسب» .  
 و«نزهة البصر في فهرس نسمة السحر» .  
 و«ياقوت يواقيت السير الملقوط من أزهار رياض الفكر» ، منتخب من الرياض ، وهو  
 سادس أجزاء اليواقيت .  
 و«الدر النفيس في تلخيص رجال التأسيس» .  
 و«لامع المقالات في فهرس جامع السعادات» .  
 و«إحياء الدائر من مآثر القرن العاشر» .

\* . \* . \*

الإجازات التي كتبها لبعض الاعلام من المعاصرين وكلها مبسوطه :

- \* إجازة الحاج شيخ عباس بن الحاج مولى حاجي الطهراني سنة ۱۳۳۳ .
- \* إجازة الحاج سيد محمد باقر بن الحاج سيد هاشم الكلبيكاني ۱۳۴۲ .
- \* إجازة الشيخ فرج بن الحسن بن أحمد بن الحسين بن محمد علي بن محمد بن العلامة عبدالله بن فرج بن عبدالله بن عمران القطيفي سنة ۱۳۴۹ .
- \* إجازة الشيخ آقا سميّ جده ابن الشيخ محمد رضا بن العلامة الشيخ مهدي الكجوري الشيرازي سنة ۱۳۴۹ .
- \* إجازة الحاج ميرزا أحمد بن الحاج ميرزا بابا البجنوردي سنة ۱۳۴۹ .
- \* إجازة السيد علي نقی بن أبي الحسن اللكهنوي سنة ۱۳۴۵ .
- \* إجازة السيد محمد صادق بن السيد حسن آل بحر العلوم سنة ۱۳۵۰ .
- \* إجازة الميرزا محمد علي بن الميرزا أبي القاسم الأرديبادي سنة ۱۳۵۴ .
- \* إجازة الحاج السيد عبدالله بن الحسن الملقب ببرهان السبزواري سنة ۱۳۵۴ .
- \* إجازة مروج الإسلام الحاج شيخ علي أكبر الكرماني المشهدي سنة ۱۳۴۵ .
- \* إجازة السيد شهاب الدين بن السيد محمود التبريزي المعروف بأقا نجفي سنة ۱۳۴۱ .

- \* إجازة السيد محمد جواد بن السيد محمد تقي بن السيد أبي القاسم التبريزي سنة ١٣٤٠ .
- \* إجازة السيد محمد جعفر بن عبدالرضا الموسوي المهري سنة ١٣٥٢ .
- \* إجازة الشيخ حسن بن العلامة الشيخ علي بن الحسين الخاقاني النجفي سنة ١٣٥٤ .
- \* إجازة الشيخ محمد علي بن الشيخ محمد رضا النائي سنة ١٣٥٣ .
- \* إجازة السيد محمد صادق بن السيد باقر بن العلامة السيد محمد الهندي النجفي سنة ١٣٥٣ .
- \* إجازة الشيخ ذبيح الله بن محمد علي المحلاتي سنة ١٣٥٢ .
- \* إجازة الحاج الشيخ محمد علي بن حسن علي الهمداني الحائري الشهير بسنقري سنة [ ١٣٤٤ ] .
- \* إجازة الحاج سيد هاشم بن الحاج سيد محمد علي السبزواري سنة ١٣٥٢ .
- \* إجازة الشيخ عبدالحسين بن الحاج قاسم الحلبي النجفي سنة ١٣٥٢ .
- \* إجازة السيد محمد رضا بن العلامة السيد محمد الهندي النجفي سنة ١٣٥٣ .
- \* إجازة السيد علي مدد بن السيد حسين بن علي مدد القائي سنة ١٣٥٢ .
- \* إجازة السيد عبدالرزاق بن السيد محمد الدغاري النجفي سنة ١٣٥٣ .
- \* إجازة الشيخ مرتضى بن الشيخ محمد بن العلامة الميرزا محمد علي المدرس الجهاردُهي سنة ١٣٥٣ .
- \* إجازة الشيخ حسين بن العلامة الشيخ علي صاحب «أنوار البدرين» [القديحي] البحراني سنة ١٣٤٠ .
- \* إجازة الشيخ محمد رضا [الجرقوثي] [الأصفهاني] .
- \* إجازة الشيخ عبدالحسين بن أحمد الأميني التبريزي ، اسمها «مسند الأمين» .
- \* إجازة الشيخ محمد رضا الطبسي .
- \* إجازة السيد علي أكبر بن المير سيد رضي المبرقعي الرضوي القمي ، له «سراج الوهاج» وغيره .
- \* إجازة ضمن تقرّظ «متخب التواريخ» للحاج مولى هاشم بن محمد علي الخراساني .

## الملحقات

### رحلة إلى الحج

الحركة من النجف يوم السبت ١٥ شوال سنة ١٣٦٤ ، الورود إلى الكاظمية يوم الاثنين ١٧ ، الحركة إلى الشام يوم الخميس ٢٠ بعد الظهر ، الورود إلى القلوجة ساعتين قبل الغروب ، الورود إلى الرمادية غروب يوم الخميس ، الورود إلى رُطبة كمر كالعراق صبح يوم الجمعة ، ابو الشامات كمر ك الشام عصر الجمعة .

الورود إلى الشام ليلة السبت ساعتين ونصف بعد المغرب ٢٢ شوال ، في منزل السيد محسن الأمين .

الخروج من الشام صبح يوم الثلاثاء ٢٥ ، الورود إلى بيروت ظهر الثلاثاء المذكور ، في بيت الحاج السيد علي أكبر على زاده الخراساني نزيل بيروت بعد واقعة مسجد گوهرشاد .  
الحركة من بيروت صبح يوم الخميس ٢٧ شوال ، الورود إلى حيفا اول الظهر ، ثم الحركة بسيارة أخرى في الساعة الثامنة والورود إلى قدس فلسطين في الساعة الحادي عشرة وكنا ليلة الجمعة وليلة السبت بالقدس في فندق فلسطين الجديد . زرنا في يوم الجمعة بيت المقدس ومسجد الصخرة وصلينا صلاة الجمعة بالمسجد وزرنا النبي إبراهيم وسارة والانبيا إسحاق ويعقوب وزوجته ويوسف الصديق ، وفي الساعة الثامنة من يوم الجمعة عدنا من القدس إلى مصر .

توجهنا إلى مصر ساعتين قبل الغروب من يوم السبت ٢٩ شوال بالقطار درجة أولى ، وردنا إليها في الساعة الرابعة والنصف من يوم الأحد سلخ شوال ، وزرنا مشهد رأس الحسين - عليه السلام - والسيدة نفيسة والإمام الشافعي والإمام ليث والسيدة زينب .<sup>٤</sup>

٤ . إلى هنا كانت الرحلة فارسية فترجمناها على طريقة الشيخ في التعبير .



وخرجنا من مصر ليلة الثلاثاء ٢٣ ذي القعدة سنة ٦٤، ووردنا جدة مع باخرة الشركة التي تحركت مع باخرة المصريين في يوم الجمعة قبل الزوال .

وخرجنا منها إلى المدينة المنورة ليلة السبت ٢٧، ووردنا المدينة صبيحة يوم الأحد ٢٨ ذي القعدة . وذهبنا يوم الاثنين إلى مكتبة شيخ الإسلام السيد أحمد عارف حكمت بن السيد إبراهيم الحسيني المدني وتشرفنا بقليا مديرها الشيخ إبراهيم بن أحمد حمدي المدني المولود سنة ١٢٨٨ واستجزنا منه فأجاب بالإجازة العامة بروايته عن شيخه، والمكتبة في محل دارالسيد الشريف الحسن المثني الواقعة في طرف قبلة المرقد المنور النبوي .

وتشرفنا - في يوم الثلاثاء الذي هو أول ذي الحجة عند السعودي ولم يرف فيه الهلال بالمدينة للغيمة المتراكم في صبيحة ذلك اليوم - أولاً إلى مسجد قبا ثم رجعنا إلى المدينة وذهبنا إلى أحد وزرنا قبر حمزة سيد الشهداء وقبر عبدالله وقبور الشهداء وصلينا في المسجد الذي في قربهم ثم عدلنا إلى أن وصلنا إلى مسجد القبلتين ثم ذهبنا إلى مسجد الأحزاب .

وكننا بالمدينة المنورة وخرجنا منها إلى مكة المعظمة فيما قبل الزوال من يوم الخميس ثالث حجة وصلينا الظهر بمسجد الشجرة، وخرجنا منه ودخلنا جدة قبل الظهر من يوم الجمعة رابع ذي الحجة وبتنا بها ليلة .

وفي يوم السبت قبل الزوال خرجنا من جدة إلى مكة المعظمة ووردنا إليها في الساعة التاسعة من يوم السبت في منزل السيد محمد علي صحرة وصرفنا الغداء المهيأة وغسلنا . وفي وقت العشاء من ليلة الأحد سادس ذي الحجة تشرفنا بالمسجد الحرام وعملنا عمرة التمتع في تلك الليلة إلى الساعة السابعة من الليل، فأخرجنا الاحرام وقصرنا ولبسنا الخيط .

وبعد الفريضة في عصر يوم الثلاثاء أحرمتنا للحج، وفي أول ليلة الأربعاء خرجنا إلى منى وبتنا بها حتى النهار، فارتحلنا إلى عرفات واقفين بها مع الناس حتى افاضوا منها إلى المشعر الحرام في أول ليلة الخميس وبتنا بالمشعر ووقفنا بين طلوعي الفجر والشمس، ثم عدنا إلى منى لرمي الجمرة بالعقبة، وذبحنا ولكن لم نحل، وبقينا يوم الخميس الذي هو عيد الجمهور محرماً حتى الليل، فذهبنا ليلة الجمعة إلى عرفات ثانياً وأدركنا الوقوف

الاضطراري بها، ورجعنا إلى المشعر قبل الفجر ووقفنا بها بين الطلوعين من يوم الجمعة فأدرکنا الوقوف الاختياري من المشعر والاضطراري من عرفات بعد ما توقفنا الوقوفين الاختياريين مع الجمهور .

وفي يوم الجمعة رجعنا إلى منى ورمينا الجمره وذبحنا ثانياً وحلقنا، ورمينا الجمرات الثلاث أيضاً بعد ما خرجنا من الإحرام .

وفي عصر يوم الجمعة تشرقنا إلى مكة لطواف الزيارة، ثم السعي بين الصفا والمروة، ثم طواف النساء .

وعدنا إلى منى، وبتنا بها ليلة السبت والأحد، ورمينا الجمرات في يوميهما، وذبحنا ثالثاً وخرجنا من منى في ليلة الجمعة .

ورجعنا إلى مكة بعد صلاة الظهر في مسجد الخيف من يوم الأحد الثالث عشر عند الجمهور، وكنا بمكة إلى يوم السبت الخامس والعشرين على حسابنا والسادس والعشرين [على حساب السعوديين] .

فخرجنا يوم السبت قرب الظهر إلى جدة، وبتنا بها الأحد إلى قرب الزوال، فخرجنا من جدة إلى باخرة «شيراله»، و[أجرة] كل واحد بستة عشر ديناراً إلى السويس، وكنا بالباخرة ليلة الاثنين والثلاثاء، وفي صبيحتها وصلنا إلى جبل طور، فأخرجنا مع تمام اسبابنا إلى «قرنطينة» طور<sup>٥</sup>، فاغتسلنا في حمامها وبخرت بعض لباسنا، وتغير منه حالي واشتد إسهالي الذي ابتليت به من [أكل] الطبخ مع لحم الفدية التي كانت، وركبناها<sup>٦</sup> بعد خروجهم من مكة في يوم السبت الذي هو الغدير على حسابنا، وخفّ الإسهال في اليوم الثاني من ورودنا القرنطينة بإكثار الشاي المرّ الغليظ .

ولم ير الهلال في ليلة الخميس مع سلامة الأفق من الغبار وغيره، ومع بذل الجهد من جماعة في الاستهلال، فصار شهر ذي الحجة على حساب القوم واحداً وثلاثين يوماً .



٥ . كلمة تركية للمصح الذي يحجز فيه المسافرون للتأكد من سلامتهم من الامراض المسرية .

٦ . يريد ركوب باخرة «شيراله» .

أرخ الأديب البارع العلامة الشيخ محمد السماوي حج بيت الله الحرام وزيارة مشاهد المدينة المنورة في سنة ١٣٦٤ بقوله :

بسم الله الرحمن الرحيم

يا خير الحجاج والزائرين والمعتمرين . أهلاً بك من قادم غانم بالظفر والمغفرة بالحج  
وزيارات الرياض المطهرة ، واعتذاراً إليك من عدم تشرفي بالحضرة الواجبة الزيارة للبرد  
والضعف ونهي الاستخارة ، ولكن أرسلت إليك تاريخ الحج ، فهل يقوم مقام زيارتي  
لك؟ وعسى الله ان يوفق مخلصك (محمد السماوي) ، إنه الموفق :

جدّ بك السعي فنلت المنى	بالحج والفوز بما يؤمنُ
وعدت في مغفرة ظافراً	فقرت الأنافس والأعينُ
فلنحمد الله تعالى اسمه	حمداً توأله له الألسنُ
ولتذكر الأيام تاريخه	(جدّ وحج ظافراً محسنُ)

وللسيد محمد صادق بحر العلوم النجفي :

زهت (الغري) وعمت الأفرحُ	وتباشرت بقدمك الأرواحُ
من بعدما ازدهرت مغاني (مكة)	مذشح فيها وجهك الوضّاحُ
والطير تسجع والبلابل غردت	والكل منها باغم صداحُ
ألويت منك عنانَ عودة ماجدٍ	تحبى الدوارس فيك فهي وضّاحُ
ونفوس أرباب النهى حيثك إذ	علمت بانك في العلى سبّاحُ
تتلو بمدحك جل آيات الشنا	وتسلسل الأخبار وهي صحاحُ
لاغرؤ إن كنت المقدم فيهمُ	فلأنت أنت وجلهم أشباحُ
فاسلم ودم ما غرد القمرى في	[.....] ٧

## رحلة اخرى إلى الحج

الحمد لله الذي وفقنا لزيارة بيته العتيق وحج البيت للمرة الثانية ٢٥ ذي القعدة سنة ١٣٧٧. ومعى العلوية مريم بيكم بنت المرحوم السيد أحمد الدماوندي، وقد بذل لنا الزاد والراحلة النواب عبدالكريم خان ابن النواب حامد علي خان نواب رامپور المدفون بمقبرة السيد محمد كاظم اليزدي، وكنا في صحبته مع حليلته النوبة وصاحبه الحاج محمد سعيد كمو صاحب.

فخرجنا من النجف في يوم السبت الخامس والعشرين أو السادس والعشرين من ذي القعدة سنة سبع وسبعين وثلاثمائة ألف من طريق الحلة إلى الكاظمية، ومعنا في السيارة صهرنا الشيخ حسين [الطهراني] مع ابنه جواد.

فوصلنا قبل الظهر بساعتين إلى المنطقة مقابل مسجد براثا، وإذا بالحاج عبدالزهراء في سيارته الشخصية ينتظر قدومنا لإخبار صهرنا السيد مهدي المدرسي إياه بالتلفون بعد حركتنا عن النجف، فآخذنا معه في سيارته إلى داره القريبة من المنطقة، فبتنا عنده ثلاث ليال الأحد والاثنين والثلاثاء.

وزارنا في ليلة الاثنين النواب مع حليلته وذكر أنه أخذ بليط الطائرة<sup>٨</sup> من الشركة العراقية من نوع الاربع مقرات<sup>٩</sup> ذهاباً إلى جدة وعوداً إلى بغداد، نركبها يوم الثلاثاء.

فبعد صلاة الفجر من ذلك اليوم أخذنا الحاج عبدالزهراء في سيارته إلى المطار، فوافينا النواب إلى أن ركبنا الطائرة، فوصلنا إلى جدة قبل ثلاث ساعات من الزوال، ونزلنا هناك مدينة الحجاج، وبعثنا بجوازاتنا إلى أبي زيد وكيل مطوفنا محمد علي الغنام، وطلبنا منه الرواح إلى المدينة بما كان عندنا بليط الطائرة إليها، فحول البليط إلى الشركة السعودية، وخرجنا إلى مطار المدينة عصرأً وبقينا عدة ساعات حتى ركبنا الطائرة.

ووصلنا المدينة المنورة بعد أربع ساعات من ليلة الأربعاء، وترددنا في تعيين المكان

٨. بطاقة السفر بالطائرة.

٩. يريد الطائرة ذات أربع محركات.

إلى أن نزلنا دار أسعد أمر الله<sup>١٠</sup> بن صالح أمر الله في الساعة السادسة من الليل، وهي في جانب قبور البقيع والفاصل بينهما الشارع العام، وبيت امر الله يظهرن التشيع في المدينة عند الحجاج ويعملون بالتقية، ورايت عنده خطوط العلماء النازلين عندهم، مثل خط الميرزا المجدد الشيرازي والحاج ميرزا حبيب الله الرشتي والحاج السيد حسين الترك [الكوهكمري] وغيرهم .

وتشرفنا بالمدينة أربعة أيام الاربعاء والخميس والجمعة ويوم السبت إلى قرب الغروب، ففلسنا للإحرام وخرجنا إلى مسجد الشجرة، وفي أيام إقامتنا كنا تشرف بزيارة قبر النبي وقبور أئمة البقيع - صلوات الله عليهم - ووقفنا للصلاة في المساجد العشرة في المدينة وخارجها: مسجد قبا، مسجد فضيخ و ردّ الشمس، مسجد فتح احزاب، مسجد ذي القبلتين، مسجد الغمامة، مسجد علي، مسجد سلمان ...

وزرنا قبر عبد الله والد النبي وحمزة سيد الشهداء عمه وسائر شهداء أحد، ودخلنا باغ فدك<sup>١١</sup> ومشربة أم إبراهيم وغير ذلك .

وخرجنا من مسجد الشجرة محرماً في سيارة مكشوفة قبل المغرب، وبتنا في الطريق تلك الليلة، وتوجهنا ليلة الاحد إلى مكة بعد صلاة الصبح، ولم نصل إليها إلا قبل الظهر بساعة، فاثرت حرارة الشمس على جسدي من جدة إلى مكة، فمرضت من ليلة الاثنين إلى تمام ثلاثة عشر ليلة، فحملوني ليلة الثلاثاء إلى طواف العمرة والسعي والتقشير واحللت، وفي ليلة الاربعاء اشتدت الحمى حتى اغمي علي أربعة وعشرون ساعة لا اشعر باوقات الصلوات الخمس، فاضطرب النواب واشتد حزنه واحضر الدكاترة الباكستانيين والعراقيين، وطلب الادوية من الاجزاخانات،<sup>١٢</sup> ولم يجد بعضها حتى

١٠ . ذكر لي انه ولد سنة ١٣٠٥ ، ووالده الشيخ محمد بن الشيخ صالح بن احمد امرالله المدني خادم الروضة [النبوية] المطهرة، وان عمه الشيخ حمزة بن صالح بن امر الله، وذكر ان ابنه احمد بن اسعد سمي جده الاعلى «منه» .

١١ . باغ فارسي بمعنى البستان .

١٢ . يريد بالاجزاخانات الصيدليات التي يباع فيها الادوية .

احضر الدكتور الإيراني الموظف لمعالجة [الحجاج]، فأنقذني هو من الهلكة وثلجني من رأسي إلى بطني، وكان معه بعض ما لم يوجد في الأجزاء، إلى أن خفت السخونة وشعرت ببرد الثلج على يدي اليسرى، وبشر الحضار برفع الخطر بعد يأسهم من حياتي، ولما رأى التحسن وتقدم الصحة جَوَزَ الاغتسال بالماء البارد، ففي عصر الأربعاء اغتسلت وأحرمت للحج.

وليلة الخميس بتنا في عرفات إلى غروب الشمس، وفي أول مغرب ليلة الجمعة نفرنا إلى المشعر الحرام، وصلينا المغرب بها بعد ثلاث ساعات من الليل من كثرة الزحام، بتنا بها إلى طلوع الشمس.

ورحلنا إلى منى، وبعد ساعتين نزلنا في الخيمة التي عينها لنا الغنام، وكنت جليس الخيمة تمام يوم الجمعة والسبت والأحد إلى قرب الغروب، فرجعنا إلى مكة لاداء طواف الزيارة وطواف النساء. وفي تلك الأيام الثلاثة قام بأداء رمي الجمرات والذبح عني وعن العلوية الحاج علي أكبر السلطاني النجفي ابن المرحوم الحاج يوسف السلطاني، كما أنه كان يطوّف العلوية.

وكان نزولنا بمكة في دار عبدالله سالم باشا من الموظفين للدولة السعودية، ولها تلفون خاص يخابر به النواب الاحباب ويطلعهم على شدة مرضي ويحضرهم مع الدكاترة لعيادتي إلى أن تحسنت أحوالي وانقطعت سخونتي، فشكروا الله على عافيتي. وكانت [الدار] تامة المرافق، فلنا غرفة تحتانية وللنواب فوقانية فيها الكهرباء ولولة الماء وحمّام الدوش، وفي غرفتنا بانكات لتبريد الهواء، وبقينا بها ثلاث عشرة ليلة مريضاً، أجرها النواب بالف ريال سعودي تقريباً.

وكان نزولنا في المدينة في بستان أسعد أمر الله في ليلة الأربعاء التي هي في التقاويم الإيرانية آخر ذي القعدة وفي التقويم السعودي غرة ذي الحجة، وقد شهد جمع من الحجاج وغيرهم برؤية الهلال، وغلب الظن بعدم كذبهم وعدم الخطأ في بصرهم من جهة الظن بأنه كان ممكن الرؤية في تلك الليلة بحسب الدرجة التي رأيناه فيها في ليلة الخميس في البستان المذكور بعد ما صليت جماعة المغرب ونوافلها ثم العشاء ومضى قرب ساعة

من الليل، فاروني وأنا جالس في وسط الدار للتعقيب الهلال في محله المرتفع فوق الحائط ثم نقلوا أنه غرب قرب ساعة ونصف من الليل، ومن هنا اطمأنت النفس بان ليلة الاربعاء كانت اول ذي الحجة وإن لم تثبت الرؤية شرعاً لعدم بلوغ الشهود إلى حد الشيع والاستفاضة، فوافقنا السعوديين وعرفنا يوم الخميس وعيدنا يوم الجمعة، فرمى الحاج علي اكبر المذكور جمرة العقبة نيابة عني وعن العلوية واشترى الهدى لنا وذبحه عنا، وحلق رأسي بالموسى الذي استعاره من بعض الحجاج في ليلة السبت، وكذا رمى الجمرات في يومها ويوم الاحد.

وخرجنا في عصر هذا اليوم من منى إلى مكة لطواف الزيارة وطواف النساء، وحملوني ليلة الاثنين لطواف الزيارة وصلاة الطواف ثم السعي ثم طواف النساء وصلاة الطواف حتى فرغنا من المناسك.

وبقينا بمكة يوم السبت الثامن عشر، وهو يوم الغدير، وقد زارني صبيحته الفاضل الصالح محب اهل البيت ومداحهم الملقب بنواحي مؤلف «گلچين نواحي» نزيل الحائر الشريف عدة سنوات، وبعده دخل علينا مطوفنا محمد علي الغنام وقرأ الدعاء «الحمد لله الذي جعلنا من المتسكين بولاية مولانا» الخ، اشارة إلى أنه من الشيعة، وذكر أن الراجع رواحكم في عصر هذا اليوم إلى جدة وبعد يوم أو يومين يحصل لكم الطيارة العراقية. فقبلنا منه وودعناه.

وخرجنا ليلة الاحد (١٩) إلى جدة ونزلنا فندق بين الحرمين، وصعدونا بالمصعدة إلى الطبقة السابعة المشتملة على جميع المرافق من الغرف والحمام والمراحيض كلها على الوضع الحديث.

وفي ليلة الاثنين (٢٠) عين لنا مكان في الطيارة ليوم الثلاثاء (٢١)، فكتنا في ذلك الفندق ليلتين بينهما يوم واحد اجرة كل ليلة خمسة وسبعون ريالاً سعودياً.

وخرجنا صبيحة يوم الثلاثاء إلى مطار الشركة العراقية، فتعطلنا هناك عدة ساعات حتى جاءت الجوازات من المركز ولم يكن جوازنا بينها، فتعطلت مع العلوية في ظل الطيارة إلى قرب الظهر حال الخوف والاضطراب، حتى وجدوا جوازنا في المركز فاتونا

بالجواز و رکبونا . وهذا من فضل الله تعالى ، لانه لو لم يوجد الجواز نبقى هناك في حر الشمس و غموت قطعاً .

وبعد ركوبنا حمدنا الله تعالى ، و تحركت الطائرة ذات اربع مقرات ، ووصلنا مطار بغداد في الساعة الثامنة ولم يطلع على حالنا احد إلا الله ، ومن فضله انه القى في روع السيد مهدي المدرسي ان يحضر المطار في ذلك الوقت ، فرآنا عند النزول من الطائرة وصاح بنا ، فلماً رأيناه شكرنا الله تعالى على هذا الفضل ، فخابر هو للحاج عبد الزهراء ، فحضر مع سيارته فوراً و اخذنا إلى داره فنزلنا بها واسترحنا ، وهيا الشاي والحمام فغسلنا و طهرنا ثوبنا و صلينا .

وقرب الغروب شغل [الحاج عبد الزهراء] السيارة و تشرفنا للزيارة ، ولما فرغنا من الزيارة رجعنا في سيارته إلى المنزل فتعشينا و نمنا ، وبعد سبع ساعات من الليل شغل السيارة ، فركبنا مع السيد مهدي [وتوجهنا الى النجف الاشرف] من طريق الحلة و صلينا الفجر في مسجد الكوفة ، ثم دخلنا الصحن [العلوى] الشريف من باب الطوسي صبيحة الاربعاء ٢٢ ذي الحجة سنة ١٣٧٧ ، وذهب السيد مهدي بالسيارة إلى المنزل و أخبرهم ورجع إلى باب القبلة عند خروجنا من الحرم الشريف ، فركبنا ووصلنا إلى الدار قبل طلوع الشمس . و الحمد لله على هذه النعمة .

وفي يوم السادس والعشرين من ذي الحجة ١٣٧٧ صارت حادثة رابع عشر تموز .

وفي السابع والعشرين من ذي الحجة ١٣٧٩ خرجنا من النجف لزيارة المشهد الرضوي .

والحمد لله الذي غم لنا زيارة الاربعة عشر [المعصومين] جميعاً صلوات الله عليهم اجمعين .

### رحلة إلى مشهد

قد خرجنا من النجف الاشرف بقصد زيارة سلطان خراسان صبيحة يوم السبت الرابع والعشرين من ربيع المولود عام ١٣٨٢ .

وردنا الكاظمية قرب الظهر ونزلنا دار الحاج علي محمد الإعتماد ، تغدينا واسترحنا في سردابه إلى قرب الغروب ، فعدنا للزيارة .



وبعد صلاة العشاء اتانا الميرزا علي [بن] الميرزا مهدي العسكري ، وبتنا في داره في مدينة الهادي ليلة الأحد .

وشيعونا إلى المطار في بغداد صبيحة ذلك اليوم ، فوردنا إلى [مطار] مهرآباد طهران بعد ساعة ونصفها ، في استقبال جليل من العلماء وغيرهم واحترامات ، سيما من آية الله الحاج ميرزا خليل الكمرني ، ومعهم السيد مهدي المدرسي الذي رجع من المشهد قبل يوم الخميس المذكور وكان معنا إلى ان ذهب إلى يزد .

فاخذني السيد جلال آل احمد في سيارته إلى دار المرحوم آية الله الطالقاني ، وبقيت هناك ليلة الاثنين والثلاثاء والاربعاء .

وفي [يوم] الاحد ذهبنا مع المدرسي إلى منزل الحاج اصغر آغا لعقد كريمته ، وكنت طرف القبول والعلامة الشيخ عبد العلي طرف الإيجاب .

وفي [يوم] الاثنين ذهبنا مع تقي زاده لزيارة الخوانساري ، وفي الثلاثاء لزيارة الجهلستوني والأملي ، وفي الخميس لزيارة الآقارفيق والحاج قائم مقام الرشتي . ولما وردت العلوية مع المنزوي عصر يوم الثلاثاء ٢٧ [ربيع الأول] ونزلت في دارها ذهبت إليها .

وتغدينا يوم الاربعاء في دار المحسني ، وفي يوم الخميس في دار المنزوي .

وجاءت بريقة الدعوة من اصفهان من قبل السيد محمد علي الروضاتي والحاج السيد ضياء الدين العلامة ، وأردت إجابتهما لزيارة الأحياء والأموات من علمائهما .

وكنت في يوم الجمعة آخر ربيع الأول مدعوأ في دار السيد الحاج سيف الأشراف مع جمع كثير ، وبعد صرف الغداء ذهبت إلى دار الميرزا محمد المحسني القريبة من دارالسيف ، ونمت هناك إلى العصر ، فذكر الحاج آقا جواد المحسني ان سيارتي حاضرة اوديكم إلى اصفهان ، فركبنا مع الحاجة العلوية والسيد مهدي المدرسي في السيارة ، وفي الساعة الخامسة من الليل وصلنا إلى دار أخيه الحاج مصطفى المحسني في آخر محلة احمدآباد ، وبعد صرف العشاء بتنا تلك الليلة ، وهي السبت غرة ربيع الثاني .

وفي صبيحتها اطلع جمع من الاعلام وعلى رأسهم السيد الروضاتي والسيد العلامة

صاحبي الدعوة البرقية، فاجمعوا على ان يكون جلوسنا يوم السبت عصرأ ويوم الاحد صباحاً وعصرأ ويوم الاثنين إلى ما بعد الغداء المفصل في دار السيد محمد علي الروضاتي .

وفي عصر يوم الاثنين ذهبنا إلى «تخت فولاد» لزيارة التكايا وقبور العلماء .

وفي يوم الثلاثاء اقام العلامة مجلساً مبسوطاً مجللاً مع جميع التشريعات المرسومة، ودعا جميع الطبقات للتوديع وصرف الغداء وعنوان (البازديد)<sup>۱۳</sup>، فاجابوا دعوته إلا القليل .

وفي عصر الثلاثاء تشرفتنا بزيارة القبور والبقاع التي في نفس البلد، مثل المجلسيين وحجة الإسلام الشفتي والعلامة الكلباسي . وردنا مسجد الجامع لزيارة المجلسيين وكان وقت المغرب، فصلينا المغرب فقط جماعة بالتماسهم، وصلينا العشاء في دار السيد العلامة .

وبتنا ليلة الأربعاء الخامس عنده، وفي غداتها احضر جمع للغداء، وتغديت قبلهم بعد الصلاة ونمت قليلاً، وقمت لشرب الشاي وتجديد الوضوء .

وخرجنا من دار العلامة قبل الغروب بأربع ساعات، وركبنا السيارة التي جاء بها السيد العلامة مع جمع منهم المعلم الحبيب آبادي والروضاتي . وصلنا إلى المطار الذي اشترى بليطها السيد العلامة، وجلسنا هناك نصف ساعة، ولحقنا جمع آخر وبعض من لم نوفق لملاقاتهم تلك الايام، منهم الفاضل جلال [الدين] الهمائي واهدائي «التفهيم» لأبي ريحان الذي صححه وعلق عليه .

وتحركت الطائرة لساعتين قبل الغروب، ونزلنا بعد ساعة في طهران، ولحقنا المستقبلون ومنهم السيد محمود سيف زاده الافجهي، وركبنا سيارته الشخصية ونزلنا دار المنزوي، وبتنا ليلة الخميس السادس هناك .

واما السيد مهدي والحجية علوية ركبنا السيارة وعبرا من قم وزارا وتعطلا فوصلا إلى طهران قرب نصف الليل وباتا في دار المحسني، وفي صبيحة الخميس وردا إلى دار المنزوي .

وفي عصر الخميس (٦) ذهبنا مع السيد مهدي إلى دار الآقا حسين النواب لعقد كريمته، وكان من حضر القائم مقام الرشتي الذي زارنا يوم الثاني من الورد في دار المرحوم الطالقاني وزناه في صبيحة الخميس هذا.

وصادف أن جاء السيد ابن المرحوم الحاج حشمت وقرأ التعزية على عادته، فاعتنم السيد مهدي الفرصة في ذلك المجلس وتكلم معه في توصية لإدارة سازمان امنیت<sup>١٤</sup> في إسرائيل للويزا<sup>١٥</sup> للسيد الوثوق صهر السيد مهدي على اخته.

وعند ذلك دخل المجلس آية الله البهبهاني وذكر أنه اخذ آدرس منزل المنزوي<sup>١٦</sup> لزيارتنا، وقبلت عذره. فكان هو طرف الإيجاب وأنا طرف القبول.

وبعد الفراغ ذهبنا مع السيد مهدي لزيارة [السيد] عبدالعظيم [الحسني] وصلينا المغرب والعشاء في مشهده، وركبنا إلى مستشفى الفيروز آبادي الذي وعدنا زيارته في العصر لكنه لم تقدر، وصادف ورودنا للمستشفى بعد خروجه عنها إلى فيروز آباد بعشر دقائق، فرجعنا إلى دار المرحوم الطالقاني وبتنا هناك.

وذهب المدرسي إلى يزد صباح يوم الجمعة السابع من ربيع الثاني، وتغدينا فيه في دار مريم، وكنا يوم السبت والاحد والاثنين في دار المنزوي، وذهبنا ليلة الثلاثاء (١١) إلى دار المرحوم الطالقاني ليلة تعزيتته مع العلوية والسيد أحمد الديباجي، وبتنا هناك.

وفي صبيحة الثلاثاء ركبنا جميعاً مع العلوية عيال الطالقاني وسبطه آقا مهدي سيارة بعثها الحاج السيد أحمد اللاجوردي، وسرنا إلى مشهد المعصومة بقم، ونزلنا هناك في دار الشيخ حسن دانائي ابن الشيخ روح الله القزويني وصهر الطالقاني قبل الظهر بساعتين، وصلينا الظهر في حرما الشريف.

وبتنا هناك ليلة الأربعاء والخميس والجمعة (١٤)، وزارنا جمع كثير من العلماء والطلاب، واعتذرنا منهم جميعاً ضيق الوقت والعجز عن الحركة المانعة عن التشرف بخدمتهم.

١٤. دائرة الأمن (المخابرات).

١٥. تاشيرة الخروج.

١٦. عنوان البيت.

وخرجنا من قم صبيحة يوم الجمعة، ونزلنا ساعتين قبل الظهر إلى دار المرحوم الطالقاني، وذهبنا عصرًا إلى مجلس الجشن<sup>۱۷</sup> لعقد كريمة الحاج حسن آقا المحسني.

وبتنا ليلة السبت والاحد والاثنين في دار المنزوي، وزارنا فيها في ليلة الاثنين<sup>۱۷</sup> ربيع الثاني آية الله الكمرني والعلامة الحاج الشيخ عباس المشكور.

وفي يوم الاثنين عزمنا السيد محمد المشكاة مع جمع من أجزاء دانشگاه طهران<sup>۱۸</sup>، منهم: فروزانفر رئيس دانشكده معقول ومتقول<sup>۱۹</sup>، سردار فاخر رئيس سابق مجلس شوراي ملي<sup>۲۰</sup>، سرلشكر ضرغامى، آقاى بهادري، سيف الله خان نواب، دكتور متين دفتري، دكتور رضوي شيرازي، دكتور فرهاد رئيس دانشگاه، دكتور فرشاد رئيس دانشكده علوم، دكتور شيخ معاون دكتور فرشاد، آقاى محمود والانجاد.

وفي ليلة الثلاثاء (۱۸) بتنا في بيت الطالقاني، وفي يومه زارنا الحاج ميرزا ابو الفضل النجم آبادي.

وفي يوم الاربعاء (۱۹) عزمنا في سلطان آباد عند الحاج محمد حسن، وذهبنا عصرًا مع الديباجي إلى دار الشيخ عباس مشكور.

الجمعة الحادي والعشرون تشرف الحاج الشيخ حسين إلى طهران مع جميع عيالاته.

وفي يوم الاثنين (۲۴) ذهبنا لعيادة صدر الاشراف، وزيارة الإمام زاده صالح بن موسى بن جعفر.

وليلة الثلاثاء (۲۵) بتنا في دار الطالقاني لتعزيتة مع الحاج الشيخ حسين والديباجي، وفي يومه ذهب هو مع الديباجي إلى أهواز.

وفي يوم الخميس (۲۷) زارنا الشيخ محمد باقر الكمرني، وتغدى عند المنزوي. وتم فيه امتحانات محمد تقى.

۱۷ . احتفال عقد قران .

۱۸ . جامعة طهران .

۱۹ . كلية المعقول والمنقول (الإلهيات) .

۲۰ . مجلس الامة .

ويوم الجمعة (٢٨) ذهبنا مع العلوية ومحمد تقي إلى عبدالعظيم، وزارنا الشيخ حسن المصطفوي والمحدث [الارموي].

يوم السبت (٢٩) ذهبنا مع العيالات إلى دار السيد كاظم العلقة بند.

ويوم الاحد ذهبت العلوية إلى دار السيد محمد من غير سابقة، لكن لم تكن اهله حاضرة. وكتبت التقرير للمحدث.

ويوم الاثنين غرة جمادى الاولى عزمنا الحاج السيد محمد.

**معرفی نسخه**

**نسخه ای کهن از نهج البلاغه**



---

## نسخه ای کهن از نهج البلاغه

ابوالفضل عرب زاده

---

کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی - ره - یکی از مراکز عظیم علمی، فرهنگی و مذهبی شهر مقدس قم است که از نظر کمی و کیفی و تنوع و جامعیت علوم و فنون کم نظیر بوده و تا کنون فهرست بیش از ۱۰۳۵۰ نسخه خطی این گنجینه، آماده چاپ شده است. حدود هفتصد نسخه از این کتاب‌ها به خط مؤلف آنهاست که برخی منحصر به فردند. در اینجا از میان نسخه‌های آن کتابخانه نسخه ای نفیس از نهج البلاغه معرفی می‌گردد. کتاب نهج البلاغه شامل ۲۴۲ خطبه، ۷۸ نامه و ۴۸۰ یا ۴۸۹ سخن کوتاه (کلمات قصار) حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - است که سید رضی<sup>۱</sup> آنها را جمع آوری نموده است.

---

۱. ابوالحسن محمد بن حسین ملقب به شریف رضی و معروف به سید رضی، جد پنجمش امام هفتم موسی بن جعفر - علیه السلام - است. وی به سال ۳۵۹ متولد و در ششم محرم سال ۴۰۶ درگذشت. از کودکی به تحصیل دانش پرداخت و به جدیت و هوش سرشار در فهم دانش و شعر و ادب بر دیگران پیشی گرفت. در زمینه علوم قرآن کتاب «حقائق التاویل» را نوشت. در بررسی و تشریح سخنان پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - «المجازات النبویه» را تالیف نمود که شامل ۳۶۱ حدیث از احادیث رسول گرامی اسلام است. از میان سخنان امیرالمؤمنین - علیه السلام - آنچه را که دارای جنبه های جالب لفظی و معنوی بود و از حیث بلاغت مقام والا تری داشت، برگزید و بر سه محور خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار



درباره کتاب باعظمت نهج البلاغه و سخنان گهربار امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - دانشمندان شیعی و سنی سخنان بسیار گفته‌اند و فهرست نگاران در معرفی نسخه‌ها، شرح‌ها و ترجمه‌های نهج البلاغه و نیز در معرفی شرح و ترجمه خطب و کتب و کلمات قصار تألیفات فراوانی نموده‌اند. مترجمین و شارحان این کتاب را به زبان‌های مختلف ترجمه نموده و در ابعاد گوناگون فلسفی، کلامی، ادبی، تاریخی و مذهبی و ... شرح نموده‌اند.

نهج البلاغه از همان قرون اولیه که به دست اندیشمندان و اهل قلم رسید، مورد بحث و توجه محافل علمی قرار گرفت. سید رضی خود تعلیقاتی بر نهج البلاغه دارد و در واقع نخستین شارح نهج البلاغه هموست.<sup>۲</sup>

علامه سید علی بن ناصر معاصر سید رضی کتاب اعلام نهج البلاغه را نوشته که اقدم شرح است.<sup>۳</sup>

سید مرتضی برادر بزرگ سید رضی، خطبه شش‌شقیه را شرح کرده است. ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بیهقی «معارج نهج البلاغه» نوشت که آن را در سیزده جمادی الاول سال ۵۵۲ به انجام رسانید.<sup>۴</sup>

قطب الدین راوندی، ابن میثم بحرانی و ابن ابی الحدید معتزلی از شارحین بنام

> قرار داد و آن را نهج البلاغه نامید. در زمینه شعر بهترین شاعر عرب و قریش بود.

دکتر زکی مبارک در «عبقریة الشریف الرضی» که درباره شخصیت سید رضی نگارش یافته، می‌گوید: شریف رضی در جهان ادب با دشوارترین بد رفتاری‌ها روبرو شد و اگر دیوان شعر او به زبان فرانسوی یا انگلیسی یا آلمانی بود، اهل این زبان‌ها، صدها کتاب درباره آن می‌نوشتند و ده‌ها مجسمه برایش می‌ساختند (ر. ک: عبقریة الشریف الرضی) از دکتر محمد زکی مبارک جلد ۱؛ صفحه ۱۱).

برای کسب اطلاع بیشتر از زندگی این شخصیت بزرگ به کتابهای: «امل الامل»، ج ۲، ص ۱۰۸ شماره ۳۰۳؛ «اعیان الشیعه»، ج ۹، ص ۲۱۶؛ «شریف رضی» نوشته کاشف الغطاء؛ «شریف رضی» نوشته دکتر حسینعلی محفوظ؛ «الشریف رضی» نوشته شیخ محمد هادی امینی؛ «سید رضی» تألیف علی دوانی؛ «ما هو نهج البلاغه» تألیف شهرستانی؛ کاخ دلاویز و دیگر کتب تراجم و رجال، مراجعه فرمایید.

۲. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۶

۳. همان، ج ۲، ص ۲۴۰

۴. دیباچه فرمان مالک اشتر، ص ۷

نهج البلاغه هستند. نام برخی از شارحان دیرینه را محقق نستوه محمد تقی دانش پژوه در دیباچه فرمان مالک اشتر آورده است.

شیخ آقا بزرگ در «الذریعه» (جلد ۱۴، ص ۱۱۱-۱۶۱) در عنوان «شرح»، شروع متعددی از نهج البلاغه را معرفی کرده و علاوه بر آن شروحو را که عنوان مستقلى داشته در ذیل عنوان خاص خود ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

سید عبد العزیز طباطبائی نیز در مجله تراثنا بعضی از شروع نهج البلاغه و شارحین آن را معرفی نموده است.

بر شمردن نام تمامی بزرگان علم و ادب و مراکز پژوهشی که به زبان های مختلف نهج البلاغه را ترجمه و شرح کرده و یا پیرامون نهج البلاغه سخن گفته اند، از قدرت ما خارج است. افزون بر شروع و ترجمه کامل نهج البلاغه، برخی از دانشمندان به شرح برخی خطب و نامه ها اکتفا نموده اند؛ برای نمونه عهدنامه مالک اشتر (همان فرمانی که امام علیه السلام هنگام فرمانروائی مصر بدو سپرد و از برجسته ترین اسناد شیعی است که در آن از سیاست و کشورداری سخن رفته است) بارها ترجمه شده است. بعضی از دانشمندان نیز آن را برای سلاطین و ملوک ترجمه نموده اند؛ مانند: تحفه سلیمانیه از سید ماجد بن محمد بحرانی (متوفی ۱۰۹۷ که آن را به نام شاه سلیمان صفوی نوشت). و نیز ابوالحسن شریف عاملی اصفهانی (متوفی ۱۱۳۸) نصایح الملوك و آداب السلوك را ساخته است. مرحوم دانش پژوه ۳۱ ترجمه و شرح از این عهدنامه را که بیشتر آنها برای فرمانروایان صفویه و قاجاریه به نگارش درآمده است، در دیباچه کتاب فرمان مالک اشتر بر شمرده است.<sup>۶</sup> چه نیکو گفته است شاعر:

کلام علی کلام علی و ماقاله المرتضی مرتضی

در اینجا به معرفی نسخه ای نفیس از نهج البلاغه که در قرن ششم تحریر شده می پردازیم. نسخه مورد بحث به شماره ۳۶/۶۵، در اواخر قرن ششم در زمان حیات کمال الدین

۵. الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۶؛ ج ۶، ص ۲۲۸؛ ج ۷، ص ۱۸۷-۱۹۳ و ...

۶. فرمان مالک اشتر، ص ۳۸

حیدر بن محمد زید الحسنی که از تلامذه ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) بوده کتابت و در سال ۶۱۴ تا ۶۱۵ تصحیح و مقابله شده است. و در بسیاری از صفحات آن جمله «بلغ السماع المولی کمال الدین نقیب - اسبغ الله ظله» نوشته شده و در اوایل نسخه بعد از آن جمله عبارت «فی شوال اربع عشر ستمائه» و در اواخر نسخه «فی جمادی الاخر خمس عشر ستمائه» نوشته شده است. این نسخه از جهات گوناگون از اهمیت و امتیاز خاصی برخوردار است.

در صفحه اول نسخه، مصحح نسخه، نام کتاب و نام شریف رضی و نسب وی را نوشته و پس از آن سلسله روایت خود را به مؤلف بدین ترتیب نقل نموده است:

«کتاب نهج البلاغه و هو المختار من کلام مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فی جمیع الانواع جمع الشریف الرضی ذی الحسین ابی الحسن محمد بن الطاهر الاوحد ذی المناقب ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام واجمعین  
روایة شیخ الحافظ ابو علی بن ابی جعفر الطوسی رحمة الله علیه.»<sup>۷</sup>

۷. شیخ الطایفه یک پسر به نام جدش (حسن) داشته که معروف به شیخ ابوعلی طوسی است و او را در علم و عمل همتای پدر عالیقدرش دانسته اند. مکتب شیخ و مرجعیت وی و حوزه درسش همگی ارثی بود که بالاستحقاق به فرزند برومندش شیخ ابوعلی حسن بن محمد بن حسن طوسی رسید. شیخ ابوعلی در سال ۴۵۵ یعنی پنج سال پیش از رحلت پدر از وی به دریافت اجازه نائل آمد. ظواهر امر نشان می دهد که وی همه جا در بغداد و نجف ملازمت پدر بزرگوارش را داشته و علوم مختلف را از محضر وی استفاده کرده است. ابوعلی تالیفاتی دارد از جمله «شرح النهایه فی الفقه» که به نام «المرشد الی سبیل التعبد» نامیده است (الذریعه، ج ۲، ص ۳۰۵ شماره ۳۱۰۷).

مسلم است که وی دانشمندی برازنده و با شخصیت بوده، علمای شیعه او را به علم و فضل و فقه و حدیث و اوصاف برجسته و خصال عالی نفسانی ستوده اند. او تا سال ۵۱۵ در قید حیات بوده است (یادنامه شیخ طوسی؛ ص ۲۰۵).

ابن حجر عسقلانی دانشمند نامی اهل تسنن از وی بدین گونه یاد می کند: (الحسن) بن محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابوعلی بن ابی جعفر سمع من والده و ابی الطیب الطبری و الخلال الترخی ثم صار فقیه الشیعه و امامهم بمشهد علی رضی الله عنه سمع منه ابو الفضل بن عطاق و هبة الله السقطی و محمد بن محمد النسفی و هو فی نفسه صدوق مات فی حدود خمس مائه و کان متدبنا کافا عن السب (لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۵۰، شماره ۱۰۴۶).

برای توضیح بیشتر به مقدمه «تفسیر تبیان» صفحه ۵۰-۵۵ مراجعه شود.

روایه شیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار المقرئ الرازی رحمه الله علیه.<sup>۸</sup>

روایه السید ابی الرضا فضل الله بن علی بن عبید الله الحسنی الراوندی رحمه الله علیه.<sup>۹</sup>

روایه رشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی رحمه الله علیه.<sup>۱۰</sup>

روایه النقیب الطاهر کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسنی ادام الله ایامه... الخ.<sup>۱۱</sup>

شایان ذکر است که مصحح نسخه، نسخه را نزد کمال الدین حیدر از شوال سال ۶۱۴ تا جمادی الثانی ۶۱۵ تصحیح نموده، که موارد متعددی از حواشی نسخه دستخط کمال الدین مبنی بر تأیید مقابله و سماع موجود است.

این نسخه بخش خطبه ها و نامه ها و کلمات را تا کلمه ۴۷۷ در بردارد و از آخر یک برگ افتادگی دارد. و به این حدیث ختم می شود:

«و قال علیه السلام اشد الذنوب ما استخف به صاحبه.»

این نسخه به خط نسخ زیبا به دست کاتبی ناشناخته در قرن ششم هجری تحریر شده

۸. «الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله بن علی المقرئ النیسابوری ثم الرازی فقیه، ثقة من كبار تلامذة الشیخ ایبجعفر محمد بن الحسن الطوسی و سلا بن عبدالعزیز و ابن البراج کان فقیه الاصحاح فی الری، و المتعلمون قاطبة من السادات و علماء تلمذوا علیه وله تالیفات فی الفقه بالعربیة و الفارسیة الخ...» (اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۳۳).

۹. «السید ابو الرضا ضیاء الدین فضل الله بن علی بن عبید الله الحسنی الراوندی من اهل کاشان و راوند من قراها توفی بکاشان فی حدود سنه ۵۷۰ کان فاضلاً جلیلاً رئیساً ادیباً شاعراً مصنفاً له دیوان شعر الخ...» (اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۴۰۸ - ۴۱۰ و ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۵۸).

۱۰. «رشید الدین ابو عبد الله محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابی نصر بن ابی الجیش السروی المازندرانی توفی فی شعبان سنه ۵۸۸. قال الصفدی فی الوافی بالوفیات: رشید الدین الشیعی أحد شیوخ الشیعة حفظ القرآن وله ثمان سنین وبلغ النهایة فی اصول الشیعة کان یرحل الیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن و الغریب و النحو و عظ علی المنبر ایام المقتضی بیخداد فاعجبه و خلع علیه و اثنی علیه کثیراً و ذکره ابن ابی طی فی تاریخه و اثنی علیه ثناء بلیغاً و كذلك الفیروزبادی فی البلغة و السیوطی فی طبقات النحاة الخ...» (اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۷).

۱۱. «السید مرتضی کمال الدین ابو الفتح حیدر بن محمد بن زید بن محمد بن عبد الله الحسنی نقیب الموصل عالم فاضل یری عن ابن شهر آشوب» (اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ امل الأمل، ج ۲، ص ۱۰۸، شماره ۳۰۳ و ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۱ - ۲۳۳).

و پس از آن نزد کمال الدین حیدر در سال های ۶۱۴-۶۱۵ تصحیح و اختلاف نسخه ها در حاشیه مرقوم گشته است. جلد نسخه میشین تریاکی با مقوا و در اندرون جلد میشین قهوه ای رنگ با ترنج ضربی در ۲۵۸ برگ هر صفحه در ۱۵ سطر در اندازه ۱۳ در ۱۶ سانتی متر تحریر شده است.

نسخه دیگری نیز از نهج البلاغه که در قرن هفتم تحریر شده، در دست است<sup>۱۲</sup> که در صفحه اول آن سند روایت نهج البلاغه بدین ترتیب درج شده است:

«کتاب نهج البلاغه، جمع السید الشریف ذی الحسین ابی الحسن محمد بن الطاهر ابی احمد الحسین بن موسی الموسوی رحمة الله علیه.

روایة السید المنتهی بن ابی زید کیاکی الحسینی الجرجانی، عن ابيه المذكور، عن المؤلف.

روایة الشیخ الامام رشیدالدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی عنه.

روایة السید کمال الدین ابی الفتوح حیدر بن محمد بن زید بن محمد بن محمد بن عبید الله الحسینی عنه.

روایة الشیخ مجد الدین ابی الفضل عبدالله بن محمود بن مودود بن محمود بن بلدجی الحنفی عنه.

روایة سعید [کذا] محمد بن مسعود و اولاده عنه. ۱۳

همچنین تاریخ کتابت قدیمی ترین نسخه نهج البلاغه در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی-سلام الله علیه- سال ۵۴۴ و کاتب آل محمد بن محمد بن احمد النقیب است.

۱۲. این نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۲۳۵ موجود است. ر.ک: فهرست نسخه های

خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴، ص ۲۰

۱۳. ترائنا، ش ۵ (۱۴۰۶ق)، ص ۸۸، مقاله المبتقی من المخطوطات، مقاله استاد سید العزیز طباطبائی (ره).